



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کاوه

۱۳۳۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه	هر شماره
در ایران ... ۲ تومان	۲ قران
در آلمان ... ۴۰ مارک	۴ مارک
در سایر ممالک ۲۰ فرانک	۱ فرانک

۱۴ شهریور ماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = غره جمادی الآخره ۱۳۳۸ = ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ • Neue Folge • Nr. 1 • Jahrg. 5

دوره جدید

مقصود از دوره جدید تغییر اساسی است که در تاریخ روزنامه کاوه حادث میشود. روزنامه کاوه در زمان جنگ پیدا شد و بشکل یک روزنامه سیاسی تأسیس شد که غرض عمده از نشر آن در ابتدا تقویت معنوی بود بان دسته از وطن پرستان ایرانی که بعقیده آنها در جنگ بین المللی گذشته حسیات و منافع ایران در آن طرفی بود که با روس دشمن بی امان ایران میجنگید و هر نوع مماشات و کنار آمدن را با دولت امپراطوری روس محال میدانست. در اثنای جنگ تاریخ عالم بسرعت سیر میکرد و وقایع عظیمه ای پی در پی در دنیا رخ نمود که هر کدام بقرنی محتاج بود: شکست بزرگ روس، انقلاب در آن مملکت و منجر شدنش به «بالشویزم» که نقطه مقابل شکل حکومت تسارهای قدیم روس بود، انقراض سلطنت هابسبورگ و پاشیده شدن دولت متحد اتریش و مجارستان، سرنگون شدن عثمانی و زوال حکومت ترک از ممالک غیر ترکی، پیدا شدن دول تازه ای از ملل محکومه، مداخله دولت ایالات متحده آمریکای شمالی در امور دنیای قدیم و سیاست آن.

معلوم است که همه این وقایع بملایه شکست آلمان و زوال نفوذ سیاست او موقتاً از قطعات دیگر دنیا عوامل مهمی هستند برای تبدیل اساسی در سیاست مشرق زمین و مخصوصاً ایران. این مملکت که قبل از جنگ سر و کارش بیشتر با روس و انگلیس بود و تا اندازه ای با عثمانی و آلمان و از همه بیشتر سرنوشت آن مملکت در دست روس بود حالا از همه بیشتر در تحت نفوذ انگلیس آمده و جزیره بریتانی است که در امور و سیاست آسیای وسطی اولین مقام را دارد و پس از آن فرانسه و آمریکا هم کم و بیش گاهی حرفی میزنند.

روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسید کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده میداند و بیک دوره صلحی شروع میکند. و لهذا اساس و خط روش تازه ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ کاوه جدید پیش میگیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه ای میشود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران، جهاد برضد تعصب، خدمت

کار تجارتي تأسيس شده و دور هم گرد آمده‌اند چنانکه در مرامنامه خودشان در ماده اول (محض جلب عوام) «تقویت اسلام و ترویج شرع مین» را میکنند با آنکه تقویت اسلام مستقیماً ربطی بموضوع ایشان ندارد در یکی از مواد مهمه نظامنامه خود هم ترویج مدارس ملی را قید میکنند.

این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت بایران و همچنین رأی آنانکه بواسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده‌اند:

«ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی ماب شود و بس».

اگر عقلای ایران این طریقه را اختیار کرده و در آن راه جدا کار بکنند نه تنها ایران آباد و خوشبخت میشود بلکه از خطرات حالیه که در آن واقع است و از خطرات آینده که از دوباره زنده شدن روس و تأثیر کار کردن میکروب فسادیه که عناینها در ممالک مجاوره ما و بعضی از ولایات ایران پاشیدند قویاً محتمل است ظهور کند خلاص میشود.

باید در خاتمه این بیان اصول عقاید اینرا نیز بگویم که بعقیده نگارنده شاید بزرگترین و مؤثرترین کل خدماتی که در این راه توان کرد نشر ترجمه‌های یک سلسله از کتب مهمه اروپاست بزبان فارسی سهل و آسان در ایران.

مسئولیت اداره و همچنین مندرجات روزنامه جدید «کاوه» من بعد از جزء و کل منحصرأ با نویسنده این سطور خواهد بود.
سید حسن تقی زاده.

روزنامه کاوه که از ابتدای تأسیس بعنوان جریده نیم‌ماهه دایر شده بود و بایستی هر دو هفته یکبار نشر میشد بمرو فاصله طبع آن زیادتر شده و ماهانه و گاهی دو ماه یکبار منتشر شد و حتی اخیراً بواسطه بعضی بی‌ترتیبها اصلاً غیر منظم شده و ماهها عقب افتاد. اینک از غره ماه جمادی الآخره ۱۳۳۸ مرتب و منظم شده و هر ماهه در غره هر ماه یک شماره باندازه دو مقابل حجم سابق یعنی بجای ۸ صحیفه در ۱۶ صحیفه دارای مقالات مبسوطه و جامعه نشر خواهد شد و این شماره را که اولین شماره از سال پنجم کاوه و شماره ۳۶ آن است مبدأ دوره جدید قرار داده و آنرا شماره «۱» نامیدیم.

مشاهیر شعرای ایران

در «کاوه» جدید بعد از این خیال داریم مختصری از تاریخ شعرای قدیم ایران و آثار آنها شرح بدهیم و شاید بشود در هر شماره شرح حال یکی از شعرا درج کرد. در این باب سند ما اقوال علمای فرنگستان است که در این بابها نیز مانند همه چیز دیگر فرسنگها از ما پیشند و در واقع ما بترجمه آنچه این علما نوشته‌اند اکتفا میکنیم. غالباً در باره هر یک از شعرا یکی از علما کار کرده و تاریخ حیات و عقاید و سبک شعر او و آنچه را که بآن شاعر راجع است حلاجی و شرح کرده مثلاً فردوسی را نولدکه (۱) آلمانی، منوچهری را کازیمیرسکی (۲) فرانسوی، انوری را

محفظ ملینت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و بقدر مقدور تقویت آزادی داخلی و خارجی آن.

اینرا نیز باید بگویم که در نتیجه این جنگ ایران در وضع و موقع بکلی تازه وجد آگانه‌ای واقع شده که هیچ نسبتی بوضع سابق ندارد و تقریباً ممکن است فرق وضع سابق و حالیه را بفرق میان مرض حاد و مزمن قیاس کرد. خطرهای سیاسی پیش از جنگ مثل وبا و طاعون و شقاقوس بودند و خطر حالیه مثل سرطان و کوفت. امراض سابق بیشتر تند جنیدن و دست و پا زدن و پی طیب و دوا دیدن و جنگیدن شدید با مرض لازم داشت و مرض حالیه بیشتر پرهیز و مواظبت دائمی و حزم و عقل با استقامت و ثبات میخواهد و حوصله و دنبال کار گرفتن لازم دارد. هیجان حاد و زود گذر و شور و غلبان موقتی نتیجه زیاد ندارد بر عکس مبارزه معنوی دائمی و آرام و مجاهدت متین و عاقلانه منتج کامیابی تواند شد. خطر عثمانی و روس خطر زور محض و جبر و قهر و تحکم بود بطور غلبه و استیلا و مخصوصاً اولی بملیت ایران و وحدت ملی آن از یک طرف و تمدن و آبادی آن از طرف دیگر بزرگترین و بدترین کل خطرها و آفات بود و دومی باستقلال مملکت و بقای نام و نشان دولت و آزادی ایران اعظم غوائل. ولی خطر انگلیس در ایران خطری است از نوع دیگر یعنی علم، عقل، تدبیر، حيله، پرفتی و حکمت هاتقدر در آن دخیل است که قشون، توپ، تفنگ و سرنیزه و لهذا مجاهده و مبارزه با این مرض که در رگ و ریشه مملکت و ملت بتدریج و مرور زمان رخنه و کار میکند و مقصدش اسیری اقتصادی ملت و شاید عقب نگاهداشتن اوست در علم و معرفت که وسیله نجات است فقط ثبات و پایداری و عقل و حزم میخواهد. بعقیده نویسنده سطور امروز چیزی که بحد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران باتمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند و آنرا بر هر چیز مقدم دارند سه چیز است که هر چه در باره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن باروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی میشود و آنرا «وطن پرستی کاذب» توان خواند. دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن، سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی بتأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث و وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و تشویق و اعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمنها و غیره و غیره از طرف دیگر در این خط تا کار بجائی رسد که مجلس شورای ملی که محض مقبولیت میان عوام سالی ده روز در بهارستان روزه خوانی میکند سالی یک ماه مجلس درس اکابر شبانه در بهارستان ترتیب دهد (باز محض مقبولیت) و انجمن اتحادیه تجار طهران که محض

Th. Nöldeke: Das iranische Nationalepos (۱)
A. Kazimirski: Menutchehri, Versailles 1876. (۲)

فردوسی

اینک شروع بشرح حال فردوسی میکنیم که بحسب ترتیب تاریخی در میان شعرای مشهور درجه اول را دارد.

پروفسور برون گوید: بنا بر شهرت افسانه‌ای عنصری و عسجدی و فرخی یک روز در غزنه دور هم نشسته و صحبت میکردند. در این اثنا یک بیگانه‌ای بر آنها از نیشابور وارد شد و خواست داخل جمع آنها شود. عنصری که مخل شدن این دهاق خوش نیامد باو گفت که برادر ماها شعرای پادشاه هستیم و غیر از شاعر کسی حق ندارد در جمع ما داخل شود. هر کدام از مایک مصرع از یک قافیه میسازیم و اگر تو هم مصرع چهارم را بسازی ما تو را نیز در جمع خود راه میدهم و میپذیریم. آن شخص بیگانه فردوسی بود و این تکلیف عنصری را قبول کرد و عنصری عمداً یک قافیه‌ای انتخاب کرد که سه مصرع در آن باسانی توان ساخت و مصرع چهارمی بعقیده او در آن قافیه غیر ممکن بود و چنین گفت: چون غارض تو ماه نباشد روشن، عسجدی گفت: مانند رخت گل بنود در گلشن، فرخی گفت: مزگانگ همی گذر کند از جوشن، فردوسی علاوه کرد: مانند سنان کیو در جنگ یسن. و چون تفصیل آن حکایت را که در مصرع فردوسی بدان اشاره شده بود از او پرسیدند فردوسی چنان اطلاع و وقوف بداستان قدیم ایران نشان داد که عنصری بسططان محمود گفت اینک بالاخره کسی که قابل آنست کار نظم داستان ملی ایران را که دقیقی بیست یا سی سال قبل برای یکی از سلاطین سامانی بدان شروع کرده بود و بعد از نظم چند هزار بیت (۱) که داستان گشتاسپ و ظهور زردشت را حاوی بود بواسطه قتل دقیقی در دست غلام ترک خودش ناقص ماند بانجام رساند.

این قصه‌ایست که دولتشاه و تقریباً تمام تذکره نویسان متأخر بر او در باره اولین ظاهر شدن فردوسی در دربار غزنه شرح میدهند ولی اثری از این قصه در قدیمترین آثار و اخباری که از تاریخ حیات فردوسی در دست داریم مانند «چهار مقاله نظامی عروضی» و «لیاب الالباب محمد عوفی» که از اواسط قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری باقی مانده‌اند پیدا نمیشود و پروفسور نولدکه بلا شک حق دارد که این قضیه را بکلی افسانه جعلی گرفته و آنرا رد میکند. درباره فردوسی ما بر خلاف مواقع و موارد دیگر که همیشه از قلت و ندرت اطلاعات و تفصیلات راجع بترجمه حال در زحمت بودیم بلا در اینجاست که از کثرت و وفور حکایات و افسانه‌های راجع باو که نه با قدیمترین اخبار که از سیرت این شاعر بازمانده و نه با بعضی قطعات و جمله‌های که راجع بزندگی او در طی کلام خود در شاهنامه عرضاً پیدا میشود موافقت دارند و حتی گاهی صریحاً مناق و مخالفند در زحمت هستیم. از این نوع حکایتها که غالباً در اواخر قرن نهم هجری پیدا شده ما در اینجا صرف نظر میکنیم و آنرا که هوس و ذوق خواندن این افسانه‌ها و حکایات و قصص است بکتاب اوزلی (۲) موسوم به «سیر شعرای ایران» و مقدمه ژول موهل (۳) بچاپ شاهنامه که خودش کرده (با ترجمه فرانسوی) و سایر کتب از این قبیل رجوع میدهم.

باجماع مشرقیان و مغربیان فردوسی چنان شاعر بزرگی است که عقیده ما شخصاً درباره «شاهنامه» هر چه هم باشد باید تا اندازه‌ای مفضلاً از وی و تألیفات او شرح داد. ولی از آن طرف هم چون مقصود من درین کتاب (۴) این است که بقدر مقدور بخوانندگان فرنگی آن اطلاعات و تفصیلات را درباره تاریخ ادبی ایران بدهم که باسانی در کتب معروفه فرنگی پیدا نمیتوانند بکنند لهذا سعی خواهم کرد بقدری که موقع اجازه بدهد باختصار بگویم. مأخذهای اصلی عمده برای اطلاعات موثق که در دست ماست اولاً آثار ادبی خود شاعر است یعنی «شاهنامه»، «بوسف وزلیخا» و یک عده از اشعار عاشقانه از بحور کوتاه که آنها را دوکتور ایتیه با کمال دقت در رساله بسیار

(۱) عوفی گوید بیست هزار بیت جز از شصت هزار بیت که فردوسی نظم کرد ولی خود فردوسی در شاهنامه (چنانکه نولدکه اشاره میکند) قسمتی را که از دقیقی مانده هزار بیت قلمداد میکند (مؤلف).

(۲) Sir Gore Ouseley: Biographical Notices of Persian Poets, London 1846

(۳) J. Mohl: Firdusi, le Livre des Rois, VII. Vol., Paris 1838—78

(۴) مقصود همان کتاب «تاریخ ادبی ایران» است (مترجم).

زوکوفسکی (۱) روسی، خاقانی را خانیکوف (۲) روسی، ناصر خسرو را ادوار برون (۳) انگلیسی و نظامی گنجه‌ای را ویلهلم باخیر (۴) آلمانی کاملاً تدقیق کرده و بعضی دیگر از مشاهیر شعرای ایران را بیشتر از یک نفر تتبع کرده مانند جلال الدین رومی و عمر خیام و سعدی و حافظ که هر کدام را چند نفر از علمای فرنگ تدقیق کرده‌اند. چون از یکطرف کتاب معروف و شاهکار علامه محترم و استاد معظم جناب پروفسور ادوار برون انگلیسی موسوم به «تاریخ ادبی ایران» یکی از آخرین و جامع‌ترین کتبی است که در باب ادبیات ایران نوشته شده و حاوی اغلب تحقیقات علما باختصار میناشد و از طرف دیگر فعلاً همه کتب علمای دیگر در این باب در دست ما حاضر نیست لهذا ما کتاب استاد بزرگوار محترم را اساس قرار داده شرح حال هر یک از شعرا را از کتاب مزبور عیناً (گاهی با حذف بعضی جزئیات که بخوانندگان فرنگی بیشتر تعلق دارد) ترجمه کرده و در هر جا که دسترس بتحقیقات یکی از اساتید دیگر داشته باشیم نیز مختصراً در ذیل همان شرح آن تحقیقات را علاوه میکنیم. در این ترجمه فضولی که بواسطه عسرت روابط و طرق مخبرات فعلاً بدون کسب اجازه مخصوص بآن اقدام میکنیم اعتماد ما باذن فحواى استاد محترم است که نیت خالص و پاک فطرت و نجابت و ایران دوستی او مارا جرئت و امید میدهد که در چیزی که فایده آن شامل عامه و خصوصاً ایرانیان باشد آن انسان ملک سیرت قطعاً مضایقه نخواهند فرمود.

پیش از شروع بمقصود در اینجا دو مطلب را نیز باید بگوئیم اولی آنکه هموطنان ما در هزار سال گذشته تا امروز نه تنها در علوم دنیا کار مهتی نکرده‌اند و نه تنها در آثار و علوم و زبان و اوضاع ایران قبل از اسلام کاملاً مرهون خدمات علمای فرنگ هستند بلکه در زمینه ادبیات فارسی و نحو و صرف و زبان و لغت و تاریخ ادبیات فارسی معمول این زمان نیز بقدر صد یک فرنگیها کاری نکرده‌اند سهل است که نوشتجات و آثاری هم که باز گذاشته‌اند (مخصوصاً متأخرین مؤلفین ایران) اغلب بجای هدایت موجب ضلالت است چنانکه در طی مقالات راجع بشعرا مثلاً خطاهای فاحش دولتشاه و سایر تذکره‌ها و شاید بدر از همه مجمع الفصحارا خواهیم دید. دوم آنکه محض شکر نعمت باید نگفته نگذاریم که در عهد اخیر ما ایرانیان را که در کمتر رشته‌ای یک شخص عالم (بمعنی اروپائی این کله) داریم اسباب روسفیدی و افتخار است که مینیمیم در زمینه ادبیات فارسی و عربی جناب استاد محترم آقا میرزا محمد خان قزوینی همدوش علمای مستشرق بزرگ فرنگستان بواسطه تحقیقات علمی احیای ادبیات ایران را مینماید چنانکه در باره فرید الدین عطار و مسعود سعد سلمان و بعضی شعرای دیگر مشار الیه مرجع و حجت است حتی برای علمای فرنگ.

(۱) V. Schukovski: Anvari, Petersburg 1883

(۲) Khanikov: Mémoires sur Khákáni: Journal asiatique, Tom. IV,

1864, p. 137—200

(۳) Ed. G. Browne: A Literary History of Persia, 2. Bd., London 1909

(۴) W. Bacher: Nizamis Leben und Werke, Leipzig 1871

در تفسیر شعر آخری مؤلف (یعنی مؤلف چهار مقاله) گوید که « حسین (۱) بن قتیبه عامل طوس بود و اینقدر او را (فردوسی را) واجب داشت و از خراج فرو نهاد لاجرم نام او تا قیامت بماند » علی دیلم شاهنامه را در هفت مجلد نوشته و فردوسی بود لُق راوی خود را همراه برداشته با آن نسخه بفرزین رفت و بکمک خواجه بزرگ ابو القاسم احمد بن الحسن المیندی (۲) کتاب را بسطان پیشنهاد کرد و سلطان خیلی ممنون شد. اما خواجه را دشمنان بود که پیوسته درباره او اسباب چینی میکردند و سلطان محمود با آن جماعت مشورت کرد که فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی است راضی و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل گرفتند که گفته: به بینندگان آفریننده را نینبی مرنجان دو بیننده را (۳) و ایات دیگری بر رفض فردوسی دلیل آوردند (که در « چهار مقاله » درج شده است). حالا اگر حکایت فوق صحیح باشد (و دلیلی هم نیست برای شک کردن در صحت اصل واقعه) ما خیلی مایل میشویم که نویدی و سر خوردن فردوسی را با عزل و حبس حامی او المیندی که بنا بر روایت ابن الأثیر در ۴۱۲ اتفاق افتاد ارتباط بدهیم (این الأثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۱ در موقعی که سلطان مسعود بن محمود میندی را آزاد کرد و دوباره مقام خود برگرداند این قصه را آورده) ولی مشکلاتی که برای این فرض در کار است گمان میکنم غیر قابل حل باشد زیرا که نولدکه توضیح میکند که فردوسی شاید در سنه ۳۲۳ یا سنه ۳۲۴ تولد یافته است و او آخرین تحریر و تهذیب شاهنامه را در سنه ۴۰۰ هجری تمام کرده (۴) که در آن وقت قریب بهشتاد سالگی بوده است و باید در همین اوقات باشد که مسئله صله و جایزه او در میان آمده باشد. اینجا پروفیسور برون باقی روایت « چهار مقاله » نظامی عروضی را نقل میکند که چون خود « چهار مقاله » فعلاً دسترس عامه است (طبع میرزا محمد خان قزوینی صفحه ۴۹-۵۱) لهذا ما بجای ترجمه از کتاب برون تنه حکایت را عیناً اینجا از خود کتاب نقل میکنیم):

« و سلطان محمود مردی معتصب بود و درو این تخلیط بگرفت و مسوع افتاد در جمله بیست هزار درم فردوسی رسید بغایت رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد فقاهی بخورد و آن سیم میان حمامی و فقاهی قسم فرمود. سیاست محمود دانست بسبب از غزنین رفت و بهری بدگان اسمعیل و راق پدر ازرقی فرود آمد و شش ماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود بطوس رسیدند و باز گشتند و چون فردوسی ایمن شد از هری روی بطوس نهاد و شاهنامه برگرفت و بطبرستان شد نزدیک سپهد شهریار (۵) که از آل باوند (۶) در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ نسبت ایشان یزدگرد شهریار پیوندد. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بی بی صد و بر شهریار خواند و گفت من این کتاب را از نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و آثار جدان است. شهریار او را بنواخت و نیکوئیها فرمود و گفت با استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعی و هر که تولی بخاندان پیامبر کند او را دنیاوی بهیج کاری نرود که ایشان را خود زفته است محمود خداوندگار من است تو شاهنامه بنام او رها کن و هجو او بن

(۱) در هر دو نسخه محفوظ در موزه بریطانی حی یا حی است ولی باغلب احتمال قرائت ابن اسفندیار که حسین ثبت میکند اصح است (مؤلف).
 (۲) در « چهار مقاله » بلفظ « خواجه بزرگ احمد حسن کاتب » ذکر شده که بلاشک مقصود المیندی است ولی ابن اسفندیار حسین ابن احمد ثبت میکند (مؤلف).
 (۳) مسئله رؤیه الله باعث مجادلات شدیدی در اسلام شده خنبله‌های مجسمه مذهب در یک طرف و معتزله در منتهای دیگر افراط و تفریط واقع هستند (مؤلف).
 (۴) نولدکه آشکارا نشان میدهد که فردوسی شاهنامه را مدتها پیش از آنکه آنرا بسطان محمود تقدیم کند تمام کرده بود زیرا که در یکجای دیگر از آن کتاب آنرا بیک نفر موسوم باحمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم کرده است و آن نسخه در سنه ۳۸۹ نوشته شده بوده است (مؤلف).
 (۵) ابن اسفندیار سپهد شهریار بن شیروان ولی نسخه خطی چهار مقاله بجای شهریار شیرزاد مینویسد (مؤلف).
 (۶) ابن اسفندیار بعد از کلمه « باوند » مضمون این جمله را علاوه میکند « که وی ذات شمس المالعی قابوس بوده مملکت او و عظمتش در کتاب تاریخ عینی شرح داده شده » (مؤلف).

عالی خودش جمع آوری و ترجمه و تدقیق و تتبع کرده است (۱) ثانیاً تفصیلی که نظامی عروضی سمرقندی بنا باز گذاشته است. مشار الیه خود قبر فردوسی را در طوس در سنه ۵۱۰ هجری یعنی قریب یک قرن بعد از وفات فردوسی زیارت کرده و روایات دایر در افواها را که در همانجا شنیده در کتاب قشنگ خود موسوم به « چهار مقاله » درج کرده است (۲)، ثالثاً شرح مختصر و کم مایه ای که عوفی در قسمت دوم « باب الالباب » خود ذکر میکند. در میان فضایی اروپا از آن وقتی که تورز ماکان (۳) و ژول موهل و روگرت (۴) شاهنامه را بواسطه طبع و ترجمه در اروپا معروف کردند رویهمرفته مهمترین تبعات نقادانه درباره فردوسی نوشتجات اینه و فصل استادانه ایست که نولدکه در کتاب « اساس زبان شناسی ایرانی » بعنوان « حاسه ملی ایرانی » نوشته است. و این فاضل اخیر است که مادر تحقیق دقیق و نقادانه آنچه از تاریخ حیات فردوسی قریب یقین است و آنچه که فقط محتمل است مدیون زحمات عالمانه او هستیم که غالباً از بهترین مأخذ ممکن یعنی از بیانات خود فردوسی که در موارد متفرقه در شاهنامه پیدا میشود استخراج کرده است.

ابتدا خوب است نبدنه مختصری را که عوفی در باره فردوسی آورده و یک شرح مختصری را که مورخ حمد الله مستوفی قزوینی در « تاریخ گزیده » که در حدود سنه ۷۳۰ هجری تألیف شده ثبت کرده ذکر نموده و پس از آن بمآخذهای دیگر بپردازیم چه هر دو این مأخذها پیش از نشو و نمای افسانه‌های سابق الذکر تألیف شده‌اند. بحسب قول « تاریخ گزیده » اسم اصلی فردوسی (که خیلی در آن اختلاف است) حسن بن علی طوسی بود و او در سال ۴۱۶ هجری وفات کرد. « باب الالباب » چنانکه عادت اوست کمتر اطلاعاتی جز از عبارت پردازی در مدح و اطناب در تعریف شاعر میدهد جز آنکه در یک نسق بودن و یک شیوه داشتن شاهنامه خیلی تأکید و اطناب میکند که آنرا کمال قدرت و غایت استادی مینماید و اشاره باختیارات و مقتضات از شاهنامه. یکسند که مسعود سلمان (که در حدود سنه ۴۷۴ میزیسته) گرد آورده و این قفزه مینمایند که شاهنامه فردوسی بچه زودی و تندی مشهور و مقبول عامه شده بوده است.

بنا بر روایت « چهار مقاله » که قدیمترین و مهمترین اسناد و مأخذهای اطلاعات ماست (گذشته از آنچه از خود اشعار فردوسی بدست میآید) فردوسی دهقانی بود (یعنی از ارباب املاک) از دهی موسوم به باژ (۵) از ناحیه طبران از حوالی طوس (طوس در جای مشهد حایه بود). فردوسی در آن ده عزت و شوکتی داشت و بدخل و عایدی آنجا میزیست و باینجا بود و فقط یک دختر داشت. تهیه یک جهاز لایقی برای آن دختر فقط موجبی بود که او را بنظم شاهنامه بازداشت که از صله آن کتاب جهاز دختر تدارک کند و پس از آنکه این کتاب را بعد از بیست و پنج سال زحمت (و بقول بعضی مؤلفین دیگر سی و پنج سال) با تمام رسانید [شاید چنانکه نولدکه اشاره میکند در اوایل سال ۹۹۹ میلادی (۶)] علی دیلمی آنرا استنساخ و ابو دلف آنرا روایت میکرد که هر دو این اشخاص و هم چنین حسین بن قتیبه حاکم طوس که فردوسی کمک مادی و تشویق میکرد در شاهنامه در اشعار ذیل ذکر شده‌اند:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بود لُق را ست بهر نیامد جز احسنشان بهرام بگفت اندر احسنشان زهرام (۷)
 حسین قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
 نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج

(۱) Ethé: Firdausi als Lyriker
 (۲) حکایت بیستم از آن کتاب. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان عین این حکایت را کاملاً اقتباس کرده است (مؤلف).
 (۳) Turner Macan: Schahname, 4 Vol. Calc. 1829
 (۴) Fr. Rückert: Übers. des Firdusi, 3 Bde., Bayer, Berlin 1890-95.
 (۵) ابن اسفندیار در نقل این جمله اسم قریه را از قلم انداخته (مؤلف).
 (۶) مطابق با اوایل سنه ۳۸۹ هجری.
 (۷) معنی و اصل عبارت این شعر مشکوک است و من حالا بیشتر متمایل بآن شده‌ام که قرائت ابن اسفندیار را ترجیح بدهم که او اینطور ثبت میکند: نیامد جز از بختشان بهرام بگفت اندر احسانشان زهرام. اگر چه در باره گذاشتن لفظ « احسانشان » بجای « احسنشان » خیلی شک و تردید دارم (مؤلف).

بگفتند با آن دانشمند در نگرش درون دروازه باغی بود ملک فردوسی (۱) اورا در آن باغ دفن کردند امروز هم در آنجاست و من در سنه عشر و خمسایه آن خاک را زیارت کردم (۲). گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند که بدو سپارند قبول نکرد و گفت بدان محتاج نیستم صاحب برید بحضرت بنوشت (۳) و بر سلطان عرضه کردند مثال داد که آن دانشمند (۴) از طبران برود بدین فضولی که کرده است و خاتمان بگذارد و آن مال بخواجه ابو بکر اسحق کرامی دهند تا رباط چاهه (۵) که بر سر راه نسا بود و مرو است در حد طوس عمارت کند چون مثال بطوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه از آن مال است.

این است قدیمترین و موثقتترین روایت که ما درباره فردوسی در دست داریم و ما میتوانیم اعتماد یقین کنیم که اگر هم تمام جزئیات روایت چهار مقاله صحیح نباشد اقل این روایت حاکی است از آنچه یک قرن بعد از وفات شاعر مشار الیه در شهر خود او (طوس) در میان طبقه تربیت شده معروف بود و بدان اعتقاد داشتند. پس اهمیت آن بزرگ است و همین است که ما آنرا کاملاً در اینجا نقل کردیم. دولتشاه یقیناً از این روایت در تألیف تذکره خود استفاده کرده (برای آنکه او چهار مقاله را یکی از مآخذهای کتاب خود قلمداد میکند) و بدان خیلی تفصیلات دیگر و آرایش و پیرایشها افزوده که شاید اغلب معمول وی اساس است. [از جمله چیزهایی که مینویسد یکی آنست که اسم فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه است و در بعضی از اشعار خود فردوسی خودش را ابن شرفشاه مینامد و دیگر آنکه او از اهل قریه رزان بود از حوالی طوس و اینکه وی تخلص خود را از یک باغی در همان ناحیه موسوم به «فردوس» و متعلق بعبد خراسان سوری بن مغیره (۶) که پدر فردوسی از خدام او بود اخذ کرده و گوید فردوسی مرد فقیری بود که از ظلم و جور حاکم مسقط الرأس خود بزنه فرار کرده و در آنجا بواسطه کسب شاعری زندگانی میکرد تا آنکه بواسطه اتفاقی که بدان اشاره شد یعنی ورود در جمع شعرا با عنصری آشنا شد و او ویرا بسطغان معرفی کرد و همه جا عنصری حامی او بوده و شعر معروف: «چو کودک لب از شیر مادر بشت لب نام محمود گوید نخست» بوده که خیلی التفات محمود نسبت به فردوسی جلب کرد و سلطان او را در یک سرائی در قصر پادشاهی منزل داده و مواجب منظمی برای او مقرر کرد. ایاز غلام مقرب سلطان که نظر باین روایت فردوسی خاطر او را بواسطه بیاعتنائی با او ملول کرده بود (در روایات دیگر فردوسی و ایاز دو دوست صادق قلمداد شده‌اند) پیوسته خاطر سلطان را نسبت به فردوسی متعیر میکرده و باو نسبت بدعت داد تا سلطان صریحاً ویرا متهم کرده و گفت که «همه بدعت آوردگان و روسای این منهب (یعنی قرامطه و اسمعیلیان) از طوس در آمده‌اند ولی من ترا میبخشم بشرط آنکه تو ازین عقیده برگردی». بعلاوه در تذکره دولتشاه مذکور شده که شاعر مشار الیه بعد از ناراضی شدنش از محمود چندین ماه در غزنه متواری بوده بقصد آنکه از کتابدار سلطان نسخه شاهنامه را بدست بیاورد و اسم کتابفروشی که بعدها بهرات در خانه او پناه گرفت عوض اسمعیل ابو المعالی ثبت شده. باقی روایت دولتشاه نیز تفصیلات و اختلافات دیگری از همین نوع و همین قبیل است که رویهمرفته بر نهج همان شرحی است که مذکور شد.

(۱) ابن اسفندیار اینرا نیز علاوه میکند: موسوم بیاغ فردوس (مؤلف).

(۲) دولتشاه میگوید که مقبره در زمان او معروف بوده (یعنی در سنه ۸۹۲) بجنب مزار عباسیه و زوار با آنجا میروند (مؤلف).

(۳) یکی از تکالیف مهمه صاحب برید آن بوده که پادشاه را از تمام گذارشات ناحیت خود و اعمال ولایه و غیره مطلع سازد چنانکه شرح آن در «سیاست نامه» نظام الملک مفصلاً مذکور است (مؤلف).

(۴) دولتشاه و سایر تذکره‌های متأخر بر آن اسم این آخوند را شیخ ابو القاسم کرگانی ثبت کرده‌اند که حتی از خواندن نماز هم بر جنازه فردوسی امتناع کرد زیرا که او مدح مجوس گفته (مؤلف).

(۵) در یکی از نسخه‌های خطی «فاهه» است در کتاب ابن اسفندیار چنین است «رباط وچاه». دولتشاه آنرا «رباط عشق» اسم میدهد و گوید در جنب دربند شیخان است و برسر راهی واقع است که از خراسان بجزرجان و استرآباد میروند.

(۶) در متن تذکره دولتشاه طبع خود پروفوسور برون «سوری بن ابو معشر» است (مترجم).

ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین کتاب ضایع نماید و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت هریتی هزار درم خریدم آن صد بیت بمن ده (۱) و با محمود دل خوش کن فردوسی آن بیتها فرستاد بفرمود تا بشتند فردوسی نیز سواد بشت و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند (۲):

مرا غمز کردند کان بر سخن بمر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بیکار وگر چند باشد پدر شهریار
از این در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه وگر نه مرا بر نشاندی بگاہ
چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بزرگان شوند

الحق نیکوخدمتی کرد شهریار مر محمود را و محمود از او منتها داشت، در سنه اربع عشره و خمسایه بنشاپور شنیدم از امیر معزی (۳) که او گفت از امیر عبد الرزاق شنیدم بطوس که او گفت وقتی محمود بهندوستان بود و از آنجا بازگشته بود و روی بزنین نهاده مگر در راه او متمدنی بود و حصاری استوار داشت و دیگر روز محمود منزل بر در حصار او بود پیش او رسولی فرستاد که فردا باید که پیش آئی و خدمتی بیاری و بازگاه مارا خدمت کنی و تشریف بیوشی و باز گردی دیگر روز محمود برنشت وخواجه بزرگ (۴) دست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی آمد سلطان باخواجه گفت چه جواب داده باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند:

اگر جز بیکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی از او همی زاید گفت بیچاره ابو القاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده‌ام آن آزاد مرد از من محروم ماند بزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم خواجه چون بزنین آمد بر محمود یاد کرد سلطان گفت شصت هزار دینار ابو القاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل دهند و با شتر سلطانی بطوس برند (۵) و ازو عنذر خواهند خواجه سالها بود تا درین بند بود آخر آن کار را چون زر بیساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل سلامت بشهر طبران (۶) رسید از دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی بدروازه رزان (۷) بیرون همی بردند در آن حال مذگری بود در طبران تعصب کرد و گفت من رها نکم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او راضی بود و هر چند مردمان

(۱) چنانکه نولدکه اشاره میکند عده ابیات هجو در طبع ماکان صد و یک بیت است ولی در نسخه‌های خطی عده آنها خیلی مختلف است و از ۳۰ بیت تا ۱۶۰ بیت دیده میشود (مؤلف).

(۲) ابن اسفندیار میگوید «دو بیت ماند» و فقط دو بیت آخری این اشعار مذکور در چهار مقاله درج میکند. حل این فقره که قدیمترین مآخذهای موجود از نحو هجوناومه مزبور سخن میرانند ولی امروز آن هجو که همه نوع آثار اصلی بودن در آن پید است هنوز موجود است خیلی مشکل است (مؤلف).

(۳) شاعر مشهور دربار ملکشاه و سنجر سلجوقی بود که اتفاقاً بواسطه یک تیر قضائی که پادشاه مخدوم مدح او انداخت و بفلط رفته و باو خورد در سنه ۵۶۳ درگذشت (مؤلف).

(۴) بروایت دولتشاه این خواجه همانا الیمندی بود و این ممکن است زیرا که چنانکه ذکر شد الیمندی در سنه ۴۱۲ معزول شد و وفات فردوسی ۴ سال بعد از آن واقع شده است (مؤلف).

(۵) ابن اسفندیار بجای دینار درهم مینویسد و میگوید وقتیکه درهم جمع شد با شتر بطوس فرستاد (مؤلف).

(۶) طبران قسمتی از شهر طوس است (مؤلف).

(۷) نولدکه بیروی ابن اسفندیار بجای رزان رزاق میگوید ولی در چاپ سنگی چهار مقاله و هر سه نسخه خطی که از آن موجود است رزان نوشته شده. یک موضعی باسم رزان در سیستان در کتاب فتوح البلدان البلاذری ذکر شده و یک رزان نام موضعی هم در نزدیکی نسا موجود است (مؤلف).

روپهرفته بچهار الی پنج در صد میرسد. پس از آن برون بشرح یوسف وزلیخا میردازد و گوید:

« مثنوی قصه یوسف وزلیخا اساسش بر روی حکایت یوسف وزن یونینفار است که در توره آمده ولی بر اساس این قصه خیلی برگ و ساز سته و پیرایش داده شده و همیشه یک موضوع دلکشی برای شعرای قصه نویس ایران و عثمانی گردیده است و چنانکه دکتر آینه گوید فردوسی اول کسی نبوده که این قصه را نظم کرده بلکه ابو المؤید بلخی و بختیاری اهوازی بنا بختیاری که در یک کتاب خطی درج است این حکایت را بنظم در آورده بودند. از این دو منظومه چیزی برای ما نمانده و یوسف وزلیخای فردوسی که خوشبختانه از دستبرد زمانه محفوظ مانده عمده بواسطه فعالیت خستگی ناپذیر دکتر آینه آشنا هستیم.

یوسف وزلیخای فردوسی سه بار در هند و یک بار در طهران بچاپ رسیده است. علاوه بر چاپ نقادانه و مدققانه دکتر آینه در زبان آلمانی هم ترجمه منظوم آن بواسطه سیلختا فیرد (۱) نشر شده است. دکتر آینه که مأخذ عمده ما در باب این اشعار است و با کمال دقت آنرا با یوسف وزلیخای جامی و مال ناظم هراتی مطابقت کرده است خیلی عقیده خوبی در عالی بودن مقام آن دارد در صورتیکه متقدّمین ایرانی اغلب این منظومه را حقیر شمرده اند و گمان میکنند که فردوسی آنرا پس از گذشتن دوره قدرت شعری و تسلط کلام و شکسته دل شدن بواسطه هدر شدن زحماتش در شاهنامه نوشته است و اینکه بحر تقارب و شعر رزمی که برای شاهنامه خوب موافق میآمد باشعار تفرّلی نیسازد.

عیار اشعار عاشقانه فردوسی اگر از روی نمونه‌هایی که در تذکره و جنگها برای ما باز مانده حکم کنیم بعقیده من عموماً کمتر از آنچه هست سنجیده شده است. این اشعار هم چنانکه سابقاً بدان اشاره شد در رساله بی نظیر دکتر آینه جمع آوری شده و من اینجا اکتفا میکنم بذکر دو قطعه نمونه از آنها که یکی در تاریخ گردیده و دیگری در لباب الالباب عوفی آمده است:

شبی در برت کربآ سودمی سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستی کلاه از سر مهر برودمی
بقدر از نهم چرخ بگذشتی به بی فرق کیوان بفرسودمی
به بیجا رگان رحمت آوردمی بدرماندگان بر بیخشودمی (۲)

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار تازی واز پهلوانی
بچندین هنر شست و دوسال بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم بر آن بیت بو طاهر خسروانی (۳)
جوانی من از کودکی یاد دارم در یفا جوانی در یفا جوانی (۴)

علوم و صنایع در آلمان (۵)

مدارس آلمان

مملکت آلمان از حیث وسعت دایره تعلیم و تربیت یکی از متمدّن ترین ممالک درجه اول دنیا محسوب میشود. در نهضت علمینه اخیر ملت آلمان مدیون زحمات و کوشش بی پایان معلم ماهر و مربّی معروف

(۱) Schlechta Wssehrd

(۲) تاریخ گردیده چاپ پروفیسور برون صفحه ۸۲۴.

(۳) ابو طاهر الطیب (یا الطیب) بن محمد الحسروانی یکی از شعرای آل سامان بود.

(۴) لباب الالباب طبع برون صفحه ۳۳.

(۵) این مقاله از کتابهای ذیل اقتباس و ترجمه شده است: Karl Andre's Geographie des Welthandels, Frankfurt 1910. Das Deutsche Vaterland, von Hermann Müller-Behn, Stuttgart. Meyers Lexikon

دلایل داخلی که از خود کتاب فردوسی استخراج شده بلاشک تا آنجا که بنسخه‌ها اعتماد بتوان نمود (که در خیلی از موارد خیلی مشکوک و غیر مقنع است) بهترین مأخذ موثق در باب اطلاعات راجع بتاریخ حیات شاعر است. این طریق چنانکه سابقاً بآن اشاره شد بطور استقصاء و با صبر و حوصله حیرت انگیزی و سرعت انتقال زیادی از طرف استاد تولدیکه و دکتر آینه تدقیق شده است. برای من غیر ممکن است که درین فصل مختصر تمام نتایج تحقیقات و اجتهادات آنها را درج کنم و علاوه بر این لازم هم نیست زیرا هر کسبکه بخواهد شاهنامه را جدی تتبع نماید قطعاً باید « حاسه ملی ایران » تألیف تولدیکه را بخواند و مقالات سابق الذکر دکتر آینه را در این موضوع و هم چنین یوسف وزلیخای فردوسی را که آینه نشر کرده و فصولی را که از همان مؤلف در این موضوع در جزوه ادبیات فارسی در جلد دوم « اساس زبان شناس ایرانی » درج شده باید مطالعه نماید. بطور خلاصه آنکه بنظر میآید که ما حق داشته باشیم که فرض کنیم که فردوسی یک دهقانی از دهقانه طوس بوده و مقام محترمی در آنجا و وسعت معاش داشت. وی در حوالی سنه ۹۲۰ میلادی (۱) یا قدری بعد از آن متولد شده و یک میل وهوسی برای تبعات مطالب راجع بتاریخ قدیم و داستان ملی و روایات از شاهنامه مثنوی که ابو منصور المصنوعی در زبان فارسی از روی مآخذهای قدیمی برای ابو منصور بن عبد الرزاق در سنه ۳۴۶ تألیف کرده بود برای وی پیدا شده. این شوق وهوس او را در حدود سنه ۳۶۴ بر آن داشت که یکبار نظم کردن حاسه ملی ایران را بعهده بردارد و اولین بار نسخه اولی آنرا در سنه ۳۸۹ با تمام رسانید پس از ۲۵ سال زحمت و آنرا با حمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی تقدیم و بنام او کرد و نسخه دومی را که در واقع تألیف دوم توان گفت (یعنی پس از مرور و حسگ و اصلاح) که بسلطان محمود تقدیم داشت در سنه ۴۰۰ یا کمی پیش از آن با تمام رسانید (۲) و نزاع او با سلطان و فرار او از غزنه تقریباً بلافاصله بوقوع پیوست و پس از آنکه زمان قلیلی در زیر حمایت یکی از ملوک آل بویه (بهاء الدوله یا پسر او سلطان الدوله که بعد از پدر در سنه ۴۰۲ جانشین او شد بنا بر رأی تولدیکه و یا مجد الدوله ابو طالب رستم بحسب آنچه آینه گمان میکند) زیسته و یوسف وزلیخارا برای او نظم کرد در سن پیری که ۹۰ ساله یا بیشتر بود بمسقط الرأس خود طوس برگشته و در آنجا در حدود سنه ۴۱۱ تا ۴۱۶ وفات کرد.

حالا بگذریم بملاحظه آثار فردوسی که آنچه از آنها برای ما باز مانده عبارت است از « شاهنامه » و قصه « یوسف وزلیخا » و یک عده دیگر از قطعات تفرّز آمیز که تذکره نویسان و جنگهای منتخب اشعار و غیره برای ما نگاهداشته اند و آنها را دکتر آینه در ضمن مقالات خودش در تحت عنوان « فردوسی در مقام غزل سرائی » (۳) با کمال دقت جمع آوری و نشر و ترجمه کرده است.

در اینجا پروفیسور برون از عیار و اهمیت تاریخی و پایه شعری شاهنامه نقادی کرده و شرحی مینویسد که ترجمه کامل آن در اینجا قدری موجب اطناب میشود و خلاصه آنکه با کمال چند خواهی و اقرار بخرق اجماع در آنچه متفق علیه ایرانیان و مستشرقین فرنگستان است یک عقیده تازه ای میآورد مبنی بر اینکه عیار شعری شاهنامه آتّمام عالی را ندارد که عموماً گمان میشود و شهرت و مقبولیت آن بواسطه داستان حاسه ملی ایران و افتخارات آنهاست از یکطرف و اهمیت لغتی و زبانی است در نظر علمای فرنگ از طرف دیگر. و گوید که بعضی گمان کرده اند که شاهنامه کلمه عربی ندارد در صورتیکه چنین نیست و با آنکه فردوسی عمداً از استعمال لغات عربی در نظم تاریخ ایران قدیم اجتناب کرده با وجود این کلمات زیاد عربی که دیگر در فارسی چنان امتزاج پیدا کرده بود که احتراز از استعمال آنها غیر ممکن بود در شاهنامه داخل شده و عده این لغات

(۱) اینجا باید غلط طبع واقع شده باشد زیرا که تولدیکه تولد فردوسی را در حوالی ۳۲۳ یا ۳۲۴ هجری میگذارد که مطابق ۹۳۵ یا ۹۳۶ میلادی میآید (مترجم).

(۲) در خود متن شاهنامه که حالا در دست است تاریخ اتمام چنین مسطور است: « سرآمد کون قصه پرد گرد بام سفندار مذ روز آرد زهجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شاهوار » از این قرار تاریخ تحقیقی اتمام نسخه ثانی (اگر این ایات اصلی باشد) درست موافق ۹ رجب سنه ۴۰۰ و مطابق ۸ ماه مارس فرنگی (نه ۲۵ فوریه که تولدیکه حساب کرده) سنه ۱۰۱۰ میلادی میشود (مترجم).

(۳) Firdausi als Lyriker

جنگی موجود است و چندین باب مدارس موسیقی موجود است. و نیز پنج باب مدارس بزرگ بیطارری موجود است که معروفترین آنها در شهرهای اِهْمِنیتس (۱) اَلبرفلد (۲) مولهیم (۳) کرفلد (۴) میباشد و علاوه بر اینها در ممالک مختلفه آلمان چندین باب ورزشخانه و موزه و قرائتخانه و باغهای وحش و غیره که برای ازدیاد معلومات و تربیت عموم اهمیت زیاد دارد موجود است و حتی برای اشخاص لال و کر و کور مدارس معینه موجود است که در آنجا با ترتیب مخصوص خواندن و نوشتن یاد میگیرند. در ممالک آلمان ۲۲ باب دارالفنون موجود است و بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری در مجموع ۲۲ دارالفنون آلمان ۳۶،۶۰۰ شاگرد دائمی بوده است و علاوه بر آن ۷،۸۶۲ نفر مرد و ۱،۲۷۱ نفر زن سامع بوده است.

اولین دار الفنون آلمان از حیث تقمّم و تأخّر دار الفنون هایدلبرگ (۵) است که در سال ۸۰۴ هجری تأسیس شده است و آخرین دار الفنون دار الفنون اشتراسبورگ (۶) است که در سال ۱۲۹۰ هجری تأسیس شده است.

در دار الفنونهای آلمان در تحت چهار موضوع درس تفریر میشود: اول علم کلام یا حکمت الهی، دوم علم حقوق یا علم قضاء، سوم علم طب، چهارم علم فلسفه. دایره درس در دار الفنونها خیلی وسیع و مفصل است و در آنها بر حسب اهمیت خود مفصلترین اقسام دروس قسمت فلسفه است. در دار الفنونهای شهر بون (۷) و شهر برسلاو (۸) موضوع دروس عوض چهار قسمت پنج قسمت است و فرق یک قسمت زیادی در اینجا است که در دار الفنونهای دو شهر مذکور قسمت حکمت الهی بر وفق مدلول دو مذهب تدریس میشود بذهب پروتستان و بذهب کاتولیک. دار الفنون مونیخ (۹) نیز بر پنج قسمت منقسم است و در قسمت پنجم علوم سیاسی تدریس میشود. دار الفنون ورتسبرگ (۱۰) هم باز بر پنج قسمت است و در قسمت پنجم علوم طبیعی تدریس میشود.

در دار الفنون برلن که فردریک ویلهلم تأسیس کرده است (در سال ۱۲۲۸ هجری) هر سالی رویهم رفته بیست دوره درس تقریباً برای ۷۵۰۰ نفر شاگرد داده میشود که اکثر آنها از طبقات کارگران میباشد.

در سال ۱۳۲۱ هجری در دار الفنون برلن ۳۶۶ نفر شاگرد علوم حکمت الهی و ۲،۹۲۸ نفر علم حقوق و ۱۲۱۹ نفر علم طب و ۳،۰۷۸ نفر علم فلسفه تحصیل میکرده اند و علاوه بر این ۵،۴۶۰ نفر از متعلمین سایر مدارس عالیّه و اشخاص دیگر که ۵۵۲ نفر آنها زن بوده اند بعنوان گوش دادن و استماع تقریرات متعلمین حاضر بوده اند. در سال مزبور در دار الفنون مذکور ۴۲۰ نفر معلم بوده است. یکی از ابنیه بسیار مهم و معتبر برلن باید کتابخانه پادشاهی (۱۱) را شمرد که در سال ۱۰۷۷ هجری

پستالوتسی (۱) میباشد که در سال ۱۱۶۵ هجری در زوریخ (۲) (سویس) متولد شده و در سال ۱۲۴۳ در شهر بروک (۳) وفات یافته است. پستالوتسی در اوایل قرن سیزدهم هجری در باب مدارس آلمان یک ترتیب با اساسی داد و در حقیقت مدارس را در تحت یک اصلاح جدید تاریخی در آورد. چنانکه معلوم است در مملکت آلمان تعلیم اجاریست یعنی هر طفلی اعم از دختر یا پسر باید در سنّ شش سالگی بکتاب برود و تا سنّ چهارده سالگی مشغول تحصیل باشد. تحصیل ابتدائی اطفال که اقلن مدت آن هشت سال است یکی از فرایض مسلمّه والدین است که در آلمان کسی از آن غفلت نمیکند. اگر بر فرض محال کسی در فرستادن اولاد خویش بکتاب مسامحه کند از طرف پلیس محلّ اخطار و تأکید میشود که هر چه زودتر باید طفل را روانه مکتب نمود.

قانون تعلیم اجباری در آلمان در عهد سلطنت فردریک ویلهلم اول در تاریخ ۱۱۳۰ هجری میلادی مدوّن شده است و از آن تاریخ بعد که متجاوز از دو بیست سال میباشد هر آلمانی خواه نخواه خوشبختانه مجبور بوده است که با سواد و عالم باشد.

در تاریخ ۱۳۱۹ هجری در میان تمام قشون آلمان یکصد سی و یک نفر بی سواد پیدا شد که بهره هزار نفر سرباز یک نفر بی سواد میرسد. در آلمان یک دهکده پیدا نمیشود که چندین باب مدارس ابتدائی و قرائتخانه و روزنامه در آنجا پیدا نشود. در سال ۱۳۲۵ در ممالک آلمان ۵۹،۳۰۰ باب مدارس ابتدائی بوده است که در مجموع آن مدارس ابتدائی ۸۰،۶۶۰،۰۰۰ نفر شاگرد و ۱۳۷،۵۰۰ نفر معلم و معلمه تعلیم و تعلم میکرده اند و نیز در همان سال مزبور ۱۱۳ باب مدرسه مخصوص (۴) برای حاضر کردن متعلمین ابتدائی و ۲۷۴ باب معلم خانه مردانه (دارالمعلمین) و ۴۰ باب معلم خانه زنانه موجود بوده است. مدارس ابتدائی که دوره تحصیل آنها اقلان هشت سال است عموماً مجانی است. مخارج سالانه آنها ۳۴۱ میلیون مارک میشود که ۹۸ میلیون مارک آن مستقیماً از طرف دولت میرسد و باقی آن از طرف بلدیتهای شهری میرسد. گذشته از این مدارس بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری در آلمان بالغ بر ۱۲۵۰۰ باب مدارس مختلفه دیگر از قبیل مدارس عالیّه و مدارس متوسطه موجود بوده است. در آلمان چندین باب مدارس فلاحت و مدارس معماری و مدارس صنایع موجود است. چهارده مدرسه معادن موجود است که در باب آن مدارس در ممالک پروس است و نیز چندین باب مدارس تجارت موجود است که بزرگترین آن مدارس در شهرهای لایپسیگ (۵) آخن (۶) هامبورگ (۷) فرانکفورت (۸) کلن (۹) و در برلین (۱۰) موجود است و نیز ۴ باب مدرسه تجارت کوچک و ۲۸۱ باب مدارس تجارت ابتدائی (۱۱) موجود است. در شهر لایپسیگ یک باب مدرسه هست که در آنجا ترتیب کتابداری (۱۲) را یاد میدهند و چندین باب مدارس متعدده نظامی و مدارس دریائی و آکادمی

Krefeld (۴)	Mülheim a. Rh. (۳)	Elberfeld (۲)	Ehemnitz (۱)
Breslau (۸)	Bonn (۷)	Straßburg (۶)	Heidelberg (۵)
		Würzburg (۱۰)	München (۹)

(۱۱) پس از انقلاب صفر ۱۳۳۷ اسم این کتابخانه عوض شد و امروز موسوم است به «کتابخانه دولتی».

Präparandenanstalt (۴)	Brugg (۳)	Zürich (۲)	Pestalozzi (۱)
Frankfurt a. M. (۸)	Hamburg (۷)	Aachen (۶)	Leipzig (۵)
Kaufmännische Fortbildungsschulen (۱۱)		Berlin (۱۰)	Köln (۹)
			Buchhändlerlehranstalt (۱۲)

در شهر رمشاید (۱)	برای هر صد نفر ۲۷،۰۰۰	جلد کتاب
» » برمن (۲)	» » » ۰۰،۴۶	» »
» » هامبورگ (۳)	» » » ۰۰،۵۰	» »
» » لوبک (۴)	» » » ۰۰،۵۳	» »
» » فرانکفورت (۵)	» » » ۰۰،۸۳	» »
» » اوسنابروک (۶)	» » » ۱،۰۰۰	» »
» » دارمشتاد (۷)	» » » ۱،۰۰۴	» »
» » دسائو (۸)	» » » ۱،۳۵	» »
» » بارمن (۹)	» » » ۱،۶۶	» »
» » ینا (۱۰)	» » » ۳،۴۷	» »

چنانکه ذکر شد این کتابخانه‌ها عموماً کتابخانه‌های ملی و عمومی هستند که هر کس را بدانها دست رس و سهولت هر شخصی می‌تواند اسم و عنوان خود را در دفتر کتابخانه نویسانده و بعد هر کتابی را که لازم دارد بامانت دریافت دارد و غیر از این کتابخانه‌های عمومی در شهرهای آلمان مثل برلن و غیره چندین کتابخانه‌های بزرگ و معتبر پیدا میشود.

معلوم است کسانی که دارای تحصیلات کامل نیستند و در این کتابخانه‌ها از برکت مطالعه خصوصی پاء معلومات سطحی بدست می‌آورند گاهی میشود که بواسطه نقص وقوف آنها در یک شعبه از علوم خطائی نیز از آنها سر میزند اما در مقابل آن سایر فوایدی که از وجود چنین اشخاص بعالم تمدن میرسد هیچ وجه قابل مقایسه نباشد. دکتر هرمان دیلس (۱۱) در این باب بسیار صحیح گفته است. مشارالیه میگوید:

«بجهت تعمیم تمدن حالیه و برای تکمیل کردن انواع صنایع و حرف لازم و واجب است که علوم فقط در محوطه دار الفنونها محفوظ و مقل نماید بلکه برعکس باید علوم را بیرون ریخت و بکوجه و بازار پاشید تا هر کارگری هم از آن نصیبی برسد. چه تمدن امروزی لازم میدارد که هر کسی برای حسن اداره زیست و حیات خود از عناصر و عوامل علوم بهره‌مند باشد.»

امروز هر ادنی کارگری باید از قوه بخار و برق بقدر مقدور با خبر و مستحضر باشد. تحصیل کردن علوم بیک طبقه از ملت مخصوص و منحصر نیست و بطور وراثت نیز از اجداد نمیرسد و قابل انتقال نیست. بشهادت تاریخ همیشه و مکرر دیده شده است که اشخاص کافی و متبحر اغلب از میان طبقات پست ملت بروز و ظهور کرده است. بسیار دیده شده است که کفایت و مهارت عالی در میان مردمان و اشخاص معمولی مکنون و مستتر بوده است که بعدها یک مرتبه جلوه‌گر گشته است.

اعمال و صنایع ساده دست‌را هر کسی میتواند باندک مدتی یادگیرد اما ابداع و اختراع یک چیز تازه‌ای از قوه هر کسی ساخته نیست و هر

تأسیس شده است. در سال ۱۳۲۰ در کتابخانه مزبور مقدار دوکروور جلد کتب مختلفه و ۳۰۰۰۰۰ جلد کتب خطی و ۸۰۰۰۰۰ جلد اطلس و نقشه جغرافی و غیره و ۹۶۰۰۰۰ جلد دفاتر و کتب موسیقی موجود بوده است. از جمله کتب نادره کتابخانه پادشاهی یکجلد کتاب توریه است بزبان عبرانی که لوتر معروف آن کتاب را اکثر اوقات در دست داشته و باخط خود چندین مطالب در حواشی آن نوشته است و نیز یکجلد انجیل است که در قرن دوم هجرت بخط ویتی کیند (۱) نوشته شده است.

از جمله کتابخانه‌های معتبر برلن کتابخانه دار الفنون است که تقریباً ۲۱۵۰۰۰۰ جلد کتاب دارد و کتابخانه احصائیه پروسی است که ۱۴۰۰۰۰۰ جلد کتاب دارد و کتابخانه آکادمی نظامی و کتابخانه مجلس ملی آلمان و کتابخانه هیئت عالی نظامی و کتابخانه بادیه و کتابخانه هیئت اخلاق که هر سال بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰ نفر داخل قرائتخانه آن شده و ۶۰۰۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند و کتابخانه هایمان است که تقریباً هر سالی ۶۰۰۰۰۰ نفر داخل قرائتخانه آن شده و ۶۰۰۰۰۰ نفر بامانت کتاب میگیرند.

غیر از کتابخانه‌هایی که اسم برده شد در برلن ۷۰ باب کتابخانه ملی موجود است که در مجموع قفسه‌های آن کتابخانه‌ها بالغ بر شش کروور جلد کتاب موجود است و بموجب دفاتر حساب آن کتابخانه‌ها در سال ۱۳۳۰ هجری ۱۰۰۰۰۰۰ نفر آن کتابخانه‌ها را دیده یعنی داخل قرائتخانه‌های آنها شده و از آن ذخایر علوم نصیبی برده اند. و باز در عرض همان سال مزبور بالغ بر چهار کروور جلد کتاب از آن کتابخانه‌های ملی بطرز امانت بیرون داده شده است.

از جمله ابنیه علمی برلن رصدخانه ملی میباشد که تا حال در آن رصدخانه پنج ستاره جدید کشف شده است و از جمله آن ستاره‌ها یکی نپتون (۲) است و باز در همان رصدخانه ۱۳ ستاره دنباله دار کشف شده است.

کثرت و وفور طبع کتاب در تعمیم معارف آلمان تأثیر زیادی دارد. برحسب احصائیه سال ۹۷۸ هجری در ممالک آلمان ۲۹۹ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۰۰۹ (مطابق ۱۶۰۰ میلادی) ۷۹۱ جلد کتاب چاپ شده است و در سال ۱۱۱۲ (۱۷۰۰ میلادی) ۹۵۱ جلد چاپ شده و در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ میلادی) ۳،۳۳۵ جلد و بالاخره در سال ۱۳۲۰ هجری ۲۶،۹۰۲ جلد کتاب چاپ شده است.

از همه غریب‌تر احصائیه مدیر قرائتخانه شهر ینا (۳) میباشد. مشارالیه جدولی ترتیب داده و حساب کرده است که در عرض یک سال در شهرهای آلمان چه مقدار کتاب امانت داده میشود و با اهالی شهرها تطبیق کرده است که برای هر صد نفر چند جلد کتاب میرسد که از کتابخانه‌های ملی برای خواندن گرفته‌اند از این قرار:

(۱) Wittekind از جنگاوران مشهور آلمان است که با شارلانی جنگید و مغلوب شد و مجبور شد مسیحی شود (۱۶۹ هجری).
(۲) Neptun (۳) Jena
(۳) Jena

(۱) Remscheid (۲) Bremen (۳) Hamburg (۴) Lübeck (۵) Frankfurt a. M. (۶) Osnabrück (۷) Darmstadt (۸) Dessau (۹) Barnien (۱۰) Jena (۱۱) Dr. Hermann Diels

حضور سر تا سر مملکت نطق و وعظ میکند. تعمیم مرام خطبا نیز در دست روزنامه‌ها است که میتوانند سرعت ممکنه نطقهای آنها را در ستونهای جرائد درج نموده دنیا را از آن مطلع سازند.
(بقیه در شماره آینده)

اوضاع ایران

از وقتی که شماره اخیر روزنامه کاوه منتشر شده وقایع مهمی تاریخی در ایران روی داده که اشاره بآنها مختصراً لازم است:

مهمترین این وقایع انتشار خبر قرارداد انگلیس و ایران مورخه ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ است و مسافرت شاه بفرنگ. راجع باین دو فقره اخباری را که در جراید بنظر رسیده ذیلاً درج میکنیم:

از اوایل اجتماع انجمن بین المللی صلح در پاریس دولت ایران را اراده بر آن بود که برای پیشرفت مقاصد ملی خود و آزاد کردن مملکت از قیود منافی استقلال کامل هیئتی بیارپس بفرستد. پس از مدت‌ها تعویق و تأخیر بالأخره ریاست این هیئت منظوره را میرزا ابو القاسم خان ناصر الملک که در لندن بود تکلیف کردند و او قبول نکرد بعد میرزا حسن خان مشیر الدوله تکلیف شد وی نیز رد کرد بعد میرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزرا خود خیال حرکت برای این مقصود داشت در این اثنا اعلیحضرت شاه این کار را بعلیقلی خان مشاور الممالک وزیر امور خارجه تکلیف کرد و او را بر آن داشت که با هیئت مزبور که مرکب از آقایان میرزا محمد علی خان ذکاء الملک و میرزا حسین خان علائی (معین الوزاره سابق) و عزیزه بود بیارپس بروند. این هیئت عازم پاریس شدند و چندین ماه در آنجا همه گونه جدّ و جهد برای انجام مأموریت خود کردند لکن بدبختانه از مقصود آنها پیش نرفت و انجمن صلح آنها را مجوزه خود راه نداده مطالب آنها را هم موضوع بحث و ملاحظه قرار نداد و نفوذ آنها را که در مجلس صلح مایل بقبول استماع مطالب هیئت ایرانی بودند در مقابل مقاومت بعضی دیگر که مایل نبودند مغلوب شد. در این اثنا یک مرتبه خبر عقد یک قرار داد میان انگلیس و ایران بطور ناگهانی منتشر شد و معلوم گردید که پس از نه ماه مذاکرات مخفی در طهران میان سفارت انگلیس و وزرای ایران این قرار داد بسته شده است. از انتشار این خبر فحاشی هیئت ایرانی پاریس منحلّ شد و یک ولوله عظیمی هم در ممالک اروپا و آمریکا در گرفت. فرانسه و بلژیکها و ایتالیا و آمریکاها از این فقره نا راضی و حتی خشمگین شدند و قیل و قال زیادی از مجاری رسمی و غیر رسمی بلند شد. در داخله ایران هم اعتراضات بعمل آمد و هنوز هم دنباله آن تمام نشده است.

متن عهدنامه مزبور که در لندن در ۱۷ ذی الحجه ۱۳۳۷ (۱۶ اوت ۱۹۱۹) بشکل جزوه سفیدی نشر شد عیناً از روزنامه «تیمس» لندن ترجمه میشود (۱):

حمیره انسانی بر آن قابل و مستعدّ نباشد. طبیعت این قوه مدرکه را بکمتر کسانی ارزانی داشته است و این اشخاص نیز فقط وقتی میتوانند بطون و خفایای افکار خودشان را بعرضه شهود بیاورند که برای این کار فرصتی داشته باشند و مثلاً والدین آنها مانع پیشرفت کار آنها نباشند. مسئله بسیار مهم و جان کلام در اینجا است که:

علم و قدرت اشخاص منفرد بتنهائی نمیتواند استحکام یک مملکتی را فراهم آورد و برای این مقصود اکثریت ملت باید بطیب خاطر پیشیان قوای منفردّه بزرگ مزبور باشد. وجود بزرگان چند و نوابغ معدود در میان یک قوم دلیل علو تمدن آن قوم نتواند بود بلکه همراهی و پیروی عموم ملت را بر بزرگان دلیل و حاکی علو تمدن آن قوم باید دانست.

یک مزرعه‌ای که شخم و شیار خواهد شد بهر اندازه که بزرگ و وسیع باشد بهمان اندازه نیز منابع آب زیاد و رودخانه‌های متعدد لازم دارد که بخوبی از عهده آبیاری آن مزرعه برآید. یک ملتی که میخواهد بشاهراه ترقی حقیقی بیفتد نیز بعینه حکم آن مزرعه را دارد. هر ملتی بهر مقدار که بر جمعیت و بزرگ باشد بهمان مقدار نیز منابع تحصیل و وسایل تعلیم از قبیل مدرسه، مطبعه، کتابخانه، موزه و غیره و علما و دانشمندان لازم دارد.

یکی از وسایل تربیت ملت آلمان اتساع دایره مطبوعات است. در ممالک آلمان بانواع مختلف روزنامه و مجله نشر میشود. بر حسب احصائیه سال ۱۳۲۰ هجری فقط در برلن بالغ بر یک هزار و صد روزنامه نشر میشود. و چون از طبقات عالی گرفته تا طبقات سافل هرکسی روزنامه میخواند لهذا کثرت نشر روزنامه‌ها بجهت تربیت افکار و تهذیب اخلاق عموم وسیله خوبیست. یک عده معتانی از محررین بزرگ آلمان بروزنامه‌های معتبر مقالات اساسی فرستاده انتشار میدهند. این محررین در حقیقت زمام افکار ملت را در دست خود نگاه داشته‌اند و بعدها برور زمان همین محررین داخل دارالفنونها شده سمت معلم بزرگی پیدا میکنند و وجود چنین معلمهای بزرگ بجهت دارالفنونها مایه افتخار و زینت میباشد. مقالات علمی صحیحی و اخلاقی که در روزنماجات و مجلات آلمان هر سال طبع میشود بسیار مفید است. گوته (۱) شاعر معروف آلمان گفته است که روزنامه خزینه اطلاعات است. شاعر مشارالیه خوب تلفت شده است که خدمت روزنامه در تفهیم مقاصد و در تعلیم و تربیت دادن عموم بمراتب بهتر و بالاتر از خدمت ناطقین و خطبا میباشد که در داخل یک محوطه و یا در حضور یک عده معینی نطق و صحبت میکنند اما روزنامه یک مقاله که نشر میکند در حقیقت بمثابة آن است که در

(۱) متن فارسی ترجمه تحت اللفظی دقیق عین عبارت قرارداد انگلیسی است.

Goethe (۱)

۱ - قرارداد بین دولت انگلیس و ایران:

که دولت ایران تعیین بکند تأدیه شود ولی پس از آنکه مستشار مالیۀ انگلیسی بشغل اداره خود در طهران چنانکه در قرارداد سابق الذکر مقرر شده مباشرت کرده بوده باشد.

ماده ۲. دولت ایران تعهد میکند که ماهانه تنزیل پول را از قرار صدی هفت سالیانه برای وجوهاتی که بموجب ماده اول داده شده تا ۲۰ مارس ۱۹۲۱ پرداخته و پس از آن تاریخ هر ماهه مبالغی را که کافی استهلاک اصل قرض و فرغ صدی هفت سالیانه آن در ۲۰ سال باشد خواهد پرداخت.

ماده ۳. تمام مالیات و عایدات گمرکات که بموجب مقاله نامه ۸ ماه مه سنه ۱۹۱۱ میلادی (۱) برای تأدیه قرض ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره ای تخصیص شده اند بتأدیه قرض حالیه تخصیص میشوند با بقای تمام شرایطی که در مقاله نامه مزبوره درج است و با داشتن تقدم بهمة قروض دیگر بجز قرض سنه ۱۹۱۱ و مساعده های بعد از آن که دولت انگلیس داده. - در صورت عدم کفایت عایدات مذکور در فوق دولت ایران متعهد میشود که وجوه لازمه از سایر منابع تهیه و تکمیل نماید و برای این مقصود دولت ایران بتأدیه اقساط این قرض حالیه و سایر مساعده های مذکور در فوق با حق تقدم و بقای شرایط مندرجه در مقاله نامه مزبور عایدات گمرکات تمام نقاط دیگر را تا آنجا که این عایدات فعلاً در اختیار دولت ایران بوده یا بعدها خواهد بود بموجب این قرارداد تخصیص مینماید.

ماده ۴. دولت ایران حق تأدیه این قرض را در هر تاریخی از عایدات هر قرض انگلیسی که ممکن است عقد کند خواهد داشت.

امضا شد در طهران. ۹ اوت ۱۹۱۹ (۲).

غیر از این دو فقره قرار داد در همان روز عقد این قرار داد دو فقره مراسله جداگانه هم وزیر مختار انگلیس در طهران سیر پرسی کوکس بوثوق الدوله رئیس الوزرای ایران نوشته است که در یکی از آنها پس از مدح رئیس الوزرا و اظهارات راجع بدوستی صمیمی دولت انگلیس نسبت با ایران و رئیس الوزرا اظهار میکند که دولت انگلیس در صورتیکه قرار داد مذکور در فوق منعقد بشود حاضر خواهد شد که در موقع خود با دولت ایران در خصوص بعضی مطالب مانند تجدید نظر در عهدنامه های میان ایران و انگلیس و ادعای ایران راجع بخساراتی که در اثنای جنگ از طرف دولت مجارب غیر از انگلیس بمملکت ایران وارد شده و اصلاح سرحدات در آن تقاطبی که هر دو دولت صلاح بدانند تأیید و همدستی کند. کاغذ دوم راجع باین است که دولت ایران تعهد میکند که هیچ ادعائی نسبت بخسارات وارده از قشون انگلیس نکند و دولت انگلیس نیز هیچ ادعائی راجع بمخارج قشون انگلیس از دولت ایران نخواهد کرد.

اعتراضاتی که در ایران باین قرارداد شد عبارت بود از یک سلسله مقالاتی که در روزنامه های نیم رسمی طهران از طرف اشخاص مختلف درج

(۱) رجوع شود به «کوه» شماره ۳۱-۳۲ مورخه ۹ محرم ۱۳۲۸، در مقاله

«استمهال در اقساط قروض ایران»، قرض ۰۸، صفحه ۷.

(۲) شاید بزمزه نباشد جلب توجه باین نکته که از اول تا آخر این قرار داد همه جا ضمیر به «دولت انگلیس» جمع آورده شده مثل «تکرار میکنند» و «خواهند رسانند» و «خواهند داد» و «حاضرند» و غیره و ضمیر راجع به «دولت ایران» عموماً مفرد درج شده مانند «در نظر دارد»، «تعیین بکند» و «تعهد میکند» و «خواهد پرداخت» و «خواهد داشت». (و باید دانست که در زبان انگلیسی ضمیر راجع بلفظ «دولت» را بلا فرق هم مفرد و هم جمع میشود استعمال کرد). این نکته را ابتدا یک خانمی که متن انگلیسی قرار داد را میخواند ملتفت شده است.

مقدمه: مقتضای روابط محکم مودت که در گذشته میان دو دولت موجود بوده و با یقین باینکه مقتضای منافع اساسی و مشترک هر دو دولت در آینده آنست که این علایق تحکیم و تشدید شود و اینکه ترقی و آبادی و رفاه ایران با نهایت جد باید تقویت و پیش برده شود بموجب این قرارداد میان دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاهی انگلستان بنام دولت خودش از طرف دیگر در مطالب ذیل اتفاق حاصل شده و مقرر شد:

(۱) دولت انگلیس بطور مطلق و صریح ترین وجهی تعهداتی را که مکرراً در گذشته برای مراعات کامل استقلال و درستی ایران داده اند تکرار میکنند.

(۲) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران خدمات هر نوع مستشاران اهل خبره و بصیرت را که پس از مشاوره میان دو دولت برای شعبه های مختلف اداره دولتی ضروری شمرده شود خواهند رسانید. این مستشاران بتوسط مقاله نامه ها استفاده شده و بآنها اقتدارات کافی که ماهیت آن موکول بقراری است که میان دولت ایران و مستشاران بعمل آید داده خواهد شد.

(۳) دولت انگلیس بمخارج دولت ایران آنچه از صاحب منصبان نظامی و ذخیره جنگ و تجهیزات از نوع تازه را که یک هیئت مختلط اهل خبره نظامی انگلیس و ایران ضروری بدانند خواهند داد. این هیئت مختلط بعدها بقصد تخمین و سنجیدن احتیاجات ایران راجع بتشکیل یک قوه یکنواختی که دولت ایران ایجاد آنرا برای برقراری و حفظ نظم در مملکت و سرحدات آن در نظر دارد منعقد خواهد شد.

(۴) بقصد پول رسانیدن برای اصلاحات مذکوره در مواد ۲ و ۳ از این قرارداد دولت انگلیس حاضرند یا خود قرض معتد بهی برای دولت ایران بدهند و یا راه پیشدازند برای این قرض از طرف دو دولت بمشورت همدیگر محل ضمانت لازمه از عایدات گمرکات یا منابع دیگر عایدی که در اختیار دولت ایران هست پیدا خواهد شد. تا موقع تکمیل مذاکرات برای چنین قرضی دولت انگلیس بطور علی الحساب از همان قرض مبالغی را که ممکن است بجهت شروع با اصلاحات مزبوره ضرور شود خواهند رسانید.

(۵) دولت انگلیس کاملاً ملتفت احتیاج فوری که برای اصلاح حال مناقلات در ایران است بوده و بلحاظ توسعه تجارت و هم جلوگیری از قسط و غلا حاضر هستند که با دولت ایران برای تشویق همت (۱) انگلیسی و ایرانی در این زمینه خواه بوسیله بنای خط آهن و خواه سایر اشکال حمل و نقل همدستی نمایند ولی همیشه مشروط بتدقیق مسائل از طرف اهل خبره و اتفاق میان دو دولت راجع بنقشه محضومی که ضروری ترین و عملی ترین و سودمندترین نقشه ها تواند شد.

(۶) هر دو دولت متفق هستند در اینکه بعدها یک هیئت مختلطی از اهل خبره برای تدقیق و تجدید نظر در تعرفه حالیه گمرکی بقصد از نو ساختن این تعرفه روی شالوده ای که موافقت با منافع حقه مملکت و رفاه و سعادت آن در آن منظور شده باشد تعیین شود.

امضا شد در طهران ۹ اوت ۱۹۱۹.

۲ - قرار داد راجع بقرض ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره انگلیسی از قرار تنزیل صدی هفت و قابل تأدیه در ۲۰ سال:

مقدمه: مقاله نامه میان دولت انگلیس و دولت ایران راجع بیک قرار دادی که امروز میان دولت های مزبور منعقد شد. مطالب ذیل مقرر شد:

ماده ۱. دولت انگلیس بیک قرضی معادل ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره انگلیسی بدولت ایران میدهند که بدولت ایران هر طور که خواسته شود باقسطی و در تواریخی

(۱) مقصود معنی کلمه فرنگی «Entreprise» است که کلمه مطابقی برای آن فعلاً بنظر نرسید. در عربی «مشروع» و در فارسی شاید «اقدام» توان گفت. لکن شاید کلمه «همت» اگر معمول شود بهتر از الفاظ دیگر است. لفظ «تثبت» که بعضی باقتباس از زبان ترکی اخذ و استعمال کرده اند نیز مدلول مطابقی ندارد.

امریکا و مملکت آنازونی نسبت بایران مندرج بود مقتضی است ابلاغیه‌ای که از واشنگتن صادر شده است تقدیم دارد،
 طهران - سفارت آمریکا.

دولت آنازونی بشما تعلیم میدهد نزد زمامداران ایران واشخاص علاقه‌مند این مسئله را تکذیب نمایند که دولت آنازونی از مساعدت نسبت بایران امتناع ورزیده است.

امریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران بطرق بسیار اظهار و ابراز داشته. نمایندگانی که از طرف دولت آنازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده‌اند سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان آمریکا متعجب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این بتقویت و مساعدت تلقی نمی‌شود لکن اکنون معاهده جدید معلوم می‌دارد که بچه علت آمریکاها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را باصفا برسانند. و نیز معلوم میگردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود.

دولت آنازونی معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی مینماید. معاهده مزبور معلوم می‌دارد با وصف آنکه نمایندگان ایران در پاریس علناً و موکداً طالب مساعدت و همراهی آمریکا بودند ایران از این بی‌عده مایل بکمک یا تقویت آمریکا نمیشد.

طهران - سفارت آمریکا.

در ۱۸ محرم ۱۳۳۸ خبر رسیده که آمریکا که در سالهای اخیر ماهیانه بمقدار ۲۰۰،۰۰۰ تومان آذوقه برای امور خیریه بایران می‌فرستاد پس از بسته شدن عهد نامه انگلیس و ایران دیگر از این کار صرف نظر کرده است.

در ۲۷ محرم ۱۳۳۸ تلگرافاً خبر میدهند که دولت آمریکا ابلاغیه سفارت آمریکا را در طهران که در جراید ایران در باب ناراضی بودن دولت خود از قرارداد انگلیس و ایران منتشر کرده بود رسماً نشر میکند. روزنامه «وُرد»^(۱) که ناشر خیالات و تزکیه گاه فرقه دولت و رئیس جمهور است مینویسد که بموجب اطلاع او دولت انگلیس یادداشت بدولت آمریکا فرستاده راجع باخبار قرارداد انگلیس و ایران و خواهش تصدیق این قرارداد و جوانی که دولت آمریکا باین یادداشت داده یکی از سخت‌ترین و درشت‌ترین اسنادی است که وزارت خارجه لندن تا امروز دریافت کرده است.

§ راجع بمسافرت اعلیحضرت شاه آنچه اطلاع داریم مقدمه آن چنان است که از اوایل متارکه جنگ عمومی در ۶ صفر ۱۳۳۷ اعلیحضرت سلطان احمد شاه میل تفریح و سیاحت بفرنگستان را داشت و در ماه رجب ۱۳۳۷ از مأخذهای خصوصی مسموع میشد که اعلیحضرت جتاً مایل مسافرت هستند و برای انجام این مقصود و تسهیل اسباب این سفر از طرف انگلیسها و همچنین پذیرائی در انگلیس مذاکرات میان دولت ایران و انگلیس جاری است. انگلیسها بعضی شرایط و تقاضاها کردند که انجام خواهش اعلیحضرت را موکول بانجام آن مقاصد نمودند و از قراین اتفاقات بعد مستفاد میشود که مقصود طرفین انجام گرفت و بنا شد شاه در

میشد ولی آثار تصنع و در زیر فشار بودن از آنها ظاهر بود و واضح است که اگر آزادی بیشتری بود اعتراضات بیشتر و شاید شدیدتری میشد. از طرف دیگر در میان مردم و افکار عامه نیز آثار ماده نارضائی استنباط میشود و گاهی منجر بظهورات بی پروا هم شد که نتیجه‌اش برای اعتراض کنندگان تبعد و گرفتاری گردید. در خارجه نیز ابتدا روزنامه «تان» و «دبا» و سایر جراید فرانسه برضد قرارداد سخت داد و فریاد کردند. بعد در ایتالی ولوله برپا شد. جراید بلژیک اثر دلگیری دولت خود را از این قرارداد و تأثیر آن بمنافع بلژیک در ایران و مستخدمین بلژیکی ایران اظهار داشته وشکوه آغازیدند. از همه مهمتر اعتراض لانسینگ^(۱) وزیر امور خارجه آمریکا بود که در پاریس صریحاً شکایت خود را از این قرارداد اظهار داشته و در ۱۸ ذی القعدة در بین اظهارات تنقید آمیزی از سیاست و جهانگیری انگلیس در باره ایران چنین گفت:

« آمریکا بیهوده کوشش کرد که هیئت ایرانی در پاریس در انجمن صلح حضور بهم رساند و مقاصد و مطالب خود را اظهار نماید و حتی سعی نمایندگان ملیون ایرانی هم در پاریس برای مذاکره بالارد کوزن بجائی نرسید. در این اثنا سفیر انگلیس در طهران با یک دسته کوچکی از سیاستون یک عهدنامه مخفی بست. این دسته کوچک سیاستون فوراً پس از عقد صلح اداره امور را بدست آورده بودند و هیئت ایرانی که در پاریس بود از کار افتاد و منحل شد. خلاصه یک بازی خطرناک و محرمانه‌ای در آورده شد.»

در ۱۸ ذی الحجه خیر میرسد که بواسطه ضدیت مردم با قرار داد انگلیس و ایران منعقد در ۱۲ ذی القعدة دولت قریب بیست نفر از پیشروان مخالفین را که بعضی از وزرای سابق بودند گرفتار کرد و بکاشان فرستاد. در طهران هم مخالفین را باشد عقوبات تهدید کرده است. بعدها خبر رسید که اشخاص گرفتار شده عبارت است از میرزا حسن خان محتشم السلطنه و میرزا صادق خان مستشار الدوله و میرزا اسمعیل خان ممتاز الدوله و مرتضی خان ممتاز الملک و غیرهم و بنا بر مسموع حاجی آقا محمد معین التجار بوشهری و جمعی دیگر از تجار و اصناف نیز در حمله آنها بوده‌اند.

در جراید خارجه در حدود دهه دوم محرم ۱۳۳۸ خبری منتشر شد که بواسطه ضدیت مردم بقرار داد انگلیس و ایران منعقد در ۱۲ ذی القعدة در ایالت آذربایجان شورش شده و مردم برضد دولت برخاسته حاکم را که ولی خان سپهسالار باشد اخراج کرده‌اند. ولی در جراید طهران اثری از این خبر نیست مگر حرکت سپهسالار از تبریز بطهران و کفالت سردار معتضد حکومت آذربایجان را.

دولت ایالات متحده آمریکا شمالی توسط وزیر مختار خود در طهران در ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۷ اخطارنامه‌ای خطاب بملت ایران نشر میکند که صورت آن از قرار ذیل است^(۲):

« مورخه ۱۳ ذی الحجه ۱۳۳۷ (۹ سپتامبر ۱۹۱۹).

نظر بمطلب غیر واقعی که در مقاله مورخه نوزدهم اوت (۲۲ ذی القعدة) روزنامه «رعد» راجع برویه برزیدنت و بلسن و مأمورین صلح

Lansing (۱)

(۲) نقل از روزنامه «رعد» منطبقه طهران شماره ۱۲۹.

سنه ۱۳۳۷ حکم بگرفتاری او داده شد و در ۳ ذی الحجه آن سال با یکی از یاوران خود موسوم بپهلوان رضا بدار زده شد. چند روز بعد از آن نایب حسین نیز در حوالی کاشان دستگیر شده او را بطهران آورده و در ۲۰ ذی الحجه مانند پسرش بمجازات رساندند.

رضای جوزانی نیز که از دزدان معروف حوزه اصفهان بوده و چند سال است یک ستون از جراید طهران را بخود مشغول داشته بود در ۲۸ ذی القعدة ۱۳۳۷ بمحکم سردار جنگ بختیاری در اصفهان در میدان شاه بقتل رسانیده شد.

§§ بنا بر اخبار جراید در شیراز شرکتی تأسیس شده برای ساختن راه اتوموبیل رو میان بوشهر و اصفهان و سرمایه این شرکت چهارده قسمت تعیین شده و هشت قسمت از آزا عبد الحسین میرزای فرما فرما حاکم فارس خود قبول کرده و باقی میان تجار شیراز تقسیم شده است.

§§ در طهران سفارت انگلیس و سفارت فرانسه دستگاه گرفتن تلگراف بی سیم در سفارتخانه خود دایر کرده اند.

§§ انتخابات برای مجلس ملی چهارم در جریان است و در آذربایجان و گیلان و خراسان و عربستان و کرمان در ماه ذی القعدة و ذی الحجه ۱۳۳۷ گرفتن تعرفه و دادن رأی مداومت داشته است.

§§ دولت ایران دولت جدید لهستان (پولونی) را رسماً شناخت.
§§ علیقلی خان مشاور الممالک بسفارت اسلامبول مأمور گردید.
§§ جنگ افغان و انگلیس که در غرة شعبان ۱۳۳۷ شروع شده بود در جمعه ۱۱ ذی القعدة همان سال یک ساعت بظهر مانده تمام شد.

سلسله انتشارات «کاوِه»

- (۱) گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران ... ۳۰ مارک
- (۲) کشف تللیس یا دورونی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیسی دریاب ایران ... ۸ »
- (۳) جنایت روس و انگلیس نسبت بایران ... ۱,۵۰۰ »
- (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران ... ۸ »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین بشرط فرستادن قیمت قبلاً و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و کتابفروشها تخفیف مهم داده میشود (مخارج پست علاوه میشود)

اوایل ذی الحجه حرکت کند لکن چون دولت انگلیس در اوایل ذی القعدة بقتله مصمم شد که تخلیه قفقازیه را که در اوایل محرم ۱۳۳۷ بنا بود بعمل بیاید در ۱۸ ذی القعدة شروع کند لهذا اعلیحضرت شاه در ۱۵ ذی القعدة حرکت نمود و در ۱۶ ذی القعدة با تزیلی وارد شده و از آنجا بیاکو گذشته در ۲۱ ذی القعدة وارد اسلامبول شد.

در اسلامبول با سلطان عثمانی ملاقات کرده و پدر و مادرش را هم که در جزیره پرنکیو در حوالی اسلامبول سکنی دارند ملاقات نموده و از اسلامبول با کشتی جنگی انگلیسی موسوم به سیرش سفر کرده و در ۶ ذی الحجه به تارانتو در ساحل ایتالیا رسید. از ایتالیا فوراً بسویس مسافرت کرد و در ۷ ذی الحجه در شهر بریگ از بلاد سویس و در ۸ آن ماه باسم عباس میرزا به مونترو رسید. در ۱۵ ذی الحجه در ژنو بوده و بعد از مدتی گشت و گذار در سویس و دیدن اینترلاکن و لوزان و غیره در ۹ محرم ۱۳۳۸ ساعت شش صبح بیاریس ورود کرد و تا ۶ صفر (آخر اکتبر ۱۹۱۹) در فرانسه بود. در ۶ صفر در الیزه پذیرائی شده و در ۶ صفر از پاریس حرکت کرد و دو ساعت بعد از ظهر با کشتی موسوم بآلکساندرا که دو کشتی جنگی مخرب تورپیدو نیز با آن همراه بود به دور بندر انگلیسی پیاده شدند. همراهان شاه عبارت بودند از شاهزاده حسینقلی میرزای نصرت السلطنه، شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله وزیر امور خارجه، شاهزاده اسد الله میرزای شهاب الدوله رئیس تشریفات، میرزا اسحق خان مفتاح الدوله سفیر ایران در روم، شاهزاده محمد حسین میرزای اجودان، معین الملک منشی حضور، لقمان الدوله و حکیم الدوله طیب مخصوص و مشار السلطان پیشخدمت باشی. در موقع ورود بنسیدن خود پادشاه انگلیس بایستگاه راه آهن آمده بود و از بزرگان و وزرا هم عده زیادی همراه وی بودند. در چند روزی که شاه در انگلستان بود پذیرائی شایان دقت از او بعمل آمد چنانکه پادشاه انگلیس در بوکینگام پلاس (قصر سلطنتی) و لارد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس در خانه خود و کلانتر شهر در دار الحکومه میهمانی مفصل نمودند. سلطان احمد شاه در ۱۰ صفر شهر مانچستر و در ۱۱ صفر ادمبرگ و روزیگ از بلاد اسکوتلاندرا تماشا کرده در ۱۳ صفر دو باره بیاریس برگشت. §§ از مطالعه جراید طهران دیده میشود که در این اواخر دولت ایران در تمام مملکت بقطع ریشه دزدان و راهزنان مشغول است و در خیلی جاها آنها را بدار آویخته و مجازات میکند. این فقره اگر تکمیل و دنبال شده و بعد الت و بیطرفی بدون واسطه بازی و اعمال غرض اجرا شود زمین آسایش و راحت را که اول شرط زندگی است برای اهالی مملکت فراهم خواهد کرد.

از جمله نایب حسین کاشی و پسرش ماشاء الله خان دستگیر و بمحکم دولت بدار آویخته شدند. نایب حسین از دزدان مشهوری بود که زیاده از ده سال است با پسران خود امتیث را در حوزه ولایت کاشان مختل کرده بود. ماشاء الله خان در طهران بود و در ۲۶ ذی القعدة

تاریخ روابط روس و ایران

بقلم آقا میرزا سید محمد علی حسان جمال زاده

عنوان فوق اسم کتابی است که آقای جمال زاده از چندی باین طرف ودر واقع درست از وقتی که مقاله «روس و ایران» در شماره ۲۸ روزنامه کاوه (مورخه ۴ شعبان ۱۳۳۶) از قلم مشار الیه منتشر گردید در تألیف آن اشتغال داشته و از همانوقت تا حال که نزدیک بدو سال است دنبالهٔ تتبعات را از دست نداده و زحمت زیادی در تحقیق و تدقیق و جمع آوری این تاریخ برده‌اند.

تاریخ روابط روس و ایران یکی از آن زمینه‌های بسیار مهم و اوایل آن بقدری تاریک است که برای روشن کنندهٔ آن عامهٔ علاقه مندان بتاریخ ملی ما و خصوصاً تاریخ روابط خارجی ایران مدیون و مرهون شکران خواهند بود.

تاریخ ملی هر مملکت غالباً با تاریخ ملل مجاورهٔ آن بحدتی مخلوط و مربوط است که بدون آشنائی بتاریخ آن ملل و مخصوصاً روابط آنها با مملکت مزبور تاریخ خود آن مملکت پر از نواقص خواهد بود و مسلم است که برای این مقصود پیش از همه تاریخ روابط آن ملی اهمیت دارد که بواسطهٔ طمع یا اسباب دیگر نزاع و جدال در میان آن ملل و مملکت مزبور بر پا و کینه و دشمنی و گاهی جنگ و تاخت و تاز از اتفاقات مکرره بوده است.

مملکت ایران از بدو ظهورش در تاریخ و تا آنجا که ما اثری در دست داریم و خبری بما رسیده همیشه از سه طرف مورد مجاورت و سر و کار پیدا کردن با ملل متعددی و معروض استیلا و مزاحمت از طرف آنان بوده و لهذا تاریخ ایران نیز پر است از داستان کشمکش ایرانیان با آن اقوام. از ابتدای امر ایران گرفتار مجادلهٔ دائمی و تصادم مستمر بود با اقوام تورانی ترکستان که از تاریخ داستانی آوستا که بعنوان جنگ پادشاهان کیان با هیائونیه^(۱) و داستان ملی سینه بسینهٔ ایران که از جنگ پهلووانان سگستان با تورانیان سخن میراند تا روایات و اخبار یونانیان از جنگ کوروش اولین پادشاه ایران با ماسازتها^(۲) از آن مجادلات سخن می‌رود. بعد از آن جنگهای ساسانیان با هیاطله و بعدها استیلای اقوام مختلفهٔ بی در پی ترکی و مغولی که هولناکترین آنها غزها و مغولها و تیمور بود نیز همیشه نشان می‌دهد که ایران دائماً دچار زد و خورد با این اقوام بود که اغلب مانند سیلی از ماوراء النهر یعنی شمال شرقی بسوی خراسان هجوم آور می‌شدند. در قرون وسطی این اقوام بساحل شمالی و غربی دریای خزر نیز استیلا یافته و از آن ناحیت نیز خطری برای ایران شمالی و غربی شدند و در قرون اخیره حتی دیوار مغربی ایران نیز معرض هجوم و جنگ و ستیز شعبه‌ای از این اقوام شده و در دورهٔ صفویه تمام مجادلات با این سمت بوده، دو سمت جنوب غربی و غربی ایران بوده که همیشه ملت ایران از این طرف در مجاورت و مصادمه با اقوام سامی بوده و ابتدا سر و کارش با بابل و آشور و الام (عیلام) و با ملل آرامی بوده و بعدها اعراب حجاز نیز از آن راه بایران استیلا یافتند، سوم طرف شمال و شمال غربی بود که ایران از آن سمت با ملل لیدی و یونان و روم و ارمنه مجاور و مخالط بوده و با هم رقابت و کشمکش داشتند.

مرور زمان و گردش دوران بتدریج اوضاع را تغییر داده و عوامل دیگری روی کار آورد. اقوام دیگری بمرصهٔ ظهور آمده و با ما سر و کار پیدا کردند که نه تنها در هزار سال پیش اسم آنها بگوش ایرانیان نخورده بود بلکه در عهد صفویان نیز اگر کسی از خطر آن طوایف بایران سخن می‌زاند مورد خنده و استهزا میشد. در پشت کوه قاف و شمال دریای خزر و دریای سیاه قومی نیم و حثی در اراضی بغایت سرد در کار نشوونما بود. این ملت که تا عهد ولادیمیر اول (در سنه ۴۰۶ و فوات یافته) نامش در مشرق زمین کمتر شنیده شده بود

(۱) Hyana

(۲) سابقاً اغلب ماسازتها را (Massagètes) از اقوام تورانی گمان میکردند ولی این قهره مشکوک است و نظر بقبیدهٔ بعضی از متأخرین علما آنها از اقوام

سکیت (Scythes) و آریائیهای غربی هستند.

و فقط از گاهی بگاهی از تاخت و تاز آنها بمل مجاوره خبری بگوش مردم میرسید بتدریج خود را جمع آوری کرده و مورد ملاحظه همسایگان خود گردید. طوایف مختلفه روس تا اواسط قرن سوم منفرقه و بشکل ملوک الطوائف بوده و تشکیلات سیاسی درستی نداشته اغلب دوچار هجوم خزرها از مشرق و لیتوانها از مغرب بودند. وارگها^(۱) که از سواحل شرقی سوئد بروسیه آمدند این طوایف را در زیر حکم یک سلطنت جمع آوری کرده و روریک نام از آن قوم (وارگها) اولین پادشاه روس شد و مملکتی تشکیل کرد که مرکزش نووگروود بوده و از طرف مشرق تا ولگای علیا ممتد میشد. اخلاف او این مملکت را بنیانی داده و بر وسعتش افزودند و مخصوصاً پس از آنکه بواسطه افزایش تدریجی روابط تجارتنی و مصادمات جنگی با امپراطوری بیزانس (روم شرقی) دین مسیحی را در حدود سنه ۳۸۰ قبول کردند تمدن یونانی که تمدن مسیحی شده بود از مجرای آن دین در میان همه اقوامی که مرکز روحانیت و مرجع تقلیدشان پایتخت روم و بیزانس بود و از آنجمله در میان روسها انتشار یافت. اگر چه بعدها بواسطه جنگهای داخلی و انقسام مملکت بامارتها زمینه‌ای برای استیلای اقوام خارجی ساخته شده و در اوایل قرن هفتم (هجری از ۶۲۱ تا ۶۳۸) روسیه معرض استیلا و هجوم وحشیان مغول و لشکر چنگیز و بانو گردیده و زیر تبعیت و باجگذاری تاتار در آمد و تا اوایل قرن دهم نیز در ربه اطاعت آنان ماند لکن باز بواسطه تکامل تدریجی و ترقی اوضاع داخلی و اتحاد امرای روسیه ایوان سوم امیر مسکو دو باره مملکت روس را مستقل ساخته و حکمرانی تاتار را برانداخت و از آنروز باین طرف دولت پادشاهی روس از نقطه مرکزی خود مسکو در جهات چهار گانه از هر سمت انبساط یافته و روز بروز بر قوت و قدرت وی افزوده گشته و دائماً بواسطه زد و خورد با ملل مجاوره دائره حکمرانی خود را وسعت داده است. از استقلال روسیه در عهد ایوان سوم چندی نگذشت که مملکت روس نه تنها در اروپا وسعت زیاد گرفت بلکه باسیا نیز ممتد شده و سبیری نیز ضمیمه متصرفات روس شد. روی کار آمدن خانواده رومانوف و انتقال سلطنت روسیه بان دودمان در سنه ۱۰۲۲ در واقع ابتدای شوکت شاهنشاهی روس بود که تا انقلاب بزرگ در سنه ۱۳۳۵ این عظمت که با اتساع ملک و کشورستانی مقرون بود مستمراً مداومت کرده و رو بیالا میرفت. ظهور پتر بزرگ از این خاندان و عقل و کفایت معروف او روسیه را در واقع داخل زمره دول اروپا کرده و شالوده پایداری برای بقای مملکت روس گذاشت و درست واضح کرد که عقل سیاسی که آینده مملکت را تا قرنهای پیش بینی کرده و تأسیسات ثابت و با دوامی که متضمن بقا و استحکام آتی ملک بشود بگذارد بر شجاعت و استعداد جهانگیری ترجیح دارد. آثار هوش و کفایت فوق العاده کشورستانی و اقتدار نادر شاه در چند سال تقریباً از میان رفته و ایران دوباره بحالت هرج و مرج افتاد ولی تدبیر مملکت داری و تنظیمات پتر در روسیه مانند تشکیلات داریوش بزرگ در ایران ضامن قرنهای عظمت و بقای یک شاهنشاهی بزرگ و ترقی روز افزون آن شد و همین است حکمت آنچه فلاسفه گویند علت مبقیه اهمیتش از علت موجهه بیشتر است. باری مملکتی که قریب چهار قرن پیش تازه از تحت حمایت و باجگذاری خوانین مغول در آمده بود در قریب دو بیست سال بعد از آن تاریخ (۱۱۳۴) بیرق و سر نیزه اش نه تنها در ولایات شمالی دور دست ایران مانند دربند و داغستان بلکه در مازندران و گیلان نیز سر در آورده و دیده شد و پس از یک دو بیست سال دیگری هم که دائماً بر از مصادمه، زجر، استیلا، تعدی، مثله و جانستانی و زجر کشی از طرف آن مملکت نسبت بایران بود گله‌های مسلح موزیک‌های ساحل نوا در کوههای لرستان و جلگه اصفهان پایتخت شاه عباس کبیر و مشهد پایتخت نادر شاه و قم و قزوین و همدان و کرمانشاه ریخته و استیلا کردند و کی میداند که اگر انقلاب روسیه نبود سعی نمیکردند که پای تا بازارکاد و استخر نیز دراز کنند.

این ملت که فرنگیها یعنی ملل اروپای غربی از آن بخرس شمالی تعبیر میکنند از وقتیکه دیوارهای زیادی را که از اقوام خزرها و آلان و برطاس و ابخاز و چرکس و گرجی و لگزی و غیره میان ما و او بود برانداخته و منهدم کرده و سرش از پشت دیوار ایران بیرون آمده و با ما سروکار پیدا کرد درست تاریخ روابط سیاسی ایران با او مضمون با خرس در یک جوال رفتن است. ارتباط ما با روسیه نه شباهتی بروابط دولت اشکانی و ساسانی با روم دارد و حتی نه بروابط دولت صفویه با عثمانی. چیزی که از عهد قدیم تا امروز در حافظه ایرانیان مانده فقط خیالی است از استیلا و هجوم و زجر و تعدی که هر کس اسم روس را بدان یاد میکند. از زمانیکه نظامی و خاقانی بتالم و نفرت از این قوم اشعار سروده و اولی با خروش درد انگیز «که فریاد شاهها زبیداد روس که از مهد ابخاز بستند عروس» و «همه شهر و کشور بهم برزدند ده و دوده را آتش اندر زدند» و «... که خامان خلقتند و دونان دهر ز روسی نجوید کسی مردمی که جز صورتی نیستشان ز ادمی» از بیداد آنان نالیده و دوومی بعبارات «یک دو روز این سگدلان انگیزخته در شیروان شورشی کارژنگ در مازندران انگیزخته» از ظلم و چپاول آنان بتقریب یاد میکنند تا روزیکه صدها شعرای عصر اخیر با ناله‌های جانخراش خروش و فریاد زهره شکاف از شکستهای آنها برآورده‌اند و ادیب الممالک^(۲) در اشاره باین قوم سروده است:

(۱) Varègues (۲) میرزا صادق خان فراهانی.

چون خانه خدا خفت عسس ماند ز رفتن
خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ بفسون خواندن واقفانه شفتن
نه وقت شنیدن دگر وموقع گفتن

آمد سر همسایه برون از پس دیوار

چون بره بیچاره بچوبانش نیبوست
از بیم بصحرا در نه خفت ونه بنشست
خرسی بشکار آمد وبازوش فرو بست
..... (۱)
شد بره ما طعمه آن خرس زبر دست
افسوس بر آن بره نوزاده سر مست

فریاد از آن خرس کهن سال شکم خوار،

در عرض تمام این مدت داستان روابط روس و ایرانرا میشود در یک جمله خلاصه کرد: زجر و تعدی وسیعی منظم و مستمر در محو ایران. این ملت نه تنها بولایات سرحدی ما طمع و خیال دست اندازی داشت بلکه خیال و مقصد تاریخی ودائمی او از نسلی بنسلی دیگر همانا بعنوان سرازیری بسوی دریای آزاد تسکین عطش در خلیج فارس و عمان و دریای هند بوده وباین جهت برای رسیدن باین مقصود ایرانرا بایستی قطعاً در پشت سر گذاشته واز هضم رابع بگذراند.

لکن این کله مختصر که ما خواستیم تاریخ روابط روس و ایرانرا در آن بگنجانیم شرح بسیار مطول وداستان درازی دارد که جمع جزئیات آن در یک جلد کار آسانی نیست وتبع خستگی ناپذیر وزحمت مستمر وممتد میخواهد وخصوصاً روشن کردن نقاط تاریک ابتدائی این روابط تصفح واستقصای طولانی وکامل لازم دارد. وهمین کار است که آقای جمال زاده بعهده خود برداشته وبهمت عالی و پشت کار شایان تمجید این مهمرا چنانکه باید بانجام رسانیده ونه تنها یک قسمت از تاریخ سیاسی ایرانرا ساخته وپرداخته واز هزاران هزار خلل در دایره معرفت در زبان فارسی یکی را سد نموده وباصطلاح اینکاررا از میان برداشته است بلکه برای علاقه مندان از علمای فزنگ نیز بعضی مطالب تازه بدست داده که موجب قدر شناسی آنان خواهد بود.

آقای جمال زاده صنو والد عالیمقام خود دوست خالص ودیرینه اینجانب آقا سید جمال الدین همدانی الأصل واعظ وناطق معروف ومقبول ملی است که بواسطه روشن کردن خیالات طبقه عامه وپست به «واعظ کلاه نمدها» معروف شده بود وشاید توان گفت در میان ناطقین ایران کسی بقدر آمرحوم بیداری عامه خدمت نکرد.

من که اولین بار جمال زاده را پس از تکمیل تحصیلاتش در سنه ۱۳۳۳ دیدم نور هوش فوق العاده ارثی را در ناصیه وی با کمال وضوح دیده وهانوقت پیش بینی آینده ویرا کرده ومانند قائممقام یکاؤ زیتهاضیی برخوردارم. از آنوقت تا حال ظهورات متوالیه ومرور زمان اصابت این حدس مرا تصدیق کرد ودر این سه سال ونیم آخری که زندگی معنوی مارا نزدیک بهم کرده روز بروز در این عقیده راسختر شدهام که اگر ملت ایران چنانکه امیدوارم قدر مجتهدین در راه علم ومعرفت را در آتیه بداند جمال زاده بلاشک آینده خوب ودرخشان خواهد داشت وخدمات مهمه بروشنائی خیالات ملت خود وترقی پایه اخلاقی و علمی مردم در وطن خود که پرستشگاه پدر پاک نژادش بود خواهد نمود.

تاریخ روابط روس و ایران جزو بجزو در روزنامه کاوه نشر میشود وخوانندگان باسانی میتوانند آن جزوههارا جمع اوری کرده وکتابی کنند. من خوشوقتم که بانتشار این مجموعه نتایج اجتهادات وتبغات علمی بواسطه نشر آن در ذیل این روزنامه کمک حقیری کرده باشم.

محرّم ۱۳۳۸ - سید حسن تقی زاده.

(۱) این مصراع بدبختانه در نظر نبود.

در اصل سفید است



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه	هر شماره
در ایران ... ۲ تومان	۲ قران
در آلمان ... ۴۰ مارک	۴ مارک
در سایر ممالک ... ۲۰ فرانک	۲ فرانک

۱۴ مهر ماه قدیم ۱۲۸۹ = زردگردی = غرة جمادی الآخرة ۱۳۳۸ = ۲۱ فوریه ۱۹۲۰ • Neue Folge • Nr. 2 • Jahrg. 5

خارجی از کواکب ثابتہ موجود و مرقی نبود که مارا ملتفت تغییر محل نسبت بان نقاط ثابت خارج از محیط دایره خودمان بنماید. همینطور است امروز حالت اخلاقی و علمی در ایران که اگر خوشبختانه یک نقطه نورانی ثابتی در مغرب زمین که خارج از دایره حکم خوانین ایران و دور از دست رس و (بقول خودشان) بسط ید قاضیان کفر و ایمان و حق و ناحق و صواب و خطا (باحق انحصار) میباشد موجود نبود داو طلب اثبات کرویت زمین یا وجود امریکا یا قبح برده فروشی در نظر و گلیاگان بواسطه اجماع مسلمین (که از ادله اربمه اصول است) برخلاف او و خجالت در محضر شرع و عرف بالاخره دیوانه میشد.

بهمین سبب است که ما میخواهیم گاهی در زیر عنوان فوق بعضی احساساتی را که ایرانی در اروپا از اخبار مملکت خودش حاصل میکند بنگاریم و در این باب هیچ غرضی نداریم جز بیداری هموطنان خصوصاً بصدای غایب و دور افتاده و بیغرضی که مانند صدای اموات خارج از قبر مبرا از شائبه بوده و مؤثر تواند شد.

اخبار اخیر که در جراید ایران دیده میشود بطور کلی و رویه مرته دو علامت خوب نشان میدهد یکی سعی در برقراری امنیت و قطع ریشه

دورنمای ایران

مطالعه جراید

آن ایرانیان که دور از وطن خود و خصوصاً در فرنگستان و آمریکا مقیم هستند با کمال توجه و حساسیت زیاد چشم بسوی اخبار مرز و بوم خود داشته و از خوبی و بدی آن اخبار شادمان و یا اندوهگین، سر بلند و یا سرفکنده میشوند. لهذا شاید احساسات این قسمت از انبای وطن که در میان بیگانگان زندگی میکنند اهمیتی در ایران داشته باشد و در نظر بعضی میزانی باشد برای تمیز حسن و قبح پاره‌ای کارها در یک سرزمینی که گاهی هیچ میزانی برای زشتی و زیبائی امور اجتماعی نیست و غالباً حسن و قبح اشیاء و امورها ذاتی نمیدانند. این خود یک نکته فلسفی است برای آن اقوام و هیئتهای اجتماعی که در داخل خود هیچ اساس محکم اخلاقی ثابت و میزان سنجش ندارد (و اگر هم داشته متروک شده است) و بهترین مثل برای آن شاید مسئله حرکت زمین است که سکنه آن مانند کرم توی سبب ممکن نبود حرکت را بفهمند اگر یک میزان و مقیاس ثابت

بیچارگان سعی دارند نشان بدهند ملت ایران بهیچ وجه وحشی و متعصب نیست ولی از آنطرف نه تنها رئیس کاکاوند بلکه والی پایتخت قدیم ایران عملاً آنانرا تکذیب میکنند. اینک قطعه اقباس از قول نماینده بزرگ ایران:

اعلیحضرت همایونی در نطق خود در گیلد هال (اداره بلدیه لندن) در ۲۶ محرم ۱۳۳۸ چنین فرمودند: «من نماینده یک وضع و ترتیب جدید مبنی باساس حریت هستم که ملت من از آن وضع منتظر تجدید و اصلاح و احیای مملکت خود میباشد، آن تجدید و اصلاحی که تاخال بواسطه نفوذهای ناموافق جلوگیری شده بود.»

[نقل و ترجمه از روزنامه «تیس» لندن مورخه ۳ نوامبر ۱۹۱۹ میلادی]

قتل اجتماعی

بالآخره در ۱۸ جمادی الأولى ۱۳۳۸ عهدنامه صلح رسماً از طرف دول متفق تصدیق گردید و دیگر میتوان گفت که روزگار جنگ سپری شد و از نو صلح و آشتی که حالت طبیعی هیئت اجتماعی است برقرار گردید. مسئله اینکه آیا میشود که روزی نوع بشر برای تصفیه امور و رفع مرافعات خود محتاج باین نباشد که از هر طرفی هزارها بلکه کروورها اشخاص مسلح بزم ریختن خون و ویران نمودن کاشانه همدیگر راه افتاده و آتش و خون بجان و مال هم بزنند و بوسیله قلع و قمع طرف ادعای خود را بخیال خود مشروع نموده و نتایج زحمت سالیان دراز فکر و کار یک قومی را عاقل و باطل گذاشته و باسم اینکه فتح کردیم و دیگر در مملکت دشمن جز زنان بیوه و کودکان ناتوان جاننداری باقی نگذاشتیم شادمان و سرافراز بخانه خود برگردند، این مسئله از یک طرف طرفداران بسیار و از طرف دیگر معارضین زیاد دارد که هر کدام برای اثبات مدعای خود دلها آورده و تحقیقاتی مینمایند که ذکر آنها خارج از مقصود ماست. از جمله طرفداران صلح که اعتقاد محکم دارند که جنگ هم مانند همه بقایای عهد و حشیکبری بتدریج در مقابل ترقیات عوالم معنوی نوع بشر از میان خواهد رفت فلاماریون عالم و منجم مشهور فرانسوی است که در خیلی از کتابهای خود در خصوص سیئات جنگ داد سخن را داده و در آن باب احصائیات علمائه بسیار مفیدی ترتیب داده است و ما در اینجا محض نمونه بعضی از مطالب کتاب مشار الیها که موسوم است به «آخر دنیا» بنظر خوانندگان میرسانیم:

فلاماریون را عقیده این است که جنگ پیش از قرن ۲۰ میلادی یعنی تا ۵۰۰ سال دیگر بکلی منسوخ خواهد شد و میگوید در قدیم الایام جنگ عموماً بین اهالی دهات بود و این گونه جنگها در قرن سیزدهم هجرت هم در افریقای مرکزی دیده میشد ولی چون آن دزجه و حشیکبری گذشت آن گونه جنگ هم بتدریج از میان رفت و دهات با هم مع شده و بنای تشکیل ایالتها گذاشتند و جنگ بین این ایالت و آن ایالت شروع شد مثلاً بین آئین و اسپارت، رُم و قرطاجنه، پاریس و دیژن، لندن و ادسبورگ و غیره و تاریخ روپهرفته عبارت بود از شرح این جنگهای بین ایالتی. ولی کم کم ایالتها هم بصورت مملکتها در آمد و پیرقها و سرحدات متمایزه ایالتی از میان رفت و پیرقها و سرحدات دیگری جای آنها گرفت و آنوقت مردم بنا کردند باینکه

دزدان و راهزنان و اشراار ولایات که یکی از بهترین مآثر این عهد است و در واقع باید دولت ایران را باین اعلان جنگ که بدزدان آشکار و رسمی کرده تبریک گفت و کامیابی و فتح او را در این جهاد امنیت برضد دودمانهای قطاع الطریق که از عهد سام نریمان و افراسیاب تا امروز مسلط بر رعایای بدبخت ایران هستند آرزو کرد. دوم خبر بسیار خوش و بلکه خوشترین کل اخبار است که در جراید متوالیاً دیده میشود از اهتمام در امور مدارس و علوم که در هر شماره از جراید ایران دیده میشود: مخارج مدرسه خوانسار و بودجه معارف یزد حواله شد، برای تأسیس مدرسه در کردستان اقدام شد، میزان خرج مدرسه شیراز افزوده گشت... الخ. اینهاست که تأثیرات یزدانی است و ایران را براه غلبه باهریمن میرسد و اینهاست که ایرانیان دور افتاده را در غربت دلشاد و با افتخار مینماید.

بر عکس این است آنچه دیده میشود از وحشیکگریهای هولناک که بقایای دورههای قدیم در گوشه و کنار برای یاد آوری عهد عزیز خان سردار کل و حکام سفاک چهل سال قبل در مثله کردن مردم قدرت نمائی میکنند. برای این فقره دو قطعه نمونه از جراید ایران را ذیلاً درج میکنیم:

«اعظم السلطنه رئیس کاکاوند ضعیفه ای را بجرم سرقت موزر پستان داغ نموده و انواع واقسام زجر و اذیت را درباره او مجری داشته است.»

[نقل از روزنامه «رعد» شماره ۱۰۲]

«اصفهان: بر حسب امر سردار جنگ دو نفر از اشرار را در دستجرد و چهار نفر را در گردنه گویسه گچ گرفتند.»

[نقل از روزنامه «رعد» شماره ۱۴۰، مورخه ۲۹ ذی الحجه ۱۳۳۷]

از طرف دیگر شیوع بعضی عادات غیر مشروع و ظلمانی است که با کمال تأسف دیده میشود بجای زوال بر رواج خود میافزاید. برای مثال این گونه امور خارج از شرع و عقل و تمدن نیز نمونه ذیل را نقل میکنیم:

«استراباد: در این سنوات بواسطه فشار روسها و دماغ سوختگی اهالی چنین عزا داری بر شور و هیجانی در استراباد نشده بود ولی چون طرز دستجات اینجا طرز غربی است و تماماً با چوب و چماقهای عظیم جست و خیزهای فوق العاده میکنند ثقه السلطنه معاون حکومت برای آموختن طرز عزا داری یک دسته دولتی ترتیب داده اند.

... یک زنگ بزرگ که گویا نافوس کلیسیا بوده است تراکه قبل از محرم بطور قاچاق آورده بودند جماعتی آن زنگ را برای سقاخانه حضرت عباس بملغی خریداری نموده و بالای درخت چناری که در وسط تکیه واقع است آویخته تا یکی دو روز اوایل محرم زنگ را بصدا در آورده که در تمام شهر صدای آن شنیده میشد و چون وصلة منهبی و متعلق بخارجه بود حکومت توسط آقا میرزا محمد مهدی بجهت زنگ را توقیف نمود و گویا آقا میرزا محمد مهدی هم خودشان تلگرافی بمقام ریاست وزرا محابره نموده و تکلیف خواسته اند.»

[نقل از روزنامه «رعد» شماره ۱۰۳، مورخه ۲۰ محرم ۱۳۳۸]

وقتی که این گونه اخبار شرم انگیز را با آنچه نمایندگان دولت و ملت ایران در خارجه برای احقاق حقوق ایران در مجامع و جراید برای اثبات تمدن بودن ایران و استحقاق او باستقلال و آزادی میگویند و مینویسند مطابقه کنید انسان پیش خود قدری خجل میشود. این

قیح این عمل و برای تصور اینکه چرا باید قتل‌های انفرادی جنایت واقعیت سیئات شمرده شده قاتل از طرفی محکوم بقصاص و از طرف دیگر مسلوب از شرف و خارج از اجتماعات نجیب شمرده شود و قتل‌های اجتماعی باعث افتخار پیش آهنگان آن گردیده و نشان شرافت با آنها داده شود چنانکه در قرون ماضی در میان ملل غیر متمدن قتل‌های شخصی هم جزای درستی نداشت.

برای نشان دادن نمونه‌ای از اینکه خیال استیلای ملل دیگر و جنگ و جدال دائمی باعث چه زحمتهای و مساعی طولانی برای روی زمین بجهت مدافعه خود شده مقاله ذیل مبنی از قرون قدیم بدست می‌دهد که علاوه بر نشان دادن مساعی بشری برای مجادله بدون علت یا همدیگر دارای فواید علمی نیز هست.

دیوار چین

بزرگ‌ترین سنگری که دست بشری در روی زمین برای مدافعه خود ساخته و تا امروز با وجود مرور دهور تقریباً بهمان جسامت اولی خود باقی مانده و دستبرد زمانه در انهدام آن چندان تأثیری نداشته است دیوار چین است.

این دیوار را بزبان مغولی «یاوان کزبا» میگویند یعنی دیوار سفید اما خود چیزها آنرا «وان لی چانچونگ» (۱) یعنی دیوار ده هزار «لی» (۲) مینامند در صورتیکه در حقیقت طول این دیوار پنج هزار «لی» میباشد که معادل میشود تقریباً با ۴۱۰ فرسنگ (۳) یعنی تقریباً درست فاصله بین کوه ارارات که منتهی نقطه شمالی (شمال غربی) ایران و چابهار که تقریباً منتهی نقطه جنوبی (جنوب شرقی) ایران است.

از قرار اسنادی که بدست آمده است معلوم میشود که بنای این دیوار در عهد سلطنت خاقان معروف چین شیوانگتی (۴) که از سنه ۲۰۹ تا ۲۲۱ قبل از میلاد مسیح حکمران بوده است شروع شده است. بر حسب تحقیقات اخیر چنان ظاهر میشود که این دیوار گویا در عهد سلسله پادشاهان مینگ (۵) که از سنه ۷۷۰ تا ۱۰۰۴ هجری سلطنت رانده‌اند تعمیر و اصلاح شده است. در بعضی جاها این دیوار را دو سه ردیف یعنی دو سه سلسله دیوار پشت سر هم بنا کرده‌اند چنانکه در حوالی شهر پکن همینطور است و دروازه معروف کیونگکوان (۶) هم که بدنه آن بزبانهای مختلف از قبیل سانسکریت و چینی و مغولی و تبتی و چوچی خطوطی نوشته‌اند در همان حوالی واقع است.

بیشتر از دو هزار سال از تاریخ بنای این دیوار گذشته است و باز هم بنا با استحکامی که اکنون دارد میتوان گفت که چندین هزار سال دیگر هم بهمین وضع باقی خواهد ماند.

بیچهای خود اتحاد و یگانگی با دشمنان ایالتی در روزی و دشمنی با ممالک تازه ایجاد شده را یاد بدهند و «جوانهارا لباسهای رنگارنگ مخصوص پوشانند برای اینکه بروند همدیگر را بکشند». احصائیات ثابت میدارد که جنگ در هر قرن منظمآ ۴۰ میلیون نفوس را بکشتن داده یعنی هر روزی هزار و صد نفر و در عرض این سه هزار سالی که از تاریخ نوع بشر کم یا بیش روشن است تقریباً همان مقداری که امروز کره زمین سکنه دارد همان قدر را هم جنگ از میان برده است و مصارف این آدم کشها فقط در قرن ۱۳ هجرت بالغ بر ۷۰۰ میلیارد فرانک شده است و همین گونه مصارف باعث شد که اغلب ملتها مبالغ هنگفت مقروض شدند چنانکه در سال ۱۳۱۱ فقط ممالک اروپا ۱۲۱ میلیارد فرانک قرض داشتند از قرار ذیل:

فرانسه	۳۲	میلیارد فرانک	ایتالی	۱۱	میلیارد فرانک
روسیه	۲۰	»	اتریش	۱۰	»
انگلیس	۱۸	»	آلمان	۹	»

و پانزده مملکت دیگر هم معاً ۲۱ میلیارد.

و از اینقرار هر نفر آدمی که متولد میشد از همان دقیقه‌ای که چشم میگشود از قرار ذیل مقروض بود:

فرانسوی	۹۸۷	فرانک	اتریشی	۲۷۵	فرانک
انگلیسی	۵۰۰	»	روسی	۲۲۰	»
ایتالیائی	۳۷۵	»	آلمانی	۲۰۰	»

در صورتیکه یک نفر امریکائی چون امریکا مصارف قشون نداشت فقط ۹۰ فرانک مقروض میشد. فرانسه تنها در ظرف ۲۲ سال از ۱۲۸۶ تا ۱۳۰۹ مبلغ قرضش از ۱۳ میلیارد و نیم فرانک به ۳۱ میلیارد و ۶۶۰ میلیون رسید و در این سال اخیر یعنی ۱۳۰۹ در اروپا ۳،۳۰۰،۰۰۰ نفر قشون تحت سلاح بوده است که هر نفری بمیزان متوسط سالانه ۱۴۴۲ فرانک مخارجش میشده در صورتی که اگر این اشخاص را میگذاشتند عوض اینکه فن آدم کشی را تکمیل کنند بروند کار بکنند دست کم هر نفر از آنها در سال ۱۰۰۰ فرانک نتیجه کارش میشد.

ولی چنانکه دیده میشود احصائیات فوق راجع است بسی چهل سال پیش و از آن تاریخ بعد مدام بر بودجه ممالک و قروض آنها افزوده گردیده است و مخصوصاً در این سالهای جنگ مخارج قشون کشی و جنگ چنان سنگین شده که تخمین آن هم سخت است و باید منتظر شد تا احصائیات کامل بدست آید.

وضع قتل عام در هیچ عصری و در هیچ یک از جنگهای بزرگ دنیا حتی در استیلای مغول که وحشی‌ترین اقوام دنیا بودند باین حد که در این عهد دیده شد نرسیده بود و سبب این جنون اجتماعی و عدم التفات بهج بدیهی این عمل همانا عادت مصنوعی و تزئین عمدی اطفال است بمقتضای آن ورنه یک دقیقه فکر با عقل سلیم کافی است برای درک

(۱) Wanlitschangtschöng

(۲) Li واحد مقیاس طول چینی است که مساوی است تقریباً با ثلث فرسنگ.

(۳) ۲۴۵۰۰ کیلومتر.

(۴) Schihwangti (۵) Ming (۶) Kuyungkwan

در سال قوی تیل ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ مینویسد که متضمن مطالب مفیده است و از آنجائی که در شمارهای دوره قدیم کاوه (۱) تا بحال چندین بار در خصوص شرکت مزبور مقالاتی نوشته شده بود اکنون نیز محض مزید بصیرت خوانندگان راجع بعایدات معادن نفت معدن نفتون (یا معادن نفت بختیاری) که امروزه یکی از منابع مهم ثروت ملکی ایران بشمار میآید از مضمون مندرجات مقاله مزبوره «تیس» مختصری مینویسیم.

منافع خالص شرکت در سال مزبور عبارت بوده است از ۲،۰۱۰،۸۰۰ لیره انگلیسی در صورتیکه سه سال قبل از آن یعنی در لوی تیل ۱۳۳۳-۱۳۳۴ فقط ۱۶،۰۰۰ لیره بوده است یعنی در عرض سه سال ۱۲۵ برابر شده است (عایدات مزبور که بنرخ قبل از جنگ در تبدیل بقران بالغ به ۱۲،۰۰۰،۰۰۰ تومان میشود یک ربع هم از تمام عایدات دولتی ایران بیشتر است) و این در صورتی است که هنوز خیلی اسباب کار شرکت مزبور ناقص است و بهمین جهت شرکت میخواهد برای اینکه بتواند مقاصد خود را اجرا نماید سرمایه خود را زیاد نموده و تا ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی برساند و مبلغ ۶،۰۰۰،۰۰۰ لیره اسهام از آن بنا بوده در همان دوّمین دهه ربیع الاول ۱۳۳۸ بمقام فروش گذاشته شود و البته تا بحال تمام شده است. در خصوص مبلغ خسارتی که شرکت مزبور از دولت ایران راجع بخروابی لوله های نفت از جانب عثمانیها مطالبه میکند معلوم میشود هنوز مذاکرات نتیجه ای نبخشوده است. شرکت مزبور که تا سال قوی تیل از قرار ۶ و ۸ در صد منفعت بصاحبان اسهام خود داده بود در سال مزبور ۱۰ در صد داده است. صاحب مقاله در روزنامه «تیس» مینویسد که شرکت نفت مذکور همواره کوشش میکند که دستور خود را بانجام رساند و فقره عمده نقشه خیالی وی این است که شرکت مزبور از شرکتهای نفت اول درجه دنیا گردد.

علوم و صنایع در آلمان

(۲)

(بسته از شماره پیش)

زبان آلمانی

عده مردمی که در روی زمین زبان آلمانی تکلم مینمایند بسبب صد کرور میرسد. غیر از ممالک اتریش سابق و روسیه که کم یا بیش در آنجا مدارس مخصوص آلمانی موجود است در مجموع سایر ممالک اروپا ۸۰ باب مدرسه آلمانی موجود است. مدارس آلمانی در سایر قطعات روی زمین از این قرار است:

در ممالک آسیا	۲۰	باب
» آفریقا	۲۴	»
» آمریکا	بالغ بر	۱۰۰۰	»
» استرالیا	۵۰	»

چینیا این دیوار عظیم را در طرف شمالی مملکت خود برای دفع استیلای قوم وحشی مغول که جنگ و خوینزری را زیاده از حد دوست میداشته اند بنا کرده اند.

سیاح آلمانی موسوم به وارت آگ (۱) در باب دیوار چین چنین مینویسد: «ارتفاع این دیوار یازده الی دوازده ذرع است و عرض آن در طرف قاعده ده ذرع است. این دیوار با سنگهای سماق چهار گوشه بنا شده و بدون آنکه امتداد آن قطع شده باشد از وسط صحرا و قتل شاخه کوهها و دره های عمیق میگردد و قسمتی از آن در قلّه کوهها در میان ابر مستور و ناپدید است. این سدّ سدید از طرف مشرق بطرف مغرب بمسافتهای دور و دراز از ساحل دریای زرد شروع شده و تا وسط صحرای گوبی (۲) در طول تخمیناً ۵۰۰ فرسنگ تمتد است. اگر این مسافت بیدرا در اروپا فرض کنیم از اسکوتلاند جزیره بریتانی شروع شده و میرسد تا بداردائل یا از شبه جزیره قریم تا دریای منجمد شمالی. و حقیقه طول و عظمت این دیوار انسان را مات و متحیر میسازد که نوع بشر بیچاره برای حفظ جان و مال خود مجبور بجه کارهای فوق العاده ای بوده و هست.

اهرام کیوئیس (۳) که بزرگترین اهرام مصر است و بنا بروایت مورخ معروف یونانی هرودوت صد هزار عمده در مدت سی سال آنرا بنا کرده اند و بزرگی حجم آن دو میلیون و نیم متر مکعب است که تمام از سنگ خارا بنا شده است در موقع مقایسه با دیوار چین بنای محقری میشود چه حجم دیوار چین ۳۰۰ میلیون متر مکعب است یعنی ۱۲۰ بار بزرگتر از اهرام مذکور است و از اینرو میشود استنباط نمود که برای ساختن آن چند میلیون نفس در چند سال مشغول بوده اند و افسوس که در این باب تا امروز چیزی از تواریخ و آثار در دست نیست. بعلاوه برای بنای دیوار چین مشکلاتی در پیش بوده که برای اهرام مذکور نبوده است چونکه اهرام بزرگ مصر در یک حوزه آباد و در جوار رودخانه بزرگی مثل نیل واقع است در صورتیکه قسمت عمده دیوار چین از میان صحراهای بی آب و علف غیر مسکون میگردد و خدا میداند آن مقادیرهای هنگفت مواد خام را با چه زحمت و مرارت و جانفشانی بقلل کوههای دو هزار زرعی بالا میرده اند! « از اواسط قرن یازدهم هجری که منچوها در چین تسلط و اقتدار پیدا کرده و سلسله قدیم مینگ را از حکومت انداخته و بسطنت دست یافته اند وجود این دیوار دیگر بیفایده شده است و بدردی نمیکشود. در قدیم الايام مقرر بوده است که صد هزار نفر مستحفظ در بالای این دیوار کشیک میکشیده اند ولی از وقتیکه خود منچوها سر کار آمده اند دیگر لزومی بمستحفظ نمانده است.

شرکت نفت انگلیس و ایران

روزنامه «تیس» مورخه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۸ (غره دسامبر ۱۹۱۹ میلادی) مقاله مفصلی در خصوص عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران

(۱) شماره ۲۷ و ۳۰

Chéops (۳)

Gobi (۲)

Ernst von Hesse-Wartegg (۱)

زیادی داشت. بعد از دخول دوره ماشین و تأسیس کارخانجات صنایع دستی کم کم از شهرها بطرف قصبه‌ها و دهات کشیده شد و بواسطه اینکه دهاتیان اکثر حواجی زندگی خودشان را خود حاضر میکنند لهذا صنایع دستی در آنجاها مستمر و برقرار گردید. بعد از اختراع و رواج ماشین بازار پاره‌ای از صنایع خانگی از قبیل منسوجات و غیره روبکسادی گذاشت. بر واضح است که ماشین در مدت کمی امتعه زیاد حاضر میکند و باین واسطه خیلی ارزان تمام میشود. اما از طرف دیگر راههای جدیدی برای صنایع دستی پیدا شد مانند اقسام مختلفه سبده‌بافی و زنبیل‌سازی و غیره. در سال ۱۳۱۳ هجری عده کارگران خانگی در آلمان مقدار یک کروار نفر بود که حالا نیز همان مقدارها موجود است. پس از این قرار نمیشود گفت که اختراع ماشین صنایع خانگی را از میان برداشته است. در اکثر شهرهای بزرگ آلمان صنایع خانگی فراوان است و قسمت اعظم کارگران را زنان تشکیل میدهند. تمام اطراف کوههای وسطی آلمان مرکز صنایع خانگی میباشد.

در هیرشبرگ (۱) بلور و شیشه میسازند. در لاوزیتسبرگ (۲) پارچه میسازند و لباسهای حاضر درست میکنند. در اطراف ارنسبرگ (۳) اسباب بازی اطفال درست میکنند. در شهر آنابرگ (۴) انواع اقسام علاقه بندی حاضر میشود. در پلاون (۵) قلاب دوزی و زر دوزی درست میشود. در محوطه کلینگن تال - اولزنیس (۶) اسباب و آلات موسیقی درست میشود. در تورینگن (۷) آلات فلزی و افزار آهنی درست میشود. در شهر آپولدا (۸) جوراب میسازند در فیختلبرگ (۹) پارچه میسازند. در آشافنبورگ (۱۰) و در فرانکفورت (۱۱) لباس حاضر درست میکنند. در اودنوالد (۱۲) کیف و جزوه‌کش و سایر امتعه چرمی حاضر میکنند.

صنایع چینی سازی و بلورسازی

در آلمان از خاک چینی اعلا گرفته تا خاک سفال و آجر انواع خاک زیاد و فراوان است. در ایالت براندنبورگ (۱۳) چندین کارخانه آجرسازی موجود است. در سال ۱۳۱۵ هجری در ممالک آلمان ۱۵۰۶۶۳ کارخانه آجر سازی موجود بوده است که ۲۱۹۰۸۶۰ نفر عمله در آن کارخانجات کار میکردند.

در سال مزبور در آلمان ۱۹۰ باب کارخانه چینی سازی موجود بوده است. قدیم‌ترین کارخانه چینی سازی در اروپا کارخانه ایست که در شهر مایسن (۱۴) که در ایالت ساکس واقع است بنا شده است (در سال ۱۱۲۲ هجری). معتبرترین کارخانجات چینی سازی آلمان در تورینگن و در والدنبورگ (۱۵) است. کارخانجات بلور سازی آلمان نیز معروف آفاق است. در سال ۱۳۱۳ هجری در ممالک آلمان ۳۷۱ کارخانه بلور سازی

Erzgebirge (۳)	Lausitzer Berge (۲)	Hirschberg (۱)
Klingenthal-Osnitz (۶)	Plauen (۵)	Annaberg (۴)
Aschaffenburg (۱۰)	Fichtelgebirge (۹)	Apolda (۸)
Brandenburg (۱۲)	Odenwald (۱۲)	Frankfurt a. M. (۱۱)
	Waldenburg (۱۵)	Meißen (۱۴)

ترتیب این مدارس بکلی مختلف است چنانکه بعضی از آنها مدارس ابتدائی و پاره دیگر مدارس عالی و بعض دیگر مدرسی هستند که فقط روزهای یک شنبه باز و تدریس میشود و نیز عده‌ای از آن مدارس شبانگه است. در آمریکای شمالی پنج باب دار المعلمین آلمانی موجود است. غیر از اینها که ذکر شد در آمریکای شمالی ۵۰۰۰ باب مدرسه موجود است که در تمام آن مدارس زبان آلمانی تحصیل میشود و در مجموع آن ۵۰۰۰ مدارس تخمیناً ۶۰۰،۰۰۰ نفر زبان آلمانی یاد میگیرند. انگلیسیها و فرانسه‌ها و روسها و بسیاری از ملل دیگر تحصیل زبان آلمانی را در مدارس متوسطه و عالی خود اجباری قرار داده‌اند و حتی زاپونیا و چینیا در دار العلمهای پایتخت خود زبان آلمانی یاد میگیرند و در دورترین نقاط آمریکای جنوبی بسیاری از سکنه بزبان آلمانی حرف میزنند.

دولت آلمان برای مدارس که در خارج مملکت آلمان تأسیس شده و در آن مدارس زبان آلمانی تحصیل میشود هر ساله مبلغ ۳۰۰،۰۰۰ مارک میدهد.

صنایع و امتعه آلمان

ممالک وسطی اروپا عموماً و مملکت آلمان خصوصاً از یک قرن با اینطرف در تمام شعب علوم و صنایع ترقی شایان نموده است. بواسطه دخول دوره سرمایه داری که در حیات ملل یک طبقه جدیدی بعمل آورده است صنایع آلمان بطور سریع پیش رفت کرده است. جنگهای ناپلیون وضع تشکیلات تجاری ملل را تغییر عمده داد و ترتیب انحصار صنایع یک طبقه‌ای که تا آنوقت جاری بود از اساس برکنده شد. هرکسی آزاد گردید که ر وفق میل طبیعی خود هر صنعتی که دلش میخواهد یاد بگیرد. هر شعبه‌ای از صنایع برای خود یک مرکزی میجست که در آن دایره ترقی نماید. سهولت و وفور روابط حمل و نقل از قبیل راه آهن و کشتی در سرعت ترقی صنایع تأثیر زیادی داشت. چه بواسطه سهولت و کثرت وسایل مختلفه حمل و نقل امتعه تجارتی بنقطه مقصود زودتر رسیده و ارزانتر تمام میشود. وسعت دایره کشتی رانی در ترقی نمودن امتعه مخصوصاً تأثیر زیادی داشت که در ظرف اندک مدتی امتعه تجارتی را با طراف دنیا میرساند.

در قرن اخیر وضع اداره و تشکیلات حکومتی اروپا نیز تغییر پیدا کرد. هر دولتی خود را موظف دانست که در امور تجارت بملت خود سرپرستی کند و در طریق تحصیل حواجی آنها هادی باشد. چون انحصار صنایع برداشته و منسوخ گردید دوره رقابت یعنی مسابقه همکاران و همچشمی کارگران شروع گردید.

در مدت جریان بیست سال اخیر صنایع آلمان بطور عموم ترقی زیاد نموده است چنانکه آن مملکت یکی از اولین ممالک صنعتی اروپا و در صف اول شمرده میشود.

در اوایل قرن گذشته که عده کارخانجات معدود بود و ماشین هنوز ترقی زیاد نکرده بود در آلمان صنایع دستی و صنایع خانگی رواج

در آلمان معادن نمک نیز زیاد است و عمده آن معادن در ایالت ساکس است. در سال ۱۳۱۸ مقدار ۴۰۵۲۲۳۰۸ تن نمک و ۹۸۵۰۰۰۰ تن نمک سنگ استخراج شده است. نمک آلمان بیشتر بممالک هندوستان و هلاند و بلژیک و اتریش حمل میشود.

در راه مصر

از قرار خبری که چندی قبل در جراید آلمان انتشار یافت دولت ایران ورود عده‌ای از آلمانیهارا بحاکم ایران تا ده سال غدغن کرده و بمأمورین سرحدات ایران در این باب حکم صادر شده است که از ورود اشخاص مزبور جلوگیری نمایند. این خبر در آلمان باعث خیلی دلگیری و رنجش گردید و جراید آلمان بسیار اظهار تأثر و تحیر از این حرکت دولت بیطرفی مانند ایران کردند که در همه مدت جنگ عالمگیر که کمتر دولتی از دول کوچک و ضعیف توانستند بیطرفی خود را در مقابل فشار و اجبار دول متفقہ نگاهداشته و مجبور باشنند در جنگ نگرند و حتی یونان در اروپا و سیام و چین در آسیا نیز بر خلاف اراده و استقلال خود مانند باجگذاران اجبار بدخول در جنگ شدند دولت ایران کشتی استقلال رأی خود را تا آخر از این موج کنار برد حالا چگونه میشود که همان دولت بر خلاف بیطرفی و روابط ودادیه میان دو دولت و هم بر خلاف مقتضای مواد عهدنامه آلمان و ایران اقدام باین کار کند و مخصوصاً مواد ۵ و ۶ عهدنامه مزبور منعقدہ بتاريخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۹۰ (۱۱ ژوئن ۱۸۷۳ میلادی) را نیز درج کردند که متضمن آزادی مسافرت اتباع طرفین در ممالک همدیگر است.

ابتدا این خبر بنظر عجیب و دور از تصدیق میآمد لکن طولی نکشید که خبر تأیید شد و معلوم گردید که واقعا دولت ایران در زیر فشار خارجی خود را مجبور دیده که فهرست اسامی را که باو داده شده بسرحدات فرستاده و حکم منع ورود صاحبان آن اسامی را بدهد. چندی بعد صورت اسامی مزبور باین مملکت رسیده و معلوم شد که شامل اسامی ۱۰۴ نفر است که از آن جمله ۷۴ نفر آلمانی و ۱۰ نفر اتریشی و ۱۳ نفر سوئدی و ۵ نفر سویسی و یک نفر عثمانی و یک نفر هم مجهول الهویه است و اگرچه عنوان مسئله راجع باشخصی بوده که در مدت جنگ در ایران بوده و مداخله بر خلاف بیطرفی ایران در تحریکات و اغتشاشات بر ضد دول متفقہ کرده اند لکن در فهرست مزبور اسامی اشخاصی هم دیده میشود که اصلاً در مدت جنگ بایران قدم نداشتند و مشغول امور ایران نبوده‌اند مانند هاینکه (۱) تاجر در شیراز که در سنه ۱۳۳۱ از ایران بیرون آمده است و دیگر برنگشته و فقط چون موقعی بدست آمده که ریشه تجارت حریف را از ایران بکنند طرداً للباب اسم او و بعضی دیگر از این قبیل را نیز داخل کرده‌اند و همچنین اسم کونت کانتیس (۲) متوفی در فهرست هست که این حکم در باره او اصلاً موضوع ندارد و همچنین بعضی دیگر که تماماً بر خلاف عنوان مذکور سعی داشته‌اند که از

موجود بوده است که تخمیناً ۴۱۰۰۰ عمله در آن کارخانها کار میکرده است. اکثر کارخانهای بلور سازی آلمان در شلزلین و در براندنبورگ و در ساکس و در تورینگن است. در سال ۱۳۱۵ در ممالک آلمان ۵۲۵۰۰۰۰ تن (تقریباً ۱۰۷۵۰۰۰۰۰ خروار) بلور ساخته شده است که ۱۱۵ میلیون مارک ارزش داشته است. در برلن در مایسن و در بامبرگ (۱) چینیهای رنگارنگ بسیار ظریف درست میکنند. در سال ۱۳۱۵ در آلمان ۷۸۰۸۷۸ تن (تقریباً ۲۶۳۰۰۰۰ خروار) چینی ساخته شده است که بالغ بر ۵۲ میلیون مارک ارزش داشته است.

استخراج معادن در آلمان

در خاک آلمان معادن زغال سنگ و معادن آهن و سایر فلزات از قبیل مس و سرب و نیکل زیاد است و هر سال استخراج آنها آسان تر و زیادتر میشود. معادن طلا و بالخصوص معادن تهره و روی نیز فراوان است. در سال ۱۳۱۹ هجری ۲۰۷۷۵ کیلو گرام (تقریباً ۹۲۵ من تبریز) طلا استخراج شده است که بالغ بر پانزده کروور مارک قیمت داشته است. و در همان سال مزبور ۴۰۳۰۷۹۶ کیلو گرام (تقریباً ۱۰۳۵۰ خروار) تهره استخراج شده است که شصت و پنج کروور مارک قیمت داشته است. بیشتر از نصف این تهره از ممالک پروس (۲) بدست آمده است. معادن مس نیز زیاد است و عمده ترین آن معادن در شهر مانسفلد (۳) و در اطراف شهر آرنسبرگ (۴) واقع است. در شهرهای آخن (۵) اوپلن (۶) آرمسبرگ (۷) و در ویسبادن (۸) معادن سرب زیاد موجود است. معادن نیکل در مملکت ساکس (۹) و در ایالت راین (۱۰) است. در تورینگن معادن آنتیمون زیاد است. قسمت عمده معادن آهن آلمان در اطراف شلزلین (۱۱) و در رن سفلی (۱۲) و در ساکس موجود است. از جمله معادن بسیار مهم آلمان معادن زغال سنگ است. بر حسب احصائیه سال ۱۳۱۹ هجری در ممالک آلمان ۱۰۸۰۵۳۹۰۴۴ تن (قریب ۳۲۶ میلیون خروار) زغال سنگ استخراج شده است که ۱۰۰۱۵ میلیون مارک قیمت داشته است. از این مقدار زغال سنگ ۱۵۰۲۶۶۰۲ تن بخارج حمل شده است و در سال مزبور آنچه از خارج زغال سنگ داخل خاک آلمان شده است ۶۰۲۹۷۲۶۷ تن بوده است. پس از این قرار آنچه در عرض یک سال در مملکت آلمان زغال سنگ صرف شده است ۹۹۰۵۷۰۰۵۶۶ تن بوده است که برای هر کسی در عرض یک سال ۱۰۷۶۶ کیلو گرام (تقریباً ۵۸۹ من تبریز) زغال سنگ میرسد.

آنچه از خارج زغال سنگ داخل آلمان میشود قسمت عمده آن از انگلیس میآید. آنچه از آلمان صادر میشود بیشتر بممالک اتریش و مجارستان و هلاند و بلژیک و فرانسه و سویس و روسیه حمل میشود.

Arnsberg (۴)	Mansfeld (۳)	Preußen (۲)	Bamberg (۱)
Wiesbaden (۸)	Armsberg (۷)	Oppeln (۶)	Aachen (۵)
Niederrhein (۱۲)	Schlesien (۱۱)	Rheinland (۱۰)	Sachsen (۹)

پیش از شروع بذکر آنچه از حال یا آثار او معلوم است باید بگوئیم که مناسبت او با شاهنامه آنست که بنا بر روایت کتاب قابوس نامه تألیف عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر که در سنه ۷۵۰ تصنیف شده ابو المؤید بلخی یک شاهنامه ای داشته چنانکه در آن کتاب عنصر المعالی در خطاب پسرش گیلانشاه گوید «جَدَّتْ مَلِكْ شَمْسِ الْمَعَالِي قَابُوسُ بْنُ وَشْمِغِيرَ الَّذِي أَرْغَشَ فَرَهَادُونَ»^(۱) است. و ارغش فرهادوند مَلِكْ گیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابو المؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده «.....»^(۲). در تاریخ طبرستان تألیف محمد بن حسن بن اسفندیار که در سنه ۶۱۳ نوشته شده نیز ذکر از یک شاهنامه ای شده که باغلب احتمال اشاره بهمین شاهنامه ابو المؤید بلخی شاعر است چنانکه در آن کتاب گوید «و چنانکه در شاهنامه های منظوم و مشهور فردوسی و مؤیدی شرح داده شده منوچهر انتقام جد خود ایرج را گرفت پیش از آنکه فردون از این دنیا رحلت کند»^(۳). از این جمله استنباط میشود که شاهنامه مزبور تر بوده و اگر در کتبه یک شاعر بلخی هم که شاهنامه داشته و در کتاب الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی ذکر آن شده عبارت «وَ قَدْ ذَكَرَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَلْخِي الشَّاعِرِ فِي الشَّاهِنَامَةِ هَذَا الْحَدِيثَ فِي بَدْوِ الْإِنْسَانِ عَلِيٍّ غَيْرَ مَا حَكِيئَةً»^(۴) نیز فرض سهو استنساخ بتوانیم بکنیم شاید بتوان گفت که آن فقره نیز اشاره بهمین شاهنامه ابو المؤید است که در نسخه های که مأخذ نسخه چاپی الآثار الباقیه بوده بکتبه ابو علی ضبط شده بوده است. ولی این احتمال را فعلاً بواسطه نبودن واسطه تحقیق دیگر باید کنار گذاشت و دو مأخذ سابق الذکر کافی است برای آنکه میان اسم ابو المؤید و شاهنامه و بالتبع میان او و فردوسی مناسبتی اثبات کرد.

یک مناسبت دیگر هم میان ابو المؤید و فردوسی هست و آن این است که پیش از آنکه فردوسی قصه یوسف و زلیخارا بنظم بیاورد ابو

تحریرات برخلاف بیطرفی ایران جلوگیری کنند و بهیچ وجه از جاده صحت عمل خارج نشده و اشتراک در آن اعمال نکرده اند مانند آقای لیتن که کارپرداز آلمان در تبریز بود و از قرار معلوم همیشه سعی داشته است بیطرفی ایران کاملاً محفوظ باشد.

این خبر تأسف انگیز اسباب کدورت روابط دو دولت گردیده و در آلمان صدای اعتراض شدید خیلی بلند شد و هنوز هم این فقره ماده دائمی برای تکدر است. این کار که یقیناً بر خلاف میل قلبی اولیای استقلال دولت ایران شده برای ایرانیانی که در خاک آلمان زندگی میکنند و مخصوصاً آنان که در بدو انتشار قرارداد انگلیس و ایران که این ظهورات همه فرع آن اصل است در جراید رسماً اعتراض کردند بسی ناگوار و موجب تأسف است بزای آنکه این فقره بر خلاف آزادی ایران بوده و می نمایاند که چنانکه نویسندگان انگلیسی در این اواخر در باره قرارداد داد انگلیس و ایران میگویند که خوبی و بدی مثال آن بسته بشکل اجرای آن و در واقع بتأویل و تفسیر عملی آن قرارداد است عملاً در اولین قدم تفسیر بسیار نظر زننده و دارای علامت بدی از قرارداد شده و مملکت مالنگ لنگان و بتدریج راه مصر را پیش گرفته است و دوره سالهای اول «احتلال انگلیسی» را بخاطر میآورد که در لندن نطقها دایر بر خلوص نیت انگلیس در باب مصر متوالیاً تکرار و در مصر بتدریج در تقلیل و ازاله علائم حاکمیت عثمانی کوشیده میشد. ما گمان میکنیم هر ایرانی که مقام بین المللی خود را میل ندارد از دست بدهد خواه دوست آلمان بوده و خواه حسنیات دیگری داشته باشد بر خلاف این اقدام اعتراض خواهد نمود.

مشاهیر شعرای ایران

(۲)

در شماره گذشته در زیر عنوان فوق شرحی راجع فردوسی و تاریخ زندگی او و شاهنامه بنقل و ترجمه از کتاب «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد ادوارد براون درج کردیم و در نظر بود که در این شماره نیز یک مقاله دیگری راجع بشمه ای از تبعات و تدقیقات مهم علمای دیگر در همان باب و آنچه خود توانستیم تحقیق کنیم محض تکمیل فایده و جامعیت این فصل بر آن علاوه کنیم لکن چون مقاله مزبور قدری مطول است و گنجایش این شماره بواسطه مطالب دیگر کمتر است لهذا چنان بنظر رسید که در این شماره مختصری راجع بیک شاعر قدیم دیگر ذکر نمائیم که اگر چه از مشاهیرش نتوان شمرد لکن بواسطه مناسبتی که بموضوع شاهنامه دارد و برای روشن کردن قسمتی از مطالب مقاله شاهنامه که در شماره آینده درج خواهد شد شرح راجع باو از مقدمات مفیده تواند شد شرح مزبور را در زیر همین عنوان درج میکنیم:

شاعر مشار الیه ابو المؤید بلخی است که از قدمای شعرای فارسی و معاصر سلاطین سامانی بوده و از شعرای آن سلسله محسوب میشود.

(۱) این اسم در کتب دیگر با ملایهای دیگر آمده و گویا صحیح ترین آنها «آغش و هادان» یا «آرغش و هادان» است. اولی املاتی است که در مجمل التواریخ [بنقل دخویه و یوستی از آن] ضبط شده و دومی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سدید ظهیر الدین مرعشی آمده. بقول مجمل التواریخ آغش عموزاده آشاورزان پسر آشاکید است (و هادان و آشاکید برادر بوده اند). تاریخ طبری آغش بن بهدان (یا بهدازان) ضبط میکند و گوید که مادر او زنی بود موسوم به شوماهان که کبیرک سیاوش (سیاوش) بود و اسم آغش را جزو سرداران میآورد که با کیخسرو بجنگ افراسیاب میرفتند (شاید آغش معرب آغج باشد). در یک کتاب خطی دیگر که در سنه ۵۴۳ تألیف شده اسم پدر را بهرازان ضبط کرده. در روضة الصفا و هفت اقلیم امین احمد رازی ارغش نوشته شده و عجب آنکه در ترجمه ترکی قابوس نامه [که قطعه ای از آنرا دارن چاپ کرده] در موقع ترجمه عین عبارت مزبور در متن آغش و هادان ثبت شده و از این معلوم میشود که در نسخه فارسی «قابوس نامه» که مترجم در دست داشته چنین بوده است. شاید مقصود از آرش نیز که در شاهنامه فردوسی اسمش در جزو سرداران کیخسرو در جنگ با افراسیاب ذکر شده همین شخص بوده باشد و همین اسم [آرش] در جاهای دیگر بان طبرستانی نیز داده شده که از رویان تا خراسان در زمان منوچهر تیر انداخت.

(۲) بنقل میرزا محمد خان قزوینی از قابوسنامه در مقدمه کتاب مرزبان نامه.

(۳) نقل از ترجمه تلخیصی ادوارد برون بانگلیسی ص. ۱۸.

(۴) الآثار الباقیه ص. ۹۹.

المؤید بلخی این کار را کرده بوده و او (یعنی ابو المؤید) اول شاعر فارسی زبان است که این قصه را نظم کرده و پس از وی نیز شاعری دیگر موسوم به بختیاری اهوازی (۱) بوده که دست باین کار زده و فردوسی سومین شاعر است که این قصه مذهبی را برشته نظم کشیده چنانکه خود فردوسی در مقدمه یوسف و زلیخا چنین گوید:

«مر این قصه را پارسی کرده اند
باندازه دانش و طبع خویش
دو شاعر که این قصه را گفته اند
یکی بو المؤید که از بلخ بود
نخست او بدین در سخن بافتست
پس از وی سخن باف این داستان
نهاده و را بختیاری لقب
پساره بر مهتران بر شدی
چنان دان که بکره قتاد اتفاق
.....
بدو در معانی بگسترده اند
نه کمتر از آن گفته اند و نه بیش
بهر جای معروف و نهفته اند
بدانش همی خویشان را ستود
بگفتست چون بانگ دریافتست
یکی مرد بد خوب روی و جوان
گشادی بر اشعار هر جای لب
بخواندی ثنا و عطا بستدی
باهواز شد نزد میر عراق
..... (۲)»

الدوله را درک کرده باشد اگرچه نیز ممکن است اواخر حکومت عزالدوله را درک کرده و تخلص خود را نسبت باو داده باشد و چون خود فردوسی هم از این قرار (یعنی بمقتضای نظم قصه برای موفق وزیر) قصه مذکور را باید پیش از سنه ۳۹۰ که تاریخ گرفتاری و حبس موفق بود (که منجر بقتل او در سنه ۳۹۴ گردید) نظم کرده است (۱). و حتی شاید چندی سال پیش از آن تاریخ باین کار دست زده زیرا که منظور آن بوده که موفق آنرا پیش وزیر پادشاه برود و از این معلوم میشود که هنوز موفق وزیر نبوده یا بهر حال بالاتر از او و مقدم بر او نیز وزیری دیگر بوده است چنانکه فردوسی از قول موفق مزبور گوید: برم نزد دستور میر عراق که گردانش خیلند و ایران وشاق..... الح (۲). لهذا فرق زمان میان تاریخ نظم یوسف و زلیخای فردوسی و نظم بختیاری مدت زیادی نمیشود (۳).

از لباب الألباب عوفی که در اوایل قرن هفتم تألیف شده نیز میدانیم که ابو المؤید بلخی از شعرای عهد سامانیان بوده و اسم او در آن کتاب در جزو شعرای آن عهد آمده (۴). بدین قرار: «ابوالمؤید بلخی - بناء معانی بدین مؤید میشد بود و باز و همای معنی در دام بیان او مقید در صفت انگشت معشوقه گوید:

انگشت را ز خون دل من زنده خضاب کفی کرو بلای تن و جای هر کس است
عقاب سیم اگر نبودمان روا بود عقاب بر سینه سبینه او بس است
در مجمع الفصحا تألیف رضا قلی خان هدایت (۵) نیز شرحی در باره ابو المؤید درج است بدین قرار: «ابو المؤید بلخی از حکما و شعرای زمان

از این تفصیل استنباط میشود که ابو المؤید بلخی قبل از بختیاری بوده و اگر حدس ریو (۳) در باب اینکه بختیاری مزبور از شعرای دربار عزالدین بختیار دیلمی از آل بویه (از سنه ۳۵۶ تا ۳۶۷ سلطنت داشته) بوده است صحیح باشد پس ابو المؤید مدتی پیش از آن باید زندگی کرده باشد لکن از خود مقدمه یوسف و زلیخای فردوسی صریحاً معلوم میشود که «امیر عراق» که بختیاری را مأمور نظم قصه یوسف و زلیخا کرد در زمان نظم فردوسی نیز هنوز زنده و پادشاه بوده است چنانکه فردوسی در باره وی گوید:

«خداوند فرخ امیر عراق که تختش سپهر ست و اسبش براق
.....
که بختش همایون و فیروز باد شبن تا قیامت همه روز باد (۴)»

و امیر مشار الیه همانا بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی باید باشد که از سنه ۳۷۹ تا ۴۰۳ سلطنت کرده و از سنه ۳۸۰ بعد اغلب (اگر چه نه مستمراً) اهواز را در قلمرو خود داشت. فردوسی خود نیز ظاهراً قصه یوسف و زلیخا را بخواهش وزیر او موفق (که ظاهراً همان ابو علی [حسن بن محمد] بن اسماعیل موفق اسکافی است) تألیف کرده چنانکه گوید

«شنیدم من آن داستان (۵) سرسبز
قضارا یکی روز اخبار آن
بزدیک تاج زمانه اجل
ز من این حکایت بواجب شنید
مرا گفتم خوام که اکنون تو نیز
هم از بهر این قصه ساز آوری
.....
ز نیک و بدش آگهم در بدر
همی راندمش بی غرض بر زبان
موفق سپهر وفا و محل
پس آنکه سوی من یکی بگرید
بیاشی بگفتار و شغلی بنیز
ز هر گوشه معنی فراز آوری
..... (۶)»

(۱) همه این استنباطات مبنی بر آنست که آن قسمت از مقدمه یوسف و زلیخای فردوسی که راجع بسبب تألیف کتاب است و ذکر از ابو المؤید بلخی و بختیاری و نظم آنها قصه یوسف و زلیخا را و اسم موفق و امیر عراق در آن آمده و آن قسمت فقط در یک نسخه که در موزه بریطانی محفوظ است موجود و در سایر نسخهها که معروف است تماماً مفقود است اصلی و صحیح فرض شود. و اگرچه این قسمت که در چاپ آه از بیت ۱۶۷ تا ۲۴۳ است در نسخههای دیگر که مبنای چاپ آه و ظاهراً در شش نسخه‌ای که مبنای چاپ طهران بوده موجود نبوده لکن سیاق مطلب طوری است که احتمال وضع و جعل در آن بسیار بعید است.

(۲) بیت ۲۲۷ از چاپ آه.
(۳) این مطلب که فردوسی شاهنامه را در سالهای اول سلطنت بهاء الدوله تألیف کرده باشد منافی با آن نیست که در دیباچه همان قصه از نظم سابق خودش داستان ملوک ایران را حرف میزند و گوید:

من از هر دری گفته دارم بسی شنیدند گفتار من هر کسی
.....
(بیت ۲۵۱ و مابعد از چاپ آه)

زیرا چنانکه از نسخه‌های مختلفه شاهنامه و ترجمه عربی آن کتاب معلوم میشود فردوسی نسخه اول شاهنامه را در سنه ۳۸۴ تمام کرده بوده است و همچنین از «میر عراق» که در اهواز بود ببارت «مر اورا خرد پیر و دولت جوان» سخن میراند و چون بنظر یاوریم که بهاء الدوله در سنه ۳۶۰ متولد شده و سنه ۳۷۹ سلطنت رسیده میتوانیم تصور کنیم که جوانی دولتش بچه عهد تصادف میکند. یک نکته دیگر نیز آن است که در دو جا فردوسی «امیر عراق» مزبور را شهشاه میخواند و بهاء الدوله هم همین خطاب مخاطب میشد.

و چون فردوسی صریحاً میگوید که بختیاری جوان بود و قبکه بنظم قصه مأمور شد بعید است که از عهد عزالدوله مانده و زمان بهاء

(۱) اهوازی بودنش بدست نیست فقط دکتر آه او را اهوازی مینامد.
(۲) بیت ۱۶۷ - ۱۷۵ از چاپ آه.
(۳) Rieu (۴) بیت ۱۷۷ و ۱۸۰ از چاپ آه. (۵) یعنی داستان یوسف و زلیخای بختیاری. (۶) بیت ۲۱۶ - ۲۲۱ از چاپ آه.

(۴) لباب الألباب (ص. ۲۶). (۵) چاپ طهران (ص. ۸۱).

۶- در لغت نلک: نلک چیزی باشد گرد و سرخ وزرد نیز بود
وترش بوذ و آوی کوهی گویندش بو المؤید گفت

صفرای مرا سود ندارد نلکا

درد سرمن کجا شناسد علکا

سوگند خورم بهرج هستم ملکا

کر عشق تو بگذاختم چون کلکا

۷- در لغت ملک: ملک دانه‌ایست چون ماش و از عس مه باشد
گروهی کلوش خوانند بو المؤید گفت

بسا کسا که ندیم حریره و بره است

و بس کسست که سیری نیابد [از] ملکی.

در فرهنگ شعوری نیز در لغت «زاج» این شعر از بوالمؤید
منقول است:

دلیری که ترسد زبیکار شیر

زن زاج خوانش نه‌مرد دلیر.

در باب تاریخ زمان حیات ابوالمؤید بصحت و دقت نمیشود چیزی
گفت و فقط مأخذی که برای تعیین تاریخ تقریبی او در دست است بودن
اوست از شعرای عهد سامانی (سلطنت از ۲۹۰ تا ۳۸۹) و قدمش

بر فردوسی و بختیاری است و علاوه بر اینها اگر حدس اینکه شاید مشار
اله یکی از مؤلفین شاهنامه منثوری بوده که برای ابو منصور بن عبد
الرزاق طوسی تألیف شده (وظاهرأ همه جا مراد از شاهنامه بطور مطلق
آن بوده) صحیح باشد [چنانکه در مقاله راجع بشاهنامه تفصیلاً ذکر
خواهد شد] در این صورت میشود زمان او را در اواخر نصف اول
قرن چهارم هجری گذاشت. یک نکته دیگر نیز شاید قرینه و مؤید
کشف مطلب بشود و آن شعر شماره (۶) است از اشعار مندرجه در لغت
اسدی طوسی که رباعی است و رباعی بقول بضی از عروضین از زمان
رودکی باین طرف رایج شده و پیش از آن نبوده پس ابوالمؤید بعد
از رودکی متوفی در سنه ۳۲۹ منریسته است.

آنچه در باره این شاعر و اشعار او گفته شد البته منبی بر یک تتبع
ناقصی است که فعلاً امکان داشت و اگر تذکره‌های احوال شعرا و جنگها و
کتب لغت فارسی که شواهد دارند استقراء و استقصاء شود شاید هم مبانی
از اشعار او وهم بواسطه دقت در مضامین آنها قراینی برای احیای تاریخ
حیات او بدست آید.

اوضاع ایران^(۱)

§§ دولت ایران دخول خود را رسماً بمجمع اتحاد ملل اظهار داشته
و شاهزاده فیروز میرزا وزیر امور خارجه که در لندن بود در تاریخ

(۱) قسمت زیادی از این اخبار علاوه بر جراید فارسی طهران از ورقه اخبار
آلمان مونسوم به «اطلاعات انجمن آلمان و ایران» اقتباس شده است.

دولت سامانیه است باحکیم ابو المثل بخاری معاصر بوده است همانا رونقی
مخلص میکرده از اشعارش چیزی در میان نمانده است از اوست:

جانست تیغ شاه که دید اینچنین شکفت جان کر او بود تن و جان همه خراب
لرزان بجای کوه در جرم او پدید جانهای دشمنانش چو ذره در آفتاب
ایضاً له:

نیدی که شناسی از آفتاب چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تا بد از جام گوی که هست عقیق یمن در سهیل یمن

در لغت فرس تألیف اسدی طوسی که ظاهراً کمی بعد از سنه ۴۰۸
تألیف شده است (۱) نیز در مقام استشهاد برای معانی لغت فارسی
در هفت موقع ذکر از اشعار ابوالمؤید شده و همه جا بطور
مطلق باسم بوالمؤید ذکر شده بدون اضافه صفت بلخی و بدین
جهت شاید بطور قطع نتوان گفت که اشعار مزبور از ابوالمؤید بلخی
است (نه ابوالمؤید رونقی بخاری^(۲)) ولی چون در استشهاد یکی از
همان لغات در فرهنگ جهانگیری همان شعر عیناً باسم ابوالمؤید بلخی
ثبت شده لهذا احتمال میشود داد که در حقیقت از همان شاعر
است و اگر یکی از آن اشعار مال او باشد باقی هم از اوست زیرا که در
لغت فرس اسدی همه جا از یک بوالمؤید بطور اطلاق سخن رفته و اگر
مختلف و متمدد بود با صفات دیگر تمیز داده میشود. این است اشعاری
که از بوالمؤید در لغت فرس آمده:

۱- در لغت کالوس: کالوس مردم خربط باشد بوالمؤید گفت

ملول مردم کالوس وی محل باشد

مکن نگارا این خو و طبع را بگدار

۲- در لغت سدکیس: سدکیس قوس قرح باشد بوالمؤید گفت

میغ ماننده پنبه است همی باز نداف

هست سدکیس درونه که درو پنبه زنند

۳- در لغت بش: بش آهن پاره تنگ باشد که بر صندوق ودوات و در

زنند و بمسار بدوزند بوالمؤید گفت

از آبوس دری اندرو فراشته بوذ

بجای آهن سیمین همه بش و مسمار

۴- در لغت شکاف: شکاف ابریشم بر کلابه زده بوذ بوالمؤید گفت

شکوفه همچو شکافست و میغ دیبا باف

مه و خورست همانا باغ در صراف

۵- در لغت خنجک: خنجک خاری باشد که بتازی آرا شیخ خوانند

بوالمؤید گفت

نباشد بس عجب از بختم از عود

شود در دست من مانند خنجک

(۱) طبع پاول هورن — Paul Horn

(۲) اسم این شاعر و مختصر شرح راجع باو هم باز جداگانه در لباب الألباب
مستور است. بحم الفصحا رونق را مخلص همان ابوالمؤید بلخی میدانند.

§§ احصائیه وفيات شهر طهران با علت وفات مرتباً در جرايد آن شهر نشر ميشود و از صورت اوقات متعارف چنان استنباط ميشود که مرض غالب و مهلك در طهران ان بیشتر از همه اسهال و حصبه و تب و نوبه است .

§§ بعد از استيلاي انگليس بعراق عرب و اختتام جنگ اوضاع بحالت طبيعي عودت کرده و معلوم است از آن جمله اوضاع تردد زوار بمشاهد نیز پس از تعطيل سالهای جنگ راه افتاده است . اين فقره را خدام آن نقاط مثل تفضل دولت تازه فرض کرده و رضایت نامه بمهر همه صاحبمنصبان مختلف الوظائف از کلیددار و زیارت نامه خوان و غیره در مدح و ثنا و سپاسگذاری دولت انگليس تمام کرده و در جرايد نشر کرده اند . از طرف دیگر در ایران چاوشها و نقش کشها معرکه راه انداخته و مردم را تشويق میکنند که پولشانرا بسجله با آنجا برده و بجزانه داری جدید آن ولایت تحویل بدهند و در سال گذشته در موقع عيد اضحی (بنا بروایت جرايد ایران) عده زوار کربلا به ۲۰۰،۰۰۰ نفر بالغ بوده است .

§§ بموجب آنچه جرايد فرانسه خبر داده اند وزیر امور خارجه ایران صورتی از خسارات و ضررها و خرابیها که در اثنای جنگ بواسطه مصادمات از دول محارب بدولت ایران و اتباع او در ایران وارد آمده بسفارت ایران در سویس فرستاده که خلاصه آن از این قرار است :

۱- ۳۰۰،۰۰۰ نفر تلفات . ۲- خسارت مالی بدولت و ادارات عمومی ۴،۲۲۷،۴۰۷ تومان . ۳- خسارات مالی بافرااد اهالی مملکت ۴۳۶ هزار تومان و کسری .

§§ جمع و خرج (بودجه) وزارت امور خارجه ایران برای سنه پيچي ثیل (۱۳۳۸-۱۳۳۹) که تصویب شده معادل ۶۴۱،۱۲۵ تومان بوده است .

§§ واردات و صادرات خزانه ایران اگر میزان برج اسد گذشته را که در جرايد ایران بنظر رسید میزان متوسط قرار داده و مبنای عمل بگیریم در سال به ۹ میلیون تومان عایدات بالغ و مخارج هم به ۱۱ میلیون و نیم در سال میرسد چه واردات و صادرات خزانه داری کل در برج اسد گذشته معادل ۷۸۲،۹۹۷،۳۹۰ تومان عایدات و ۹۵۶،۸۲۴،۳۴۰ تومان مخارج بوده است . در برج سنبله هم عایدات ۳۸۹،۱۸۶،۵۴۵ تومان و مخارج ۹۱۵،۴۷۷،۷ تومان بوده است .

§§ در تجارت ایران از ابتدای جنگ اروپائی باین طرف تغییرات مهمی رخ داده . در سنه ۱۳۳۱ تقسیم صادرات و واردات ایران بممالک مختلفه از این قرار بود: روسیه ۶۳ در صد، بانگلستان ۲۱ در صد و بسایر ممالک ۱۶ در صد . ابتدا بسته شدن تنگه داردنل بود که تجارت را از راه دریای سیاه با ایران قطع کرده و بیشتر بطرف خلیج

۱۳ ربيع الاول ۱۳۳۸ بمشي کل آن مجمع سیر اریک دروموند (۱) رسماً این مطلب را نوشته و تعهد نموده که ایران تمام تکالیف و وظایفی را که بواسطه آن عهدنامه بر عهده اعضای آن مجمع میافتد کما هو حق حاضر است اجرا نماید . بموجب اخبار جرايد ایران نمایندگان ایران در آن مجمع بر حسب پیشنهاد وزارت خارجه و تصویب رئیس الوزرا از قرار ذیل خواهد بود: میرزا محمد علی خان ذکاء الملک بسمت ریاست ، میرزا محمد علی خان احتشام هایون (که نایب اول سفارت ایران در لندن بود) و عبد العلی خان صدیق السلطنه (وزیر مختار ایران در واشنگتون) بسمت عضویت .

§§ بنا بخر ۱۱ ذی القعدة ۱۳۳۷ نظر بخواهش دولت ایران وزارت عدلیه فرانسه با موافقت و تصویب وزارت خارجه آن دولت یک هیئت اصلاحات عدلیه تشکیل داده که عنقریب بطهران بروند . این هیئت مرکب از ۴ نفر است و در طهران یک مدرسه علم حقوق ایجاد خواهند کرد و علاوه بر این ممیزی و تفتیش دیوانخانه ایران را هم بعهده خواهند گرفت و هم این هیئت با همدستی وزارت عدلیه ایران یک هیئت شورای عدلیه بنا خواهد کرد .

§§ در یک صحبت عمومی که در ۱۷ ذی الحجه ۱۳۳۸ سرهنگ نابیر (۲) در باب ایران داده چنین گفت: دو خط راه آهن بسرحد ایران رسیده است یکی از کوتا از راه نوشکی تا دوزاب (قصبه ایست در جنوب ملک سیاه کوه) در مشرق و دیگری از بغداد تا خاقین در مغرب . علاوه بر اینها یک راه آهن باریک ۵۲ میلی (۱۴ فرسنگ) از بوشهر تا برازجان کشیده شده و یک راه اتوموبیل رو هم از بوشهر تا شیراز درست شده و بکار افتاده است . این راه از شمال گردنه های کتل دختر و پیره زن میگردد .

§§ در طهران سفیر بلژیک عوض شده و بجای بوزشگراو (۳) که سفیر قدیم بود دریموند (۴) منصوب گردیده است و همچنین لوکنت (۵) سفیر فرانسه هم معزول و بجای وی بون (۶) منصوب گردیده است . بجای کنت اریوانه گزگاگا (۷) سفیر سابق ایتالی که در پائیز ۱۳۳۷ خودش را کشت سفیر تازه ای منصوب گردیده موسوم به کاتالینی (۸) . سفیر روس اتر (۹) هم بیاریس مسافرت نموده و امور سفارت را قونسول ژنرال تبریز بلایف (۱۰) اداره میکنند . دولت اسپانی هم سفیر خود دورومرو دوسمیت را (۱۱) بدون آنکه جانشینی برای او معین کرده باشد باسپانی خواسته است .

Sir Eric Drumond (۱)

G. F. Napier — مشار الیه در سنه ۱۳۲۱ مأمور نظامی انگلیس در سفارت

طهران بود .

Borchgrave (۳) Le Comte (۵) Draymond (۴)

Boirin (۶) v. Etter (۹) Guiseppe Catalini (۸) Arrivabene Gonzaga (۷)

De Romero-Dusmet (۱۱) Belajeff (۱۰)

تومان و ۳ قران صادرات ایران بانگلیس میباید. پس دولت انگلیس از ایران قریب چهار مایون و صدو هفتاد هزار تومان چیز خریداری کرده و در عوض قریب بیست و نه ملیون و هشتصد هزار تومان (تحقیقی ۲۹،۷۷۷،۸۰۸ تومان و ۲ قران) چیز بایران فروخته یعنی بیشتر از هفت برابر. فعلاً تجارت انگلیس و هند در ایران درجه اول را در میان ممالک خارجه دارد.

سخنی اوضاع اقتصادی روسیه و غدغن خارج کردن متاع از آن مملکت بتجارت روس اثر طبیعی خود را کرده و واردات از روس بایران که در سنه میلادی ۱۹۱۶-۱۹۱۷ به ۲۲،۷۴۱،۳۲۵ تومان و یک قران بالغ شده بود اینک در سال گذشته (یعنی سال میلادی ۱۹۱۷-۱۹۱۸) ۱۰،۷۴۸،۲۲۱ تومان و ۵ قران پائین افتاده است. و اگر این نیز در نظر گرفته شود که از این مبلغ اخیر یک قسمت راجع بترقی قیمت اشیاء (نه زیادی جنس و متاع) و قسمت کئی دیگر معادل ۴۹۱،۰۸۹ تومان و ۲ قران اشیاء و ذخیره جنگی برای قشون روس در ایران و قریب ۸۱۸،۴۹۸ تومان نقره مسکوک برای همین قشون بوده اهمیت نقصان واردات روس در نظر بیشتر میشود و در حقیقت قیمت امته وارده به ۹،۴۳۸،۶۳۴ تومان و ۳ قران میرسد در صورتیکه در سنه میلادی ۱۹۱۳-۱۹۱۴ صادرات روسیه بایران بمبلغ ۳۵،۵۸۸،۸۱۳ تومان و ۸ قران بالغ بود و از این مبلغ ۴۵۱،۸۵۰ تومان قیمت پول نقره بود. پس صادرات روس بایران بصدی ۲۷ پائین افتاده است و عمده در صادرات قند و نخ پنبه‌ای و جای و لباس و توتون نقصان پدید آمده است و برعکس در صادرات کبریت و نفت و آهن و فولاد و کاغذ و حیوانات ترقی حاصل شده است.

صادرات از ایران بروسیه در سنه میلادی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ بمبلغ ۱۶،۲۰۷،۶۲۹ تومان و ۳ قران بالغ شده در صورتیکه در سال قبل از آن معادل ۲۹،۹۴۲،۹۱۹ تومان و ۶ قران بوده یعنی صدی ۴۶ کمتر شده. عمده جهت این نقصان غدغن دولت ایران بود اخراج آزوقه و مواد خام را از مملکت و مخصوصاً خارج کردن مال خشکبار و برنج و پنبه و تریاک و پشم و غله و ابریشم و فرش. ولی از آنطرف در صادرات حیوانات زنده و ماهی تازه یا نمکین تراید روی داده چونکه نظامیان روس با وجود غدغن دولت ایران مقدار زیادی از این مالهارا از آذربایجان میبردند.

روسیه که پیش از جنگ در میان ممالکی که طرف تجارت با ایران بودند مقام اول را داشت حالا جای خود را بانگلیس داده و فعلاً صادرات انگلیس بایران سه برابر صادرات روس است در حالتیکه پیش از جنگ نصف صادرات روس هم نبود. مصر حالا درجه سوم را در میان ممالکی که با ایران طرف تجارت هستند دارد و عمده بواسطه صادرات کئی قد است از آن مملکت بایران و صادرات نفت از ایران بمصر که در زمان جنگ پیش آمده است.

فارس برگردانید. بعدها اغتشاش روسیه تقریباً بکلی باعث تعطیل تجارت ایران با آن مملکت شد. منسوجات پنبه‌ای و سایر امته‌ای که سابقاً بیشتر از روسیه بایران وارد میشد حالا مقدار کئی آن از هند بطریق ایران بفقاز و ماوراء خزر می‌رود.

بجهت صعوبت مناقلات بری و بحری میان انگلیس و ایران عده کثیری از تجار تخرانها در بمئی که سابقاً میان انگلیس و ایران مستقیماً تجارت میکرد بسته شده. تجارت ایران در سالهای اخیر با انگلیس و هند بدین قرار بوده است؛

در سال میلادی ۱۹۱۳-۱۹۱۴	در سال میلادی ۱۹۱۷-۱۹۱۸
با انگلیس .. ۱۳،۰۰۰،۰۰۰ تومان	با انگلیس .. ۱۷،۰۰۰،۰۰۰ تومان
با هند ... ۱۰،۴۰۰،۰۰۰ »	با هند ... ۲۵،۳۰۰،۰۰۰ »

معلوم است که پس از راه افتادن کشتی رانی و مناقلات و عودت بحالت طبیعی دوباره توازن طبیعی بعمل خواهد آمد. تجارت با هند دائماً رو بتراید بوده برای آنکه تجارت با آن مملکت از راه خلیج فارس تا اندازه‌ای از تأثیر جنگ آزاد مانده بود. صادرات انگلیس بایران در تمام مدت سال میلادی ۱۹۱۷-۱۹۱۸ بدرجه معتدبه در فرایش بود و مقدار آن در این سال بمبلغ ۳۱،۳۱۳،۶۲۶ تومان و ۶ قران رسید در مقابل ۸،۳۶۲،۱۲۷ تومان و شش قران در سال میلادی ۱۹۱۵-۱۹۱۶. مبلغ ۳،۴۳،۳۰۴ تومان و ۷ قران قیمت اشیائی که از اداره نظامی انگلیس برای قشون آندولت در سواحل خلیج فارس فرستاده شده نیز در حساب سال مزبور داخل است. تراید واردات از هند عمده در امته پنبه‌ای و پشمی، قند (بیشتر از هونگ کونگ)، اسباب آهنی، برنج، آرد، غله، نیل است. بثبوت رسیده که این امته که در سالنامه احصائیه گمرکی ایران بعنوان امته هند انگلیسی ثبت شده اصلاً امته ژاپونی هستند که بهند رفته و از آنجا بایران فرستاده شده است. بدو نکته نیز اشاره لازم است یکی آنکه این زیادی مبلغ واردات بایران را نباید فقط از زیادی امته وارده دانست بلکه ترقی قیمت و گرانی اشیاء نیز در بزرگی مبلغ خیلی دخیل است. دوم آنکه یک مقدار کئی از واردات از سیستان خود ایران از راه هند بایران صادر شده یعنی دور زده و برگشته است.

در سال پیش از جنگ (یعنی سال میلادی ۱۹۱۳-۱۹۱۴) مجموع واردات از انگلیس بایران به ۱۷،۷۹۵،۴۶۰ تومان و ۸ قران بالغ شده بود. حالا این مبلغ مضاعف شده و اینک واردات از انگلیس صدی ۶۳ از مجموع واردات ایران را تشکیل میکند و در این باب انگلیس مقامی را که سابق روس در ایران داشت صاحب شده است. واردات از انگلیس بایران بیشتر از صادرات ایران بآن مملکت است. در سال آخری این فرق صادرات و واردات کمتر شده ولی اگر قیمت نفت را که از معدنهای ایران خود انگلیسها اخراج و صادر میکنند و قیمت نقره‌ای را که می‌برند از مجموع صادرات ایران بانگلیس تفریق کنید فقط ۴،۹۷۴،۶۲۸

تجارنخانه‌های معتبر که با در شماره‌های آینده اسم و عنوان آنها را اعلان خواهیم کرد داده و فقط قبضی از وصول وجه گرفته و آن قبض را با داره ما بفرستند که در آن صورت مستقیماً تا یک سال روزنامه با آنها خواهد رسید و محض اطمینان خاطر عامه منظور است که وجوه جمع آوری شده نزد همان تجارنخانه که پول را میگیرد تا شش ماه از سال بماند که بر فرض وقوع حادثه‌ای که موجب تزلزل روزنامه بشود وجوه اشتراک بصاحبان آنها مسترد گردد.

مراعات این ترتیب کمکی است بيشرفت کار «کاوِه» که نیتش خدمت بعم است در زبان فارسی.

تصحیح

در شماره اول روزنامه «کاوِه» (دوره جدید) غلط فاحشی در استنساخ روی داده که تصحیح آن از واجبات است و آن این است که تاریخ عربی روزنامه در سرلوحه و هم چنین در تاریخ بدو انتشار دوره جدید کاوه در مقاله اول بجای غره جمادی الأولى سهواً غره جمادی الآخره نوشته شده در صورتیکه غره جمادی الآخره تاریخ همین شماره دوم است.

این اطلاعات از احصائیه آخری گمرکات دولت ایران که برای سال مالیّه ایران (از نوروز ۱۳۳۵ تا نوروز ۱۳۳۶) ترتیب داده شده اخذ شده است. احصائیه سالانه در ماه دوم پائیز (عقرب) در طهران ترتیب و طبع میشود برای سالهائی که در اول بهار گذشته ختم شده. پس میتوان قیاس کرد که در احصائیه جدیدی که در پائیز گذشته برای سال مالیّه بعد (یعنی از نوروز سال ۱۳۳۶ تا نوروز ۱۳۳۷) ترتیب داده شده است (که هنوز بدست ما نرسیده) فرق فاحش در ترقی تجارت انگلیس با ایران بخیر انگلیس چقدر عظیم خواهد شد.

در حسابهای فوق میزان و مظنه لیره انگلیس را نسبت بتومان ایران هم باید در نظر گرفت که در سال مزبور چقدر بالا بوده و حالا بدو تومان و شش قران پائین آمده است.

§§ کاغذ هائی که از ایران میرسد از اواخر سال گذشته ۱۳۳۷ مهر «سانسور» و نظارت انگلیس را دارد.

§§ عنوان کاغذ هائی که بایران (طهران) نوشته میشود باید بطریق ذیل نوشته شود: Via Boulogne-Tarente et Field Post Office Britannique Batoum-Bakou-Enzeli. Téhéran, Persa.

و برای آذربایجان بجای باطوم-باکو بایستی باطوم-تفلیس-جلفا نوشته شود.

اخطار

روزنامه «کاوِه» مثل هر متاع دیگر لابد هم طلب و هم معرض پیدا خواهد کرد ولی ممکن است بدبختانه بسیاری از هموطنان ما اصلاً داخل هیچ یک از این دو جمع نباشند و نسبت باین گونه اتمه بکلی بی‌قید باشند. ماسی خواهیم کرد این گونه مردم را در جرکه طالبین روزنامه خود در آوریم ولی فعلاً هم برای این مقصود و هم برای استحکام اساس روزنامه اداره «کاوِه» مجبور است بآن دسته اول یعنی طالبین ولو هر قدر کم باشند خطاب نموده و تقاضا کند که مارا در ترتیب اروپائی توزیع کاوه که پیش گرفته‌ایم تأیید و تشویق کنند یعنی وجه اشتراک را نقداً پیشکی بدهند. اگر چه این ترتیب در ایران رایج نشده ولی باید عاقبت روزی دایر شود که هم اسباب سهولت کار است و هم برای مشتری و فروشنده بی درد سر. ترتیبی که ما میخواهیم پیش بگیریم این است که بهر مشتری جداگانه و مستقیماً بعنوان خودش توسط پست روزنامه بفرستیم بدون احتیاج بوکیل و موّزع و محصل وصول پول اشتراک در آخر سال. آنهائی که در فرنگستان هستند میتوانند مستقیماً توسط پست وجه اشتراک را برسانند. از ایران و عثمانی هم مستقیماً میشود بطور حواله بیکی از سراسر مهمه اروپا برات پستی گرفت و فرستاد ولی علاوه بر این ممکن است که پول را بیکی از چهار و یا پنج اداره یا

سلسله انتشارات «کاوِه»

ایران آلمان سایر ممالک
قران مارک فرانک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران ۸ ۳۰ ۱۲

(۲) کشف تلیس از روی اسناد محرمه

انگلیسی در باب ایران ۳ ۸ ۲۵۰۰

(۳) جنایت روس و انگلیس

نسبت بایران ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۰۰۰

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران ۴ ۸ ۳

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه	هر شماره
در ایران . . . ۲ تومان	۲ قران
در آلمان . . . ۴۰ مارک	۴ مارک
در سایر ممالک ۲۰ فرانک	۲ فرانک

کافه

۱۳۳۴

۱۳ آبان ماه قدیم ۱۲۸۹ زردگردی = عرّه رجب سنه ۱۳۳۸ = ۲۱ مارس فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 3 • Jahrg. 5

ویندوقی و بیمزگی و حتی لوسپهای عجیبی نشان دادند که در صفحات جراید طهران نمونه‌های غریبی از آن دیده میشود. از مطالعه این اعلانهای بیمزه انسان خیال میکند که مطلب راجع بیک ملت بی‌اصل و بی‌تاریخی است که قاموس آغلام آن مواد بسیار کمی را شامل است و مجبور است که برای ایجاد اسامی تازه یا حروف هجارا با هم بدون هیچ ملاحظه‌ای ترکیب کرده الفاظ بی‌معنی خلق کند و یا از طوایف مجاوره خود از ترکن و گرد و عرب از بیوت و غنیزه و عثمانلو اسامی قرض نماید.

یک عالم مشهور شرق شناس (۱) آلمانی موسوم به فردیناند یوستی (۲) کتابی نوشته باسم «کتاب نامهای ایرانی» (۳) بترتیب حروف تهجی و مشتمل بر آغلام فارسی از قدیمترین عهد تاریخ تا حال و در آن کتاب چندین هزار اسم ایرانی خالص را گرد آورده و تمام اشخاص تاریخی را نیز که بهرکدام از این اسامی مستعی بوده‌اند از عهد اول تا این زمان در ذیل هر اسم درج کرده و تاریخ زمان زندگی هر یک از آنها را با ذکر کتبی که اسم آن شخص در آنها آمده و با نشان دادن عدد صفحه و سطر ثبت کرده و در ذیل این کتاب دو ضمیمه نیز علاوه نموده که یکی مشتمل است

(۱) Orientaliste (۲) Ferdinand Justi (۳) Iranisches Namenbuch

ملاحظات

مطالعه جراید

در جزو مطالعه جراید ایران از چند ماه باین طرف شخص متصل با اعلاتی برمیخورد که مردم بواسطه آنها اسامی خانواده برای خود معرفی میکنند. این ترتیب نتیجه یک قانون موقتی است که پارسال دولت ایران برای داخل کردن یک سنت حسنه‌ای از اصلاحات مهمه و سنن واجب الاتباع فرنگستان در مملکت ایران باسم معلق عثمانی «سجل احوال» ایجاد و اجرا نموده است.

این عمل بخودی خود بسیار مستحسن و اسباب خوشوقتی است و هیچ حاجتی بذکر دلایل لزوم اسم دودمانی نیست و هر کسی که بفرنگ سفر کرده میداند که نبودن این ترتیب تا حال چقدر عجیب بوده و مارا چگونه بحال بدویت نشان میداد بلکه بادیه نشینان نیز همه وقت بانساب خاندانهای خود معروف بودند. دولت ایران را باین قدم در راه تمدن باید تحسین و تبریک کرد. لکن بعضی از مردم ایران در مقام عمل باین قانون آثار بیسوادی

از دست سرداران قشون روسی و دربار پترسبورگ جیع میکشیدند. حالا در روسیه آن دولت بر افتاد و ظلم کنندگان بایران یعنی ارباب هارتویگ (۱) و فرماندهان سنارسکی (۲) دستگیر و پایدال شدند. راست است که حالا یک دولت دیگری و ترتیب جدیدی در روسیه روی کار آمده که باز مطابق میل اولیای دولت و ملت ایران نیست ولی بهر حال بودن آن مملکت در آن حال ربطی بترتیب عهد امپراطورها ندارد. یعنی از نقطه نظر ایران اگرهم خیالات رؤسای حالیه مملکت روس فاسد است فعلاً در مملکت روس اثر دعای *اللهم اشغل الظالمین بالظالمین* باجابت رسیده ولی عجب آنجاست که بعضی از جراید ایران با یک آب و تابی از پیشرفت همراهان سنارسکی و حامیان صمدخان شجاع الدوله یعنی دینکین و کولچاک تعریف میکنند و از فتوحات آنها (که بعودت ترتیب سابق منجر خواهد شد) سخن سرانی مینمایند!

يَتَمَنَّى الْمَرْءُ فِي الصَّيْفِ الشِّتَاءَ قَالُوا جَاءَ الشِّتَاءُ أَنْكَرَهُ
لَا بِنَا يَرْضَى وَلَا يَرْضَى بِنَا قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ

جایزه نوبل

در همان اوقاتی که آلمانها رسماً قبول شرایط سخت و سنگین صلح را مینمودند روزنامه‌ها خبر دادند که سه جایزه از جایزه‌های پنجگانه نوبل نصیب سه نفر از علمای آلمانی گردیده است و این مسئله در موقعیکه اوضاع سیاسی آلمان بسیار تاریک و یأس انگیز بنظر میآید یک خبر تسلیت آمیزی بود چه در موقع شکست نظامی این خود یک فتح علمی است که اسباب سربلندی و افتخار ملت میگردد.

تفصیل جایزه نوبل این است که یکی از علمای سوئدی موسوم به *آلفرد نوبل* (۳) که از سنه ۱۲۴۹ تا ۱۳۱۴ میزیسته است بواسطه کشفیات متعدد علمی خود و مخصوصاً کشف «دینامیت» در سال ۱۲۸۳ کم کم دارای تمول هنگفتی گردید که بهشت میلیون تومان (۴۰ میلیون فرانک) تخمین میگردد. مشار الیه در موقع وفات در وصیت نامه خود معین نمود که عایدات و منفعت دارائی وی پس از وفات او باید هر سال بشکل پنج جایزه مساوی تقریباً ۴۰ هزار تومانی (۲۰۰ هزار فرانکی) پنج نفری داده شود (بدون رعایت مذهب و ملت و مملکت) که اولی از آنها مهمترین کشفیات را در باب علم حکمت طبیعی (فیزیک) در ظرف آن سال در دنیا نموده باشد و دومی از آنها مهمترین کشفیات را در علم کیمیا و سومی در طب و علم «فیزیولوژی» و چهارمی در ظرف آن سال یک کتاب ادبی نوشته باشد که از حیث علو خیال و بلندی مقاصد اولین کتاب باشد و پنجمی کسی که در آن سال مهمترین اقدامات مؤثره را نموده باشد در

بر شجره‌های انساب تمام خانوادگی سلطنتی و دودمانهای امارتهای محلی ملل ایرانی نژاد یا مستولی بر ایران با تمام شاخه‌های آنها و دیگری دارای اصول مجرد لغاتی است که اسامی ایرانی از آن مشتق شده (باز بترتیب حروف تهجی). در میان هزاران اسم مذکور در آن کتاب عدده زیادی است که برای هر ایرانی اغلب در ذهن حاضر است و محتاج بگشتن زیاد در کتب نیست و شاید ده هزار نفر از مشاهیر علما و شعرا و سلاطین و پهلوانان ایران بآن اسامی مندرجه در آن کتاب نامیده میشدند.

وقتی که انسان یک چشم باین کتاب که خزانه علوم و فرهنگ بزرگ نامهای بومی ماست میاندازد از یک طرف بعظمت تاریخی گذشته ایران در زیادی مردان نام آور ملتفت میشود و از طرف دیگر بفراموشی تاریخ و علم و ادب در میان ابنای زمان که نام و نشان خود را بر طاق نسیان گذارده خود را «ایلدرم»، «عاکف»، «صمیمی»، «شفقی»، «حجازی»، «عظیمی»، «طغرائی»، «ثابت»، «راجی»، «مطلبی» و «حاضر و غایب» (!!) مینامند حیرت میکند.

ایرانیان قدیم (یعنی پیش از عهد اسلام) برای نام خانواده ترتیبی داشتند و آن چنان بود که اغلب اسم پدر را برداشته و با آخرش لفظ «آن» الحاق میکردند و آنرا نام خاندانی خود میکردند. از این اسامی عدده زیادی برای ما معلوم و باقی است مانند بابکان (اردشیر) و اشکان (اشک) و قبادان (خسرو) و هرمرزان (هرمز) و بامدادان (مزدک) و فرخان (شهربراز) و فیروزان و غیره. بعد از استیلای عرب هم رسم عمومی بر آن جاری شد که اسم پدر یا یکی از اجداد معروف خودشانرا پشت اسم شخصی خود آورده و اسم خود را بدان اضافه میکردند با کسره آخر و امثال این در کتب قدیمه خارج از حد و حصر است مانند محمود سبکتگین و عمر خیام و حسن صباح و مسعود سعد سلمان... و هکذا. این فقره که خیلی شباهت بترتیب فرنگی حالیه دارد بعدها متروک شد و برای اغلب متأخرین در اسامی قدیمه اشتباهات غریبی دست داد که اسم شخص را بدون کسره آخر با اسم پدر مرکب کرده و اسم پدری را مانند لقب و صفت اسم اول فرض کرده‌اند. شواهد این نوع اشتباهات هم بسیار و تعداد آنها موجب تطویل است.

وقتیکه روزنامه‌های چند سال قبل را با روزنامه‌های حالا مقایسه کنید در آنچه راجع بروس و روسیه است یک مسئله نظر انسان را میزند. ایرانیان سالها در زیر زجر و شکنجه سیاسی دولت سابق روس مینالیدند و ارکان و رجال آن دولت را بدترین ظالم و مستبد خونخوار و وحشی مینامیدند و شاید در این باب بقدری هم مبالغه میکردند که تمام آنچه را که ایرانیان قرون اولی باهرمین و ایرانیان قرون وسطی بفاصین خلافت و دشمنان اهل بیت اسناد میدادند (حتی نیش زنبور و تلخی آب دریا) ایرانیان عهد مشروطیت هم کم مانده بود بروس و دولت ظالم و جبار آن مملکت نسبت بدهند و هرچه اهل زمان اتوری از غرّه و ابنای عصر سعدی از چنگیریان ناله کردند و شعر گفتند معاصرین ادیب الممالک نیز

(۱) Hartwig وزیر مختار روس در طهران تا اواخر سنه ۱۳۲۶.

(۲) Znarisky سردار روسی که در سنه ۱۳۲۶ بتبریز آمد و در سنه ۱۳۳۰ دارها بلند کرد.

(۳) Alfred Nobel

معلوم میشود بسه نفر از علمای آلمان جایزه داده‌اند و اسامی این سه نفر از قرار ذیل است:

- ۱ - استاد ماکس پلانک (۱) رئیس انجمن حکمت طبیعی نظری در دارالفنون برلن
- ۲ - استاد فریتز هابر (۲) رئیس انجمن علمی حکمت طبیعی منسوب بقصر ویلهلم و برق و کیمیا
- ۳ - استاد یوهانس اشتارک (۳) معلم حکمت طبیعی در دارالفنون شهر گریفسوالد.

جایزه ادبی را هنوز معلوم نیست بکی خواهند داد و همچنین جایزه پنجم را هم در بعضی روزنامه‌ها بطور غیر رسمی نوشتند که شاید پادشاه اسپانی بدهند ولی تا بحال که از این مسئله چیزی مسموع نگردیده است. تا اوایل سال ۱۹۱۳ میلادی (مطابق با صفر ۱۳۳۱) روپهر قه ۱۷ جایزه نوبل بعلمای آلمان داده شده بود که دو فقره از آن جایزه ادبی بود و بقیه علمی. معلوم است که ملت آلمان از اینکه یکدفعه سه جایزه نوبل در یک سال نصیب علمایش گردیده تا چه اندازه باید سربلند باشد.

راه استحکام بنای برادری و اخوت عامه مردم و ملل و نسخ یا تقلید قشون مستمر و تأسیس محکمه‌های قضاوت برای تصفیة مشاجرات و منازعات بین المللی.

از این پنج جایزه چهار جایزه اول موکول است بانجمن دانش (آکادمی) سوئد و مؤسسات علمی دیگر سوئدی و جایزه پنجم بمجلس شورای ملی و مجلس اعیان نروژ معاً که بتوسط هیئت‌های مخصوص هر سال باید معین نمایند که این جایزه‌های پنجگانه بکی باید داده شود و آنها را با یک نشان طلا و یک تصدیقنامه مخصوص توزیع نمایند.

جایزه‌های مزبور اولین بار در سنه ۱۳۱۹ توزیع شد و از آن بعد هم تا اوایل جنگ هر ساله توزیع میشد چنانکه مثلاً در سال ۱۳۳۱ جایزه ادبی نصیب نویسنده و شاعر هندی موسوم به رابیندرونات تاگور گردید که امروز از مشاهیر نویسندگان دنیا محسوب میشود. در مدت جنگ تقسیم جایزه‌ها بعمل نیامد ولی همینکه جنگ تمام شد فوراً هیئتهائی که کار توزیع جایزه‌ها بمهده آنهاست و برای این کار در استوکهولم و کریستیانیا بناهای رفیع از کتابخانه و عملیات خانه وغیره بنا نموده‌اند فوراً در صدد توزیع جایزه‌ها بر آمدند و چنانکه اشاره شد

ترقی زبان فارسی

در یک قرن!

فارسی «خان والده» (۴)

در عهد «پارلمانی»!

«باید اعتراف کرد و بخود تهران اقرار کردانید که هرچه از آن محیط میغ اندود صادر میشود همه مظهر یک مہمیت خاطر آشوب و معکس یک ملاحظه کاری نا بموقع است.»

[نقل از یکی از جراید ایران، شماره ۵۸، مورخه ۲۹ صفر ۱۳۳۶].

«بعبارة اخری، ان چیزپنهان، ان سرشت تغییر ناپذیر (Caractère inmuable) ان ژنی غیرفانی (Génie immortel) که باقتضای زمان و مکان، گاه اولاد ساسانی و گاهی نادرهای خروشان را، سرکرده کتیبه‌های خود قرار داده، از توده‌های در هم وبرهم استیلاها یک ایران همیشه جنبنده را مره بعد اخری، احیا کرده است در این دفعه امروزی، بنام ونک خود خیانت ورزد».....

«ایران امروز ساعی است که با کسوة نجیب، با زبان سلیس و فطرت ارجمند ایرانیت خودش، در خانواده بزرگ بشریت اثبات وجود کرده،

فارسی عهد حاجی میرزا آقاسی

«نوزد هم شهر محرم روز تولد پادشاه انگلیس بوده جناب وزیر مختار دولت علیه انگلیس جثنی بلوکانه ترتیب داده وزیر مختار دولت علیه روسیه و امرا و سرکردگان و صاحب منصبان روسیه و جناب وزیر دول خارجه میرزا مسعود و جمعی کثیر از اعزّه و اشراف و بزرگان و چاکران درگاه شاهنشاهی را دعوت نموده خانه بزرگ سفارت شوکت انگلیس را چراغان نمودند باغچه این خانه بغایت با صفا مشحون بگلها و لاله‌ها الوان و اشجار دلکش است هزاران فانوس و قنادیل بلور و مشاعل و شمعدان نقره و طلا باطراف ایوان و وواق و طاقها و باغچه‌ها و دیوارها آویخته و افروخته که شب رشک روز آمد شیه مبارک شاهنشاه اسلام پناه را در پرده نقش نموده در بالای طاق اوطاق و چندین قدیل و شمع باطراف تصویر هایون ترتیب داده و شیه پادشاه انگلیس را نیز در پرده دیگر مقابل شیه مبارک نصب نموده و قدیلها آویخته و آتشبازی عظیمی برپاساخته.....

و انواع سازها و اسباب طرب بعلاوه یک بند موسیقی متعلق بفوج بهادران بنواختن سازهای غریبه مشغول بودند که نعمتی غیر مترقه اتفاق افتاده

Johannes Starck (۳)

Fritz Haber (۲)

Max Planck (۱)

(۴) - این عبارت در روزنامه «کاف» در تهران در آن شهر مناسبت.

دعوی مظلومیت و مغدوریت خویش را به پیشانی متعبدان ایران فریاد نماید؟!.....»

به واندال (Vandals) های شرق و غرب نشان بدهد که بواسطه اشکنجه کردن ایران چه جنایت عظیم بشریت آزاری (lèse humanité) را ایقاع نموده‌اند!.....»

[نقل از همان جریده شماره ۵۷، مورخه ۲۶ صفر ۱۳۳۶.]

«راستی کسستکی اجتماعات، ویا تشکیل اجتماعات مغرضانه و غنودانه که در حال تجزیه و تفکیک قوی عین افراد و کسستکی است و قبیحه در مقابل یک اجتماع خیر و جمعیت حقیقت که ملل متنوعه و عناصر متفاوته از زن و مرد، در آن قدم میزنند. واقع شود. درست، تفاوت بین دوزخ و بهشت و جحیم و فردوس را بنا نشان میدهد.»

[منقول از یکی از جراید طهران مورخه ۲۴ شعبان ۱۳۳۶.]

«ایران منزله نشده داخل سیر تکاملی شد. میوه رولسیون در ایران نرسیده بباد سام دچار شد.»

«ایران از حمام بیرون آمد ولی باز همان لباس اولش را پوشید.»
«ایران نه بکلی در دست انقلابا بچیها اداره شد و نه بکلی در دست مرتجعین.»

«اداره ایران موافق ناموس رولسیون عوض نشد - ولی بجههای انقلاب بناموس نمو طبیعی عوض شدند.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۵۱، مورخه ۵ شعبان ۱۳۳۳.]

«برای پرانیدن یک زبیلن قوی یک موتور قوی لازم است.
و برای کشیدن یکراده سنگین یک اسب زور مند.»

«تصور نفرمائید که یک بز کوهی بتواند یک درشکه چهار چرخه را از یک گردنه درازی بالا بکشد - یا چهار کرکس بیادکار عهد کیکاوس

عالیحضرت میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه سلطانی بتهیه وارد و بوزیر مختار اعلام نمود که اعلیحضرت ظلّ اللّهی بجهتی فخرو سر افزای وزیر مختار یک قطعه تصویر خود بشیبه نظر که با چندین قطعه الماس و جواهر کرانها مرفع و مکمل شده بود آویزه کردن اعتبار مرحمت فرمودند معزی الیه از استماع اینگونه التفات و مرحمت شاهانی باستقبال تصویر مبارک تا بیرون عمارت شتافته حضار مجلس کلاً و طراً با معزی الیه همراهی نمودند و مبارکباد و تهنیه گفتند و این موهبت عظمی مزید بر عشرت و شادایی آمد و تا هشت ساعت از شب گذشته چنانکه از بیان آن عاجز است مشغول عیش و عشرت بودند (۱)».

«از دوست رنجیده را دیدم که همیرفت و میگفت پاداش ستمش چنین کنم و سزای جفایش چنان دهم گفتم ای عزیز با دوستان سر تسلیم در پیش به و تیر ستیزه در کیش خموشی به که از یاران خروشی با دشمنان تذلل و خشوع سازی به که با دوستان تجلد و بی نیازی.»

[نقل از «کنجینه معتدی» میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله فی (۲)].

«انگلیس: چونکه اکثر اهل مشورتخانه در باب بعضی امورات رایشان مخالف رای وزیراست مدتیست که راه بردن امورات دولتی برای وزرا مشکل شده است چند وقت پیش از این میخواستند معزول بشوند اما دسته دیگر که بجای آنها مناسب باشد نتوانستند جمع و جور بکنند گفتگوی معزول شدن آنها باز در میان است اما معلوم نیست که درین زودیا معزول بشوند یا نه.»

[نقل از روزنامه «وقایع اتفاقیه» نمره ۲۴ مورخه ۱۷ رمضان ۱۲۶۷ (۳)].

«از قراریکه عالیجاه مقرب الحاقان میرزا جعفر خان مشیر الدوله این دفعه در ضمن نوشتجات خود باولیای دولت علیه نوشته بود در شهر قدیم شوش واقعه در چهار فرسخی شوش آثار عمارتهای بسیار سنگین از زیر خاک بیرون آمده است از جمله عمارت اردشیر دراز دست است که مشتمل بسی و شش ستون سنگ یک پارچه است و فاصله هر ستون

(۱) این فقره از یک روزنامه فارسی نقل شد که در سبته ۱۲۵۳ یعنی در سالهای اول سلطنت محمد شاه در طهران بطبع رسیده است. این روزنامه ظاهراً (تا آنجا که خبر داریم) اولین روزنامه فارسی زبان است که در ایران نشر شده و مدیر آن میرزا صالح از رجال دربار پادشاهی بود که پیشترها عملکت انگلیس بیست مأموریت رسمی از جانب دولت ایران رفته بوده است. روزنامه مزبور که ظاهراً چند سالی هم پیش از تاریخ مذکور در فوق دایر بوده و شاید ابتدای تأسیس آن بمهد فتحعلی شاه میافتد در دو ورق بزرگ ولی فقط در یک طرف کاغذ با چاپ سنگی چاپ میشد و با خط روشنی و نزدیک و چپیده بهم نوشته شده و بالای ورق شیر و خورشید داشت. روزنامه ظاهراً اسم مخصوصی نداشت مثلاً شماره‌ای که فقره فوق از آن نقل شد این عنوان را دارد: «اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳. در دار الخلافه طهران انطباع یافته». صورت یک شماره از این جریده (یعنی همین شماره که ما از آن فقره فوق را اقتباس کردیم) در «روزنامه انجمن همایونی آسیای» انگلیسی مورخه ۱۸ ذی القعدة ۱۲۵۴ (۲ فوریه ۱۸۳۹ میلادی) تماماً بعنوان «نمونه جریده فارسی» عیناً درج شده است. Journal of the Royal Asiatic Society (volume 5th). 2nd February 1839

(۲) میرزا عبد الوهاب اصفهانی معتمد الدوله منشی الممالک از سنه ۱۲۲۸ بعد در دربار فتحعلی شاه از وزرا و رجال بزرگ بوده و در موقع عقد عهدنامه انگلیس و ایران سنه ۱۲۲۹ از وکلای ایران بود. مشار الیه شاعر نیز بوده و «نشاط» تخلص داشت و در سنه ۱۲۴۴ وفات کرد.

(۳) روزنامه «وقایع اتفاقیه» در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه دایر شد بمدریت حاجی میرزا جبار ناظم المهام و مدیر اداره تذکره و کار پرداز ایران در بغداد پسر حاجی صفر علی خوئی و پدر میرزا جواد خان سعد الدوله و بمباشرت بر جیس صاحب انگلیسی. شماره اول آن در ربیع الاول سنه ۱۲۶۷ نشر شده و تا ده سال بهین اسم منظمآ در هر هفته نشر میشد.

بتوانند، یکدستگاه آروپلان امروزی را از روی یک رودخانه رد کنند.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۷۸، مورخه ۲ ذی الحجه ۱۳۳۳].

«انسان می شود ولی کس نمیتواند بشنود و آنکه می شنود، جز یک اثری که توسط سامعه اش فکرش را اشغال می نماید چیزی نیست که بر وجود او حاکم شود.»

«اروپا تربیت نشد، مگر از روزی که نویسندگان ما هر پيس ها نوشته، و آکتورهای عالم نمایش هابر روی ان پيس ترتيب داده و در صحنه تماشا گذاردند.»

«شعر موسیقی را روح میدهد: و موسیقی شعر را، و شاعر هر دو را، و موزیسین هر سه را.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۸۵، مورخه غره محرم ۱۳۳۴]

اقتباسات فوق با کمال دقت و مطابقت اصل و سواد بعمل آمده و حتی علامات سجاوندی که در یک دسته از فقرات منقوله فراوان و بجای و بیجا استعمال شده عیناً حفظ شده است و همچنین غلطهایی را هم که ناشی از چاپ است بجای خود باقی گذاشتیم که برای خوانندگان مقایسه از هر حیث آسانتر باشد.

مندرجات ستون دست راست نگارش قرن سیزدهم هجری است که بزبان فارسی نوشته شده و اهل لسان آنرا باسانی میفهمند. در آنوقت نه تلگراف بود نه پست و نه چراغ برق. اینهارا بعدها خوشبختانه فرنگها بایران آوردند ولی دستی بزبان ما برای اصلاح یا اقلاً جلوگیری از افساد زدند و آنرا بخود ما باز گذاشتند و ستون دست چپ تصرفات ایرانیان را در آن نشان میدهد.

مندرجات ستون دست چپ نمونه ای از منطق الطیر «لیتراتور» های «بلاغت کارانه» «عصریستم» است که «مخبرین» و «سرمحررین» روزنامه های ایران در «سرمقاله» های خود مینویسند در دوره ای که «مجلس مبعوثان» دایر شده و «زاممداران» تربیت شده و «متجدد» در کار هستند و «مع التأسف» «قهرمانان» «تجدد ادبی» «عرض اندام» و «اثبات وجود» نموده اند.

چرسی و بنگی میدانستند که غافل از نظام و ترتیب جاری دنیا پرت و پلائی میپراندند و در گوشه عزت و اتزوا و با حالت تهیدستی و درویشی و نشئه عوالم خیال سلاطین را از تحتها بزیر کشیده، قشونهای معظم را منحل و قانونهای شرعی و عرفی متداوله را در آتش سوخته و جلوی گردش چرخ دنیا را گرفته و سلطنت حقه خیالی خود را که پیش از وقت با تمام جزئیات در بوته اندیشه ساخته و برداشته دارند بمقام عمل گذارده و شیوه دنیا را بیکباره دگرگون میسازند.

مقصود نگارنده در اینجا بهیچ وجه ستایش و یا نکوهش «بالشویسم» و «سوسیالیسم» نیست چه اینگونه وقایع عمده و ظهورات عظیمه که در صورت پیشرفت در تاریخ بشر حکم سرفصلهای مهم را دارد و مانند کشفیات علمی و فلسفی یونانیان قدیم و ظهور نصرانیت و فتوحات عرب

هفت ذرع و بلندی ستونها بملت افتادن و شکسته شدن تمامی آنها معلوم نیست و لکن از زیر ستون و سر ستون که اکثرش صورت کوساله و غیره دارد معلوم میشود که ستونها بسیار بلند بوده است با وجود اینکه در صحرای عربستان یک کره و یک پارچه سنگ پیدا نمی شود سی و شش زیر ستون هم در پیش روی همین عمارت رو بشمال او پیدا شده است دلالت میکند که آنجا جای سلام بوده است.»

[نقل از روزنامه «وقایع اتفاقیه» شماره ۶۴ مورخه ۲ رجب ۱۲۶۸].

«... و نیز [عباس میرزای نایب السلطنه] توپچیان از انگلیس و فرانسه چون مسترئیزی و غیر او آورد و بنای تعلیم گذاشتند و کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن بوضع فرنگ ساخته کردند و قریب صد قبضه توپ صخره کوب از کوره بیرون آمد و آن توپهارا بترادها سوار کردند چنانکه توپ را که نادر شاه بر سر دره خار و ورامین برای جنگ افغان با صد نفر میبرد و با بیست و سی نفر پر کرده و خالی میکردند با پنج و شش نفر توپچی و چهار سر اسب در میدان دشمن بهر طرف که میخواستند میگرداندند و در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده و خالی مینمودند.»

[نقل از کتاب «مآثر سلطانی» تألیف عبد الرزاق بیگ دنبلی، طبع تبریز، سنه ۱۲۴۱].

بالشویسم در ایران قدیم (مزدک)

اکنون مدتی است که دنیانگران اوضاع تازه ایست که باسم «بالشویکی» از ذی الحجه ۱۳۳۵ باینطرف در روسیه جریان دارد و قسمت مهم آن مملکت پهناور را تماشاخانه واقعات نوظهوری نموده که تا این اواخر هم فقط در پاره ای کتابها و تألیفات بعنوان مزید اطلاع ذکری از آن میرفت و عموماً آنها را نتیجه افکار واهی و خیالات پریشان چند تن اشخاص موهوم پرست، بقول فرنگها «اوتوئیست»^(۱) و بقول خودمان خام و

در همان خصوص نوشته موافق است که شکی نماند که روایت هر دو مورخ بطور مستقیم یا بواسطه بیک مأخذ مشترک منتهی میشود. از طرف دیگر تفصیلات روایت فردوسی در بعضی فقرات آن کتاب پهلوی «بهن یشت» و اقوال مورخین دیگری را از قبیل مالالای انطاکیه‌ای (۱) و تئوفانس (۲) مورخ رومی (بیزانسی) را بیاد می‌آورد که هر دو نفر تفصیلات راجع بمزدک را در کتاب خود از روی نوشتجات یک نفر ایرانی که خود شاهد و ناظر واقعات راجع بمزدک بوده نوشته‌اند و ایرانی مذکور که قبول دین مسیح نموده و بمملکت روم آمده بوده است موسوم بوده است به تیموتئوس (۳).

از مورخین عرب ثعالی (۴) (متوفی در حدود سنه ۴۲۹) را باید مخصوصاً نام برد که در بعضی مطالب راجع بمزدک (۵) معلوم میشود همان مأخذ فردوسی را در دست داشته است. مسعودی (۶) (متوفی در سنه ۳۴۶) و ابن اثیر (۵۵۰-۶۳۰) و ابوالفدا (متوفی در سنه ۷۳۲) علاوه بر ماخذ مذکوره ظاهراً مأخذ ثالی هم راجع بمزدک در دست داشته‌اند. و علاوه بر مورخین مذکور حمزه اصفهانی (در اواسط قرن چهارم میزیسته) و ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) و ابو علی مسکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) و ابن الندیم (۷) هم در خصوص مزدک هر کدام کم یا بیش چیزی نوشته‌اند و مخصوصاً شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ یا ۵۴۹) در خصوص اصول مذهب مزدک بتفصیل سخن رانده است.

از مورخین فارسی زبان علاوه بر فردوسی باید نظام الملک (مقتول در سنه ۴۸۵) را نام برد که در باب مزدک و ظهور وی و خاتمه و عواقب کار مزدکیان تفصیلات مشروحی نوشته است که بدبختانه عموماً معلوم نیست از روی چه مأخذی است و پس از آن از جمله مؤلفینی که در این باب چیزی نوشته‌اند ابو الملاح محمد بن عبید است که در همان سنه ۴۸۵ شروع بتألیف کتاب خود موسوم به «بیان الأدیان» نموده است و ابن اسفندیار و حمد الله مستوفی و حافظ ابرو و سید ظهیر الدین مرعشی و امیر دولتشاه بن علاء الدوله و میرخوند و میرزا محسن کشمیری فانی و این آخری که

(۱) مالالا در کتاب خود که بزبان یونانی است وقایع تاریخی راجع بساسانیان را تا سنه ۵۶۵ میلادی یعنی تاسی و پنجمین سال سلطنت انوشیروان ثبت نموده است. (۲) تئوفانس (Theophanes) (از سنه ۱۳۳ تا ۲۰۲ هجری میزیسته است) تاریخ وقایع وارده در سالهای ۲۸۴ تا ۸۱۳ پس از میلاد مسیح (۱۹۸ هجرت) را نوشته است. (۳) تیموتئوس داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورخینی که ذکر او را نموده‌اند صفت بستگیار (Bastagiarus) را باسم او زیاد کرده‌اند که معنی آن درست معلوم نیست و شاید بمعنی «باجگیر» باشد چنانکه اسپیکل آلمانی هم در کتاب خود موسوم به «وصف الحال ایران قدیم» از قول ایزیدر — Isidor — یونانی ذکر گرگانه‌ای را مینماید در نزدی قریه صحنه موسوم به بستگیاربان — Batsigraban — و میگوید که این کلمه از کلمه «باج» و از یکی از مشتقات مصدر «گرفتن» آمده است. Fr. Spiegel: Eranische Altertumskunde, Leipzig 1871, S. 119 und Bemerkung 2.

(۴) ابی منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل مؤلف کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» طبع زوتنبرگ (H. Zotenberg) پاریس، ۱۹۰۰ میلادی.

(۵) مخصوصاً مباحثه بین مزدک و موبدان.

(۶) هم در «کتاب التیبه والأشراف» و هم در «مروج الذهب».

(۷) مقصود ابو الفرج محمد ابن اسحق الندیم مؤلف «کتاب الفهرست» است که در سنه ۳۷۷ تألیف شده است.

و استیلای مغول و کشف امریکا و شورش بزرگ فرانسه دارای اثرات بسیار و عواقب گوناگون میتواند بشود خیلی پیچیده تر از آنست که هر کسی بتواند در آن باب باسانی رأی زده و نسنجیده زبان ستایش و تصدیق یا دشنام و درشتی گشوده و با سرعت حکم اظهار عقیده قطعی بنماید. مقصود از نگارش این مقاله تحقیق در نکته است تاریخی بسی شایان دقت و التفات چه تقریباً نظیر همین وقایع و اصولی را که امروز باسم «بالشویسم» در روسیه می‌بینیم و در دو مملکت دیگر اروپا هم یعنی مجارستان (از ۲۱ جمادی الآخره تا ه ذی القعدة ۱۳۳۷) و باویر از ممالک آلمان (از ۲۱ جمادی الأولى تا ۱۴ رجب ۱۳۳۷) جلوه‌ای نمود و برافکنده شد تقریباً در هزار و چهار صد سال پیش در ایران خودمان در بحبوحه استبداد ساسانیان یک ربع قرن حکمران می‌بینیم چنانکه میتوان گفت که تا آن اندازه که تاریخ بمانشان میدهد اولین جلوه و ظهور طریقه سوسیالیستی در ایران بوده و اولین شخص سوسیالیست مشهور دنیا که عقاید و خیالات خود را از قوه فکر بعمل هم رساند مزدک ایرانی است که شرح تاریخ او منظور این مقاله است.

و قبل از شروع بمطلب باید دانست که در طی این مقاله هر وقت ذکر کتابی می‌رود مقصود طبع اروپائی آنست و الا مخصوصاً قید میشود.

مأخذ تاریخی در باره مزدک

قبل از شروع بمطلب باید دانست که مأخذ تاریخی اصلی در خصوص مزدک بسیار محدود است و تمام اسنادی که امروز در دست است ظاهراً از دو سه منبع بیشتر مشتق نشده است: یکی شرحی است که عبد الله ابن المقفع در حدود نیمه قرن دوم هجرت نوشته و بعدها مورخین دیگر از روی آن استنساخ کرده‌اند و مفصل‌ترین صورتی که از آن در دست است پس از میان رفتن کتاب خود ابن مقفع موسوم به «سیر ملوک العجم» که ترجمه کتاب پهلوی «خدای نامه» بوده است در کتاب «تظم الجواهر» ابن بطریق (۱) است (۲۶۳-۳۲۸). ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۰ یا ۲۷۱) در «کتاب المعارف» و طبری (۲۲۴-۳۱۰) و مطهر مقدسی (۲) هم معلوم میشود همین مأخذ را در دست داشته‌اند. مأخذ دوم مأخذ مجهولی است که در جای دیگری از کتاب طبری (۳) بکار آمده و ابو حنیفه احمد بن داود دینوری (متوفی در سنه ۲۸۲) در «الأخبار الطوال» و یعقوبی (۴) (در سنه ۲۷۸ میزیسته) هم ظاهراً همین مأخذ را در دست داشته‌اند.

شرحی را که فردوسی در خصوص مزدک نوشته در آن قسمتی که راجع است بمذهب و اصول دین مزدک چنان با تفصیلاتی که ابن مقفع

(۱) سعید بن بطریق معروف به «افیشیوس» — Entyehius — کتاب او را لویس شیخو از آباء یسوعی باسم «کتاب التاريخ المجموع علی التحقيق والتصدیق» در سنه ۱۹۰۵ میلادی در بیروت بطبع رسانده است.

(۲) مطهر بن طاهر المقدسی مؤلف «کتاب البدء والتاریخ» که در سنه ۳۵۵ تألیف شده است و از سنه ۱۹۰۱-۱۹۰۳ میلادی کلیان هوار — Clément Huart — جلد ۳ از آنرا با ترجمه فرانسوی در پاریس بچاپ رسانده است.

(۳) در موقع ذکر سلطنت قباد، جلد ۲ از سلسله اول، صفحه ۸۶۶ و ۸۸۷.

(۴) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح. هوتسما — Houtsma —

کتاب تاریخ او را در ۲ جلد در لندن در سنه ۱۸۸۳ میلادی بطبع رسانده است.

تاریخ مختصر مزدک

مزدک (بافتح میم وزای ساکن) اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی^(۱)) پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن بر اشتراک مال و عیال بوده است. مزدک در مدت اندک پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تحت و سلطنت مخلوع گشته و برادر وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۶ - ۴۹۸ میلادی^(۲)). قباد دوباره با کجک پادشاه هیاطله^(۳) ویا مردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان مملکت بسطنت رسید ولی پسر وی خسرو (انوشیروان) همان در دوره ولیمهدی خود (در اوخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز مدتها کسانی که در خفا معتقد بدان مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و با سبهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالأخره در عهد المعتمد بالله (۲۱۸ - ۲۲۷) شکست خورده و اگر چه باز تا حدود سنه ۳۰۰ گاه بگاه سری میجنبانیدند ولی در واقع دیگر کارشان ساخته و بقول معروف گلکشانشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدک چنانکه رویمهرفته از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود ما در ذیل وارد شدن در جزئیات است که بوسیله قراین و مقایسه و استدلال سعی کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق و مطالب راجع بموضوع خود را روشن نمائیم.

تفصیلات و توضیحات

اولاً در خصوص اسم مزدک که عموماً هموطنان بخلط با ضم میم تلفظ میکنند^(۴) باید دانست که قطعاً مزدک یا فتح میم صحیح است چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی^(۵) طوری شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسره میم ممکن است و با ضمه محال است و از آنجائی که ظاهراً کلمه مزدک از مشتقات «مزد» است که در زبان آوستائی بمعنی خدا است و آهورا مزدا که بعدها اوزمزد و هرمز شده هم از ترکیبات همان کلمه است قریب بیقین است که تلفظ صحیح کلمه مزدک همان با فتح میم است.

اسم پدر مزدک را مورخین عرب مختلف نوشته اند چنانکه مثلاً ابوریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) و مسکویه «قامارد» و دینوری «مازیار» مینویسند ولی ظاهراً این اختلافات ناشی از استساخ نسخ مختلف است و الا اسم پدر مزدک چنانکه از ترجمه پهلوی آوستا برمیاید «بامداد» بوده

در قرن یازدهم میزیسته است در «دبستان المذاهب» در خصوص بقایای پیروان مزدک تفصیلات و اسامی چندی ذکر مینماید که معلوم نیست مأخذ صحیحی دارد یا نه و بهر حیث تازگی دارد. در «کتاب الاغانی» تألیف ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶) و در کتاب موسوم به «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام» هم ذکری از مزدک رفته است^(۱).

بالآخره مورخ سریانی یسوع استیلیت^(۲) را باید نامید که خود معاصر مزدک بوده و در سنه ۵۱۵ میلادی در حیات بوده است و هم چنین مورخ یونانی پروکوپوس^(۳) از اهل قیصریه (در فلسطین) که در سنه ۵۶۲ میلادی در عهد انوشیروان میزیسته است و این هر دو مورخ هم در باره مزدک شرحی نوشته اند.

علاوه بر اینها در ترجمه قدیم آوستا^(۴) هم ذکری از مزدک شده است و در کتاب مجموع «دساتیر» هم تفصیلی در خصوص مزدک (در فقرة ۴۷ از نامه ساسان پنجم) وجود دارد ولی چون این کتاب اخیر مجموع و بی اعتبار است نگارنده متعرض مندرجات آن نشد.

مطلب دیگر این است که نویسندگانی که نام آنها مذکور گردید عموماً بطور قدح و طعن و لعن از مزدک سخن میرانند و جهت آن هم مخصوصاً علاوه بر مخالفت شدید آن مذهب با شعائر اسلام این است که زردشتیان که مزدک را مرتد و اهل بدعت میدانستند معلوم است بجه نحو از او سخن میرانده اند و اصول و رفتار و کردار او را در تحت چه رنگهای زشت و ناپسندی جلوه میداده اند و سند مورخین بعد هم عموماً همینگونه گفتار ویا نوشتجات بوده است. و علاوه بر آن بدعتهای تازه ای را هم که یا حقیقه مزدک آورده بوده ویا بوی نسبت داده اند در نزد عامه مورخین واضح است که اسباب دهشت عظیم میشد و تنها کسی که از نویسندگان متقدمین با احترام از مزدک سخن رانده فردوسی است که ویرا «با دانش و رأی و کام» و «گرانمایه» گفته و بگفتار و عقاید وی رنگ و بوی مطبوع و مقبولی داده که چنان میرساند که محرک مزدک در وضع مذهب جدید شفقت بخلق الله و دلسوزی حقیقی بحال فقرا و تهی دستان و تنفر از تفاق و مخالفت و کینه توزی و غیره بوده است^(۵). اکنون پردازیم بشرح تاریخ مزدک و نگارنده در بعضی از مطالب این مقاله فصل عالمانه ای را در نظر گرفته ام که استاد تولدکه مستشرق مشهور آلمانی در خصوص مزدک در ملحقات کتاب «تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان»^(۶) نوشته است.

(۱) از سال ایرانی که در ۲۲ تموز ۴۸۸ میلادی شروع میشده تا ۱۳ ایلول ۵۳۱.
(۲) از سال ایرانی که در ۲۰ تموز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تا سال که در ۲۰ تموز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است.
(۳) هیاطله یا هیتالیان طایفه ای بودند از جنس مغول که در زمان ساسانیان بلخ و خوه و آن نواحی را گرفته و از سنه ۴۲۰ میلادی بنای حله بایران را گذاشتند. بعدها کم کم با ملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خوارزم را تشکیل دادند.
(۴) و حتی «جمع الفرس» رسماً در کلمه «مزدک» مینویسد «مزدک بضم میم و سکون زای فارسی... الخ»^(۱)
(۵) ترجمه پهلوی و نندیداد (از نسکهای بیست و یک گانه آوستا) فرگرد چهارم.

(۱) این کتاب بجاپ رسیده و سیر در «منتخبات نظمی و نثری فارسی» در جلد ۱، صفحه ۱۳۶ - ۱۳۷ ذکر آنرا نموده و میگوید این کتاب را نسبت میدهند بمرتضی نامی (غیر از شریف مرتضی) که در سنه ۴۳۶ وفات نموده است. نگارنده خود کتاب را ندیده است. Ch. Schefer: Chrestomathie Persane - Paris 1883.
(۲) Josue Stylites (۳) Procopius (۴) و نندیداد، فرگرد ۴.
(۵) مؤلف «دبستان المذاهب» هم از نویسندگان متأخرین با احترام از مزدک و مزدکیان سخن میراند و میگوید «و بسا سخن باشد که دشمن از مخالفت بر آنها بندد».
طبع بمبئی، سنه ۱۲۹۲، صفحه ۱۰۰.

(۶) Th. Nöldeke: Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden (aus der arabischen Chronik des Tabari). Leyden 1879, S. 455 - 467.

عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز. اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوایف معروف به «لقظه»^(۱) هستند و پیشوای آنها «مزدک قدیم» است که آنها را دعوت کرد بچشیدن لذت و بهوی و هوس رانی و بخوردن و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعض دیگر. و بین آنها اهل و عیال بطور مشارکت است و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمان نیکخواه و برضد قتل نفوس و اذیت و آزار هستند و هر مهمانوازی شیوه‌ای دارند که در هیچ مذهب دیگری نیست و قتیکه کسی را میهمان میکنند هیچ چیز از او مضایقه نمیکنند و «مزدک اخیر» هم همین مذهب و کیش را دارد. وی در زمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اسحاق او را بکشت و این مسئله معروف و مشهور است و بلخی^(۲) در کتاب «عیون المسائل و الجوابات» اخبار راجع بخرمیه و رفتار و کردار آنها را در شرب و لذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینیان ما نوشته‌اند در اینجا نیست.

و از این رو هم معلوم میشود که پیش از مزدک پسر بامداد شخص دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشته مورخ سریانی یسوع استیلیت سابق الذکر که معاصر با مزدک و قباد بوده وی در موقع صحبت از خسرو اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب خراج از امپراطور روم آنستاز اول^(۳) (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس از میلاد) که تازه جانشین زنون^(۴) (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد: «آنستازی» که باخلاق زشت او (قباد) مسبوق بود و بعلاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر باشتراک زنان مینمود و مطابق آن هر کسی میتوانست با هر زنی که خوشش میآمد نزدیک بشود از نوقائم نموده بود. جواب تحقیر آمیز بوی فرستاد. و از آنجائی که در این فقره کلمه زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت پسر خرکان پیشرو مزدک هم بوده است.

تاریخ و کیفیت ظهور مزدک

تاریخ ظهور مزدک بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که بطور یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده بوده است

(السهم الحرة) و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را «خران» - حیر - میگویند (کتاب المواقف تألیف عضد الدین الایجی). شهرستانی هم در ذکر «غالبه» مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرمیه و کودیه مینامند و در ری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذکولیه و در بعضی جاها مختره و در آن طرف جیحون میبه.

(۱) در نسخه‌های دیگر «اللفظه» و «اللقظه» و «اللقظه» مذکور است.
(۲) مقصود از بلخی باغلب احتمال ابو زید احمد بن سهل البلخی (متوفی در سنه ۳۲۲) است ولی از کتاب مذکور یعنی «عیون المسائل و الجوابات» امروز اثری نمانده است.

Anastasios Dikoros (۳)
Zeno Isauricus (۴)

است که در پهلوی «بامداد» نوشته میشده و بعدها «بامداد» شده است و اگر بعضی از مورخین از قبیل حمزه اصفهانی «بامدادان» با الف و نون نوشته‌اند ناشی از اشتباه است و این اشتباه از آنجا میآید که در ترجمه پهلوی «مزدک بامدادان» نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوت^(۱) است که در فارسی بوده و نباید با الف و نون جمعی اشتباه شود و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است مثلاً خسرو و قبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک و غیره. در محل تولد مزدک هم اختلاف هست چنانکه دینوری و پرا از اصطخر مینویسد و ابو ریحان بیرونی از نسا^(۲) و مؤلف «تبصرة العوام» از تبریز. در طبری که بمناسبت تقدم قولش را ممکن بود سند قرار داد بدجخانه شهری که مزدک را بدان نسبت داده چنان در نسخه‌ها معشوش است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است. مشار الیه مزدک را مینویسد «من اهل مذریه» (یا مذریه مطابق نسخه دیگر).

بالآخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلاً از بعضی قراین نظر میرسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو وداعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعدها معلوم میشود خود مزدک جلو افتاد و مرید مُراد را تحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند و شیهه این واقعه در تاریخ دیده میشود و حتی در زمانهای اخیر هم بعضی مثالها از جلو اقتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود مؤسس مذهب دیده شده است. خلاصه دلیل بر اینکه مزدک در اول امر داعی و پیرو شخص دیگری بوده قول طبری است که مینویسد: «چون خسرو (انوشیروان) بسطانت رسید دین شخص منافق از اهل فسار که موسوم بود به «زردشت» پسر «خرکان» برانداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت و از جمله کسانی که مردم را باین دین میخواندند شخصی بود از اهل مذریه^(۳) موسوم به «مزدق» پسر «بامداد»^(۴).

بعلاوه از «کتاب الفهرست» هم قریب همین مدعا استنباط میشود چنانکه در آن کتاب مذکور است: «خرمیه دو نوع هستند خرمیه‌های اولی که موسوم هستند بمخمره^(۳) و در حوالی عراق

(۱) An patronymique. رجوع شود بکتاب «تبعات ایرانی» (فرانسوی) تألیف دارمیستر، صفحه ۲۶۶. James Darmesteter: Etudes iraniennes - Paris 1883.

(۲) نسا شهری است در خراسان در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و یک منزلی ابورد و شش یا هفت منزلی نیشابور (معجم البلدان). یعقوبی در «کتاب البلدان» (صفحه ۶۷۷) میگوید از طوس تا نسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزل است. در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا از بلوکات بم بوده است (معجم البلدان).

(۳) تاریخ طبری، سلسله اول، صفحه ۸۹۳ (طبع لیدن).

(۴) در خصوص این وجه تسمیه که بعدها باین طایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایام بابک خرمی سرخ بوده

گفتار فوق فردوسی یکتا مأخذ قدیمی است در باره کیفیت ظهور مزدک یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دست است در این باره چیزی نگفته‌اند جز نظام الملک که در «سیاست نامه» بدون ارائه سند شرح مفصّلی افسانه مانند در این خصوص نوشته که مختصر آن از استقرار است: مزدک که موبدان موبد^(۱) بود «نجوم نیکو دانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد» که کسی ظهور خواهد نمود و سایر دینهارا باطل خواهد کرد و خواست این کس او باشد و چون در دربار پادشاه و پیش بزرگان دارای مقام و حرمت زیادی بود در صدد فریب دادن آنها برآمد و غلامان خود را گفت که از جانی پنهانی تا میان آتشکده نپی کنند و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدک چنان میفهماند که وی آتش را بسخن آورده است و این کار را معجز خود قرار داد و ادعای پیغمبری کرد «وگفت مرا فرستاده‌اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و آوستا فراموش کرده‌اند و فرمانهای یزدان نه چنان میگذارند که زردشت آورده است». قباد بر وی بگریزد «و از جهت وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهند بوقت بار و قباد بر تخت بنشت و مزدک را بر آن کرسی بنشاند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری برغبند و هوا و بهری بموافقت ملک در مذهب مزدک همی آمدند».

گرویدن قباد بمزدک

سبب حقیقی گرویدن قباد را بمزدک نویسندگان مختلف نوشته‌اند آنچه که امروز عقیده بعضی از متبعین نقاد فرنگی میباشد این است که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدک ضعیف نمودن طبقه روحانیین و اعیان بود که در آن اوقات قدرشان خیلی زیاد شده بود. در حوالی سنه ۴۹۰ میلادی از عظمت و قدرت ساسانیان کاسته بود. فیروز پدر قباد در سال ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شده بود^(۲) و این قوم خاک ایران را استیلا نموده و ایران را مجبور بقبول صلح تنگینی کرده بودند. بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته شدن وی بتخت نشست نتوانست با روحانیان که با اعیان و بزرگان همدست بودند راه برود و چون خزانه هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی را از تخت برزیر آورده و کور کرده و پسر فیروز قباد را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشاندند^(۳) قباد درین موقع خیلی جوان بود چنانکه فردوسی گوید: جوان بود

چونکه چنانکه گذشت آناستاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دوسه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قباد را ببدعتهای تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است.

کیفیت ظهور مزدک را هم مورخین مختلف نوشته‌اند. یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از وی که کتب آنها در دست است از کیفیت ظهور اصلاً حرفی نمی‌زنند. فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد:

بیامد یکی مرد مزدک بنام سخنگوی و بادانش و رأی و کام
گرامیای مردی و دانش فروش قباد دلاور بد و داده گوش
بزد شهنشاه دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد. مزدک پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرستی کنم جواب دهی و:

بدو گفت کانکن که مارش گزید همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر گزیده نیابد زتریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار
خورش باز گیرند از او تا ببرد بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آن کس که نان داشت اوی مراین بستره خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگاه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر جا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را بپرید. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رأی خود پادشاه عمل نمودم و گفتم:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم ببرد که انبار آسوده جانش ببرد

پس مردم دور او جمع شده و کارش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

«از این بستدی چیز و دادی بدان فرومانده از کار او موبدان
چو بنشیند در دین او شد قباد بگیتی زگفتار او بود شاد»

شاه او را در دست راست خود جای داده و دین او در همه جا پیشرفت نمود و

«توانگر همی سر زنیکی بکاشت سپردی بدرویش چیزی که داشت».

(۱) بیرونی هم مزدک را «موبدان موبد ای قاضی القضاة» مینویسد.

(۲) تولد که اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ «آخستوار» (achšunwār) مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورخین ایرانی که «خوشنوار» و «خشنواز» نوشته‌اند تصحیف است و اصل کلمه ظاهرآ چنین نبوده است (تاریخ ایرانیان و اعراق در دوره ساسانیان - صفحه ۱۲۴).

(۳) ابو حنیفه دینوری مینویسد که بعد از فیروز پسرش بلاش ۴ سال سلطنت کرد و درگذشت و سوخرا قباد را بتخت نشاند (الأخبار الطوال، صفحه ۶۲).

سالم سه‌پنج ویکی زشاهی و راهبره بود اندکی (۱) و باین جهت «همی راند کار جهان سوفرای قباد اندر ایوان بدی کدخدای سوفرای (یا سوфра) که مورخین عرب از قبیل طبری و غیره سوخرا ضبط کرده‌اند معلوم میشود از خانواده معروف قارن‌ها بوده که در دوره ساسانیان دارای قدرت و قوت کامل بوده‌اند (۲). این صفرسن پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقه روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائی که توانائی بی‌عنان عموماً موجب بیدادگری و ظلم و ستم میشود ظاهراً جور و بی‌رویه‌گی روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم که کم‌کم بسن رشد و تمیز رسیده و میدانست که اگر در صدد اقدامی برخلاف سوфра (۳) وزیر توانا و همه‌کاره خود برآید ممکن است مانند عموی خود بلاش از دیدگان محروم گردد مترصد ترتیبی بود که از قوت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد و ظهور مزدک را که آترا هم نتیجه همان بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله جنبان این خیالات جدید گردیده که بطور مستقیم با اغنیا و خانانهای پایه‌دار و کهن و روحانیان حکم طرفیت و دشمنی داشت.

اصول مذهب مزدک

حالا بگذریم باصل مطلب و پردازیم باصول مذهب مزدک. اولاً باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در این خصوص آنچه نوشته‌اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی یک مأخذ نوشته‌اند و اشعار فردوسی در این باب از این قرار است:

(۱) سلطنت قباد بطور تحقیق ۴۳ سال و ۲ ماه بوده است (رجوع شود بکتاب نولدکه مذکور در فوق صفحه ۴۲۷-۴۲۸) و از استقرار قباد بایستی تقریباً بسن ۶۰ سالگی در گذشته باشد ولی فردوسی پس از آنکه خود میگوید که قباد پشازده سالگی (سه‌پنج‌ویکی) بسلطنت رسید و «ز شاهش چون سال بگذشت چل غم روز مرگ اندر آمد بدل» وصیت نامه نوشت و خسرو نوشروان را ولیعهد نمود مینویسد «بهشتاد شد سالیان قباد بند روز پیری هم از مرگ شاد» و این بنظر صحیح نمی‌آید. دینوری هم میگوید که وقتی که قباد بسلطنت رسید ۱۵ ساله بود (الأخبار الطوال صفحه ۶۶).

(۲) دینوری اسم این شخص را «شوخر» مینویسد و میگوید چون فیروز میخواست بچنگ برود «خلف علی ملکه رجلاً من عظماء و زرائه یسمی شوخر و تدعی مرتبته قارن» (الأخبار الطوال ص ۶۱).

(۳) نولدکه در خصوص سوفرای مینویسد: در خصوص این اسم و صاحب این اسم در تاریکی هستیم. ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقینی است. فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوфра و سوفرای نوشته‌اند. ممکن است این از قرائت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشد که حرف خارا فا خوانده باشند و اصلاً در کتابت این کلمه بربی هم ممکن است اشتباه روی داده باشد. سوخرا (یا هر طور دیگر که باید خوانده شود) اصلاً بنظر می‌آید اسم خانواده باشد نه اسم شخص و این طور معلوم میشود که از خانواده مهم و توانای قارن‌ها باشد. و شاید هم که سوخرا و یا سوфра و زریمهر نامی که میگویند پسر وی است در واقع یک شخص واحد باشند. شیراز مسقط الرأس این خانواده بوده است. (نولدکه صفحه ۱۲۰-۱۲۱).

ببیچاند از راستی پنج چیز
کهجا رشک و خشم است و کین و نیاز
توگرچیره باشی بر این پنج دیو
از این پنج مارا زن و خواسته (۱) است
زن و خواسته باید اندر میان
بدین دو بود رشک و آرز و نیاز
همی دیو پیچد سر بخردان

و نیز گوید

همی گفت هرکو توانگر بود
نباید که باشد کسی بر فرود
جهان راست باید که باشد بچیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است
من این را کنم راست تا دین پاک

ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدک شرحی مینویسد که ترجمه آن از اینقرار است:

«خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خودش را ببردش ترجیح میدهد. ما میخواهیم در این کار نظارت و واری کنیم و مال ققارا از دولت‌ها گرفته و از توانگران بتهیستان بدهیم و از هر کس که مال وزن و خدم و ائمه زیادی داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند (۴)».

نظام الملک مینویسد:

«مزدک گفت مال بخشیدنی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند (۴) و بچه حاجتند کردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را بی‌برگی نباشد و درماندگی و متساوی الحال باشند... و باباحت مال راضی شد. آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیا بخصیبت نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود (۵)».

در خصوص اشتراک زنان نولدکه مینویسد: «در اینکه آیا مزدک اصلاً مزاجت را از میان برداشت مورخین عرب چیزی صریح نمی‌گویند ولی انتزاع زنها بزور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم است منتج میشود

(۱) خواسته بمعنی اسباب و متاع... شیخ ابو الحسن شهید گفته: هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم (فرهنگ انجمن آرای ناصری).

(۲) در ترجمه عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بئنداری اصفهانی در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ نموده است ترجمه این اشعار اخیراً چنین مینماید: «والذی ینزع الناس عن سلوک طریق السداد منحصر فی خمسة اشیاء لا غیر وهی البیره و الحقد و العصب و الحرص و الفقر و اذا قمت هذه الأخلاق الشیطانیة استقام لك طریق الحق و منشأها کلها من شین المال و النساء».

(۳) کتاب التاریخ المجمع علی التحقيق والتصدیق، صفحه ۲۰۶.

(۴) باین مسئله که «همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند» ابی الفدا هم اشاره میکند و میگوید «ظهر مزدک الزئدیق و ادعی النبوة و آمر الناس بالتساوی فی الأموال و ان یسترکوا فی النساء لآتهم اخوة لأب و أم آدم و حوا».

(۵) «ساست نامه» متن فارسی، صفحه ۱۶۷.

اخبارات موسوم به «اطلاعات انجمن آلمان و ایران»^(۱) برای توزیع باعضا نشر میکند که بسیار مفید و کاملاً شایان تحسین است. روزنامه کاوه در قسمت «اوضاع ایران» خود باجازه منشی محترم مزبور غالباً استفاده از اخبارات مجموعه در آن رساله کرده و خواهد کرد.

اوضاع ایران

از اوضاع آخری ایران خبر مهمتی بما نرسیده. بعضی شماره‌های متفرقه از جراید فارسی که جسته جسته بدست میرسد شامل وقایع مهمتهای نیستند و در واقع آنچه که شخص میخواهد بداند از جراید داخله بدست نیاید فقط بوسیله مکاتیب و اخبار شفاهی توان بدست آورد یعنی از اخبار داخله کمتر چیزی نوشته میشود و فقط اخبار مندرجه در ستون اخبار داخله و پایتخت از این قبیل است: «انبار غله واقعه در خیابان جلیل آباد را هیئت وزرا تصویب نمودند که برای اصطبل قسمتی از قوای قراسورانی مخصوص شود» - «برای جیره سربازهای ساخلوی مازندران قرار شد در عوض غله برنج بدهند» - «برای ملبوس قشون خراسان قرار شد که آنچه لازم است تهیه شود» - «هیئت وزرا تصویب نمودند که ۶۵۰ تومان قیمت نشانهای طلا و نقره که بصاحبمنصبان قزاقخانه مرحمت شده تأدیه شود» - «در دهات قزوین سر آب میان دهاتیان نزاع شده و هکذا. ولی از آن طرف مقالات افتتاحیه مفصلی را جمع با انتخابات بلدیة منچستر و اوضاع داخلی انگلستان و نطق لوئید جوزج در باب اوضاع سیاسی فرنگستان و تعطیل عمه در نیویورک و کار صربستان و کوه سیاه دیده میشود.

غرض ما تنقید مندرجات جراید ایران نیست چه آنها در میان مقتضیاتی زندگی میکنند که شاید غیر از آنچه مینویسند ممکن نیست در روزنامه درج نمایند و باز سعی دارند چراغ تشریفات ملی را در مقابل بادهای مخالف و مختلف روشن نگاهداشته و ب مردم کم و بیش از اوضاع دنیا خبری بدهند. مقصود آنست که ایرانیان دور از مملکت بوسیله جراید داخله تشنگی خود را باخبار مملکت نمیتوانند چنانکه دلخواه است تسکین نمایند.

اخبارات مختصری که رسیده ذیلا درج میشود:

§§ اخراج طلا و مسکوکات از ایران غدغن شده.

§§ بموجب اطلاعی که وکلای مختار انگلیسی در قفقاز فرستاده اند معلوم میشود در جراید آنجا نوشته اند که هیئت اداره مالیه و تجارت حکومت با کو مقرر داشته است که از مال التجار هائی که از ممالک دیگر از خاک آن حکومت عبور کرده و بایران میروند گمرک گرفته نشود ولی از مال التجاره‌ای که از ایران از طرف خاک قفقاز بممالک دیگر میروند (باستانی

بمنسوخ شدن مزاجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد که اشیاء بالأشتراک باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است از میان بردارد^(۱). این که مسئله نسخ خانواده از طرف مزدکیها تاچه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشتجات مورخین عرب برمیآید که میگویند دیگر تقریباً نصف بچه‌ها نمیدانستند پدرشان کیست^(۲).

این بود اصول عمده مذهب مزدک در آنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماعی است میگوید خدا مردم را مساوی آفرید و ارزاق و نعمات را هم آفرید که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانه رشک و خشم و کین و نیاز (احتیاج) و آز (طمع) باعث ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این «پنج دیو» هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی و زن را هم بطور اشتراک قرار داد که همه از آن بهره‌مند باشند و مخالفت و طمع از میانه برخیزد. ولی ممکن است که مزدک این صغری و کبری را بدین روشنی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حال شکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی است^(۳) اینگونه خیالات تراوش مینموده است و اثرات خود را هم بخشیده بوده است.

(بقیه در شماره آینده) سید محمد علی جمال زاده.

انجمن آلمان و ایران^(۴)

از اوایل سال ۱۳۳۶ در آلمان انجمنی بنام «انجمن آلمان و ایران» تشکیل یافته است که منظور از آن سعی در نزدیکی میان دو دولت و ملت و شناساندن هر کدام آنها بدیگری است بوسیله تشریفات و خطابه‌ها و امثال آنها. این انجمن در ظرف این دو سال زندگی خود با پریشانی اوضاع زمان باز کار لایقی کرده و از گاهی بگاهی مجمعی عمومی تشکیل داده و خطابه‌ها از طرف اشخاص اهل خبره و با بصیرت در اوضاع ایران ترتیب داده است. مخصوصاً در این اواخر از وقتی که منشی گل تازه جناب لیتن^(۵) کار را بدست گرفته بر فعالیت انجمن مزبور بسیار افزوده و در واقع انجمن را رونق و زندگی تازه‌ای داده است. فعلاً اعضای انجمن مزبور بر ۳۵۶ نفر بالغ است و هر ماهی یک ورقه

(۱) چنانکه الآن بالشوکیهای روس همین راه را می‌پیمایند.

(۲) «تاریخ ایرانیان... الخ»، صفحه ۴۵۸.

(۳) تفاوت بسیار مهم مذهب مزدک و سوسیالیسم هم همین است که مزدک ب اسم مذهب و خدا حرف میزد و سوسیالیستها ب اسم سعادت نوع بشر صرف نظر از هر گونه نظریات منهبی و آسمانی.

(۴) رجوع شود در اینخصوص بشماره ۲۵ دوره قدیم «کاوه».

W. Litten (۵)

در این شماره بواسطه کثرت مندرجات دیگر درج مقاله متسلسله «مشاهیر شعرای ایران» میسر نشد.

اعلان

در مغازه «پرسپولیس» که بتازگی در برلن باز شده است همه نوع اتمه خرازی از قبیل پیراهن و زیر پیراهن و یقه و دستمال گردن و جوراب و دگمه و عصا و چتر از هر قبیل موجود و بقیمت خیلی مناسب بفروش میرسد. مغازه «پرسپولیس» از ایران و سایر ممالک سفارش قبول میکند و هم حاضر است با حق العمل جزئی برای تجار ایران با رعایت صرفه جوئی و تعجیل از کارخانهای معتبر آلمان جنس خرید و بفرستد. عنوان مغازه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان سایر ممالک
قران مارک فرانک
فرانسوی

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران ۸ ۳۰ ۱۲

(۲) کشف تلبیس از روی اسناد محرمانه

انگلیسی در باب ایران ۳ ۸ ۲۰۰

(۳) جنایت روس و انگلیس

نسبت با ایران ۱۰۰۰ ۱۰۰۰ ۰۰۰

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

۳ ۸ ۴

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود

گرجستان) گمرک گرفته خواهد شد و این حق گمرک یکصد بار از حقوق گمرکی سابق بیشتر خواهد بود. - رئیس گمرکخانه گرجستان بوکلای مختار مزبور اطلاع داده است که مال التجاره ای که از باطوم یا تانایی (?) مستقیماً بپهران فرستاده میشود نه در گرجستان و نه در خاک حکومت باکو باز خواهد شد و تفتیش گمرکی و اخذ حقوق گمرکی هم در حق آنها بعمل نخواهد آمد. حقوق گمرکی مال التجاره ای که بخود گرجستان وارد میشود از قرار حقوق گمرکی سابق زوسته خواهد بود.

§§ اعلیحضرت احمد شاه در ۲۴ ربیع الثانی از پاریس بروکسل عازم شدند و در آنجا از طرف پادشاه بلژیک پذیرائی شدند و در ۲۶ همان ماه دوباره از آنجا بفرانسه برگشتند. پادشاه بلژیک بایستگاه راه آهن بروکسل برای وداع حاضر شده بود.

§§ دول اتفاق استقلال دول جدید الأحداث گرجستان و ارمنستان و قفقاز (۱) را در ۲۳ ربیع الثانی رسماً تصدیق کردند.

§§ اولین وزیر مختار ارمنستان بپهران رسید.

§§ یک روزنامه ای که در «سان فرانسیسکو» در ایالات متحده امریکای شمالی نشر میشود (۲) شرحی در باره ثروت معادن ایران مینویسد و میگوید علاوه بر نفت که زمین ایران از آن فوق العاده پر و غنی است خیلی انواع معادن دیگر در ایران فراوان است. یک معدن طلا در ۱۷ فرسخی اصفهان از طرف شمال موجود است که سابقاً هم خود ایرانیان بترتیب قدیمی خودشان در میاوردند ولی عایدات آن بزحمت مخارج آترا مقابله میکرد. ولی با قواعد جدید استخراج معادن لابد منافع بسیاری از آن توان برد. طلای حاصل از طلاشوری در بازار کرمانشاه خیلی فروخته میشود. سرب و نقره خیلی زیاد است. مس ثروت عمده زیر زمینی این مملکت است. ولی در استخراج این معادن همه جا مسئله عسرت حمل و نقل و مسئله دسترس بودن یا نبودن زغال باید در نظر گرفته شود. خوشبختانه معادن زغال همه جا در نزدیکی سایر معادن موجود است.

§§ آقای حسینقلی خان نواب وزیر مختار ایران در آلمان در ۱۱ ربیع الثانی بحضور آقای ابرت (۳) رئیس جمهوری آلمان رسیده و از طرف اعلیحضرت احمد شاه تهنیت سال نو برایش جمهوری تبلیغ داشتند.

§§ سرهنگ یالمارسون (۴) صاحب منصب سوئدی و رئیس هیئت صاحبمنصبان قراسورانی سابق ایران اخیراً در سوئد وفات یافته. مشار الیه در سنه ۱۳۲۹ از طرف دولت سوئد بخدمت ایران داده شد که قراسوران نظامی ترتیب جدید در ایران بنا کند و در ۱۹ ماه شعبان از آن سال وارد طهران شده و شروع بکار کرد. بعد از در گرفتن جنگ در اروپا وی استعفا داده و در سنه ۱۳۳۳ از ایران بسوئد برگشت.

(۱) مقصود از دولت قفقاز حکومت باکو است که فعلاً در آن ولایات که در ایران آنجا قفقاز مینامند تشکیل شده و اسم یک ولایت ایران را غصب کرده و خود را بنام آذربایجان مینامد.

(۲) اسم روزنامه چین است: Mining and scientific press

(۳) Ebert (۴) Hjalmarson



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

هر شماره	سالیانه	در ایران ...
۲ قران	۲ تومان	در ایران ...
۴ مارک	۴۰ مارک	در آلمان ...
۲ فرانک	۲۰ فرانک	در سایر ممالک

کَافِه

۱۳۲۴

۷ دی ماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = عرّه رمضان سنه ۱۳۳۸ = ۲۱ مه فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 4/5 • Jahrg. 5

ملاحظات

مسخ و تخریب اصل پاکیزه و فشنگ نیز میشود. امثله این شکل اخیر از مطالب شنیدنی و خوشمزه و هم زیاد است و مخصوصاً در مملکت ما هر وقت خواستیم با نگرته قوه متصرفه «خدادادی» خودمانرا که «پدر فرنگی هم از آن بهره ندارد» بکار بیندازیم و در مکتسبات تمدن اروپائی دخل و تصرفی کنیم تقریباً همیشه منجر بترتیب مسخ^(۱) و ظهور اشکال مُصَحِّح و مسخره آمیز شده. انسان در ملاحظه دورنمای ایران از این نقطه دور بی اختیار است در التفات بعضی نکات و خطور کردن بعضی تصورات در باره بعضی تکه‌های عجیب نظرزن اوضاع داخلی آن مملکت بحیالش قهری و طبیعی است و چون این خیالات بخاطر خطور میکند از اشاره بدانها خودداری نمیتواند. مثلاً ترتیب اعلان کردن^(۲) یکی از فصول مهمه زندگانی فرنگستان است و یک شبخی از آن مانند خیلی از امور دیگر از تابش اشعه تمدن اروپا از روزنه زبان فرانسه در ایران پیدا شده و اینک در عهد اخیر اغلب مردم در امور خود در صفحات جراید پایتخت اعلان میدهند. لکن یک نوع عجیبی از اعلان بازی در ایران پیدا شده که ظاهراً تا امروز در هیچ نقطه دنیا مرسوم و دیده نشده و آن درج

اعلان اخذ و اقتباس علوم و رسوم تمدن و آداب و سنن از اقوام خارج از اموری است که از اول تشکیلات قومی در دنیا ایران مرسوم و مانند وصلت و قرابت میان طوایف غیر متجانس مایه ترقی نوع بشر و آبادی دنیا و تکامل صفات انسانی گردیده است. یونان از کردی‌ها و مصریها و فنیکیان اقتباس علم کرد و پس از آنکه تمدن ابتدائی آن اقوام ترقی فوق العاده داده و سکه جاودانی خودرا بر آن نقش کرده و هزار مرتبه آترا بالا برده و بر کرسی نشاند روم و عرب و فرنگستان و تمام دنیا تا امروز از یونان کسب تمدن و اقتباس معرفت کردند. در اخذ و اقتباس از ملل دیگر غالباً هر قوم بآن قاش خارجی زئی و شکل لباس ملی خودرا میدهد یعنی در آن آداب یا رسوم تصرفی کرده شکل دیگری (ولی اندکی مختلف) بآن میدهد و نیز اغلب در این تصرفات تخم ترقی و تبدیل باحسن و لطافت دادن بآن کشت و کار عقلی و محصول علمی مندرج است. لکن بدبختانه این انتقال و تقاطعی همیشه نتیجه اش تکامل و ترقی نیست و بسا میشود که نتیجه بر عکس یعنی

Reclame (۲) Déformation (۱)

آن قسمت از مستملکات روسیه که ما ایرانیان هروقت با آنجا کار داشتیم قفقازش مینامیدیم و اهالی آنرا یعنی مشهدی خداویردی گنجه‌ای و کربلانی جعفرقلی بیگ قراباغی را قفقازی نام میدادیم و یک وقتی در قدیم جزو قلمرو ایران بوده در این اواخر مانند سایر ولایات غیر روسیه خودسر و مستقل شد و برای خود حکومتی درست کرده خواست از همسایه‌های ارضی و گرجی خود باز نماند. این فقره بخودی خود از لحاظ منافع ایران زیانی ندارد بلکه اگر واقعاً یک امارت یا دولت مستقل تمام معنی که بساز هیچ یک از دول خارجه نرقصد در آن سرزمین که یکوقتی از قلمرو سلاطین و جزو ممالک ما بود بعمل آید چون در منافع اقتصادی و تمدن با ایران بیشتر از هر مملکت خارجی مربوط هستند و نیز ما را از مملکت قزاق و قشون سرخ جدا میکند اسباب خوشوقتی ما است. لکن شرط اولش اینست که آن مملکت واقعاً مستقل باشد نه تنها در سیاست بلکه در روح نیز و یک عروسک خیمه شب بازی نباشد که در جسم آن روح دیگری حرکت کند و صدای دیگری از گوی او بیرون بیاید.

اولین آثار این مملکت جدید یعنی قفقاز مردم را در باب این نوع از استقلال بشک انداخت و آن چنان بود که همه لغات قاموسها کنار گذاشته و اسم یک ایالت ایران را برای تسمیه مملکت جدید خود انتخاب کرده و آنرا «آذربایجان» نامیدند (۱). این فقره بلاشک اثر یک سوء نیت و بلکه سوء قصد بود از طرف مملکت عثمانی این مملکت که مشتاق و استاد موسیقی سیاست و اداره آن شده بودند. این دسته خام خیال همان بلندپروازها و مالیخولیاهای موهومی را که اسباب خرابی مملکت خودشان شد در قفقاز و ماوراء خزر و قازان وعظ و تبلیغ میکردند.

روزنامه‌های با حسن ایران و محافل سیاسی دولتی و ملی ابتدا باین «اسم گذاران» تازه اعتراض و حمله کردند و مدتی آثار نارضايت جداً از نشریات طهران و ولایات ظاهر بود ولی بعد طولی نکشید که بتدریج مثل همه چیز این حدت اعتراض نیز در ایران اقلأً ظاهراً بسکون مبدل شد.

عجب آنجا است که همان جراید و نشریاتی که بشدت تمام برضد این اسم گذاری اعتراض کرده بودند کم کم در موقع صحبت از این مملکت یعنی قفقاز خودشان آنرا با اسم آذربایجان مینامند و رفته رفته ایالت آذربایجان را مجبور میشوند بلفظ «آذربایجان ایران» معرفی بکنند. شاید منشأ این حرکت در نظر بعضیا این باشد که تصور کنند باید بهر مملکتی همان اسمی را داد که خود اهالی آن مملکت بدان میدهند در صورتیکه این مطلب بکلی بر خلاف واقع است و کتر مملکتی است در عالم (بلکه هیچ مملکتی نیست) که ملل دیگر هم بآن همان اسمی را بدهند که خود اهل مملکت میدهند. مثلاً فرانسه‌ها بملکت آلمان «آلمان» گویند و انگلیسها آنرا «جرمانی» نامند و روسها «گرمانیا» و عثمانیا «المانیا» و سوئدیا «توسکا» و خود آلمانها

(۱) اسم صحیح و تاریخی مناسب برای این مملکت جدید «آران» بود.

مقالات و مکاتیب و مباحثات شخصی و تظلمات و انواع امور دیگر از این قبیل است در جراید بشکل اعلان بطوری که اگر خط سیاه چهار چوبه اعلان در دور آن و کلمه «اعلان» بالای آن نبود باسانی جزو مقالات معمولی روزنامه حساب میشد یا جزو مکاتبات شخصی و محاجه و منازعه و گاهی هتاکي میان دو طرف یا عریضه بعدله و وزرا و شاه بنظر میآمد. از این قبیل اعلانات در جراید ایران خیلی زیاد دیده میشود و خارج از حد و حصر است و از آنجمله اعلانات متوالیه بی پایان «علیمحمد متظلم از کامران میرزا» است ولی محض نمونه دو فقره از این اعلانات عجیب را ذیلاً درج و حکم را بنظر خوانندگان دارای ذوق و ذائقه سلیم میگذاریم که مره ادبی آنها را تشخیص دهند:

(۱) - اعلان

شرحی در جریده فریده ایران از خدمات حضرت اشرف آقای وثوق الدوله رئیس الوزرا بملت و دولت ملاحظه شد. صد یک از خدمات آن حضرت نگاشته نشده. یک دهن خواهم بیهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک. محض تذکار و تشکر اظهار میدارد که اصل احیای مملکت بواسطه او بوده اگر نبود سالبه بانتفاء موضوع بود و حق حیات بر عامه ناس دارد بواسطه ارزاق و امنیت طرق و بلدان و دفع اشرار و اخذ اقرار و جعل حکام برای حدود بمناسبت مقام مثل حضرت اشرف آقای قوام السلطنه در ارض اقدس که چنین نظم هیچ دیده ندیده و هیچ گوشه نشیده لذا بر تمام ایران و ایرانیان دعایش لازم.

من لم یشکر النعم من المخلوقین لم یشکر الله تعالی عز وجل. (نمره اعلان ۷۷۵).

سلطان العلمای حضرت عبد العظیم

[نقل از روزنامه «ایران» شماره ۴۹۶، مورخه ۱۷ ذی القعدة سنه ۱۳۲۷.]

(۲) - زنده باد آقای دکتر

اعلم الملک

شخص شخیص فوق الذکر هفته قبل در یکی از مقامات بسیار بسیار محترم حق گوئی و بدون هیچ گونه تقاضا و آشنائی با نهایت بزرگواری از یک نفر مظلوم حمایت فرموده‌اند. نظر بآنکه در یک محط مثل ایران وجود اینگونه اشخاص نایاب و قابل تقدیر بلکه ستایش مییاشد لهذا از حسن فطرت معظم له تشکر مینمایم و فریاد میکنم زنده باد آقای دکتر اعلم الملک (حق شناس)

نمره ۹۶۰

[نقل از روزنامه «زهد» شماره ۲۰۲، مورخه ۲۴ ربیع الأول ۱۳۳۸.]

این فقره از طرف اعلان کنندگان استفاده‌ایست از یک راهی برای اجرای مقاصد غیر معمولی و گاهی ناملايم خودشان که بطریق معمول ممکن نمیشد و مردم اروپا از این راه محرومند و از طرف درج کنندگان اعلان شیهه است بچله‌های شرعی خنک آخوندهای «حفظ ظاهر» کن که کتاب وقف را بعنوان بیع جلدش میفروشند و تزیل را بعنوان مصالحه هزار تومان ربا بیک دستمال تناول میکنند. در این مورد هم چیزی که بعضی اوقات مخفیانه بعمل میآمد یعنی درج مقالات و نوشته‌های مردم در مقابل رشوت معین حالا رسماً با اجرای صیغه شرعی مُخَلِّل «اعلان» جاری میشود.

بچه خیالی بخود اسم دیگر میدهند و اصلاً هم سابقاً و قتیکه «یک قفقازی» گفته میشد نه ارضی از آن فهمیده میشد و نه گرجی بلکه اهالی قرا باغ و گنجه بنظر میآمد که روسها و فرنگها آنها را تاتار مینامیدند.

«دوینچلاند»... الخ و همچنین درباره هر یک از ممالک دنیا همین حکم جاری است پس چرا ایرانیها نتوانند بآن مملکت یعنی قسمت مسلمان قفقازیة باز کما فی السابق «قفقاز» بگویند و بنویسند قطع نظر از اینکه اهل آنجا

ترقی زبان فارسی

ادبیات خان والده

ای جوان ایرانی! (۲)

بر خیز! .. روز نیک جوانی ز تو دمید،
آفاق خهررا، لب خورشید، بوسه داد ...
بر خیز! صبح خنده نثارت خجسته باد!
بر خیز! روز ورزش و کوشش فرارسید.

* *

بر خیز و عزم کن ای پور نیکزاد!
بر یأس تن مده مکن از زندگی امید!
باید برای جنگ بقا، نقشه کشید،
باید، چو رفته رفت، بآینده رونهاد ...

* *

یک فصل تازه میدمد از بهر نسل تو:
یک نو بهار بارور آستان درو
بر خیز و حرز جان بکن این عهد نیک فال!

* *

بر خیز و باز، راست کن آن قد تهمتن!
بر خیز و چون کان که زه کرد شست زال،
پرتاب کن بجانب فردات جان و تن !!!

آینه دل ... (۳)

آینه دل من مقنون! - که چهره
منطوزرا بصفحه صاف تو دیده و
مجلوب محض کشته ز عالم بریده و
میرد می زعکس رخ یار بهره
- دیربست کز فلاخن استم شکسته
بشکسته و بیرکه خونین نشسته

(بقیه در صفحه بعد، ستون دوم)

شعر فارسی

نوروز سال ۱۳۳۶ (۱)

طلعت نوروز گشت باز پدیدار
خرم و خوش طلعتی هایون دیدار

مطلع فرخنده موسم گل و گلزار
شاد رخ و شاه و ش طلیعه ازهار

بر لب خندان پیام طالع بیدار

باز دگر ره جهان پیر جوان شد
کوکبه گل ز بهن دشت عیان شد

خاک سمن زا و باد مشک فشان شد
مرغ صبحی بشاخ نعره زنان شد

کامد نوروز باز خوبتر از یار

بال زر افشان بزد فرشته الحان
نغمه شادی بلند گشت ز کیهان

مجلس موسیقی است سخن گلستان
نغمه سرا آمدند جمله مرغان

قری و بکب و تذر و وفاخته و سار

صبح طلائی گشود لب بشکر خند
تاج مرصع نهاد بر سر الوند

دامن گوهر فشاند بر بدماوند
تهنیت عید باستان پراگند

بر وطن باستان لالی شهوار

بلبل کز دستبرد برد زدی داد
صیحه بعالم فکنده از بر شمشاد

کافت دی گر چه داد هستی ما باد
فیض عمیم بهار زنده بماناد

کوبدهد رنگ و بوی تازه بگلزار

(بقیه در صفحه بعد، ستون اول)

(۱) قصیده ایست که آقا میرزا محمود خان غنی زاده در موقع عید نوروز سنه ۱۳۳۶ در موقع در هم شکستن روسیه و صلح پرست لیتوئینگ سروده و در این شماره کاوه بمناسبت عید نوروز امسال درج شد.

(۲) نقل از یکی از روزنامه های معروف یکی از ایالات مهمه ایران (شماره ۵۶ از سال اول، مورخه ۲۲ صفر ۱۳۳۶).

(۳) نقل از رساله ای که در سنه ۱۳۳۰ در اسلامبول بطبع رسیده و مشتمل بر «اشعار» «تجدید کارانه» یکی از «ادبای» ایرانی است که چندی نیز دبیر یکی از جراید معروفه طهران بود. [چون مقصود ما عیبجویی از اشخاص نیست اسم ناظمین اشعار ستون دست چپ و عنوان کتاب و روزنامه ای که از آن اقتباس شد ذکر نمیشود زیرا که خیلی ممکن است که همین اشخاص خودشان وقتیکه صورت آثار جوانی خودشانرا در آئینه روزنامه ببینند اگر قطع به بیغرضی و خلوص نیت نقادین داشته باشند زشتی و بدترکیبی (بلکه بی ترکیبی) از آنها در طبع خودشان تصدیق نمایند].

(بقیة « شعر فارسی »)

ساحت بستان زخیل زاغ بری شد
وقت زبان آوری بکبک دری شد

شاهد مقصد بکار جلوه گری شد

قدرت مالک رقاب دی سپری شد

فره بهمن گذشت وفر سپندار

دهقان عمری دراز خون جگر خورد

داشته خود بدست حادثه بسپرد

دست جفا چرخ زاستین بدر آورد

فته بدوران فکند و داشته را برد

أف بچنین روزگار سرکش غدار

حال که در هم شکست لشکر سرما

شوکت باد شمال رفت بیغما

خیز که تابسپریم جانب صحرا

دست زنان پای کوب بیدل و شیدا

رقص کنان نغمه ساز سرخوش و سرشار

طالع دشمن کنون در آمد و ارون

جام لبالب بیار از می گلگون

ساغر جم خوشتر است و جشن فریدون

گو دل دشمن همیشه باد پر از خون

جام امیدش هماره باد نگونسار

نوروز امروز و امید فردا^(۱)

بشد گاه نوروز و شد سال نو
که این جشن مارا زباکان رسید
در این جشن کیخسرو پاک زاد
در این جشن نوروز آید بهار
بهر شاغ گل بلبل خوش زبان
کند صد حکایت زایرانیان
.....
.....
تو ساسانی راد آور ییاد
که فال خوش اوست نوروز ما
هم او داده جرأت بایرانیان
که کردون نکرده مگر بر بهی
بشادی و نیکی بزین فال نو
زایرانیان نیساکن رسید
بایرانیان خلعت داد داد
کند زمزمه مرغ در لاله زار
کند صد حکایت زایرانیان
.....
.....
یکی شعر فردوسی پاکزاد
هم او داده این بخت بیروزما
سروده است آن بلبل خوش زبان
بما بازگردد کلاه مهی.

(بقیة « ادبیات خان والده »)

خون خورده و زنگ شهرنگ بسته ...

اندر محیط تیره تو روزکارها است

کابوسها و واهمه ها اضطرابها است:

هی پرده های مدهش و هی صحنه درام،

هی پنجه های قاتل و خونین، شقی، تمام

خان، دنی، رذیل، قسی، سفله، کینه ساز،

هی کاسه های چنم پر از خون و حرص و آرزو،

هی چهره های عاصی و غدار و سهمگین،

بیرحم و بیروت و دلهای پر زکین،

هی بغض و کینه، حقد و حسد، بخل و اختلاف،

هی ظلم و زور، جور و ستم، غی و اعتساف،

هی آتش عداوت و هی شعله شقاق،

هی دود و هی حریق جهالت و هی نفاق ...

یکدوزخ مجسم و هایل پر از نهیب،

یکسطح مشتعل، متلون، بسی مهیب ..

یکقعر متملی، متموج، بلا سکون ..

گردابها چو کوه و کریوه فرانکون ...

.....

.....

ای تو .. تو کیتی؟ . که درش غوطه میزنی؟ ..

این بینوا مباد خدایا! نکار من:

ایران ...

دریغ! ...

وای تبه روزگار من! ...

(به ... من قتاده بوده ام)

اوف ... اوف ... نمایشی

مولم .. موثر .. آخ .. چه شود؟ . کربجایشی

یابد ز راه و رسم نوازش بجنسته .

قصاید ستون دست راست نمونه ایست از زنده بودن روح شعر در ایران و عبارات ستون دست چپ نمونه ای از مسوخت کلام فارسی است و دلیل بر آنست که بسبب علت مزاج ملی ذائقه ادبی باطل و از کار افتاده است. محض حفظ نص اصلی کلام ناظمین ما سواد را تماماً مطابق اصل درج کرده و هیچ تصریفی در تصحیح اغلاط هم نکرده ایم که آئینه صورت اصلی را چنانکه هست چه نکو و چه زشت بنمایاند.

(۱) این چند بیت منقول است از قصیده مفصلی که با چند قطعه شعر دیگر در کتابچه موسوم به « ینش ایرانی » تألیف احمد خان ملک ساسانی در طهران در سنه ۱۳۳۱

بطنج رسیده است.

مناظره شب و روز^(۱)

(۱)

علم حیوان شناسی

عربی

میمون

نویسنده‌ای تعریف میکند که خانواده میمونی را دیده که بواسطه گرسنگی ضعیف و لاغر شده و بالای درختی که بواسطه طغیان آب دور آنرا گرفته بود نشسته و با وجود آنکه از پای آن درخت تا ساحل دیگر آب شصت قدم بیش نبود باز جرئت نکرده بودند خود را بآب زده و بطرف دیگر بروند. میمون محسنات زیادی دارد و یکی از خصایل حمیده آن محبت و مهربانی فوق العاده است که نسبت بضعفا دارد. این ضعیف پروری میمون بدرجه ایست که در موقع حاجت و خطر هیچ وجه فکر خود را نکرده و وجود خود را برای نجات و دستگیری رفیق و همجنس خود بمخطر میاندازد. آن رویه قابل تمجید انسان متمم آن که «یکی برای همه و همه برای یکی» است بهترین نمونه اش در میمون دیده میشود. آنها همیشه در صدد هستند که از بچه‌ها وضعفا حمایت کنند و همیشه ناخوشها و حتی مرده‌های خود را بگوشه امن و محفوظی میبرند. بواسطه هوش فوق العاده‌ای که این حیوانات دارا هستند قابل آند که هر کاری را بیاموزند و بواسطه مشق آن کار را بکنند و چون هر کاری را زود درک میکنند لهذا انسان آنها را مقلد قلم داده است در صورتیکه عقیده استادان معروف حیوان شناسی بر این است که میمون تقلید نمیکند و انسان فقط از روی غرض این نسبت را بآن داده است چونکه شکل میمون و حرکات و سکانات آن شبیه بانسان است لهذا آنرا مقلد خود بخرج داده است.

میمون حافظه فوق العاده‌ای دارد و میتواند از تجربیات خود استفاده کرده و نتیجه‌ای را که از آنها گرفته است در زندگانی خود بعمل آورد. کمتر اتفاق میافتد که میمونی یک دفعه در دامی افتاده و از آن رهائی یافته و باز بار دیگر بهمان دام بیفتد و حتی از یک دسته میمون همینکه یکی از آنها بدام افتاده باشد سایرین دیگر بدام نیافتند و هم با کمال زیرکی و چالاک می‌توانند خود را از خطر نجات دهند.

یک مسئله روحی که فقط در انسان است و در هیچ حیوانی دیده نشده است پریدن رنگ در موقع ترس و سرخ شدن در موقع هیجان و غضب است. این مسئله در میمون هم مشاهده شده است. واضح است که درباره میمون نمیتوان گفت از خجالت سرخ شد اما امتحانات زیاد نشان داده است که واقعا در موقع ترس رنگ میمون میرد و در هنگام غضب سرخ میشود. آثار خنده و ضحک هم در میمون مشاهده شده است و مخصوصاً شنبانزه^(۶) و اُرانگ اوتان که دو نوع از میمون هستند اگر کسی زیر بغل آنها را بخارد و باصطلاح غَلْفَلِک دهد آنها دهان خود را باز کرده

میمون یکی از عجیب‌ترین حیوانات طبیعت میباشد و عجیب بودن او شاید بدلیل آن باشد که شبیه‌ترین حیوانات است بانسان. از زمان قدیم نوع بشر را میل مخصوصی باین حیوان بوده است. آدمیزاد خود را با این حیوان خیلی مشغول کرده است و امروز هم در افواه ضرب المثل‌های زیادی است مثلاً فلان کس مثل میمون زشت است یا آنکه مثل میمون تقلید در می‌آورد و غیره و اغلب چونکه قلم در دست مدعی بوده است کارهای زشت و بد و قبیح را باین حیوان بیچاره نسبت داده‌اند و معلوم نیست که این اسنادات از روی غرض نبوده باشد چه بعضی از قدما^(۲) هم عقیده بر این بوده است که انسان از میمون بعمل آمده است و بطور انسان ناطق خوش اندام عاقل میتواند است قبول کند که از این حیوانات زشت مقلد پشم آلود مشتق شده باشد. باری مقصود ما از این سطور این نیست که معلوم کنیم نسل انسان از کجا آمده است بلکه میخواهیم از این حیوان عجیب یعنی میمون شرح داده بعضی از حالات او را بیان نماییم. میمون که جزو طبقه حیوانات شیر خوار است ساختمان بدنش کاملاً از سایر حیوانات این طبقه است و تنها حیوانی است که مانند انسان میتواند بروی دو پا راه برود. قد و قواره و بزرگی آن خیلی مختلف است چنانکه میمونهای دیده میشود که از سنجاب بزرگتر نیستند و همین مناسبت آنها را «میمونهای سنجابی» مینامند و بعضی دیگر خیلی بزرگ میشوند مثل میمونهای موسوم به گوریل^(۳) و اُرانگ اوتان^(۴) و غیره. مسکن و مأوای میمون عموماً در جاهای گرمسیر است و معدودی هم در نقاط سرد یافت میشوند مانند میمونهای سنگلاخهای جبل طارق و میمونهای مملکت ژاپون که موسوم هستند به مَکَک^(۵). خوراک میمون عموماً سبزی آلات و میوجات است لکن از تخم مرغ و پرنده‌های کوچک هم روبرگردان نیستند و اصلاً از خوردن هر آنچه که خوراک است مضایقه ندارد و نقاطی که در آنجا این خوراکها یافت میشود مختلف است بعضی‌ها بالای درخت و بعضی دیگر روی زمین بدست می‌آید لهذا طبیعت هم چالاک و زیرکی عجیبی باین حیوان عطا کرده که هم میتواند با چابکی هر چه تمامتر از مشکل‌ترین و صاف‌ترین درختان بالا برود و هم میتواند با تندی و سرعت زیادی روی زمین دویده و طعمه خود را بچنگ آورد. فقط بعضی میمونها هستند که شنا نتوانند کرد و اگر جائی گیر کنند که دور تا دور آب باشد از گرسنگی تلف شده و جرئت آنکه خود را بآب بزنند ندارند و اصلاً این طبقه میمون از آب ترس و وحشت غریبی دارد.

(۱) در این باب در اغلب شماره‌ها قسمتی از علوم اروپائی بعنوان «غربی» و نظیر آن در صورت امکان از همان علم و راجع بهمان موضوع از علوم (۱) خودمان یعنی عربی و ایرانی بعنوان «شرقی» درج میشود. (۲) مانند ابن طفیل اندلسی (متوفی در سنه ۵۸۱ هـ). (۳) Gorilla (۴) Orang-Outang این میمون در جزایر بورنیو زیست میکند و بزبان مالائی او را اُرانگ اوتان مینامند که معنی آن آدم جنگلی است. (۵) Makak (۶) Chimpanzé

بدن آنها را جسته و شپش و کیکهای آنها را میگرقتند. و قبیکه ما میخواستیم توله‌ها را از قفس بیرون آوریم معرکه غریبی روی داد و مثل آن بود که میمونها توله‌ها را میان خود تقسیم کرده و هر کدام خود را مادر توله‌ای تصور کرده و نمیخواستند از توله‌ها جدا شوند.

در پایان مقاله چند که هم در باب سخن گفتن میمون که امروز اسباب مذاکرات و تحقیقات زیاد علمی شده بگوئیم. در مسئله اینکه آیا میمونها زبانی دارند و با هم حرف میزنند یا نه خیلی مباحثات شده است. در این شکی نیست که میمونها دارای صداهای مختلفی هستند که بتوسط آنها میتوانند حسیات خود را بفهمانند و همین مسئله باعث تحقیقات بی‌پایان استاد امریکائی موسوم به گارنر^(۲) شده است ولی تا امروز با وجود تمام زحاتی که استادان فن حیوان شناسی کشیده‌اند دیده نشده که میمونی بتواند مانند انسان سخن براند و از نقطه نظر علمی هم مسئله سخن گفتن میمون نزدیک بصواب نیست چونکه پیشانی که مرکز فهم و کیاست و کارهای عقلی است در میمون بکلی کوچک و عقب رفته است و دلیل است بر اینکه فهم و کیاست میمون نسبت بانسان خیلی کم است و از آنجائیکه منشأ نطق هم همان فهم و کیاست و ادراک است لهذا این قوه هم در میمون نیست و آن «زبان میمونها» که استاد گارنر سابق الذکر از آن سخن میراند چیز دیگری نیست جز از اصوات مختلفیه‌ای که هر حیوان تکمیل شده‌ای کم یا بیش دارد و چون میمون کاملتر از حیوانات دیگر است لهذا در میمون فرق مابین این اصوات بهتر و بیشتر است.

عزت الله هدايت.

و صدائی هم از خود در میآوردند که خیلی شبیه بخنده است ولی در حضور گریه تا امروز اثری از آن در میمون دیده نشده است.

میمونها عموماً گروه بگروه گرد آمده و با هم زندگی میکنند و در میانه خود یک نفر را رئیس انتخاب کرده و پیروی او را میکنند. این رئیس در احکام خود مانند حکام «کافی» ایران خیلی مستبد است و اتباع او باید تابع محض باشند و در صورت سرپیچی خیلی سخت تنیه میشوند ولی رئیس مذکور برعکس آنچه که در بعضی بزرگان ممالک مشرق زمین دیده میشود در عوض با تمام قوای خود در راه رفاهیت و راحتی اتباع خود میکوشد و دائم بدور دسته خود گردش میکند و چشمش متصل باطراف است و بمحض آنکه خطری بیند بواسطه صدای مخصوص گله‌ها متوجه خطر ساخته و حکم فرار میدهد ولی خود او همیشه در عقب گله میرود و در صورتیکه خطر نزدیک شود اول خود در صدد دفاع برمیآید و چنانکه در پیش ذکر آن رفت مخصوصاً درباره ضففا و بچه‌ها مهربانی فوق العاده کرده و با آنها مک مک میکند.

عجب در آنست که میمون نه فقط نسبت ببچه‌های خود فوق العاده مهربان است بلکه اصلاً نسبت ببچه‌های کوچک میل و تعلق دارد که در حیوانات دیگر مشاهده نشده است. مثلاً پشوتل لوشه^(۱) تعریف میکند که وقتی سگ ما زائید و سگ توله‌ها پر از کبک و شپش بودند ما توله‌ها را در قفسی میانداختیم که در آن چند عدد میمون هم بود. میمونها با کمال مهربانی توله‌ها را پذیرفته و فوراً شروع کردند باینکه مادرانه

شرقی

سناس

درباره سناس از او پرسیدم گفت ما او را صید کرده و میخوریم و او حیوانی است مانند نیمه تن انسان و یک دست و یک پا دارد و همچنین تمام اعضای دیگر نصفه است. گفتم من میل دارم او را بینم پس بغلامان خود گفت یک سناسی برای ما شکار کنید. چون فردا شد یکی را آوردند که صورتش مثل صورت انسان بود جز آنکه نیم صورت داشت و یک دست در سینه‌اش داشت و همچنین یک پا. چون مرا دید گفت «أنا بالله و بک» یعنی پناه من بخداست و بتو. پس گفتم او را رها کنید گفتند هان بحرف او غره مشو که او غذای ما است ولی من دست برنداشتم و اصرار کردم تا او را رها کردند پس مثل باد گریخت و در رفت. چون مردی که من پیش او مهمان بودم باز آمد بغلامان خود گفت مگر من بشما نگفتم که چیزی برای ما صید کنید گفتند صید کردیم ولی مهمان تو او را رها کرد پس خندید و گفت والله که تو را گول زده است و بغلامان خود حکم کرد که بشکار بروند و با سگها رفتند و من هم با آنها بودم تا در آخر شب بجنگی رسیدیم بناگاه دیدم یکی میگوید «یا ابا مجنر ان الصبح قد أسفر واللیل قد أدبر والقیض قد حصر فلیک بالوژر» یعنی ای ابو جهر صبح درخشید

سناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانوری است مانند نصف انسان که یک دست و یک پا و یک چشم دارد و دست او بر سینه او باشد و زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده میخورند (غیاث اللغات در باب نون).

و تأیید مینماید آنچه را امام فاضل مصنف «غیاث اللغات» ذکر کرده است آنچه امام علامه محقق زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در «آثار البلاد» در خصوص سناس ذکر میکند و از آنچه این فاضل مدقق ذکر نموده است معلوم میشود که سناس شعر عربی هم میگوید از بحر رجز مشطور با مراعات تمام زحافات خلیل بن احمد و هذا نص ما قاله الامام المذكور افاض الله علیه شایب الفران: «الشحر ناحیه بین عدن و عمان علی ساحل البحر... الخ» و ترجمه فقره مزبور بفارسی تحت اللفظ از این قرار است: شحر ناحیه‌ایست میان عدن و عمان بر ساحل دریا که غیر شحری بدانجا منسوب است زیرا که این جنس در سواحل آنجا پیدا میشود و در آنجا جنگلهای زیادی است که در آن سناس موجود است. یکی از اعراب حکایت کرد و گفت به شحر وارد شدم و پیش یکی از بزرگان آنجا منزل نمودم پس

ابن الکیس التمری روایت کرده و گفت که ما در قافله‌ای بودیم و راه را گم کردیم و در جنگلی افتادیم بر کنار دریا که اول و آخرش پیدا نبود بناگاه یک پیر مرد بلند بالائی را دیدم مانند درخت خرما که نصف سر و نصف تن و یک چشم و یک پا دارد و دوید مانند دویدن اسب و میگفت:

قَرَرْتُ مِنْ خَوْفِ الشَّرَارِ فَرَدًّا اذ لم اجد من الفرار بدًّا
قد كنتُ ايامَ شبابي خُلدًا فها انا اليوم ضعیف جدًّا

(آثار البلاد، صفحه ۴۱)

ابن الأثیر نیز در تاریخ خود ذکر کرده که در سنه ۳۷۵ در عمان مرغی از دریا در آمد که از فیل بزرگتر بود و در روی تلی در آنجا ایستاده و با صدای بلند و زبان فصیح گفت: «قَدَّ قَرَّبَ، قَدَّ قَرَّبَ، قَدَّ قَرَّبَ» بعد در آب فرو رفت و این کار را سه روز متوالی تکرار کرد بعد غایب شد و دیگر دیده نشد. جامع المقول و المنقول.

و شب سپری شد و استخوانها حاضر است بشتاب پناهگاه. یکی دیگر جواب داد بخور و اعنا مکن. پس غلامان سگها بی آنها انداختند و دیدم ابو جحر را که دو سگ بدو آویخته‌اند و او میگوید:

الویل لی بما به دهانی دهری من الهموم و الأحزان
قفا قلیلاً ایها الکلبان واسمعاً قولی و صدقانی
انکما حین تحاربانی الفیتمانی خضلاً عنانی
لوی شبابی ما ملکتمانی حتی تموتا او ترکتمانی.

ولی آن دو سگ او را گرفتند و چون میزبان بر حسب عادت خود حاضر شد ابو جحر را بریان شده آوردند.

[آثار البلاد قزوینی طبع و وشتیفیلد، صفحه ۲۱]

فقه اللغة

عربی

علمای علم زبان شناسی در فرنگ در تحقیق زبانهای دنیا پایه علم را بهمانجا برده‌اند که علمای علوم صنعتی فرنگستان در باره ترقی صنایع کار کرده و معجزاتی بظهور آورده‌اند. علمای این علم دسته دسته هر کدام بیک شعبه از زبانها اشتغال دارند مثلاً جمعی بزبان چین و دسته‌ای بزبانهای سامی (عربی و سریانی و عبرانی و غیره) و گروهی بزبانهای هندی و قسمتی بزبانهای مغولی و ترکی اشتغال دارند. یک جمع نیز که در فرنگ آنها را «ایرانست» یعنی ایران شناس گویند مخصوصاً با زبان و لغات و نحو و صرف و علم اشتقاق و تاریخ و ادبیات و مذاهب و عادات و آداب ایران و اقوام ایرانی ترا در مشغولند و این دسته در تحقیق این فنون مختلفه از علوم راجع بایران زحمات فوق العاده کشیده و پایه علم را در این زمینه بقدری بالا برده‌اند که علما و ادبای ما که از مآخذ فرنگی اطلاعی ندارند در مقابل این علوم بیشتر از لرزشکوه و یا دهانی قراچه داغی فضلی ندارند. ما در این زمینه گاهی شته‌ای از نتایج تحقیقات علمای ایران شناس در کاوه درج خواهیم کرد. فعلاً این چند سطر محض مقدمه‌ای بود برای ذکر معانی و اشتقاق اصلی چند لغت ذیل و تحقیقات علما درباره آنها:

(۳) هاماوران - بمعنی ولایت یمن است که از لفظ «حَمِیر» که اسم قدیم آن ولایت است می‌آید و بواسطه تشبیه به «خاوران» و غیره «حَمِیران» و بالأخره «هاماوران» شده است و آنچه از رقتن کیکاوس بهاماوران و اسیر شدن او و نجات وی بدست دختر پادشاه هاماوران سودابه در شاهنامه آمده مطابق است با آنچه در کتب مورخین عرب ذکر شده از رقتن کیکاوس به یمن و جنگ او با پادشاه آنجا شمر بن یزید و اسیر شدنش و نجات او بواسطه دختر وی سُعدی (استاد دارمستتر^(۱)) فرانسوی در کتاب «تبعات ایرانی».

(۴) الماس - کلمه ایست که از لفظ یونانی «آداماس» (ἀδάμας) آمده که دال قلب به لام شده و بعدها در خواندن لام مفتوح را هم ساکن کرده‌اند. انتقال این کلمه بلغات شرقی ظاهراً قدیمی است زیرا که در زبان پهلوی نیز «الماس» و «الماست» بوده است. (دارمستتر: «تبعات ایرانی»).

(۵) جاثلیق - معرب از کلمه یونانی «کاتالیکوس» است که در قرون وسطی بمعنی رئیس مذهبی نسطوریها (یا کلیسای شرقی) استعمال میشد.

(۶) منجینک - از عربی بفارسی آمده و در عربی منجینق است که آن هم معرب است از کلمه یونانی «میخائیکوس» (میخائیکوس) که بمعنی ماشین است.

(۱) زندیقی - زندیق بمعنی پیروان مذهب مانی است و این کلمه از لفظ «زَندیک» یا «سَندیک» فارسی می‌آید که آن نیز از کلمه «سَدِیقای» آرامی آمده و سَدِیقای در زبان آرامی همان معنی صدیق را در عربی دارد. زندیق در ابتدا بعلماء و طبقه عالی و کلین مانویان گفته میشد که مشغول نسک و زهد بوده و تارک دنیا میشدند و بطبقه عامه آنها که ریاضتهای شاق مذهبی خود را از عزوبت و فقر و غیره عمل نمیکردند فقط «سماعین» نام میدادند و از این قرار «زندیق» ها یعنی «صدیقین» مذهب مانی. ابتدا این کلمه از زبان آرامی بفارسی قدیم (یا پهلوی) منتقل شده و حرف دال اول در دال مشدد قلب بنون گشته (چنانکه حرف باه اولی در لفظ «سَبَت» عبرانی در فارسی نون شده و «سَبَد» و بعدها «شبه» شده و همچنین کتاب زیج هندی معروف «سَدِ اِهْتا» در فارسی و عربی «سندهند» شده) و بعدها از فارسی بعربی رفته و زندیق شده و رفته رفته در موقع استعمال معنی آن همه مانویان تعمیم گشته. (این تحقیقات از علامه بون^(۱) انگلیسی است).

(۲) تاجیک - بقول علامه مار کوارت^(۲) آلمانی از کلمه «تاجیک» است که معنی آن بزبان ترکی «زیردستان کوچک» است چه تات بمعنی مقهور و مغلوب و زیر دست و چیک ادات تصغیر است و این اسمی است که ترکان بایرانیان میدادند.

(۹) یلدا - اصلاً کلمه سریانی است بمعنی شب ولادت عیسی و از همان ماده «ولادت» هم هست که مانند اغلب اصول کلمات در سریانی و عربی با کمی تغییر مشترک است.

(۱۰) آذربایجان - از کلمه «آتروپاتن» میآید که مشتق از اسم یک سردار ایرانی است موسوم به «آترپات» که از طرف اسکندر مقدونی در سنه ۳۲۸ قبل از میلاد مسیح والی آذربایجان شد و اسم این شخص در زبان فرس قدیم بمعنی «در پاس خدا» میباشد (آترپاتا) که در واقع بمعنی «خداپناه» یا «امان الله» بوده است (استاد مازکوازت در کتاب «ایران‌شهر»).

شرق

(۶) دیباج - معرب «دیو باف» است ای تَسَاجَةَ الْجِنِّ! (شفاء الغلیل، صفحه ۸۲).

(۷) خندریس - یعنی شراب و گفته‌اند که معرب «کنده ریش» است زیرا خورنده آن ریش خود را میکند بجهت زوال عقل خود!! (شفاء الغلیل، صفحه ۷۶).

(۸) مجوس - جماعتی از عجم و پارسیان که موی سر را نمیستردند و بلندتر از حد گوش نمیکشاده‌اند برخلاف اعراب که موی سر ایشان گیسووار تا کمر آویخته است و به «موی گوش» موسوم بودند. اعراب در «موی گوش» تصرف کردند کافر را جیم و شین را سین کرده و این طایفه را مجوس خواندند!! (فرهنگ ناصری در لغت موی گوش) - مجوس بر وزن صبور مردی بود خرد گوش و دینی بر نهاد و مردم را بدان دعوت کرد معرب «مَنج گوش» است!! (قاموس در لغت مجوس).

این تحقیقات فاضلانه (!) علمای فیروزآباد و شیراز نه تنها در علم لغت و تاریخ زبان است بلکه معلوم میشود در علم تاریخ مذاهب و ادیان هم وقوف کامل داشته‌اند!

(۹) نوشیروان از بزرگواران رسید که «حلم» چیست گفت نمک خوان اخلاق است چه حروف آنرا چون برگردانند مِلح میشود و چنانکه هیچ طعمی بی ملح مزه ندهد هیچ خلقی بی حلم جمال نباید (اخلاق محسنی چاپ هند، صفحه ۴۹).

از این تحقیق عمیق معلوم میشود نوشیروان و بزرگوار هم مثل همه اهل آخرت عربی حرف میزدند و بعضی فرنگیهای نادان بخطا رفته و گمان کرده‌اند در آن زمان زبان پهلوی و یازندی معمول بوده است!

(۷) تَرَجِس - کلمه ایست معرب از یونانی «تَرَجِسوس» (τράχισσος).

(۸) سالار - از کلمه پهلوی سردار بعمل آمده بقلب کلمه «سَرْد» به «سال» و این فقره یعنی قلب شدن را و دال بالف و لام در فارسی قدیم نظایر دارد که لفظ «سال» نیز از آن جمله است و از کلمه «سَرْد» میآید. بعدها کلمه اصلی پهلوی «سردار» دوباره در فارسی بصورت اصلی خود باز پیدا شده است.

(۱) زندیق - معرب «زندیک» است و زندیک بر وزن نزدیک کسی را گویند که با و امر و نواهی کتاب زند و یازند عمل نماید (فرهنگ انجمن آرای ناصری در لغت زندیک). - این درید گفته که ابو حاتم گفت زندیق فارسی معرب است و گویا اصل آن «زنده کرد» است یعنی بدائی بودن دهر قائلند و ابوبکر گفت که از ابو حاتم پرسیدم در باب کلمه «زندیق» گفت فارسی معرب است یعنی «دنیا زینده فقط» زیرا که ما بواسطه دهر زنده‌ایم!! (کتاب المعرب للجوالیقی، صفحه ۷۵).

(۲) تاجیک - اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد! (فرهنگ انجمن آرای ناصری در ماده تاجک).

(۳) منجیق - معرب است و فارسی آن «من چه نیک» است یعنی «آنا ما آجودانی» (چقدر نیکم)!! - (قاموس فیروز آبادی).

(۴) تَرَجِس - در قاموس از رَجَس آمده و بعضی علمای (!) دیگر در ضبط آن در ماده رَجَس یا تَرَج اختلاف کرده‌اند!!

(۵) شنبه - بالضم نام اولین روز از ایام هفته است. و آترا «شُنْبُد» با دال نیز گفته‌اند و گفته‌اند «شُنْبُد» بوزن و معنی «گنبد» بوده و بهرام گور هفت گنبد بهفت جا ساخته بوده است و هر گنبدی مناسب بستاره و هر روز منسوب بآن ستاره را با لباس مخصوص در گنبدی بسر بردی چنانکه گنبد ششم بر روز پنجشنبه افتادی و روز هفتم که بگنبد هفتم رفتی آنرا شش شنبه گفتی. الخ!! (فرهنگ انجمن آرای ناصری در لغت شنبه).

بالشوایسم در ایران قدیم (مزدک)

(قسم دوم)

علاوه بر اصول مهمه مذکور شهرستانی (۱) شرحی هم در باره عقاید دیگر مزدکیان مینویسد و منجمله از قول الوراق (۲) میگوید که عقاید

(۱) «کتاب الملل و النحل» طبع هاله - Halle - ۱۸۵۰ میلادی، جلد اول، صفحه ۲۹۱-۲۹۳. (۲) مقصود ابن التدم صاحب «کتاب الفهرست» است.

مزدکیان در خیلی چیزها شبیه بوده با عقاید پیروان مانی در ثنویت ولی مزدک میگوید که افعال نور از روی اراده و اختیار است در صورتیکه افعال و اعمال ظلمت بدون اراده و باقتضای قضا و قدر صادر میشود. و هم او گوید مزدک برضد کینه وری و جنگ جوئی بوده و چون موجب کینه و جنگ را وجود زن و دارائی میدانسته زنهارا آزاد و دارائی را مشترک نمود که مثل آب و آتش و باد عمومی و مشترک باشد. و هم گوید که اصول و ارکان سه است آب و خاک و آتش و گوید که بزندان ر کرسی نشسته است در عالم بالا و در مقابل

قبیل الورداق و عیزه راجع باصول و عادات و رسوم مزدکیا نوشته اند چیزهایی است که در واقع متعلق بطریقهای دیگرست که در ایران بوده و فقط در مسئله اشتراک زنان و اموال با طریقه مزدک شباهت داشته است. و اگر مزدک در حقیقت اصول تازه و بدعتی هم آورده بوده امروز دیگر بحال اثری از آنها معلوم و معروف نیست و پس از آنکه در موقع قلع و قمع مزدکیا نوشتجاتشان را هم بقول طبری آتش زدند و یا بوسیله دیگر از میان بردند دیگر از نوشتجات خود مزدکیا چیزی در دست نمانده است و کتاب پهلوی «مزدک نامه» که آترا ابن مقفع بربی ترجمه کرده و ابان لاحق^(۱) هم در قرن دوم ظاهراً بربی بنظم در آورده بوده است کتاب جدی مذهبی و یا تاریخی نبوده است و مشتمل بر قصص و حکایات و از نوع کلیله و دمنه بوده است.

یوستی در «کتاب نامهای ایرانی» (آلمانی) در ماده مزدک مینویسد که مَهْری نیز که کلمه «مزدک» به پهلوی و صورتی بر آن محکوک است پیدا شده که شاید مهر مزدک مشهور باشد و شرح و تصویر آن مهر در مجله آلمانی «انجمن شرقی آلمانی» مندرج است. بعلاوه در «برهان قاطع» در کلمه «دینساو» مینویسد «نام کتابی است از تصانیف مزدک در اثبات مذهب خودش» و در «دبستان المذاهب»^(۲) هم که مؤلف آترا عموماً محسن فانی نامی میداند (تخمیناً از سنه ۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ حیات داشته است) در ذکر عقیده مزدکیان از کتاب مزبور نام میرد ولی در جای آترا «ویسناد» و در جای دیگر «دینساو» مینویسد و از آن کتاب مطالبی چند هم نقل مینماید و میگوید: «کتاب مزدک را که موسوم است به دینساو بنامه نگار نمودند پارسی باستانیست و آترا جد آئین هوش، آئین شکیب بزبان معروف پارسی هم ترجمه کرده» و مشار الیه یعنی مؤلف «دبستان المذاهب» در پایان فصل راجع بمزدک مینویسد: «درین بیان اصلاً سخنی که جز از کتاب این گروه و زبان این فرقه شنیده شده بود نیآورده زیرا که بسا سخن باشد که دشمن از محاصمت بر ایشان بنده». و ظاهراً مأخذ رضاقلی خان هدایت هم در «انجمن فرهنگ آرای ناصری» که مینویسد «دینساو» نام کتاب مزدک است و آمین (آئین) شکیب آترا پیارسی ترجمه کرده است همین «دبستان المذاهب» باشد. نگارنده در کتب فرنگی در خصوص این کتاب چیزی ندیدم و حتی اسم آترا هم جای پیدا نکردم و جای آن دارد که بشیوه معمولی مؤلفین شرقی در این مورد مسئله را بیک «و الله اعلم بالصواب» حواله نمائیم.

روابط قباد و مزدک

و خلع قباد

قباد^(۳) با مزدکیا در اول بنا بجهاتی که قبلاً مذکور گردید معلوم میشود خیلی مساعد و همراه بوده و همین مسئله اسباب شد که در سنه ۴۹۶ یا (۱) ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفر (کتاب الفهرست، صفحه ۱۶۳). (۲) «دبستان المذاهب» چاپ بیبی، سنه ۱۲۹۲، صفحه ۱۰۳-۱۰۵. (۳) قباد که امروز باضم قاف تلفظ میشود در قدیم الایام «کواتا» باکاف مفتوح و در پهلوی «کوات» بوده است (نولدکه، صفحه ۱۳۵، حاشیه ۱).

او چهار قوه: تمیز و فراست و حافظه و شادی ایستاده اند همانطور که در مقابل خسرو موبدان موبد و هیربدان هیربد و سپید و رامشگر ایستاده اند. شهرستانی مزدکیهارا بدسته های چند قسمت میکند از اینقرار کوزکته و ابومسلمیه و ماهانیه و اسیدجامکیه و میگوید کوزکها در حوالی اهواز و فارس و شهر زور زندگانی میکردند و بقیه در اطراف سفد و سمرقند و شاش و ایلاق^(۱) و در موقع صحبت از طریقه غالبه میگوید اینها در هر ملکیتی اسمی دارند: در اصفهان خرّمیه و کودیه، در ری مزدکیه و سنبادیه، در آذربایجان ذاکولیه در بعضی جاها مُحْمِرّه و در این طرف خیحون مُیَصّه. و هم در موقع صحبت از باطنیه میگوید که این قوم بحسب لسان اقوام و ملل اسمی دیگر هم دارند چنانکه در عراق آنها را باطنیه و قرامطه و مزدکیه و در خراسان تعلیمیه و ملاحظه مینامند. و هم در موقع صحبت از هاشمیه میگوید که خرّمیه و مزدکیه عراق اصلاً از هاشمیه هستند. مسکویه مینویسد که مزدکیه را عدلیه میخوانده اند^(۲). از کارهای مزدک چنانکه ابن فقیه^(۳) در موقع صحبت از فراهان و آتشکده ها و آتشکده آذر جُشَنَسَف که در فراهان بوده یکی آن بوده که (بقول المتوکلّی)^(۴) پس از آنکه مزدک قباد را مطیع خود دید بوی گفت سزاوار آن است که تمام آتشکده ها را باطل نمائی بجز سه تایی از آنها (آذرخرّه و آتشکده جمشید و آذر جُشَنَسَف در آذربایجان). قباد هم چنین کرد و آتش فراهان را که آن هم موسوم به آذر جُشَنَسَف بود بآذربایجان بردند و دو آتش را با هم یکی کردند تا آنکه پس از کشته شدن مزدک مردم باز آنها را بجایهای اصلی خود عودت دادند.

ابو ریحان بیرونی مینویسد که مزدک ذبح بهایم را هم غدغن کرد و در ترجمه پهلوی آوستا هم که قدیمترین سند است درباره مزدک باین مسئله نخوردن گوشت اشاره شده است و ترجمه فقره مذکور از اینقرار است: «کسی که برضد دشمن بجنگد برضد دشمن ناپاک که امر بروزه گرفتن میکند مثلاً برضد مزدک بامدادان...»^(۵). ابن الاثیر و مسکویه هم باینستله اشاره میکنند. ولی عموماً معلوم نیست که مزدک اصولی برخلاف اصول زردشت و آوستا آورده باشد و خیلی از چیزهای غریب و عجیبی که نویسندگان از

(۱) شاش و ایلاق نام دو شهر بوده است از ماوراء النهر و شاش همان است که آترا بفارسی چاچ خوانند و کانهای مشهور چاچی از آن شهر بوده است. شاش در ۱۱ منزلی سمرقند واقع بوده است (الأعلاق النقیسه تالیف ابن رسته، طبع لیدن، صفحه ۲۹۴) و در زمان سلطنت خوارزمشاه محمد بن تکش (۵۹۲-۶۱۷) بدست آن پادشاه خراب گردید و بنا بقرائنی که در دست است در همان محل تاشکند کنونی واقع بوده است. ایلاق هم در ۱۰ فرسخی شاش بوده است (معجم البلدان).

(۲) «تجارب الأمم» طبع لیدن، سنه ۱۹۰۹ میلادی، صفحه ۱۶۸.

(۳) ابی بکر احمد بن محمد همدانی معروف باین قبیله مؤلف «مختصر کتاب البلدان» که در حدود سنه ۲۹۰ نوشته شده است (طبع لیدن، صفحه ۲۴۶-۲۴۷).

(۴) باید مقصود از «المتوکلّی» زردشت بن آذرخوَر محمد المتوکلّی موبد باشد که در عهد خلیفه المعتصم (۲۱۸-۲۲۷) و المتوکلّ (۲۳۲-۲۴۸) میزیسته است. (معجم البلدان، ۳، صفحه ۱۸۵- الآثار الباقیه، صفحه ۲۲۳). این توضیح در باره المتوکلّی از یادداشت های نویسنده مقاله «فردوسی و شاهنامه» که عنقریب در کاوه نشر خواهد شد نقل گردید.

(۵) وندیداد، فرگرد ۴.

سوخرا باز داشته بودند پسر سوخرا خروج کرد و مزدک و بسیاری از تابعین ویرا کشته و قبادرا از نو بتخت نشاند.

فردوسی و ثعالبی که ظاهراً در آنچه اقلّاً بطور مستقیم راجع بمزدک است یک مأخذ در دست داشته‌اند اصلاً واقعه خلغ و حبس قبادرا بطوری حکایت میکنند که هیچ با کار مزدک و مزدکیان مربوط نیست و قضیه مستقل و علیحده است و شرح آن این است که پس از آنکه سوفرای شیرازی که در عهد فیروز (۴۵۷-۴۸۴ میلادی) پدر قباد و بلاش (۴۸۴-۴۸۸ میلادی) مرزبان زابلستان بود قشون بچنگ خوشنواز پادشاه هیتالیان کشیده و قبادرا که در شکست آخری که ایرانیان از هیتالیان خورده بودند اسیر شده بود آزاد کرده و بایران آورده بود پس از چهار سال از گذشتن این وقایع بلاش را خلغ و قبادرا بتخت نشاند و چنانکه گذشت در آن وقت قباد شانزده ساله بود و در حقیقت از پادشاهی جز اسمی نداشت و امور سلطنتی در دست سوفرا بود تا آنکه قباد بسن بیست و سه سالگی رسید و سوخرا را حکومت ایالت فارس داده و بدانصوب فرستاد و حاسدان و معاندین خاطر قبادرا از قدرت و جلال سوفرا مشوب نمودند تا آنکه قباد برای دفع سوفرای نامه بشاپور رازی (۱) که بسیار صاحب قوت و قدرت بود نوشته و وی بطیسفون آمد و قباد ویرا با نامه بفارس فرستاد که دفع سوفرای را بتمهید یا بزور بنماید ولی سوفرای بدیدن نامه پادشاه خود بشخصه رضای نفس قبول بند نموده و بحضور قباد آمد و کار شاپور بالا گرفت (۲) و سوفرا پس از آنکه چندی در زندان بود بقتل رسید و این مسئله موجب هیجان عامه گردیده و برقباد شوریده ویرا خلغ و برادر کوچک وی جاماسب را بتخت نشاندند و جاماسب قبادرا حبس نموده و زرمهر پسر سوفرا را نگهبان و حافظ وی نمود ولی زرمهر قبادرا از بند رهانیده و هر دو با پنج تن دیگر از معتمدین قباد بخمال امان بردن بیادشاه هیاطله از طیسفون فرار کردند و در نزدیکی اهواز در دهکده‌ای (۳) یک هفته توقف نموده و در آنجا قباد با دختر صاحب خانه‌ای که در آنجا منزل کرده بودند عروسی کرده (طبری اسم آن

۴۹۷ میلادی که در حقیقت سال نهم یا دهم سلطنت قباد میشود (۱) بزرگان و موبدان محض جلوگیری از فتنه پس از فتوای موبدان موبد قبادرا که «زندیق (۲) بود و گوشت نم‌خورد و خونریزی را جایز نمیدانست و بنابدینی که داشت در صدد جهانگیری نبود (۳)» از تخت برداشته و برادرش گاماسب (۴) را بجای وی نشاندند و خود قبادرا حبس نمودند (۵). ولی خواهر وی که زن او هم بود نایل بخلاصی او گردید باین معنی که بوعده وصل و عیش زندانبان را رام کرده و داخل محبس گردیده و قبادرا در مفرشی پیچیده بسر خادمی از خدام خود نهاده و بیرون آورد و زندانبان گفت که این رختخواب نجس شده و برای تطهیر میرد و باین وسیله قبادرا نجات داد. ولی قبل از آنکه از این مطلب بگذریم باید بگوئیم که مورخین در باره حبس قباد و نجات وی خیلی با اختلاف سخن رانده‌اند و حتی خود طبری هم که مسئله حبس قباد از طرف بزرگان و موبدان و نجات وی بدست خواهرش در فوق از کتاب او نقل شد دو روایت در این خصوص ذکر میکند یکی همین روایت مذکور در فوق و دیگری آن که «مزدکیان قبادرا بجائی بردند که دست احدی جز خودشان باو نرسید و برادرش جاماسب را بجای وی گذاشتند و بقباد گفتند که تو در روزگار گذشته گنهکار شده‌ای و هیچ چیز گناه تو را نم‌خورد مگر آنکه زنهایت را فدا کنی. و میخواستند که قباد خودش را تسلیم آنها بکند تا او را کشته و برای آتش قربانی نمایند. ولی همینکه زرمهر پسر سوخرا چنین دید جان در کف دست گرفته و با اشرافی که با وی همراه بودند خروج کرده و بسیاری از مزدکیان را کشته و دوباره قبادرا بتخت نشاند و برادرش جاماسب را بر انداختند ولی بعدها مزدکیها مدام قبادرا برضد زرمهر اغوا مینمودند تا عاقبت قباد وی را بکشت. این روایت اخیر عین روایت ابن بطریق است که چنانکه مذکور گردید یکی از قدیمترین مأخذ است در باره مزدک. ابن قتیبه و مسعودی و ابن الاثیر هم همین روایت دوم را مینویسند چنانکه ابن قتیبه مینویسد که مزدکیها چون قبادرا بکشتن

(۱) دینوری شاپور رازی را از اولاد بهران بزرگ (بهران الأكبر) مینویسد و میگوید در بابل و خطریه عامل بود (صفحه ۶۶). خطریه با خای مضموم و طاء مفتوح و رای ساکن و نون مسکون ناحیه‌ای بوده از نواحی بابل (مُعْجَمُ الْبُلْدَان). طبری مینویسد (جلد اول صفحه ۸۸۵) «سابور الرازی الذی یقال للیبّ الذی هو منه مهران وکان اصْهَبَه البلاد» تولد که مینویسد که «اصْهَبَه البلاد» باید همان «ایران سَهَبید» باشد که در کتاب «کارنامه» دیده میشود (تولد که صفحه ۱۳۹). سید ظهیر الدین مرعشی در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» (در سنه ۸۸۱ تألیف آن اتمام یافته) مینویسد «... شامرا (فیروز) در مداین نایبی بود سوخرا بن قارن بن سوخرا نام از فرزندان کاوه... موبدان و بزرگان ایران... ورا اصْهَبَه لقب کردند و قبل از آن این نام جز پادشاهانرا نهندندی» (صفحه ۳۲-۳۳).

(۲) ثعالبی در این خصوص مینویسد که اذار کار سوفرا و اقبال شاپور سبب شد که مردم میگفتند: باد سوفرا خوابید و باد شاپور وزید. (تَقَصَّت ریح سوخرا و هبَّت ریح سابور) و این معنی ضرب المثل شد. طبری و دینوری هم ذکر این مسئله را مینمایند. (۳) ثعالبی مینویسد در اسفرائین از کور نیشابور. دینوری مینویسد: «فاخذ طریق الاهواز فانتهی الی ارض شیرتم صار الی قریه فی حدّ الاهواز و اصْهَبان» (صفحه ۶۷).

(۱) طبری و دینوری این واقعه را در سال دهم سلطنت قباد مینویسند. فردوسی پس از ذکر جلوس قباد بسن شانزده سالگی و قدرت و اقتدار کامل سوفرای وزیر مینویسد که قباد «چنان بود تا بست و سه ساله گشت بجام اندر ان باده چون لاله گشت» و آنوقت در صدد قتل سوفرای برآمد و همین مسئله سبب توقف و حبس قباد گردید و بنا بر این بقول فردوسی حبس قباد در سال هفتم یا هشتم واقع میشود و این صحیح نیست.

(۲) مقصود از زندیق در کتب عربی همه جا بیروان مانی مقصود است ولی چون مورخین مذهب مزدک را نزدیک بمذهب مانی میدانستند و از فروع آن لهذا چنین مینوشتند.

(۳) طبری جلد اول صفحه ۸۸۸ و ۸۸۹ - مسکویه، جلد اول، صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲.

(۴) گاماسب بنا بمتن پهلوی (گاماسب) و جاماسب و جاماسف بنا بمتن کتابهای عربی. (۵) بنا بروایت پروکوپوس قبادرا در «قلعه فراموشی» که در شوش واقع بوده است حبس کردند. تولد که، صفحه ۱۴۴. راولنسن (Rawlinson) مستشرق انگلیسی مشهور مینویسد که محل مذکور در رگل گرد در مشرق شوشتر در کوهستان واقع است (Soc. IX. 87. Journ. Geogr. تولد که، صفحه ۱۴۴).

و مینویسند که مادر این دختر هانا خواهر خود قباد و دختر فیروز است که در موقع شکست خوردن فیروز از خوشنواز پادشاه هیاطله اسیر شده بود و خوشنواز او را در حرم خود داخل نموده و در موقع صلح با سوفرا پس نداده بود. طبری در این خصوص مینویسد که خوشنواز خواست با دختر فیروز نزدیکی کند و لی دختر دست نداد و هم اسم دختر را «فیروزدخت» مینویسد. تولد که در این مورد مینویسد که این مسئله که فیروزدخت نزدیکی با خوشنواز رضا نداد از حقیقت دور است و از مصنوعات غرور ایرانی است و الا یسوع استیلت که خود معاصر قباد بوده رسماً مینویسد که پادشاه هیاطله دختر فیروز را در حرم خود وارد نمود و از او دختری تولد یافت که چنانکه مذکور گردید بعدها زوجه قباد گردید. و خود این مسئله باز دلیلی است بر اینکه پناه بردن قباد بیادشاه هیاطله مدتها پس از بلاش و چند سالی پس از جلوس خود قباد بوده است چونکه فیروزدخت در اوایل سال ۴۸۴ میلادی اسیر شد و اگر در همان سال هم آستان شده باشد محال است که دختر مولود وی تا وفات بلاش که چهار سال بعد اتفاق افتاد (۴۸۸ میلادی) قابل آن باشد که بشوهر رود در صورتیکه اگر فرار قباد در سال نهم یا دهم سلطنت وی یعنی در سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی قرار دهیم آن وقت دختر فیروزدخت ممکن است یازده دوازده ساله و قابل عروسی باشد (۱) و در اینصورت فرار قباد مستقیماً مستند میشود بهمان مسئله ظهور مزدک و گرویدن قباد بوی.

ولی رویهمرفته باز جای شبهه‌ای باقی میماند که شاید قباد در موقع دیگری و ظاهراً شاید در همان عهد بلاش و پس از خلاصی از اسیری هیتالیان بخاقان پناه برده بوده است و مقصود از خاقان هم ظاهراً باید خاقان چین باشد که در عهد ساسانیان با ایران دارای روابطی بوده‌اند و در عهد انوشیروان با هیتالیان جنگیده و آنها را شکست سخت داده بودند و فردوسی در حق خاقان چین میگوید

که از نامداران با فرو داد بردان جنگی و گنج و نژاد
چو خاقان چین کس نبود از مهان ز کسری گذشته بگرد جهان
همه تالب رود جیحون ز چین بشاهی بر او خواندند آفرین.

دومین بار جلوس قباد

پس از آنکه قباد دوباره بتاج و تخت رسید دشمنان عمده خود را بر طرف ساخته (۲) ولی معلوم نیست که دیگر چندان در تقویت مذهب مزدک کوشیده باشد و از قراین استنباط میشود که از این مسئله سرخورده بوده است و تغییر روشی هم که در رفتار و کردار خود در دوره دوم سلطنت خویش داد دلالت بر این معنی میکند: مثلاً طبری (و مسکویه از روی طبری) در خصوص قباد مینویسد که وی زندیقی بود که از

دختر را «نیوندوخت» مینویسد) و از آنجا بطرف خاک هیتالیان (۱) روان شدند و پس از چندی با ۴۰ هزار تن (۲) لشکری بطرف ایران برگشتند و همینکه قباد بدهکده مذکور در فوق رسید و خبر از تازه عروس گرفت معلوم شد که وی بسری آورده که خسرو انوشیروان باشد و قباد با زن و فرزند و لشکر بطرف مداین راه افتاد ولی بزرگان و اعیان و موبدان حتی خود جاماسب محض جلوگیری از خوزیزی از در اطاعت در آمدند و قباد دوباره بتخت سلطنت نشست و برای پادشاه زرمهر اداره کارهای سلطنتی را بدوسپرد و مشغول ساختن بلاد و جنگ با روم شد که شرح آن خارج از موضوع است همینقدر باید دانست که فردوسی و ثعالبی پس از پرداختن ذکر وقایع فوق تازه شروع بدگر ظهور مزدک میکنند. روایت دوم طبری اصلاً قرار قباد را در مدت چهار سال سلطنت بلاش قرار میدهد که بنا بهمان روایت برادر قباد میباشد (۳) و هم در این روایت هیچ اسمی از هیتال و پادشاه هیاطله در میان نیست و صحبت از «خاقان» است و اشاره باین نکته از آن سبب است که ثعالبی هم در همان ذکر فرار قباد صریح مینویسد که ملک هیاطله غیر از خاقان است و در جای دیگر مینویسد که قباد را خاقان بزرگ کرده بوده است و هم مینویسد که پادشاه هیاطله بقباد گفت که من مثل خاقان تو را مدت زیاد نگاه نخواهم داشت. خلاصه بنا بر روایت مذکور طبری خاقان مدت چهار سال قباد را معطل گذاشت تا قشون مطلوب را بوی داد. و از اینقرار معلوم میشود که التجای قباد بخاقان در موقع جلوس بلاش بوده است (در سالی که در ۲۳ ژوئیه ۴۸۴ میلادی شروع میشد). طبری میگوید چنانکه میگویند در موقعی که قباد بنزدیکی نیشابور در همان دهکده‌ای که زوجه تازه‌اش آنجا بود رسید و اولین بار طفل خود خسرو را دید در همان موقع خبر وفات بلاش هم رسید (۴). و هم وی گوید که خاقان در دادن قشون بقباد وقت را بمساعه میگذرانند لهذا قباد متوسل بزوجه وی گردید و او را باز داشت که ویرا بجای پسر خود بداند و باین وسایل کم نایل بمقصود خود گردید. یسوع استیلت سابق الذکر و پروکویوس هم در خصوص قباد و پناه بردن وی بیادشاه هیتالیان باز از یک چنین تفصیلی سخن میرانند یعنی از اینکه قباد بتوسط زن پادشاه کامیاب میشود که قشونی از پادشاه هیتالیان بدست بیاورد ولی این دو مورخ اخیر این واقعه را در زمانی میدانند که قباد از سلطنت مخلوع و جاماسب برادرش چنانکه در فوق مذکور گردید بجای وی منصوب شده بود و مینویسند که در آن موقع قباد با دختر پادشاه هیاطله عروسی نمود

(۱) دینوری در خصوص خاک هیاطله مینویسد که خاک هیاطله عبارت است از تخارستان و صغانیان (چغانیان) و کابلستان و ممالک پشت رودخانه بزرگ (جیحون) که مجاور بلخ هستند (صفحه ۶۰)

(۲) ثعالبی ۲۰ هزار مینویسد.

(۳) بنا بشجره نسبی که تولد که از ساسانیان ترتیب داده بطور یقین بلاش برادر فیروز (و هرمز سوم) و عموی قباد بوده است (تاریخ ایرانیان - الخ، صفحه ۴۳۶۸).

(۴) سید طهریر الدین مینویسد چون قباد بری رسید خبر وفات بلاش باو رسید (صفحه ۳۳).

(۱) مزاجت بادختران صغیر « بالاتر از ده سال » در عهد ساسانیان هم معمول بوده و مورخ چینی وی شواو (Wei Shou) (۵۰۶-۵۷۲ میلادی) در تاریخ چینی خاندان سلطنتی وی (Wei) در فصل ۱۰۲ با کمال تفر خاطر باین مسئله اشاره میکند و هم در آنجا ذکری از ایلچی فرستادن قباد بخاقان چین میبرد.

(۲) یسوع استیلت. قمره ۲۵.

(جلوس انوشیروان در ۱۳ ماه ايلول (سپتامبر) ۵۳۱ میلادی است) و تنها فردوسی است که واقعه مذکور را در همان حیات قباد مینویسد و از بعضی قراین تاریخی دیگر که در دست است معلوم میشود که روایت فردوسی اقرب بصحت است. مثلاً روایتی را که مالالا و توفانس مورخین سابق الذکر از قول تیموتوس که خود ایرانی و شاهد و ناظر واقعه مذکور یعنی کشتار مزدکیها بوده ذکر مینمایند بطور صریح این مسئله را مدلل میدارد و روایت مذکور از این قرار است: «مانویها (پیروان مذهب مانی) (۱) میخواستند شاهزاده قاسوارسان را (۲) که دست نشانده و تربیت شده آنان و بکلی تسلیم آنها بود و پسر قباد پادشاه از دختر خودش زَمیکه بود بتخت بنشانند چونکه میرسیدند که پس از مرگ پادشاه موبدها که مذهب و عقایدشان فایق بود یکی از پسران دیگر پادشاه را بتخت بنشانند. قباد هم در ظاهر با آنها روی موافقت نشان داد و روزی را معین نمود برای اینکه کیوس را بسلطنت نصب نماید و تمام مانویها را از مرد و زن و بچه جمع نمود و تمام آنها را با رئیس مذهبی آنها موسوم به آندرزَر (۳) و سایر روحانیین آنها بتوسط سربازها هلاک

(۱) مقصود همان مزدکیها هستند و التباس شده است.

(۲) Phthasuarsan و مقصود از آن پشخوار شاه است و این لقب شاهزاده کیوس سابق الذکر پسر قباد است و این لقب بمناسبت سلسله کوههای «پشخوار» یا «پشخوار گر» است که در زمان ساسانیان هم به همین اسم نامیده میشده است چنانکه در «کارنامه اردشیر بابکان» هم (فصل چهارم، جمله ۱۴ از کارنامه اردشیر بابکان ترجمه انگلیسی داراب دستور پسون سنجانا) بهمان اسم ثبت است و این کوه شعبه ایست از جبال «آبازین» قدیم که در آوستا بنام «اوپاری سینا» مذکور است و همان «پاتیشوارش» است که اسم آن در کتیبه داریوش دیده میشود (حاشیه ۹، صفحه ۲۱ از ترجمه انگلیسی «کارنامه اردشیر بابکان») و معنی آن چنین است «[در] پیش خوار [واقع] کوه» و استرابون جغرافی نویسن یونانی (۵۸ قبل از میلاد تا حدود ۲۵ پس از میلاد) این اسم پشخوار را بسلسله جبال البرز میدهد «مارکوارت: «اِر انشهر» (صفحه ۱۳۰، حاشیه ۲). پروکوپوس مورخ سابق الذکر هم در موقع صحبت از کیوس لقب وی پشوار شاه را مینویسد و میگوید وی پسر قباد بود و ملحد وی همان زَمیکه دختر قباد بوده است.

این کلمه «پشخوار» (یا «پشخوار») در کتابهای مؤلفین شرقی نیز دیده میشود چنانکه ابن خردادبه در «کتاب المسالک و الممالک» خود در ضمن ملوکی که اردشیر آنها را «شاه» مینامید ذکر «بدسوارگر شاه» را مینماید (صفحه ۱۷) و در شرح قسمت شمالی خطه ایران (جربی) مینویسد: «و فی طبرستان و الرویان . . . و جیلان و بدسوارجر و ملک طبرستان و جیلان و بدسوارجر یستی جیلان خراسان» (صفحه ۱۱۹). ابوریحان بیرونی هم در «الآثار الباقیه» در موقع ذکر «ملوک الجبال» مینویسد که «و اما الأصل الآخر فلوک الجبال الملقبون باصفهتیه طبرستان و الفرجوارجر شاهیه» (صفحه ۳۹). و همچنین سید ظهیر الدین در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» چندین بار این کلمه را ذکر مینماید و در موقع شرح طبرستان (صفحه ۱۹) مینویسد «طبرستان داخل فرشوادگر است و فرشوادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان وری و قومش میباشد» و برای این کلمه ذکر چند معنی هم مینماید و در موقع ذکر «گاو باره» مینویسد که خسرو انوشیروان «گاو باره را بانواع احترام . . . مخصوص گردانید. . . و فرشوادگر شاه در لقب او بیفزود. . . و طبرستان را در قدیم آیام فرشوادگر لقب بود» (صفحه ۴۲). خلاصه آنکه معنی این کلمه و املائی صحیح آن معلوم نبود تا آنکه استاد مارکوارت حل این مشکل را بوجه وافی نمود چنانکه در فوق مذکور گردید.

(۳) Indarazar بنا بقول مالالا و Indazaros بنا بقول توفانس. فارسی آندرزَر است چنانکه بلاذری (فتوح البلدان، صفحه ۲۵۱) آندرزَر و ابن خیش (کتاب المقازی) آندرزَر و طبری اندرزَر مینویسند که همان معرب اندرزَر است (نولده، صفحه ۴۶۲، حاشیه ۳).

نیکی دم میزد و از خونریزی آکراه داشت و با دشمنان خود بهمین مناسبت بدارا رفتار میکرد (۱) و گوشت نمیخورد و خونریزی را حلال نمیدانست و دینی داشت که ویرا از جهانگیری منع مینمود (۲). و هم تعالی در همین خصوص مینویسد که قباد را مردم بمناسبت سستی و ضعف اراده اش «قباد بریزاد ریش» مینامیدند و ویرا فرین و مسخره میکردند (۳). در صورتیکه همین قباد را می بینیم که پس از آنکه دوباره بسلطنت میرسد لشکر بملک روم میکشد (از تابستان سال ۵۰۲ تا پاییز سال ۵۰۶ میلادی) و فتوحاتی میکند و البته با نگاه داشتن عقاید سابق راجع بدارا و صلح طلبی اقدام بچین جنگی غریب بنظر میآید مخصوصاً که فتوحات وی خود دلیل بر این است که لشکر و بزرگان با وی در آن قشون کشتی همراه و متفق بوده اند و گمان نمیرود که اگر قباد تابع استوار اصول دین مزدک مانده بود بزرگان و لشکریان با وی همراهی مینمودند ولی با وجود این معلوم میشود که قباد جلوگیری هم از کار مزدک نینموده است چنانکه مذهب تازه روز بروز بر عده پیروان خود میافزود و حتی معلوم میشود خیلی از حکمرانان ایالات هم تابع آن مذهب بوده اند و چندین مطلب را بر این مسئله میتوان قرینه قرار داد یکی آنکه در تواریخ صریحاً (۴) مذکور است که پسر ارشد قباد موسوم به کیوس که برادر مهتر انوشیروان باشد و در حدود ۵۲۸ میلادی حکومت ایالت طبرستان یافت (۵) بکلی تابع و فرمانبردار مزدک بود و بامید همراهی مزدکیها پس از وفات قباد خواست انوشیروان را از سلطنت محروم و خود پادشاهی نماید (۶) و دیگر آنکه قباد در سنوات بین ۵۲۴ و ۵۲۸ میلادی مُنذر بن امرؤ القیس (منذر سوم) پادشاه حیره را چون حاضر نشد که قبول دین مزدک نماید خلع و بجای وی حارث بن عمرو بن هجر آکل انیرار کندی را نصب نمود که قبول دین مزدک نموده بود (۸) و تمام اینها قراینی است بر اینکه دین مزدک شیوع کاملی داشته و شیوع آن منحصر بطبقات پست و فقیر و تهی دست نبوده است و بهر حیث محقق است که تا ۲۵ سال پس از جلوس ثانی قباد بتخت سلطنت دین مزدک قدرت و رونق کامل و روز افزونی داشته ولی در آن تاریخ که اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی باشد مسئله کشتار و قلع و قمع مزدکیها اتفاق افتاد و دنباله آن باز تا مدتی در میان بود. تمام مؤلفین عرب کشتار مزبور را در اوایل سلطنت انوشیروان یعنی مثلاً در اواخر سنه ۵۳۱ میلادی یا اوایل ۵۳۲ نوشته اند

- (۱) طبری صفحه ۸۸۸ جلد اول. (۲) طبری صفحه ۸۸۹ جلد اول. (۳) «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» لابی منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی (متوفی در سنه ۴۲۹) طبع پاریس، ۱۹۰۰ میلادی، صفحه ۵۹۶. حیره اصفهانی هم مینویسد که بقباد «برای این دش» میگفته اند (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء - ص ۵۶) و ظاهراً این همان تصحیف «بریزاد ریش» است. (۴) شرح این مطلب ذیلاً بیان خواهد شد. (۵) «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» صفحه ۲۰۱. (۶) «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» صفحات ۲۰۳ و ۲۰۴. (۷) «تاریخ ملوک لخمیه حیره» (آلمانی) تألیف روشنتین - G. Rothstein - صفحه ۷۵ - ۹۴.

(۸) صحت این مسئله باین شکل با آنکه متفق علیه اغلب مورخین عرب است از طرف نولدیکه و روشنتین (G. Rothstein) با تمام تصدیق نشده است.

فوق از آن نقل شده مختلف باشد و یا آنکه «نفرین یاد کردن» یعنی نفرین کردن گرفته شده باشد و الاً برخلاف چنان استنباط میشود که قباد از کرده خود بیتاک و با نذر و نیاز و صدقه میخواست روح مزدک را از خود شاد و راضی کند. هر مزد و مهر آذر موبد که فردوسی نام میرد در حقیقت اسم دو موبد بوده که نام آنها در کتاب پهلوی موسوم به «بهن یشت» هم دیده میشود بدین شکل: اورمژد و آتورمژ (آذر مهر) و این اسم اخیراً معلوم میشود فردوسی بمناسبت وزن شعر چنانکه در شاهنامه خیلی دیده میشود مهر آذر نموده با تقدم مهر بر آذر. در کتاب «بهن یشت» مضمون ذیل پهلوی مذکور است: «در این روزگار بدکردار در موقعی که مزدک ملعون پسر بامداد دشمن دین ظهور نمود و با مذهب خدائی بنای مخالفت گذاشت آتوشک روان، خسرو پسر ماهدیت را و وشپوردات اورمژد پسر آتوربات را و دستوران را و سپس آتورفرا پسر آکیارا و آتوربات را و آتورمژ را و بتخفیرت را نزد خویش طلید (۱)».

معلوم است چنانکه سابقاً بدان اشاره شد مورخین عربی که کتب آنها در دست است عموماً بدون استثنا مسئله قتل عام مزدکیهارا پس از مرگ قباد و در اوایل جلوس خسرو مینویسند ولی از روی قرائنی که در دست است ظاهراً این خطا باشد و قتل عام مذکور بیشتر از دو سال و نیم قبل از جلوس انوشیروان واقع شده است یعنی در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی و جلوس انوشیروان بطور تحقیق در ۱۳ ایلول ماه (سپتامبر) ۵۳۱ میلادی است (۹۰ سال شمسی و ۱۰ ماه و ۱۳ روز قبل از مبداء تاریخ هجری). مثلاً مالالا واقعه مذکور را بین زلزله انطاکیه و تاخت و تاز منذر ابن امرؤ القیس (از ملوک حیره) در شامات مینویسد یعنی بین ۲۹ تشرین ثانی (نوامبر) ۵۲۸ میلادی که تاریخ زلزله انطاکیه است و اذار ماه رومی (مارس) ۵۲۹ میلادی که تاریخ هجوم منذر است بر شامات. و خطای مورخین عرب را بیشتر باید مبنی بر آن دانست که انوشیروان از قرار معلوم در همان عهد پدر دارای قوت و قدرت زیادی بوده است حتی مثلاً نظام الملک در سیاست نامه مینویسد که «نوشیروان پدر را بند بر نهاد و بزرگان را بخواند و بحجت پادشاهی بنشست» و در این موقع اشاره بدان لازم است که نظام الملک هم مثل فردوسی و برخلاف مورخین عرب وقعه قتل عام مزدکیهارا در حیات قباد و ولیعهدی خسرو انوشیروان مینویسد ولی چون اولاً تفصیلاتی ذکر میکنند که فردوسی اصلاً ندارد و در بعضی جزئیات و مطالب دیگر هم با فردوسی متفق نیست معلوم میشود که نظام الملک هم مأخذ مستقلی در خصوص مزدک در دست داشته است که امروز دیگر معلوم و معروف نیست. مثلاً نظام الملک عده مزدکیهارا در روز قتل عام ۱۲۰۰۰ نفر مینویسد و نیز چنانکه گذشت مینویسد که انوشیروان پس از آن واقعه پدر را بند نهاد و خود را پادشاه خواند و موبدی را که انوشیروان از فارس برای مباحثه با مزدک طلید مینویسد از شهر گول (۲) آمد و هکذا... در صورتیکه این مطالب یا در شاهنامه اصلاً مذکور نیست و یا بطور دیگری ذکر شده است.

نمود. این واقعه در حضور موبد موبدان موسوم به گلنازش (۱) و موبدان دیگر و اُسُف مسیحیها موسوم به بازانس (۲) که با سمت طبیبی طرف اعتماد و احترام قباد بود بعمل آمد و هزارها از آنها بهلاکت رسیدند. پس از آن حکم نمود که هر مانوی را که بدست بیاورند بسوزانند و همچنین کتابهای آنها را هم با آتش سوزانند و دارائی آنها را هم ضبط کرد و معبدهای آنها را دادند بمسیحیان (۳).

روایت فردوسی هم از حیث اینکه در کار قلع و قمع مزدکیها بیشتر موبدها دخیل بوده اند خیلی با روایت مذکور در فوق موافق است جز اینکه فردوسی آمر و ناهی عمده را در آن واقعه خسرو (انوشیروان) پسر قباد را مینویسد چنانکه شرح آن بتفصیل در شاهنامه مذکور و مختصر آن از قرار ذیل است: پس از گرویدن قباد بمزدک بر عده مزدکیان روز بروز افزوده گشت بطوریکه از قدرت و عظمت موبدها خیلی کاست ولی با اینهمه خسرو حاضر بقبول آئین مزدک نمیشد و در مقابل اصرار پدر بقبول دین مزدک در روزی که مزدک صد هزار تن از پیروان خود را برای نمایش دادن بقباد گرد آورده بود خسرو پنج ماه مهلت خواست و باطراف مملکت پیش موبدهای مشهور آدم فرستاد و آنها را احضار نمود که با مزدک مباحثه نمایند و با پدر خود قرار گذارد که اگر مزدک در مباحثه مجاب شود قباد مزدک و پیروان ویرا بخسرو وانهد که وی هر چه بخواهد با آنها بنماید و قباد بدین مسئله راضی شد و خسرو «گوا کرد زرمهر و خرادرا فرائین و بند وی و بهزادرا» و در این اثناها هر مزد پیر از اردشیرخره و مهر آذر پاری با سی نفر از اتباع خود از اصطخر رسیدند و مجلس با شکوهی فراهم شد و جمعیت بسیار از اتباع هر دو دسته در آنجا گرد آمده و مباحثه بین مزدک و موبدان مذکور در حضور قباد شروع گردید و مزدک مجاب گردید و قباد ویرا با ۳۰۰۰ نفر از سران مزدکی که حاضر بودند بخسرو واگذاشت که وی هر چه بخواهد با آنها بنماید و خسرو آن ۳۰۰۰ نفر را در باغی که همان نزدیک قصر سلطنتی بود برده و آنها را مانند درختان در زمین نشاند بطوری که سرشان در زیر خاک بود و پاهایشان در هوا. پس از آن مزدک را هم بدان باغ خوانده و او را نگونسار بدار زده و تیر باران نمودند (۴).

در این موقع فردوسی میگوید:

همی بود باشم چندی قباد زفرین مزدک همی کرد یاد
 بدرویش بچشید بسیار چیز بر آتشکده خلت افکند نیز
 زکسری چنان شاد شد شهریار که شاخش همه گوهر آورد بار

استاد نولدکه در موقع ذکر مضمون این اشعار مینویسد که قباد چندی از روابط سابقه خود با مزدک شرمسار بود و از فرزند خود خسرو دلشاد. ظاهراً که از این اشعار این تفسیر مفهوم نمیشود مگر آنکه نسخه ای که طرف رجوع استاد مشار الیه بوده با شاهنامه ای که اشعار

(۱) Golonazes (۲) Bazanes (۳) این جمله اخیراً فقط مالالا ذکر میکند

(۴) باید دانست که ابن بطریق «نظم الجوهر» جلد اول، صفحه ۳۸۶ درست نظیر همین جزئیات را در ماده قلع و قمع مانویین بتوسط بهرام اول ساسانی (۲۷۷-۲۷۵ پس از میلاد) حکایت میکند.

(۱) نولدکه، صفحه ۴۶۴، حاشیه ۳.

(۲) گول بضم کاف و فتح و او قریه ایست در فارس، در معجم البلدان (جلد ۵ - صفحه ۲۸) گوید: گول قال الشيخ مجد الدین کزفر قریه بفارس لا محله بشیراز کما ظنه الصغانی.

و حکم کرد که او را بکشند و ویرا کشته و بدار زدند. مزدکیها بنای طغیان را گذاشته و مشغول زد و خورد شدند ولی پیش نبردند و قشونی که مستعد حمله بآنها بود مثل شیران برآنها تاخته و آنها را مثل خرمن رسیده درو کرد و خسرو انوشیروان بخاص و عام حکم کرد که در کوه ودشت همه جا مزدکیها را بگیرند و اسیر کنند و اسراراً جمع کرد (۱) بین جازر و نهروان (۲) بعد از ۸۰ هزار نفر (۳) و در یک صبحگاهان زمین را از خون آنها آب داد (۴).

عواقب امر مزدکیها

این بود تاریخ مختصر ظهور مزدک و خاتمه کار او ولی باید دانست که با کشته شدن مزدک و قتل عام پیروان وی که ظاهراً بکرات واقع شد چه قبل از وفات قباد و چه پس از وی پس از جلوس انوشیروان پیروان مزدک یکباره از کوشش در راه اجرا و پیش بردن خیالات و عقاید خود دست برداشتند چنانکه بعدها خرّم نام دختر فاده که بنا بر روایت مشهور زن مزدک بوده است از مداین گریخته در ری ظهور کرد و دین خرّم دینی ایجاد کرد و سنباد زردشتی معروف بفرز اسپهد برای قصاص خون ابومسلم خراسانی که در سنه ۱۳۷ بدست خلیفه عباسی منصور کشته شد در همان سال با مزدکیهای کوهستان و عراق همدست شد و با خلیفه مدتی بجنگید و عاقبت بدست ابوجعفر جهوز بن مزار العجلی در بین همدان وری شکست یافته و بقول طبری (جلد ۳، صفحه ۱۲۰) شصت هزار کس از اتباع او کشته گردید و خود او پس از هفتاد روز از خروج خود میان طبرستان و قومس کشته شد و در سنه ۱۶۲ هجری خرّم دینان باز در جرجان بسر کردگی عبد القهار نامی طغیان کردند و عمر بن العلاء طبری آنها را پراکنده نمود و در عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) دیگر بار در حوالی اصفهان بنای خود سری گذاشتند و عبد الله مبارک آنها را قلع و قمع نمود (۵). و پس از خروج بابک (۶) خرّمی که خود اول از پیروان جاویدان بن سهل رئیس مذهب جاویدانیه بود و پس از وفات او آداما نمود که روح جاویدان در بطن او حلول نموده و در سنه ۲۰۱. در عهد خلافت المتصم (۲۱۸-۲۲۷) در آذربایجان خروج کرد و شهر بزد (۷) را مرکز خود قرار داد و با خلیفه بنای جنگ را گذاشت چنانکه شرح آن در تواریخ مسطور است از هر طرف خرّم دینان روی باو آوردند و نظام الملک مینویسد که

در خصوص محل قتل عام مذکور بنا بقول مسعودی و ابن الأثیر و ثعالبی هانا در نزدیکی طیسفون بین رودخانه نهروان و جازر (۱) در عراق عرب و در نواحی جنوبی بغداد امروزه بوده است. و هم مورخین مذکور را عقیده آنست که در همان روز قتل عام خسرو لقب انوشیروان یافت که در اصل «آنوشک روان» یعنی «روان نامردنی» بوده و کم انوشیروان شده است. مسعودی معنی این کله را «جدید الملک» و خود کله را مثل عموم مورخین عرب انوشروان نوشته است.

مقدمت قتل عام مزدکیها

ابن الأثیر و ثعالبی در خصوص مقدمت قتل عام مزدکیها تفصیلات متقارب المضمونی مینویسند که چون البته از روی یک مأخذ قدیمتری است بذکر آن مختصراً میپردازیم. قبلاً باید دانست که ثعالبی صریحاً در موقع ذکر تفصیلات مزبور مینویسد که اساس گفته‌های وی ابن خردادبه است و مقصود کتاب تاریخی است از تألیفات ابن خردادبه که امروز از میان رفته است (۲) و ظاهراً با ابن الأثیر دارای یک مأخذ مشترک بوده‌اند. خلاصه روایت مذکور از این قرار است: ثعالبی مینویسد که پس از مباحثه بین مزدک و موبدها مزدک و پیروانش خشمگین شده و خواستند در هانجا قباد و کسری (انوشیروان) را بقتل برسانند و هر روز تحکم آنها زیاده تر میشد و قباد کاری از دستش بر نیامد و ناخوش شد و انوشیروان را ولیعهد معین نمود و خود پس از ۴۱ سال سلطنت که سالهای سلطنت «جاماسف» هم جزو آن محسوب میشود وفات نمود و انوشیروان شاه شد. ابن الأثیر مینویسد که یک روز در حالتیکه مادر انوشیروان در آغوش قباد بود مزدک وارد شد و دید و قباد گفت که آرا بمن بازگذار که من هم کام خود از او بگیرم. قباد گفت بگیر او را ولی انوشیروان جسته و بسیار تضرع وزاری نمود و حتی پای مزدک را بوسید تا مزدک از مادر وی دست برداشت و این وقعه را انوشیروان در دل گرفت تا قباد بمرد و انوشیروان شاه شد و روزی انوشیروان بار عام داد و در آن مجلس از قرار روایت ثعالبی و ابن الأثیر مزدک و مُنذر (۳) حاضر بودند و انوشیروان گفت از خدا دو چیز میخواستم (۴) یکی آنکه این مرد شریف یعنی مُنذرا دو باره پادشاه سازم و دوم آنکه این زندیق‌ها را بکشم. مزدک گفت همه مردم را که نمیشود کشت. انوشیروان گفت هان ولد الزنا تو اینجا هستی، والله که بوی جورایت از و قبیحه پایت را بوسیدم تا با امروز از دماغم نرفته است (۵).

(۱) جازر قریه ای بوده در نواحی نهروان و در نزدیکی مداین (معجم البلدان).

(۲) مسعودی در مروج الذهب (جلد اول، صفحه ۱۳) ذکر این تاریخ را مینماید. در این خصوص رجوع شود بمقدمه فرانسوی «کتاب المسالک و الممالک» لابن خردادبه صفحه ۱۰-۱۲.

(۳) ابن الأثیر مندر بن ماء السماء مینویسد و این باید غلط باشد چه ماء السماء نه اسم پدر و نه اسم مادر این مُنذر است (منذر سوم) و ظاهراً لقب شخصی وی بوده است. (تاریخ ملوک طبرستان، صفحه ۷۷).

(۴) ثعالبی مینویسد سه چیز و اول آن سه چیز رسیدن بسطنت بوده است.

(۵) این جمله اخیراً ثعالبی ندارد.

(۱) این جمله تا اینجا فقط در ثعالبی هست.

(۲) ابن الأثیر میگوید: و از آنها کشت بین جازر و نهروان تا مداین انتهی.

(۳) ابن الأثیر میگوید صد هزار نفر و مورخین دیگر هر یک با اختلاف شماری میدهند.

(۴) ابو الفدا هم این مطالب را بطور مختصر ذکر مینماید.

(۵) سیاست نامه، متن فارسی، فصل ۴۴.

(۶) اسم حقیقی وی پایک است و بابک معرب آنست.

(۷) بزد بلوکی بوده بین آذربایجان و آران در نزدیکی رودخانه ارس (معجم

البلدان).

از این قبیل در شماره دوم شرحی راجع بابو المؤید بلخی مؤلف یک شاهنامه منثور قبل از فردوسی و یک یوسف وزلیخی منظوم باز قبل از وی درج کردیم و اینک در این شماره مختصری از شرح حال دقیق راهنمای فردوسی^(۱) بنظم شاهنامه که پیش از فردوسی دست بکار نظم شاهنامه یا «نامه خسروان» منثور زده بوده است مندرج میشود.

پیش از شروع بتاریخ حیات این شاعر باید بگوئیم که کشف تاریخ صحیح زمان زندگی دقیقیک مهمی بکشف تاریخ حقیقی زمان فردوسی و نظم شاهنامه وی میتواند بکند زیرا که بنص صریح شاهنامه فردوسی وی چندی بعد از وفات دقیق بکار نظم شاهنامه شروع کرده چنانکه در باره دقیق گوید:

برو تا ختن کرد ناگاه مرگ بسر بر نهادی یکی تیره ترک

رفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند^(۲)
و پس از مدتی که فردوسی در پی جستجو و پیدا کردن نسخه کتاب شاهنامه منثور معروفی بوده است که دقیق بنظم آن شروع کرده بود بالأخره پیدا کرده و شروع بنظم کرد چنانکه گوید:

دل روشن من چو برگشت از اوی^(۳) سوی تخت شاه جهان^(۵) کرد روی
که این نامه^(۴) را دست پیش آورم ز دفتر بگفتار خویش اورم
پرسیدم از هر کسی بیشمار بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود در نگم نباشد بسی بیاید سپردن بدیگر کسی^(۶)

بعلاوه در آخر قسمت دقیق از شاهنامه باز فردوسی گوید:

دقیقی رسانید اینجا سخن زمانه بر آورد عمرش به بن

چو این نامه^(۷) افتاد در دست من براهی گرا ینده شد شست من^(۸)

در اینصورت معلوم شدن تاریخ وفات دقیق مبداء تاریخ نظم شاهنامه فردوسی را بتقریب روشن میکند.

هویت دقیق

اسم او بنا بر قول تذکرهها محمد بن احمد^(۹) یا محمد بن محمد بن احمد یا احمد ویا منصور بن احمد^(۱۰) و کتبه او قریب بیقین ابو منصور بوده. لکن منقدین علما در صحت اسم او بحق شک نموده اند زیرا بحسب دلایلی که ذکر خواهد شد مشار الیه زردشتی مذهب بوده. و اگرچه زردشتیان در قرون اولی اسلام گاهی اسم عربی و کتبه هم برای خود اتخاذ

(۱) فردوسی در شاهنامه گوید «هم او بود گوینده را رهبر که شاهی نشانید بر گاه بر».

(۲) بیت ۱۴۹ و ۱۵۲ از چاپ لیدن. مأخذ همه آیات شاهنامه که در این مقاله بآنها اشاره میشود همین چاپ است که باهتام و ویرس - Vullers - تا داستان کشته شدن دارا بدست اسکندر با دقت و صحت تمام طبع رسیده است.

(۳) یعنی از دقیق پس از وفاتش. (۴) شاید مراد نوح بن منصور سامانی باشد. (۵) یعنی شاهنامه منثور. (۶) بیت ۱۵۴-۱۵۷. (۷) یعنی شاهنامه منظوم دقیق. (۸) بیت ۱۰۰۳ و ۱۰۰۸ از قسمت شاهنامه دقیق. (۹) لباب الألباب و مجمع الفصحاء.

(۱۰) تولد که (بشکل از سایر مآخذ) و آنشکده آذر. در یک نسخه شاهنامه محفوظ در کتابخانه برلین که مقدمه قدیمی شاهنامه (غیر بایسنقری) را دارد در سرلوحه اشعار فردوسی راجع بدقیقی نوشته شده «گفتار اندر داستان منصور دقیق».

رئیس خرم دینان اصفهان در آن موقع موسوم بود بعلی مزدک^(۱) وی بآذربایجان رفته و بیابک خرمی پیوست و از اطراف هم خرم دینان روی بیابک نهادند و بعدد ۳۵ هزار در شهرستانه میان کوهستان (عراق عجم) جمع شدند و با قشون المعتم بالله بجنگیدند و شکست خوردند و باز قسمتی از آنها باصفهان برگشت ولی بابک باز دست از جنگ بر نداشت و همواره فاتح بود تا ۳ سال بعد از آن واقعه در سنه ۲۲۱ المعتم آفشین (خیزر بن کاوس) را بجنگ او فرستاد و قریب دو سال زد و خورد طول کشید تا عاقبت آفشین بحدعه بذرا در ۲۰ رمضان سنه ۲۲۲ گرفته و به بابک دست یافت و او را بسامرا فرستاد (۲۷ صفر ۲۲۳) و المعتم با آنکه نامه بخشش بیابک سپرده بود ویرا بدترین اشکال بقتل رسانید^(۲). خرم دینان باز تا حدود سنه ۳۰۰ با قشون مسلمانان مشغول زد و خورد بودند ولی بالأخره بکلی پراکنده شدند و شرح این وقایع بتفصیل در کتب تواریخ مسطور است و در اینجا فقط باشاره بدان قناعت رفت و ایگاش که از جوانان دانشمند ایرانی یکی درصدد جمع و احیای تاریخ بابک خرمی و سوابق و عواقب کار او (که در حقیقت حکم طغیان روح ملی ایرانیان را در زیر بار تسلط اعراب داشت) بریامد و این گوی اقتضای از میدان میر بود!

تبصره: در «کتاب الأنساب» ابوسعید عبد الکریم سمرانی (متوفی در سنه ۵۶۲) مزدک را اهل خبیص کرمان مینویسد و میگوید که بعضی اصل او را از نسا نوشته اند.

سید محمد علی جمال زاده

مشاهیر شعرای ایران

(۳)

دقیقی

در شماره اول که شرحی راجع بتاریخ حیات فردوسی و آثار او نقل از کتاب «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد براون ترجمه و درج کردیم در نظر بود که در دنباله همان مطلب در شماره بعد شرحی دیگر از تنبغات اساتید دیگر و تحقیقات خودمان در همان باب نوشته شود لکن وقتیکه وارد مطلب شدیم دامنه تحقیقات وسعت گرفت لهذا برگشتن بتمه مقاله راجع بفردوسی و شاهنامه قدری بتأخیر افتاد و در یکی از شماره های آینده بسر آن مطلب برمیگردیم ولی برای روشن کردن مقدمات همان مسئله یعنی تاریخ حیات فردوسی و منشأ شاهنامه او چند مقاله راجع ببعضی شعرای دیگر که تاریخ حیات یا اعمال آنها مستقیماً یا بطور غیر مستقیم نوری بتاریخ شاهنامه و فردوسی میاندازد بتدریج نشر میکنیم.

(۱) طبری هم در موقع فرار بابک سخن از یک علی بن مزدکان نامی میراند (جلد ۳، صفحه ۱۲۳۲) و معلوم است که صحیح آن علی بن مزدک است چون خود الف و نون آن الف و نون ابوت است که در ایران معمول بوده است چنانکه گذشت. (۲) طبری مینویسد که بابک در مدت ۲۰ سال سلطنت خود صد و پنجاه و پنج هزار و پانصد نفر را بقتل رسانده بود.

۱- مشار الیه متأخر بر رودکی شاعر بوده ولی مداح شخصی بوده که رودکی نیز مدح وی گفته و از این جهت وی خیلی بعد از وفات رودکی (که در سنه ۳۲۹ واقع شده) نباید نشأت و شهرت کرده باشد چنانکه در شعر خود گوید: «کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فون سخن بود و در دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هجر (۱)». و هم در یک شعر دیگر گوید: «استاد شهید (۲) زنده بایستی وان شاعر تیره چشم روشن بین (۳) تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین (۴)». از اینکه در «کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم» (صفحه ۴۴۴) آمده که دقیقی شعر رودکی را اخذ و عبارت دیگر نقل یعنی کرده نیز برمیآید که وی متأخر بر رودکی بوده.

۲- وی از شعرای عهد سامانی بوده و امرا و سلاطین متعددا مداحی کرده چه اولاً همه تذکره‌های قدیم او را جزو شعرای آل سامان و در ضمن آن طبقه از شعرا شمرده‌اند. ثانیاً اشعار او در مدح چند تن از سامانیان بما رسیده (۵) ثالثاً فردوسی در باره وی گوید: «همی یافت از مهتران ارج و گنج ستاینده شهریاران بدی بمدح افسر نامداران بدی (۶)». رابعاً در تاریخ یمنی تألیف ابو نصر محمد بن عبد الجبار غنی که در اواخر سلطنت محمود غزنوی و شاید در حدود ۴۱۵ هجری (۷) تألیف شده دقیقی و رودکی و خسروی را مانند شعرای عهد قدیم و دوره سامانی ذکر میکند و گوید که شعرای این دربار عالی (یعنی دربار محمود) با قصاید خوب خودشان غبار بر روی رودکی و صنعت خسروی و دقیقی کرده‌اند (۸).

۳- اشعار اوست در مدح امیر سدید ابو صالح منصور [بن نوح] بن نصر بن احمد بن اسمعیل بن احمد بن اسد سامانی که از ماه شوال سنه ۳۵۰ تا ۱۵ شوال (۹) یا ۱۱ رجب سنه ۳۶۵ (۱۰) سلطنت کرد و همچنین در مدح امیر رضی ابو القاسم نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی که از شوال سنه ۳۶۵ (یا رجب همان سال) (۱۰) تا رجب ۳۸۷ سلطنت کرده که قطعه ای از مدح هر کدام از این هر دو امیر در لباب الألیاب محمد عوفی نقل شده (۵) (اگر چه لباب الألیاب امیر سدید را منصور نصر احمد نام میدهد و اسم پدر او نوح را از قلم میاندازد ولی این فقره اهمیتی ندارد و در کتب قدیمه نسبت بجای پدر خیلی معمول است).

(۱) لباب الألیاب، جلد ۲، صفحه ۶.

(۲) مقصود ابو الحسن شهید بن الحسین بلخی است که در اواخر قرن سوم میزیسته و شاید اوایل قرن چهارم را نیز درک کرده باشد. (۳) مقصود رودکی است چه وی کور بوده. (۴) مجمع الفصحاء، جلد اول، صفحه ۲۱۷. (۵) در لباب الألیاب صفحه ۱۲. (۶) بیت ۱۰۷۳ و ۱۰۲۴ جلد سوم. (۷) بروکتن در کتاب «تاریخ ادبیات عرب» تاریخ تألیف تاریخ یمنی را سنه ۴۰۹ مینویسد لکن در آخر همان کتاب غنی در ضمن شرح حال خود ذکر از آمدن وزیر شمس الکفا (خواجه احمد بن حسن مینندی) بخراسان در سنه ۴۱۳ میکند. (۸) «..... بقصائدهم التي قد غبروا بها دلیجة الرودکی وصنعة الحسروی و الدقیقی» از این عبارت یک نکته دیگر هم شاید بتوان استنباط نمود و آن این است که دقیقی در زمان متأخر بر خسروی بوده است. (۹) بقول تاریخ یمنی و تاریخ گریده و ابوالفداء و غیره. (۱۰) بقول روضة الصفا.

میکردند لکن اسم محمد و احمد قدری بعید است و میشود تصور کرد که متأخرین از تذکره‌نویسان که راضی نبودند نسبت زردشتی‌گری بدقیقی بدهند این گونه اسمی را عمداً یا از روی مأخذهای ضعیف باو داده‌اند. در مسقط الرأس او هم اختلاف و شک است: لباب الألیاب او را طوسی میخواند و بعضی دیگر بلخی (۱) و بخارائی (۲) و سمرقندی (۳) گفته‌اند. ضعیف‌ترین احتمالات طوسی بودن اوست زیرا چنانکه تولدک اشاره میکند در آن صورت فردوسی لابد بهمشهوری او با خود اشاره میکرد و قوی‌ترین احتمالات نسبت اوست بسمرقندی یا حوالی آن (۴) بدلائل لغوی و اطلاعاتی که از اشعار او بدست میآید و اشاره بدانها خواهد شد و نیز بمناسبت آنکه او از ابتدا مداح امرای چغانیان (آل محتاج) بوده و بعدها گویا بیخارا پایتخت سامانیان نیز پایش رسیده. وفاتش بواسطه مقتول شدن در دست غلام ترک خودش شد که بنا بر بعضی روایات او را در یک شب بواسطه خنجرری که بشکمش زد بکشت. این فقره بسیار صحیح بنظر میآید و مخصوصاً باین مطلب و جوانی او در موقع وفاتش فردوسی واضح اشاره میکند در جایی که میگوید: «جوانیش را خوی بد یار بود ابا بد همیشه به پیکار بود..... بدان خوی بد جان شیرین بداد..... بدست یکی بنده برکشته شد (۵)» و «زخوی بد خویش بودیش رنج». و از سیاق ختم گشتاسب نامه دقیقی که در شاهنامه فردوسی داخل شده معلوم است که مطلب ناگهانی منقطع شده و در وسط قصه اجل رشتنه سخن را گسیخته است چنانکه فردوسی در آخر اشعار دقیقی گوید: «دقیقی رسانید اینجا سخن زمانه بر آورد عمرش به بن (۶)». و نیز از قول خود دقیقی گوید: «زگشتاسب و ارجاسب بی بی هزار بگفتم سرآمد مرا روزگار (۷)» همچنین عشق غیر طبیعی و صفت مذموم که باعث قتل او شد (چنانکه تولدک اشاره میکند) از بعضی اشعار دیگر دقیقی نیز مستفاد میشود که وی نیز مبتلای آن خوی قبیح و ننگین بوده است که از زمان قدیم در ایران معمول بوده و فردوسی نیز در ابیات سابق الذکر باین مطلب اشاره میکند (۸).

در باره وجه تسمیه تخلص او هیچ چیز قابل ذکری دیده نشد جز آنچه عوفی گفته و ذکرش بیاید که چندان موجه نیست.

تاریخ زمان زندگی او

برای تعیین تاریخ دقیقی بطور نزدیک بتحقیق نکات ذیل باید در نظر گرفته شود:

- (۱) مجمع الفصحاء (۲) سفینه خوشگو (۳) آتشکده لطفعلی یک آذر
- (۴) احتمال بلخی بودن وی هم بر ضعیف نیست و بلکه انتخاب گشتاسب نامه که محل گذارش واقعات آن بنا بر داستان ملی و آوستا بلخ (باختری) بوده و سخن گفتن از بلخ «گرین» و معبد نوبهار بامیخ و تعظیم در ابتدای گشتاسب نامه و مدح برمکیان بلخی الأصل در اشعار خود که غضنری رازی (چنانکه بیاید) از او نقل میکند قراین این احتمال تواند شد.
- (۵) بیت ۱۴۸ و ۱۵۰-۱۵۱. (۶) بیت ۱۰۰۳ جلد سوم.
- (۷) بیت ۱۱ جلد سوم.
- (۸) از شعر غضنری رازی که ذکرش خواهد آمد و مصراع «دقیقی آنک کاشفته شد بر او احوال» نیز اشاره بهین عاقبت اسفناک استنباط میشود.

مذکور است و از آن صریحاً معلوم میشود که در موقع دخول فرخی در خدمت این امیر ابو المظفر چغانی که دقیقی هم سابقاً مداح او بوده مدتی بوده که دقیقی وفات یافته بود چنانکه فرخی در اولین قصیده اش در مدح این امیر که معروف بقصیده داغگاه است گوید: «تا طرازنده مدح تو دقیقی در گذشت ز آفرین تودل آکنده چغان (کج) دانه نار تا بوقت این زمانه مرورا مدت نماند زین سبب گریز زامروز تا روز شمار هر نباتی کز سر گور دقیقی بردم گریزی زافریں تو سخن گوید هزار (۱)». و همچنین در «چهار مقاله» از قول خواجه عمید اسعد کدخدای این امیر در خطاب باو گوید «ای خداوند ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده است (۲)». لهذا رسیدن فرخی بدربار امیر مذکور نباید خیلی قبل از حدود سنه ۳۸۹ بوده باشد زیرا که وی پس از آنکه در خدمت این امیر قدری مال اندوخت و بنا بقول چهار مقاله «تجملی تمام ساخت پس بخدمت سلطان یمن الدوله محمود رفت و چون سلطان محمود او را متجمل دید بهمان چشم درو نگریست» و سلطان محمود در سنه ۳۸۸ بسطنت رسید و چون فرخی در سنه ۴۲۹ وفات کرده و مداح محمود غزنوی و پسرش مسعود نیز بوده و از آن طرف بنا بقول چهار مقاله وقت پیوستش بخدمت امیر چغانی مردی برنا بوده یعنی سالها خدمت یکی از دهاقین سیستان را میکرده و بعدها متأهل شده و مخارجش زیادتیر شد و بتنگدستی افتاد پس بچغانیان رفت بعید است که خیلی پیش از تاریخ مذکور شاعر دربار امیر چغانی بوده و تا سنه ۴۲۹ شاعری کرده باشد. و نیز فرخی پسر غلامی از غلامان امیر خلف بن احمد بود و امیر خلف در سنه ۳۹۹ وفات کرده است از این مقدمات گمان میکنم بشود این نتیجه را استنباط کرد که ابو المظفر ممدوح دقیقی که همان ممدوح فرخی هم بود (۳) یکی از پسران ابو علی چغانی بوده که بعد از وفات پدر و شاید وفات یا کناره گیری برادر دیگرش ابو منصور بامارت چغانیان رسیده و مدتی امیر بوده (۴) و دقیقی هم در آن اوقات (مابین سنه ۳۴۴ و ۳۸۰) از مداحین او بوده. بعدها عمو زاده فاضل و شاعر او طاهر بن فضل او را از امارت برانداخته و خود بر چغانیان دست یافته و بالأخره (شاید بعد از وفات طاهر که بقول «لباب الألباب» در سنه ۳۷۷ و بقول تاریخ

۴ - اینکه وی مداح امرای چغانیان بوده و مخصوصاً مداحی ابو المظفر (۱) محمد بن احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج بن احمد چغانی را میکرده است (۲). از تاریخ حیات این امیر آنچه بفراین استنباط توان کرد این است که وی ظاهراً پسر امیر چغانی معروف ابو علی احمد بن ابی بکر محمد معروف به «ابن محتاج» است که تاریخ اعمال او در کتب درج است و در سنه ۳۴۴ وفات کرد و شاید یکی از کوچکترین اولاد او باشد چه وی غیر از دو پسر دیگر او است که در حیات خود او بزرگ بوده اند و اسم آنها در جزو تاریخ زندگانی خود ابو علی آمده یعنی ابو المظفر عبد الله که در سنه ۳۳۷ بقول ابن الأثیر بعنوان گروگان صلح بین ابو علی و امیر نوح بن نصر بن احمد سامانی بخارا فرستاده شد و در سنه ۳۴۰ در آنجا بمرد و ابو منصور که در سنه ۳۴۰ که ابو علی بحکومت و سپهسالاری خراسان مأمور شد (ظاهراً بعد از مرگ پسرش عبد الله) او را بنیابت خود حاکم چغانیان (۳) کرد و بعید نیست که این محمد (پسر سومی) پس از وفات برادر بزرگ خود در سنه ۳۴۰ کنیه او را که ابو المظفر بود برای خود اخذ کرده باشد. از این امیر ابو المظفر ممدوح دقیقی از دو مأخذ اطلاع داریم یکی آنکه مشار الیه بقول تاریخ یمنی در حدود سنه ۳۸۱ (۴) و بقول ابن الأثیر در حدود سنه ۳۸۳ (۵) بواسطه آنکه طاهر بن فضل بن محمد بن مظفر بن محتاج امیر و شاعر معروف چغانی مملکت چغانیان را از دست او گرفته و خود مالک شده بود به فائق حاجب (از سرداران نوح بن منصور سامانی که در آن وقت یانگی بود و در بلخ اقامت داشت) پناه آورده و استغاثه نمود و فائق او را با لشکری بچغانیان برگردانید و در این بین که این قشون از بلخ رفت طاهر بن فضل ناگهان از راه دیگر بلخ حمله آورده و خواست فائق را که عده کمی با خود داشت مقهور و بلخ را تصرف نماید ولی در جنگ با فائق یکی از اعراب از اتباع فائق بطاهر ضربتی زده و از اسب انداخته و سرش را برید و لشکر او مغلوب و متفرق شدند (۶) و دیگر آنکه بقول «چهار مقاله» نظامی عروضی سمرقندی که در حدود سنه ۵۰۰ هـ تألیف شده و بصریح اشعار خود فرخی این شاعر نیز مداح همان ابو المظفر چغانی بوده و تفصیل اولین بار رسیدن فرخی بدربار او و قصیده داغگاهش و صله یافتن او تفصیلاً در «چهار مقاله»

(۱) جناب میرزا محمد خان قزوینی در حواشی «چهار مقاله» او را فخر الدوله لقب میدهد مأخذش را ندانستم.

(۲) مثلاً این شعر دقیقی شاید در مدح همین امیر زاده باشد که گوید: «ای امیر شاهزاده خسرو دانش پژوه نا پژوهیده سخن را طبع تدبیر آن بود» و این شبیه آن بیت فرخی است که در مدح همین امیر گوید: «ای شاه شاهزاده [و] شاهی بتو بزرگ فرخنده فخر دولت و دولت بتو جوان».

(۳) چغانیان ولایتی است در ماوراء النهر که معرب آن صفغانیان است.

(۴) این واقعه را در کتاب مزبور تاریخ معینی نمیدهد ولی در ضمن وقایع بعد از سنه ۳۸۰ ذکر میکند.

(۵) ابن الأثیر بدون ذکر صریح تاریخ واقعه شرح این قصه را (ظاهراً بنقل از تاریخ یمنی) در ذیل حوادث سنه ۳۸۳ باهام درج کرده.

(۶) وقوع قتل طاهر بن فضل در سنه ۳۸۰ یا بعد از آن منافی است با قول لباب الألباب که وفات او را در سنه ۳۷۷ مینویسد ولی البته قول عینی بواسطه قدام او معتبرتر است.

اول الیاس بن احمد بن اسد برادر اسمعیل پادشاه سامانی است که از تاریخ
گزیده میدانیم وی در سنه ۲۹۳ والی قزوین بود و تا دو سال بدان منصب
باقی ماند^(۱). دوم الیاس بن اسحق بن احمد بن اسد سامانی است که در
سنه ۳۰۱ با پدرش اسحق معاً و در سنه ۳۱۶ دو باره تنها بر خلاف نصر
بن احمد دوم سامانی برخاست. سوم الیاس بن نصر بن احمد بن اسد^(۲).
از این سه نفر الیاس نام اولی که پیش از سنه ۳۰۰ میزیسته بسیار بعید
است که پدر آغاجی باشد و همچنین سومی زیرا که او نیز از رجال قرن
سوم هجری بوده و پدرش در سنه ۲۷۹ وفات یافت. پس با غلب احتمال
آغاجی پسر الیاس بن اسحق بوده که در بخارا و بلخ میزیسته و چون
پدرش معاصر نصر بن احمد دوم سامانی بوده خودش هم ممکن است معاصر
منصور بن نوح و نوح بن منصور باشد.

۷ - آنکه دقیقی بنا بر روایات اجماعی کتب تذکره بامر نوح بن
منصور سامانی بنظم شاهنامه مباشرت کرد^(۳) و نوح مذکور در ماه شوال
(یا رجب) از سنه ۳۶۵ جلوس کرده است و این فقره قریب
بعقل است خصوصاً که نوح بن منصور مایل باین قبیل امور بوده و
اوست که خواجه عمید ابو الفوارس قناوزی فرمان وی «سندبادنامه»
را از زبان پهلوی بفارسی ترجمه کرد^(۴).

۸ - بالأخره آنکه فردوسی وقتی بنظم شاهنامه شروع کرد که چنانکه
ذکرش گذشت دقیقی مدتی بود درگذشته بود و از آن طرف میدانیم که
فردوسی نسخه اول شاهنامه را پس از سالها زحمت در سنه ۳۸۴ تمام
کرده است و در این صورت اقلأ در حدود سنه ۳۷۰ مثلاً باید بنظم
آن شروع کرده باشد.

از همه این نکات شاید حق داشته باشیم که تا وقتیکه سرمایه تازه از
اطلاعات بدست نیاید فرض کنیم که دقیقی در اوایل نصف دوم قرن رابع
هجرت نشأت کرده و در اوایل جوانی بشر اشتغال داشته وابتدا از
سمرقند بچغانیان رفته و مداح امرای آن ولایت یعنی آل محتاج که علم
و ادب دوست بودند^(۵) بوده و بعدها (شاید در اواخر سلطنت منصور
بن نوح) ترقی و شهرت پیدا کرده و بخارا بدربار سلاطین سامانی رسیده
و با آغاجی آشنا شده و شاید مدح او را گفته و منصور بن نوح و بعد از

یعنی در حدود سنه ۳۸۰ یا ۳۸۱ بوده) امیر ابو المظفر دو باره بملک
خود رسیده و شاید در همان اوقات فرخی بدربار او پیوسته است.

«لباب الألباب» قطعه‌ای از قصیده دقیقی ذکر میکند که در مدح «ابو
سعید محمد مظفر محتاج چغانی» گفته است. برای نگارنده این سطور
معلوم نشد که این ابو سعید کی بوده ولی در اشعار دقیقی اسم ابو سعد
و مدح او دیده میشود و بخمال میرسد که شاید در نسخه «لباب الألباب» سهو
ناسخ سعد را سعید کرده باشد. دو فقره شعر از دقیقی در مدح ابو سعد ذکر
میشود. اولی جزو یک قصیده ایست در مدح وی^(۱) بدین قرار: در فتن
میر ابو سعد است گوئی فروزان از سرش بر تاج گوهر^(۲).
دیگری یک شعر تنهاست که در لغت فرس اسدی طوسی در ماده لغت
«پروا» ذکر شده و لابد آن هم جزو قصیده‌ای بوده است^(۳): ابو سعد
آنک از گیتی بر او بر بسته شد دلها مظفر آنک شمشیرش ببرد
از دشمنان پروا^(۴).

وباز امکان دارد که ابو سعد مذکور در شعر دقیقی همان امیر ابو
المظفر بوده که پیش از قتل طاهر بن فضل (که او نیز کنیه ابو المظفر
داشته) وی ابو سعد کنیه داشت و بعد از قتل طاهر کنیه ابو المظفرا
(که در آن عهد یعنی نصف آخر قرن چهارم هجری مانند لقب سردار
شایع بوده و اغلب امرای لشکر این کنیه را داشتند) بر خود گذارده باشد.
۵ - دقیقی مرثیه‌ای در وفات امیر ابو نصر نام گفته که هویت او
و تاریخ زندگی و وفاتش بر نگارنده معلوم نیست و اگر پیدا شود کمکی
بتاریخ حیات دقیقی تواند کرد. اشعار مزبور از این قرار است: درینا
میر بو نصرا درینا که بس شادی ندیدی از جوانی و لیکن
راد مردان جهاندار چو گل باشند کوه زندگانی^(۵).

۶ - آنکه دقیقی بقول «لباب الألباب»^(۶) معاصر امیر ابو الحسن
علی بن الیاس بخاری آغاجی شاعر مشهور و امیر سامانی بوده و بقول
«مجمع الفصحا» مداح وی نیز بوده است. بدبختانه از تاریخ حال آغاجی
نیز چیز معینی در دست نیست و «مجمع الفصحا» ظاهراً او را با ابو علی
محمد بن الیاس بن الیسع سُغدی حاکم کرمان (متوفی دز سنه ۳۵۶) که در
سنه ۳۲۲ خروج کرد^(۷) التباس میکند و مینویسد وی از حکام کرمان
بوده است. چون اسم پدر آغاجی الیاس بوده باین قرینه میتوانیم او را پسر
یکی از سه نفر از شاهزادگان سامانی که موسوم بالیاس بوده‌اند فرض کنیم^(۸)

(۱) مطلع قصیده این است: «پرچهره بی عیار رودلبر نگاری سروقده و ماه منظر».
(۲) مجمع الفصحا صفحه ۲۱۶. (۳) دو بیت دیگر این قصیده نیز از
موارد متفرقه بدست آمده است. (۴) لغت فرس اسدی، صفحه ۳.
(۵) تاریخ بهیمنی چاپ طهران صفحه ۳۸۴. (۶) لباب الألباب، جلد
اول، صفحه ۳۱.

(۷) تجارب الأمم مسکویه جلد ۵، صفحه ۴۴۷. - الیاس بن الیسع سُغدی پدر
وی از سرداران سلاطین سامانی بود و بقول ابن اسفندیار در سنه ۳۰۲ از طرف
نصر بن احمد سامانی مأمور تسخیر طبرستان شد و در حدود سنه ۳۰۸ در کرگان بدست
سید حسن بن قاسم داعی الی الحق مغلوب و کشته شد.
(۸) یک الیاس چهارمی هم هست که بواسطه قدم تاریخ زندگی او بعید است
که پدر آغاجی بوده باشد و او الیاس بن اسد بن سامان خداه متوفی (بقول سعفانی)
در سنه ۲۴۲ مییاشد.

(۱) تاریخ گزیده، چاپ لندن، صفحه ۸۳۷ و ۷۴۰.

(۲) «کتاب نامهای ایرانی» شجره نسب سامانیان (Ferdinand Justi)
Iranisches Namenbuch

(۳) مکر رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری در ماده چغان
که نسبت آنرا بطاهر بن فضل چغانی میدهد که دقیقی گشتاسب نامبرای او میساخته.
مأخذ این ادعا معلوم نشد.

(۴) فقط اگر قول ابو الفداء که نوح بن منصور در حین جلوس ۱۳ ساله بود
صحیح باشد قدری مطلب را بعید الاحتمال میکند.

(۵) در «معجم الأدباء» یاقوت حموی در ضمن شرح حال ابو زید بلخی ذکر
از رفتن ابو الحسن شهید بن الحسین بلخی شاعر و حکیم معروف بچغانیان پیش محتاج
بن احمد جد این طایفه شده. طاهر بن فضل هم یکی از شعرای معروف و فضیلابا
صیت عهد خود بوده. امیر ابو المظفر چغانی مدوح دقیقی و فرخی هم بقول چهار مقاله
«شعر شناس بود و نیز شعر گفتی». فرخی در همان قصیده داغگاه گوید: «شاعران را
تو ز جندان یادگاری زین قبیل هر که بینی شعر گوید نزد تو باید قرار».

او پسرش نوح بن منصور را مداحی کرده و در اوایل سلطنت این پادشاه
آخری شاید در حدود سنه ۳۶۶ بنظم شاهنامه مبادرت کرده و پس از
گفتن قریب هزار بیت در حدود سنه ۳۶۷ یا ۳۶۸ مقول شده و در
موقع وفات هم هنوز جوان بوده است. پس بیک کله اگر تاریخ زندگی
اورا میان سنه ۳۳۰ و ۳۷۰ بگذاریم امید است بر خطا نکرده باشیم (۱).

جزئیات راجع باو

اینک بعضی از جزئیات و فروع احوال دقیق را شرح باید بدیم.
اولاً بعضی از علمای فرنگی حدس زده اند که وی زردشتی مذهب بوده
و بشاعر ذیل وی استدلال و استشهاد کرده اند:

دقیقی چار خصلت بر گزید است بگیتی از همه خوبی وزشتی
لب یا قوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و دین زردشتی (۲)

این حکم را مؤلف «سفینه خوشگو» که در سنه ۱۱۴۷ تألیف شده نیز
کرده ولی چون بمقتضای عادت قدیم شعرا در ایران آنها اغلب انواع
معاصی و حتی مطالب کفر آمیز را در پناه آیه *وَأَنهَم يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ*
بی محابا بشعر بنمود اسناد میدادند لهذا نمیشود بطور یقین حکم کرد که
این نسبت بشاعر ما مطابق واقع و صائب باشد. در این باب چنانکه
گفته شد اسم او و پدرانش (در صورت صحت نقل) و شاید کنیه عربی
او نیز برضد این مدعا است همچنین بعضی اشعار او نیز که آثار اسلام
یا ادبیات اسلامی از آن پیدا است مثلاً این شعر: «شفیع باش بر شه
مرا برین زلت چو مصطفی بر دادار بر روشنان را (۳)» و نیز این
ایات: «گرو زُفئی بجای حیدری کرد برزم شاه گردان عمر و عنتر
نه زاهن درع بایستی نه دلدل نه سر پایانش بایستی نه مغفر (۴)»

(۱) یک بیت از گشتاسب نامه دقیق (بیت ۱۴۸ جلد سوم) یک اشکالی در تاریخ
تألیف آن منظومه تولید میکند که اگر حمل بر مسامحه شعرا در این گونه امور نشود
حل ناپذیر است و آن بیت این است: «همی تاقی بر جهان یکسره چو آردیبهشت
آفتاب از بره». مضمون بیت چنان مینماید که در زمان دقیق و تاریخ نظم شاهنامه
او ماه آردیبهشت در موقع بودن آفتاب در برج حمل مافتاد در صورتیکه در تاریخی
که ما تألیف شاهنامه را در آن حدس زدیم آردیبهشت ماه از ۷ نور تا ۶ جوزا واقع
میشد و ابتدا بعد از سنه ۳۹۰ هجری است که غره فروردین باول حمل و غره
آردیبهشت باآخر حمل میرسد. در حل این اشکال فقط دو شق بخاطر میرسد اولی
همان مسامحه شاعر و عدم تدقیق و تقیید باین حسابهای باریک است و دومی احتمال
اینکه چنانکه در سایر اشعار شاهنامه نیز بمروور قرون زیاد اختلاط و تبدیل محل واقع
شده [چنانکه در مقاله راجع به «شاهنامه» خواهد آمد] اینجا نیز یکی از ایات نسخه
اخیر شاهنامه فردوسی که در حدود سنه ۴۰۰ تألیف شده داخل شاهنامه دقیق شده است.
یک اشکال دیگر هم (اگر اقوال فردوسی را درباره حساب و تاریخ جدی و دقیق فرض
کنیم) از این قفره ناشی میشود که فردوسی سخن از زحمت ۳۵ ساله خود در نظم
شاهنامه میراند و چون نسخه آخری شاهنامه را فردوسی ظاهراً در سنه ۴۰۰ ختم کرده
از اینقرار باید در سنه ۳۶۶ شروع بنظم کرده باشد و این منافی با حیات دقیق در
آن زمان است ولی حل این اشکال را باین نحو توان کرد که اولاً این عددها کاملاً
دقیق نیست و اغلب یکی دو سال زیاد و کم را بمسامحه حذف یا اضافه کرده عدد کامل را
ذکر میکردند و ثانیاً ممکن است دقیق در همان سال دوم سلطنت نوح یعنی سنه ۳۶۶
در گذشته باشد و کمی بعد از آن فردوسی شروع بکار کرده باشد.

(۲) سفینه خوشگو، مجمع الفصحاء و غیره. — در بعضی مأخذ مصرع آخر چنین
است: «می چون رنگ و کیش زردشتی» — این دو بیت خاتمه یک قصیده است
که فقط ده بیت از آن بر نگارنده معلوم است.

(۳) سفینه خوشگو، مجمع الفصحاء و غیره. — در بعضی مأخذ مصرع آخر چنین
است: «می چون رنگ و کیش زردشتی» — این دو بیت خاتمه یک قصیده است
که فقط ده بیت از آن بر نگارنده معلوم است.

(۴) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۰۰. (۳) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۰۰.

- (۱) لغت فرس اسدی صفحه ۱۰۷. (۲) لغت فرس اسدی صفحه ۴.
(۳) مجمع الفصحاء صفحه ۲۱۷. (۴) لباب الألباب، صفحه ۱۲.
(۵) مجمع الفرس، در ماده «افرنک». (۶) لغت فرس اسدی صفحه ۴.
(۷) در خلاصه الأشعار تقی کاشی این بیت فردوسی بطور دیگر آمده بدینقرار:
«ببینو روانش بر از نور باد ز شاه جهان چشم بد دور باد.»
(۸) لغت فرس اسدی صفحه ۲۹.
(۹) (لغت فرس اسدی، صفحه ۲۶). یارده چگونگی پازند ست و پازند
گزارش زند و آوستاست و خرده تفسیر اجزای پازندست (لغت فرس).
(۱۰) لغت فرس اسدی، صفحه ۶.
(۱۱) بیت ۳۹ و ۴۱ و ۴۲ و ۵۲ و ۵۷ و ۵۸ و ۸۱ و ۸۴ از شاهنامه،
جلد سوم.

(۳) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۰۰. (۴) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۰۰.

ان دلش یاد جوی و زبان مدح خوان (۱). جهات دیگر کم لطفی فردوسی دربارهٔ دقیقی شاید این فقرات هم باشد که اولاً بجهت سبقت یک شاعر سمرقندی یا بلخی بنظم شاهنامه ای که در وطن فردوسی تألیف شده و با اسم طوس و والی معروف آن شهر که نسب خود را بمنوچهر میرسانید (۲) (یعنی ابو منصور بن عبد الرزاق) منسوب است و پیش افتادنش از فردوسی حس غبطه و رقابت در دل او داخل شده بود. ثانیاً آنکه با وجود اینکه زحمت فردوسی باضعاف و چندین برابر رنج دقیقی بود و کارش خیلی بزرگتر و بقیدهٔ خودش شعرش عالی تر بوده از بدبختی خود چنانکه لازم است در عمر خود منظور نظر شاهان نشد و صله لایق نیافت و دقیقی باثر کوچک خودش صله فراوان یافته و حرمت و عزت لایق دید این فقره نیز شاید مقوی آن حس تأثر شده باشد چه دقیقی در عهد سامانیان بود و حامیان او نسب خود را بهرام چوین میرسانیدند (۳) و امر بترجمه کتب پهلوی به فارسی میکردند و فردوسی در عهد پادشاه ترکی واقع شده بود که قدرت خود را صرف ترویج مذهب سنی و قلع و قمع شیعه و معتزله و قرامطه نموده و از علم و ادب هم بهرهٔ زیادی نداشت. ثالثاً شاید یک جهتش هم آن باشد که فردوسی با وجود حسیات زردشتی‌گری و میل بمذهب تشیع و احساسات ملی و افتخار بیاد عهد عزت و عظمت قدیم مرز و بوم خود که پیدا است باز خود را یا از ترس و بقیه و یا طوعاً مسلمان خوب و متشروع بقلم میداد و بهمین جهت نظم دقیقی (که زردشتی و مرده و در گذشته بود) قسمت گشتاسب نامه از شاهنامه را که راجع بظهور زردشت و حکایت زریر و ارجاسب و غیره است نعمت باز یافته دانسته در شاهنامه خود داخل کرد و خود از این کار مشکل و تهمت آور که آن قسمت را نظم کند خلاص شد (۴) و بهمین جهت هم نمیخواست از آن شاعر زردشتی مذهب چندان خوب گفته باشد. این نکتهٔ اخیر فقط یک حس ضعیفی است و شاید هم صائب نباشد.

ثالثاً دقیقی خیال نظم شاهنامه را کاملاً داشته و دلیل این فقره در اشعار متفرقه ذیل مقبسه از شاهنامه فردوسی صریح دیده میشود: «بنظم آرم این نامه را گفتم من ازو شادمان شد دل انجمن (۵) * برفت او و این نامه نا گفته ماند (۶) * ... * نماند او که بردی بسر نامه را براندی بزو سر بسر خامه را (۷)». و اینکه وی برای نظم کتاب ابتدا از گشتاسب نامه شروع کرده نه از اول کتاب دلیل عکس این مدعا نمیشود زیرا که فردوسی نیز باغلب قرائن شاهنامه را بتفاریق و قطعه قطعه نه منظمآ و از اول تا آخر نظم کرده و بعدها بشکل حالیه آورده است.

(۱) بیت ۱۷۴ و ۱۸۵ از یوسف و زلنچای فردوسی چاپ اته.

(۲) الآثار الباقیه صفحه ۳۸.

(۳) ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه صفحه ۳۹ نسب آنها را ذکر میکند تا بهرام.

(۴) نولدکه در «تجلیات ایرانی» — Persische Studien

(۵) بیت ۱۴۷ جلد اول — در خلاصه الأشعار تقی کاشی مصرع اخیر این بیت چنین است: «چنان چون بود رأی شاه زمن» که اگر صحیح باشد اشاره و تأییدیست بروایت معروف که دقیقی باسر نوح بن منصور بنظم شاهنامه مبادرت کرد.

(۶) بیت ۱۵۲ جلد اول. (۷) بیت ۱۰۰۶ جلد سوم.

و هکذا. و نکته آنجاست که اینهمه را دقیقی مستقیماً خود میگوید نه آنکه از قول دیگری چنانکه فردوسی هم گاهی نظیر این سخن را در دهان یکی از گذشتگان میگذازد. اینکه دقیقی در موقع نقل ازدواج اسفندیار با همای خواهرش که در زمان خود دقیقی در میان مسلمین بسیار عجیب و قبیح بنظر میآمد بمسأله گذشته فقط ببارت «عجم را چنین بود آئین و داد» (۱) بدان اشاره میکند نیز (چنانکه نولدکه اشاره میکند) قرینهٔ دیگری بر مذهب او تواند شد. و دیگر آنکه از قرار روایت غضائری رازی شاعر معروف عهد سلطان محمود غزنوی که اندکی بعد از زمان دقیقی میزیسته دقیقی در احوال برمکیان و گویا در مناقب آنان اشعاری سروده (۲) و این مدح و ثنا در بارهٔ اولاد متولیان بتخانه بودائی معروف «نوبهار» بلخ نیز دلیل همان احساسات قومی و دینی بومی است که دقیقی را باز داشته در مطلع شاهنامه خود چنین بگوید: «بلخ گرین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار مر آن خانها داشتندی چنان که مرگم را این زمان تازیان. بالأخره استعمال الفاظ پازندی منسوخ مانند گرزمان و بزوشان و آفدستا در اشعار او آشنائی او را بمذهب قدیم و ادبیات آن میرساند (چنانکه پاولهورن بدو کلهٔ اولی و این نکته اشاره میکند).

ثانیاً دقیقی در جوانی شاعر بوده و در جوانی در گذشته چنانکه باین مطلب اشاره شد و باغلب احتمال از فردوسی هم جوانتر بود زیرا که بردن فردوسی اسم از او باستخفاف و تکرار لفظ «جوان» رسم ایرانی دلیل بر معاصری و حسد همکاری و اشتغال هر دو بیک موضوع است ورنه از گذشتگان باحترام یاد میکنند و با جوانی و پیری او در عهد خود کاری ندارند. این حکم در مادهٔ بختیاری ناظم «یوسف وزلیخا» نیز جاری است که او و فردوسی در یک عهد بوده اند و ظاهراً او جوانتر از فردوسی بود و هر دو برای یک پادشاه یک قصه را بنظم آورده اند در صورتیکه دربارهٔ ابوالمؤید بلخی که پیشترها عین آن کار را کرده بود فردوسی باحترام سخن میراند و این دلیل بر آنست که ابوالمؤید از قدما بوده و عجب است که فردوسی که ظاهراً از شعرای مداح نبوده که حرفش مدح این و آن و اخذ صله باشد در بارهٔ هر دو شاعر معاصر یعنی دقیقی و بختیاری حرف از مداحی و اخذ صلات میزند چنانکه دربارهٔ دقیقی گوید: «همی یافت از مهتران ارج و گنج * ستایندهٔ شهریاران بدی بمدح افسر نامداران بدی (۳)» و در بارهٔ بختیاری گوید: «بچاره بر مهتران بر شدی بخواندی ثنا و عطا بستندی * * * * * یکی بختیاری بُد از شاعر

(۱) بیت ۷۸۴ از شاهنامهٔ دقیقی، جلد سوم.

(۲) شعر غضائری در ضمن قصیده لامیهٔ وی که در تشکر از صلهٔ هنگفتی که سلطان محمود بوی داده بود گفته و موجب معارضهٔ او با عنصری شد چنین است: «بشعر یاد کند روزگار برمکیان دقیقی آنکه کا شفته شد بر او احوال * سحاق این بر اهرام را چه بهره رسید زفضل برمک و آن شعر قافیه بر دال * بیک دو بیت ندانم چه داد فضل بدو فسانه پاک ندارد ز نا محال و محال» (جمع الفصحی، صفحه ۳۶۹) و مقصود از فضل فضل بن یحیی برمکی و از اسحق اسحق بن ابراهیم موصلی است که تفصیل عطای هنگفت فضل در بارهٔ اسحق مزبور در کتب ثبت و معروف است. (۳) بیت ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ جلد سوم.

خامسا - مشارالیه یکی از شعرای نامدار بوده و تالی رودکی و خسروی بوده (۱) و قصاید وی بسیار عالی است ولی در نظم قصه و ترتیب متوی (که اغلب بیحر تقارب یا هزج مسدس مقصور و محذوف یا رمل مسدس محذوف و مقصور یا خفیف معمول شده بود) چنانکه فردوسی بحق گوید دستی نداشته فردوسی گوید «..... بمدح افسر نامداران بدی * ينقل اندرون سست گشتش سخن از نو نشد روزگار کهن» (۲) * علامه نولدکه که دقت و تتبع زیاد در شاهنامه کرده و بقول خود قسمت شاهنامه دقیقاً را هشت الی ده بار بدقت خوانده نیز این فقره را تأیید میکند و گوید (۳) که دقیق عین یک دسته از عبارات و قوافی را متصل تکرار میکند و قدری مایل بخیالات موهوم و افسانه پردازی است و قتیکه از اوصاف لشکر حرف میرند متصل با لفظ «همه» شروع میکند و عبارت «یکی بود» و «نگرنا» و لفظ «گزين» و «گرانمایه» و «آزاد» خیلی میآورد و همه پهلوانان را بیک نوع وصف و مدح می نماید و اغلب تکرار میکند «یکی بود نامش فلان بود». فردوسی در موقع در گذشتن یک پهلوان قدری موعظه میکند و عبارت چنین است آئین چرخ یا دورسپهر و غیره شروع میکند ولی دقیق یک لفظ «دریغ» گفته و میگردد. طلوع و غروب آفتاب که در فردوسی عبارات گوناگون خیلی تکرار میشود و یکی از پیرایشهای شاعرانه او است در دقیق پیش نیاید. دقیق فقط سه بار از طلوع آفتاب ذکر کرده و آنها در جای ضروری بوده یعنی واقعاً آفتاب طلوع کرده بود. دقیق چون در ماوراء النهر زندگی میکرد از ترکها خیلی بیشتر از فردوسی خبر داشته است از پیغو، خلخ، آياس، تکین و تکنیان خیلی حرف میزند.

خامساً - از بعضی اشعار دقیق که متفرق است چنان استنباط میشود که وی از وطن اصلی بیرون رفته و بغرب افتاده و زمان متمدنی در غربت بسر برده (شاید در چغانیان و یا بخارا) چنانکه گوید: «من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دایم شود خوار چو آب اندر شمر بسیار ماند زهومت گیرد از آرام بسیار» (۴) و در خطاب بایر گوید: «این روز و شب گر یستن زار بهر چیست نی چون منی غریب و غم عشق بر سری» (۵) و نیز «خدا یگانه بامس بشهر بیگانه فزون ازین نتوانم نشست دستوری» (۶).

سادساً - دقیق هم مثل فردوسی در شاهنامه مخصوصاً و عمداً از استعمال کلمات عربی حتی المقدور اجتناب کرده و کمتر بکار برده و در نه

رابعاً دقیق بر خلاف ادعای بعضی تذکره نویسان پیش از آنچه در شاهنامه فردوسی مندرج شده از شاهنامه چیزی نگفته (۱) زیرا فردوسی که بروایت او در این باب احتمال خلاف واقع بودن نمیتوان داد صریحاً از قول دقیق گوید: «ازین باره من پیش گفتم سخن اگر باز یابی بخیلی مکن * ز گشتاسپ و ارجاسپ بیی هزار بگفتم سر آمد مرا روزگار» (۲) * و هم فردوسی درباره دقیق گوید: «بگیتی نماندست از و یادگار مگر این سخنهای ناپایدار» (۳) * و هم گوید: «اگر چه نه پیوست جز اندکی ز بزم و ز رزم از هزاران یکی» (۴) * عدّه حقیقی اشعار دقیق در شاهنامه در نسخه چاپی وولرس (۵) ۹۸۸ بیت با ۱۷ بیت نسخه بدل است.

(۱) بعضی از تذکره نویسان در این باب اغراق بی مأخذ کرده اند. مثلاً محمد عوفی بیست هزار بیت و بعضی دیگر (سفینه خوشگو و غیره) ده هزار بیت و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده سه هزار بیت قلمداد کرده است.

(۲) بیت ۱۰-۱۱ جلد سوم. (۳) بیت ۱۰۰۰ جلد سوم.

(۴) بیت ۱۰۲۱ جلد سوم. - این که ذکر شد عقیده ایست که اغلب متتبعین نقاد هم از آن دارند ولی بعد از نگارش این سطور در متن در ضمن تتبع بعضی قراین برخلاف این مدعا نیز بنظر رسید و از آنجمله ایاتی چند متفرقه از دقیق که بر وزن و اسلوب شاهنامه است و در گشتاسپ نامه او که در شاهنامه مندرج است پیدا نمیشود مثلاً این ایات در «جمع الفرس» در لغات «کفت» و «خنگ» و «استبر» و «آمودن» و «اختر گاوین» و «آمیزه» و «بسیجیدن» و «جلب» : چوزد تیغ بر فرق آن نامدار سرش کفت از آن زخم همچون انار * یکی مادیان نیز بگدشت خنگ برش چون بر شیر و کوتاه لنگ * دوبازویش استبر و پشتش قوی فروزان ازو فرّه خردلی * در آمودن آن همایون بنا نماند آنچه باقی بگنجینها * زروی سر افراز [تاج] کیان بروفرخی اختر گاوین * اگر شاه هر هفت کشور بود چو آمیزه موشد مکدر بود * کنون رزم گردان بسیجد همی سر از رای و تدبیر پیچد همی * بناگاه از دشت در نیم شب برآمد زهر سوی با نگ جلب * و در فرهنگ وولرس در ماده «ستیهیدن» و «شخادن» این ایات: بدشت نبرد آن هزار دلیر سکیزد چو گور [و] ستهد چو شیر * شکافان تهی گاه پرتنگان شخادان جگرگاه درتنگان * و در فرهنگ ناصری در ماده «تندیس» و «تیب» و «دلنگ» : نگارند تندیس او گر بکوه زسنگ و قارش شود که ستوه * و «نبوده مرا هیچ با تو عیب مرا بی گه کرده ای شیب و تیب * و «شمررا چو از آب خواهی برنگ نخست استوارش کن از گل دلنگ * و شاید در تفحص کامل خیلی از این قبیل پیدا شود و چون در کتب و آثار نظم کتاب دیگری بدقیقی اسناد داده نشده و این ایات اسلوب نظم قصه را دارد این احتمال در ذهن قوت میگیرد که (اگر نسبت ایات مزبور بدقیقی صحیح باشد) متعلق بقسمتهای دیگر شاهنامه وی باشند. علاوه بر این قول همه تذکره نویسان هم که بیشتر از هزار بیت باو نسبت داده اند با آنکه شاهنامه معروف و در دست آنها بوده یک قرینه ایست که باسانی ردّ نتوان کرد و معتدل ترین آنها قول تاریخ گزیده است که نظم سه هزار بیت از شاهنامه را بدقیقی نسبت داده و این با قول خود فردوسی نیز وفق میدهد که ادعا میکند بیش از وی هیچ کس بیش از سه هزار بیت در یک موضوع نظم نکرده «نبیند کسی نامه پارسی نوشته بایات صد بار سی» در این صورت میشود فرض کرد که قول تاریخ گزیده دور از حقیقت نبوده (اگر چه هم ممکن است منشاء ادعای او تفسیر همین شعر فردوسی باشد بدخواه خود) و اینکه فردوسی گوید «بگیتی نماندست از و یادگار مگر این سخنهای ناپایدار» دلیل صریحی بر ابطال این مدعا نمیشود زیرا که مقصود فردوسی اشاره بفانی بودن دنیا و باقی ماندن آثار خوب از آدم است. با این همه باز باید بگوئیم که اینها فقط حدسیات ضعیفی است که با دلایل صریحه مذکور در متن بر خلاف این مدعا

مقابله نتواند کرد. Augusti Vullers (۵)

(۱) چنانکه از کلام عثمی که ذکرش گذشت استنباط می شود. در سفینه خوشگو (که در سنه ۱۱۴۸ تألیف شده) گوید: «دقیقی که قدوه شعرای آن عصر بود الخ». (۲) بیت ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ جلد سوم.

(۳) تتبعات ایرانی (Persische Studien) و حماسه ملی ایران (Das iranische Nationalepos) (در کتاب اساس فقه اللغة ایرانی - Grundriß der iranischen Philologie). (۴) لباب الألباب جلد دوم صفحه ۱۳.

(۵) لباب الألباب جلد دوم صفحه ۱۲.

(۶) لغت فرس اسدی صفحه ۴۳ - بامس یعنی شخصی که از بودن در شهری و دیاری که غیر و طن او باشد دلگیر شده و بتنگ آمده باشد و بنا بر مانعی نتواند از آنجا بجای دیگر رفت (فرهنگ وولرس).

وقتها پیش از فردوسی نه تنها بحر تقارب برای سرودن مطالب رزمی انتخاب شده بوده بلکه اصلاً ترتیب رزم سرائی بطور کلی شکل ثابت و محکمی اخذ کرده بوده است و گوید حتی کتاب پهلوی زیر بما مینمایاند که این اسلوب رزمی مدتها پیش در قصه‌های پهلوی موجود بوده (۱). بیت ابو شکور این است: «ز زر بر نهاده بسر مغفری ز پولاد کرده ببر بکتری» و شعر ابو المؤید چنین است: «دلبری که ترسد زیبار شیر زنی زاج خوانش نه مرد دلیر». در ضمن تنوع وسیعتری نگارنده اشعار خیلی زیادی از اشعار ابو شکور بلخی جمع آوری کردم که مقدار مهمی از آن (تزدیک بصد بیت) همه در بحر تقارب و قریب بیقین همه از یک قصه یا کتاب منظومی است که ابو شکور بنظم درآورده و باغلب احتمال کتاب مزبور راجع بیکی از داستانهای قدیم ایران بوده و شاید از کتاب «آفرین نامه» است که بقول لباب الألباب (۲) در سنه ۳۳۶ آترا تمام کرده است و در یک شعر دیگر از او که در لغت فرس اسدی آمده از سنه ۳۳۳ حرف میزند (۳). علاوه بر این رودکی نیز از قراریکه از اشعار وی استنباط میشود علاوه برنظم کتاب کلیله و دمنه قصه‌های دیگری نیز از قبیل سندباد نامه و غیره بنظم آورده و بعضی از آنها در بحر تقارب است و مسعودی مروزی حتی ظاهراً پیش از زمان رودکی تاریخ پادشاهان ایران را بنظم درآورده است و در میان ایرانیان اوایل قرن چهارم هجری هانقدر مقبول و مرغوب بوده که شاهنامه فردوسی نزد ایرانیان قرون متأخره. و تفصیل این مطالب در مقالات راجع بابو شکور بلخی و رودکی در «کاوه» بیاید.

مآخذ مطالب راجعه بدقیق

۱ - آنچه از اشعار خود او که در کتب مختلفه و فرهنگها بدست آمده و قسمت شاهنامه وی بتوان استخراج و استنباط کرد و آنچه از این مآخذ بنظر نگارنده رسید در ضمن مطالب گذشته بیان شد با ذکر عین شعر و اشاره بمآخذیکه شعر مزبور از آنجا نقل شده.

۲ - آنچه معاصر و جانشین وی فردوسی در باره وی در شاهنامه گوید که از این قرار است: اولاً در باره تألیف کتاب شاهنامه فارسی اصلی (یعنی شاهنامه مشور ابو منصور) گوید پس از آنکه کتاب تألیف شده شهرت یافت:

چو از دفتر اینداستانها بسی	همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان	همه بخردان نیز و هم راستان
جوانی یامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجنین
جوانیش را خوی بد یار بود	ابا بد همیشه به بیکار بود
برو تاخن کرد ناگه مرگ	بسر بر نهادش یکی تیره ترک
بدان خوی بد جان شیرین بداد	نمود از جهان دلش یکروز شاد
یکایک ازو بخت برگشته بود	بدست یکی بنده برگشته شد
رفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت یسار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا	ببغزای در حشر جاه ورا

در اشعار دیگر خودش مضایقه از استعمال آن نداشته چنانکه دیده میشود و شاید جهت عمدت ندرت کلمات عربی در شاهنامه در ماده هر دو شاعر آن بوده که شاهنامه مشور ابو منصور بن عبد الرزاق که این دو شاعر بنظم کردن آن مشغول بودند خود فارسی پاک و خالص تر بوده و کمتر عربی داشته چنانکه بعضی قطعات کوچک که از آن در دست است (۱) این مسئله را واضح مینمایاند و چون کسی عین یک عبارت فارسی در پیش داشته باشد و بخواهد آترا بنظم در بیاورد بعید است که عبارات خود آترا گذاشته و کلمات خارجی زیادی بجای کلمات او بگذارد و در نظم خود داخل کند. این شاهنامه مشور که فردوسی در باب آن گوید: «فسانه کهن بود و مشور بود طبايع زيوند آن دور بود (۲)» بسرعت تمام در خراسان و ماوراء النهر انتشار یافته بود و دقیق هم که اولاً زردشتی بر شور و شوقی (ویا اقللاً مسلمان ملت پرستی) بوده و ثانیاً آگاهی بداستانهای ملی داشته چنانکه از این شعر او معلوم میشود: «ترا سیمرغ و تیرگر نباید نه رخس جادو و زال فسونگر» آن کتاب را که بیشتر هم کیشان او مؤلف آن بوده اند (چنانکه اسامی آنها در مقدمه شاهنامه مذکور است) بیمل و رغبت متعهد بنظم آوردن شد. از برخی اشعار دیگر وی نیز اطلاع او بروایات و داستانهای قدیم ایرانی ترشح میکند مثلاً این شعر: «سیاوخش است پنداری میان شهر و کوی اندر فریدونست پنداری میان درع و خوی اندر (۳)» و این بیت: «آنک گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست و انکجا بودش خجسته مهر آهرمن گراه (۴)» که بقول پاؤل هوزن بداستان قدیم ایرانی طهمورث اشاره است و «مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بودش برمایونا (۵)».

نولید که را عقیده بر این است که اصلاً این طرز شعر پارسی خالصتر صفت شعر رزمی و خصوصاً مثنوی بوده مثلاً دقیق در اشعار دیگر خود از کلمات عربی اجتناب نکرده و مثل سایر معاصرین خود فراوان استعمال کرده. سابعاً - باید دانست که بر خلاف آنچه عموماً تصور میشود نه اسلوب شعر رزمی نه ترتیب مثنوی نه بحر تقارب و نه طرز قصه سرائی بنظم و برشته نظم کشیدن داستانهای گذشته را در فارسی نه فردوسی و حتی نه دقیق اختراع کرده یا اولین کس بوده اند که بدین ترتیب سخن رانده اند بلکه این اسلوب خیلی قدیمتر از آنها بوده. نولید که گوید دقیق نیز این اسلوب شعر رزمی را چنان محکم و روان بکار میبرد که شخص را طبعاً بحیال میاندازد که وی هم خالق این اسلوب نبوده و این طرز بیشتر از او کوبیده و ساخته و پا برجا شده بوده است و یک بیت از ابو شکور بلخی را با بیت دیگری از ابو المؤید بلخی میآورد برای اثبات اینکه خیلی

(۱) شرح این مطلب که تازه دارد در مقاله راجع فردوسی و شاهنامه عنقریب در کاوه نشر میشود و بعیده نگارنده این قطعات از آن شاهنامه اصلی قدیمی که گمان میکنم به پیدا کردن آن کامیاب شده ام فعلاً (باستثنای بعضی جل کوچک قدیمتر که هیچ وقت بیک سطر بالغ نمیشود) قدیمترین نمونه نثر فارسی است که بما رسیده.

(۲) بیت ۱۰۱۷ جلد سوم.

(۳) لغت فرس اسدی صفحه ۸۱۱ و مجمع الفرس.

(۴) لغت فرس صفحه ۱۱۷.

(۵) لغت فرس صفحه ۱۰۸.

(۱) Th. Nöldeke: Persische Studien (۲) جلد دوم صفحه ۲۱.

(۳) کس آن داستان کس نگفت از فیال ابر نیصد و سی و سه بود سال.

ثانیاً در بارهٔ درج گشتاسب نامهٔ دقیقی در شاهنامه چنین گوید:

چنین دید گوینده یکشب بخواب
دقیقی ز جائی پدید آمدی
بفردوسی آواز دادی که می
کنون هر چه جستی همه یافتی
ازین باره من پیش گفتم سخن
زگشتاسب و ارجاسب یقی هزار
گر آن مایه نزد شهشه رسد
کنون من تکویم سخن کو بگفت

ثالثاً در انجام قسمت شاهنامهٔ دقیقی باز چنین گوید:

کنون ای سخنگوی بیدار مرد
دقیقی رسانید اینجا سخن
ربودش روان از سرای سپنج
بگیتی نماندست ازو یادگار
نماندی که بردی بسر نامه‌را
چو این نامه افتاد در دست من
نگه کردم این نظم سست آدم
من اینرا نوشتم که تا شهریار
دو گوهر بد این با دو گوهر فروش
سخن چون بدین گونه بایدت گفت
چو بند روان بینی و رنج تن
چو طبعی نداری چو آب روان
دهان گریماند ز خوردن تهی
یکی نامه (۱) دیدم پر از داستان
فسانه کهن بود و منشور بود
نبردی پیوند او کس گمان
گذشته برو سالیان دو هزار
گرفتم بگوینده بر آفرین
اگر چه نه پیوست جز اندکی
هم او (۲) بود گوینده راهبر
همی یافت از مهتران ارج و گنج
ستایندهٔ شهریاران بدی
بمنقل|بمنظم| اندرون سست گشتش سخن
من این نامه فرخ گرفتم بقال

۳ - اشارهٔ مختصری باسم او در تاریخ یعنی که در حدود سنهٔ ۴۱۴

تألیف شده که گذشت و تاریخ بیهقی که در سنهٔ ۴۴۸، بتألیف آن شروع شده که چند شعر از او نقل میکند و غضبانی رازی متوفی سنهٔ ۴۲۹ که از اشعار او حکایت میکند.

۴ - شرحی است که محمد عوفی در کتاب لباب الألباب که در اوایل قرن هفتم هجری تألیف شده ذکر میکند: در اینجا او را ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی مینامد و گوید «او را بسبب دقت معانی و رقت الفاظ دقیقی گفتندی» (۳) و در خدمت امراء چغانیان بودی و قصیده‌ای میگوید

(۱) مقصود شاهنامهٔ اولی است. (۲) یعنی دقیقی.

(۳) وجه تخلص دقیقی بتحقیق معلوم نیست و این وجه مذکور ضعیف است. باغلب احتمال آرد فروشی وجه تسمیه است که شاید پدرش مثلاً آرد فروش بوده چه دقیقی باین معنی است و چندین نفر از مشاهیر بهین اسم دقیقی معروف بوده‌اند که در کتاب انساب سمعی و تاریخ الوزراء صاب اسمی آنها دیده میشود.

در مدح امیر ابو سعید محمد مظفر محتاج چغانی . . . الخ. قطعاتی از اشعار او را نیز درج میکند.

۵ - آنچه در تاریخ گزیده که در سنهٔ ۷۳۰ تألیف شده آمده است از این قرار: «دقیقی معاصر امیر نوح سامانی بود و از شهنامه از داستان گشتاسب سه هزار بیت گفته است و حکیم فردوسی جهت قدر معرفت سخن آنرا داخل شهنامه کرد. . . الخ».

۶ - سفینهٔ خوشگو که در سنهٔ ۱۱۴۷ تألیف شده در باب دقیقی گوید: « . . . از قول شعرای بخارا است . . . آل سامان همیشه میخواستند که احوال سلاطین عجم در سلک نظم کشیده شود چون در آنوقت مرتبهٔ نظم عالی نگشته بود این آرزو سرانجام نیافت تا نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید بنظم آن زیاده از دیگران توجه گشت دقیقی را که قدهٔ شعرای آن عصر بود مشمول مراسم بیگران ساخته بنظم امر فرمود. . . الخ».

۷ - آتشکدهٔ آذر لطفعلی بیک که در سنهٔ ۱۱۱۹ تألیف شده و مجمع الفصحا تألیف رضا قلیخان هدایت هم در باب دقیقی هر کدام شرحی آورده‌اند که چون معروف است محتاج بنقل عین مندرجات آنها نیست. لطفعلی بیک پس از ذکر دقیقی در جزو شعرای سمرقند و ذکر اسم او «منصور بن احمد» یک رباعی هم از او نقل میکند. مجمع الفصحاء غث و سمین را بهم مخلوط کرده و او را هم مداح ابو المظفر چغانی و هم مداح نصر بن سبکتکین (گویا بتقلید دولت‌شاه که وی پسر نصر را ابو المظفر نامیده و باشتباه گنیه ممدوح فرخی در قصیدهٔ داغگاه قرار میدهد) میسازد و حتی بخدمت سلطان محمود (که در سنهٔ ۳۸۸ جلوس کرده) نیز می‌رساند و نظم شاهنامه را بحکم آن سلطان نسبت میدهد و بالأخره (!) کشته شدن او را در سنهٔ ۳۴۱ میگذارد (۱) و بروایت دیگر نظم گشتاسب نامه را بحکم امیر نوح بن منصور نسبت میدهد. ولی در جمع اشعار دقیقی زحمتی بسزا کشیده و مبتغی جمع کرده.

اشعار باقی از او

آنچه از اشعار دقیقی امروز در دست است کم و محدود است. ظاهراً دیوانی از او در دست نبوده و خبری از آن هم در کتب و آثار نیست. ابو الفضل بیهقی در تاریخ ناصری پس از ذکر چند بیت از دقیقی گوید «این قصیده نیز نبشته شد چنانکه پیدا آمد». غیر از قسمت داستان گشتاسب از شاهنامه اشعار متفرقه‌ای در کتب مختلفه و تذکره‌ها و فرهنگها پراکنده است که نگارنده ۱۹۳ بیت از آنها را از کتب ذیل استخراج و جمع آوری کردم: تاریخ بیهقی، لغت فرس اسدی، المعجم

(۱) این تاریخ وفات که مأخذ اصلی آن معلوم نیست ولی در ازمنهٔ اخیره خیلی منتشر و معروف شده مثلاً بوا (Bouvat) در «تاریخ برامکه» هم آنرا ذکر کرده نه تنها با مدح دقیقی منصور بن نوح را که در ۳۵۰ جلوس کرده و نوح بن منصور را که در سنهٔ ۳۶۵ جلوس کرده منافعی است بلکه با نظم کتاب شاهنامه‌ایکه خود بقول مشهور در سنهٔ ۳۴۶ تألیف شده نیز کاملاً منافات دارد. اگر این تاریخ مأخذی داشته باشد بعین نیست که تاریخ تولد دقیقی بوده است و خلط شده چنانکه بعضی در بارهٔ کسانی مروزی هم همین خلط را کرده‌اند.

و در اوایل قرون اسلام کتب تاریخی قدیم بجدّ و جهد مسلمانان عالمی که زبان پهلوی میدانستند بزبان عربی ترجمه شده است و اگرچه اکثر آن ترجمه‌ها هم بعدها گم شده است ولی بسیار اخبار مهمی که از همان منابع استخراج شده بود در کتابهای متأخرین حفظ شده است لیکن شعر غیر دینی عهد ساسانیان تماماً گم شده و از آن شعر پهلوی بسیار کم اطلاع داریم. ایرانیان عهد ساسانیان بلاشک شعر داشتند. از هر حیث در زبان پهلوی نظماً یا تصنیفاً بوده که آنها را با ساز موسیقی میخواندند. در کتاب پهلوی «کارنامه اردشیر» مطالعه میکنیم که اردشیر در اصطبل (ستورگاه) نشسته طبل زد و نغمه خوانی کرد و انواع دیگر خرمی نمود و در باره مطربان و موسیقی نوازان مشهور عهد آکاسره خصوصاً سرکس و باربد مورّخین عرب و فرس حکایات فراوان نقل نموده‌اند. مسعودی در کتاب مروج الذهب^(۱) میگوید که نغم و ایقاعات و مقاطع و طروق الملوکیّه از ایرانیان آمده است. این طروق الملوکیّه که هفت بود و آنها را بیاربد نسبت میدادند برای روزهای هفته ساخته شده بود و همچنین موسیقی ایرانی قدیم سی لحن داشت یعنی یک لحن برای هر روز در ماه و میگویند که باربد را ۳۶۰ نوا بود و هر روز در سال یکی میگفت^(۲). چه عدّه روزهای سال زردشتی ۳۶۰ است اگر پنجروز مسترقه را نتباریم. در کتاب «برهان قاطع» سی لحن باربد شمرده شده است و در دیوانها و مشوهای شعرای فارسی مخصوصاً در دیوان منوچهری گاه گاه چند اسم از اسماء نواهای عهد قدیم پیدا میکنیم و آن اسمهای نواها بسیار اهمیت دارند زیرا که از آنها میتوانیم بشناسیم که مقبولترین موضوعها برای شعرای عهد ساسانیان چه بود. چندتا از آن نواها در مدح پادشاه و در باب گنجهای او بود مثل خسرو و باغ شهریار و باغ شیرین و اورنگی و شبدر و هفت گنج و گنج باد آورد و گنج گاو و تخت اردشیر و چندتای دیگر در باره کارهای پهلوانان قدیم بود مثل آئین جمشید و کین ایرج و نوروز کقباد و سیاوشان و کین سیاوش و پیکرگرد و غیره و نواها در مدح بهار و در قشنگی طبیعت و در تحسین باده و عیش و خرمی هم بود مثل نوبهاری و نوروز بزرگ و ساز نوروز و سبز در سبز و گل نوش و سرو سهی و کبک دری و بالیزبان و آرایش خورشید و ماه بر کوهان و نوشین باده و روشن چراغ و نوش لینان و رامش جان یا رامش جهان و غیره. چون از آن شعر غیر دینی هیچ چیز باقی نمانده است نمیتوانیم بدستی بدانیم که عروض پهلوی چه بود. با وجود آن شاید علم لغت ایرانی در این امر ما را هدایت کرده و اشاراتی بنماید. در هر حال یقین است که ایرانیان پیش از عهد اسلام نه قافیه میدانستند و نه ارکان.

که در شماره ۳۵ از دوره قدیم کاوه شرحی از مؤلفات ایشان درج شده. ایشانرا علاوه بر کتاب شاهکار «مملکت ساسانیان» مذکور در آن شماره کتب زیاد دیگری نیز هست مانند «لهجه سنائی»، «حکایات فارسی» که هر سه بزبان فرانسوی نوشته شده و رساله‌ای در باب کاوه آهنگر بزبان دانمارکی و غیره.

(۱) Maçoudi: Les Prairies d'or, publ. p. Barbier de Meynard, tome (۱) VIII, p. 90.

(۲) تاریخ گزیده تألیف حمد الله مستوفی، Journal «voir E. G. Browne dans le» of the Royal Asiatic Society, 1899, p. 57.

فی معایر اشعار العجم، لباب الألباب عوفی، سفینه خوشگو، مجمع الفرس، خلاصة الأشعار تقی کاشی، آتشکده آذر، فرهنگ وولرس، مجمع الفصحاء، فرهنگ ناصری و خیلی از قطعات که در وزن و قافیه مثل هم بوده و از کتب مختلفه بدست آمد پشت هم ولی مجزاً و با اشاره بآخذ ثبت و یادداشت کردم. این اشعار در بیست و یک اوزان مختلف است که بیشتر از همه در بحر هزج (مستدس مقصور) است (۶۳ بیت)، و ۱۹ بیت در بحر متقارب (مثنی مقصور) و ۱۷ بیت در بحر متقارب (مثنی صحیح) و ۱۸ بیت در بحر مضارع (مثنی اخرب مکفوف محذوف) و ۲۰ بیت در بحر مجتّب (مثنی محذوف) و باقی در بحور مختلف است.

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار که در سنه ۶۱۳ تألیف شده قصیده ملّع و مخلوطی از عربی و فارسی و مازندرانی از قاضی هشام آملی نقل کرده مشتمل بر ۷۶ بیت که مطلعش این است: «ای بفرهنگ و علم دریاؤ لیس مارا بجز تو همتاؤ». این قصیده با این بیت ختم میشود: «این باون وزنه [که] دقیق گفت تی تلی لی تنا تنا [نا] و^(۱)» و از آن استنباط میشود که دقیقی قصیده‌ای بر این وزن داشته است.

* *

محض مزید فایده و تکمیل مطلب بسیار مناسب بود که همه این اشعار متفرقه در خاتمه مقاله درج شود ولی بدبختانه مجال ستونهای کاوه تنگتر از آنست که این منظور میسر گردد.

معلوم است که آنچه در باره دقیقی ذکر شد مبنی بر تتبع محدود و ناقصی است که نگارنده با مأخذهای محدود که در دست داشت جمع آوری توانست بنماید و همچنین است عدّه اشعار او که جمع شد ورنه اگر کسی تتبع کامل در همه کتب بکند شاید بتألیف خیلی بهتر و جامعتری در این باب کامیاب گردد و مخصوصاً بواسطه تتبع کامل در تذکره‌ها و فرهنگها ممکن است خیلی از اشعار دقیقی و بآن وسیله اشارات و قرائی تازه بشرح تاریخ زندگی او پیدا شود.

نسخه بدلهای اشعار منقوله در این مقاله محض رعایت اختصار در روزنامه ذکر نشد.

«محصل»

شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم

مقاله ذیل از قلم فاضل محترم و استاد معظم جناب آقای استاد کریستینسن^(۲) علامه مستشرق دانمارکی است که در موضوع بسیار مهم شعر قدیم فارسی برای روزنامه کاوه لطف فرموده و مرقوم داشته‌اند. چون مقاله را استاد محترم خود بفارسی مرقوم داشته‌اند ما نیز آنرا عیناً بدون مداخله در عبارات (مگر در بعضی جزئیات) و با حفظ انشای اصلی خودشان تیبناً درج میکنیم. اداره کاوه از حضرت معظم تشکر خالصانه دارد که اوراق این جریده را بکمک قلمی خود مفتخر فرموده‌اند. اینک مقاله فاضل محترم که خودشان عنوان فوق را بآن داده‌اند:

از کتب علم و ادب و شعر عهد ساسانیان بدبختانه بسیار کم باقی مانده است. زردشتیان بنگاه داشتن مهم‌ترین کتب دینی سعی کرده‌اند و بوسی

(۱) مجمع الفصحاء اسم این شاعر را بنقل از همان کتاب قاضی هجیم ذکر میکند و فقط ۱۵ بیت از قصیده را درج کرده. مصراع اخیری را این طور ضبط میکند: «تن تنا تن تنا تنا و». (۲) Arthur Christensens عالم معروف دانمارکی است

ملاحظه میکنیم که لفظ نهادی (یعنی نهاد) را در مصراع چهارم با الف دراز کشیده مثل آآ باید خواند و همین دراز کشیدن حروف عله نیز گاه در شعر آوستا واقع میشود.

در میان پارچه‌های نوشتجات مذهب مانی که جناب فاضل محترم پروفیسور گرونویدل (۱) از طرفان که شهر ترکستان چینی است برلین آورده‌اند و بعضی از آنها در زبان پهلوی شمال غربی و بعضی در پهلوی جنوب غربی ایران مرقوم است نیز چند فقره منظوم است که بیشتر در بحر هشت هجا نظم شده است. یک فقره که تماماً عبارت از ابیات آن بحر است در قطعه ۴ یافت میشود (۲) بدینقرار:

آبِزِروانَخِ اِشِنوِخَرَغِ هِمِ
چِ اَز بایِلِ زَمِیغِ و سَبَرِیخْتِ هِمِ . . . الخ (۳)

یعنی من مرد ابرووانغ (۴) هستم که رضایت بجایآورم زیرا که از نزل بابل هستم الخ.

و بحور دیگر نیز پیدا میشود مثلاً یک قطعه است که در او ابیات یازده هجا که چهار «اکسنت» (۴) دارند میابیم (۵):

خَوْرَخَشیدِ رُوشَنِ اودِ پِرمایِ بَرِزَاغِ الخ (۶).

یعنی خورشید روشن و ماه تمام در خشان الخ. مدّ دادن بحروف عله در این قطعه‌های موزون فراوان یافت میشود. مثلاً کومالانان در قطعه چهارم (۷).

هیچ شک نیست که شعر غیر دینی عهد ساسانیان که حالا باقی نیست نیز در همین طور بحور نظم شده بوده است که آن بحور از هر چه تفاوت نداشتند الا آن که عدد هجا معین بود و از این جهت در کتاب «برهان قاطع» آورده است که «نوی خسروانی» که از تألیفات باربد بود تری بوده است مسجع.

در شماره ۳۵ روزنامه کاوه جناب محترم آقا میرزا محمد خان قزوینی مقاله فاضلانه در باب قدیمترین شعر فارسی مرقوم داشته‌اند. جناب ایشان بیان مینمایند که آن ابیات که بعباس مروزی نسبت میدهند و قدیمترین شعر فارسی میندارند دغل و جعلی باید باشد زیرا که در سنه ۱۹۳ هجری که ادعا میکنند که در آن سال عباس مروزی همان شعر در مدح مأمون گفت علم عروض عرب این قدر انتشار نداشت که زحافات مخصوصه مقبوله طباع موزون ایرانیان حاضر بوده باشد. پس میرزا محمد قزوینی دو فقره شعر فارسی را که آنها را در کتب مورخین قدیم عرب پیدا کرده‌اند ذکر میکنند و آن ابیات برسم عروض عرب تألیف نشده است و آن دو فقره بسیار مهم است بجهت اینکه ظاهراً در بحر هشت هجا که در زبانهای قدیم ایران مقبولترین بحر بود تألیف شده است. فقره دوم را که در سنه ۱۰۸ تصنیف شده این طور باید خواند:

قدیمترین عروض ایرانی که معلوم است در آوستا (۱) واقع است و این ابیات فقط در این خصوص با اثر تفاوت دارد که هر مصراع آن از یک عدد معین از هجاها (۲) عبارت است و عدد مصاریع که یک قطعه تشکیل میکند نیز معین است. قدیمترین قسمت آوستا یعنی گاتاهای (۳) زردشت از چنین ابیات عبارت است که پنج گونه است بحر و هوشتر (۴) که سه مصراع دارد و هر مصراع از ۱۴ هجا (۷ و ۷) ترکیب است و بحر سپتامینیو (۵) که چهار مصراع دارد و هر مصراع از ۱۱ هجا (۴ و ۷) ترکیب یافته و بحر اهنوایی (۶) که سه مصراع دارد و هر مصراع از ۱۶ هجا (۷ و ۹) ترکیب یافته و بحر اوستوایی (۷) که پنج مصراع دارد و هر مصراع از ۱۱ هجا (۴ و ۷) مرکب است و بحر وهشتوتی (۸) که دو مصراع که هر یک از ۱۲ هجا (۷ و ۵) و دو مصراع که هر یک از ۱۹ هجا (۷ و ۱۲) ترکیب شده دارد. اما اجزای منظوم اوستای جدید ساده تر و بی تکلف تر است زیرا که در آوستای جدید غالباً یک بحر موجود است و این بحر از هشت هجا مرکب است (بحر دوازده هجائی بسیار کم یافت میشود) و تنها نسبت بعدد مصاریع اختلافی دارد چونکه یک قطعه گاه از سه و گاه از چهار و گاه از پنج بعمل آمده است. این بحر هشت هجائی اگر چه در قدیمترین اجزاء آوستا دیده نمیشود ولی با وجود این خیلی قدیم باید باشد و بلا شک از آن ایام سابق که در آن ایرانیان و هندوان یک ملت بودند صادر شده زیرا که این بحر در ویدای (۹) هند هم یافت میشود و بعدها در شعر هندی عمومی شده است همین طور که در شعر آوستای جدید.

با وجود اینکه همه اشعار بزمی عهد ساسانیان از میان رفته باز چند فقره‌های موزون در زبان پهلوی باقی مانده است چنانکه علامه محترم و استاد معظم جناب پروفیسور اندریاس (۱۰) که معلم دار الفنون شهر گوتسکن (۱۱) و ایرانشناس مشهور است اظهار نموده‌اند. کتیبه سنگی حاجی آباد که بتر اندازی شاه شاپور اول و بنا کردن عمارتی راجع است با یک نطق پادشاهی که در بحر هشت هجائی نظم شده است خاتمه مییابد و آن ابیات در زبان پهلوی این طور است:

کی چیداغی اَنَدَرِی چیدی کی دَسْتِ نیوی است
هان پاڈی پَد اِن دَرِکی ایو نهادی و تیری
اوهان چیداغی ایو اَسْتِ پَس کی تیری اوهان چیداغ
او گندی اوی دَسْتِ نیو (۱۲)

یعنی مردی که او این بنا بطرف مغرب بنا کرده و دستش نیکوست با در این دره نهاد و تیر بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر بجانب این بنا انداخت دستش نیکو است.

(۱) Avesta (۲) مقصود استاد از «هجا» مقطع است که بفرنگی سیلاب (syllabe) و با صلاحت عروضین وتد یا سبب یا فاصله نامند (اداره کاوه).
(۳) Spentamainyu (۴) Vohukhschathra (۵) Gáthás (۶) Ahunavaiti (۷) Ustavaiti (۸) Vahishtōiti (۹) F. C. Andreas (۱۰) Veda (۱۱) Göttingen (۱۲) kē tchidhāghē ulāndarē — tchidhē kē dastē nēvē ast — hān pādihē — pas padh in dārākē — év nihā-ā-dhē ū tirē — ô hān tchidhāghē év astē — pas kē tirē ô hān tchidhāgh — awgandē ôi dastē nēv.

Handschriften-Reste aus Turfan, II. Teil, p. 51; (۲) Grünwedel (۱)
C. Salemann, Manichaeische Studien, I, p. 4. F. W. K. Müller,
abhzérwānagh ischnōkhragh hēm — tchē az Bābēl zniḡh visprēkht (۳).
Müller p. 64, Salemann p. 29 (۵) Accent (۴) hēm — usw.
Khwarhshchēdh i rōschān ud purmah i brazāgh (۶) Fragm. 554v.,
Müller p. 50, Salemann p. 4 (۷)

از خُتلان آمَدِيَه برو تَباه آمَدِيَه
آبَار باز آمَدِيَه خشک تزار آمَدِيَه

در فقره اول که تاریخش زمان خلافت یزید بن معاویه است اگر حرف الف را در لفظ «آب» دراز کشیده بخوانیم تقطیع آن ابیات چنین میشود:

آآب است و نید است
و عَصاراتِ زیب است
سُمِيَه روی سید است

در آن دو فقره قافیه نیست اما نوعی تجنیس پیدا میشود که یکی از آن دو فقره در هر مصراع پیش از ردیف لفظی دارد که حرکتش یاء است و در آن دیگر لفظی که پیش از ردیف است حرکت الف دارد.

اگر کسی کتب تاریخی نخستین قرون اسلام را با سعی تفتیش نمودی و تمام اشعار فارسی که در آنها پیدا میشود جمع کردی برای معرفت بحور قدیم ایرانیان کار بسیار مفید کردی. میرزا محمد قزوینی راه نموده است. (آرتور کریستنسن).

* * *

در ذیل مقاله استاد معظم نظر خوانندگان را یک شعر دیگر نیز جلب میکنیم که در «لفت فرس» اسدی در ماده «وسناد» ذکر شده بدین قرار:

«و همچنین اندر نامه پیران و یسه گفتند پهلوی زبان پهلوی

آز دم کی دشهر یارکت هیر و سناد

نیدرا و رورحد و یم ساجاذ»

اگر چه پاول هورن^(۱) گوید این شعر نامفهوم است و مطابق وزن قدیم ایرانی نیست و نولدکه^(۲) گمان میکند یک شاعر فارسی زبان (یعنی بعد از اسلام) خواسته در زبان پهلوی شعر بگوید ولی با وجود این شعر مذکور شایسته توجه و تدقیق است. «اداره کاوه»

محصّلین ایرانی در آلمان

یکی از تأسیسات نافعه سالهای آخری «هیئت مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» است که در محرم سنه ۱۳۳۶ تأسیس شده و تا امروز پایدار و دایر است. مقصود این هیئت آنست که بمحصّلین ایرانی که بمملکت آلمان میآیند تسهیلات لازمه برای تحصیل در مدارس و دار الفنونهای این مملکت داده و همه نوع مواظبت با آنها در پیدا کردن خانوادههای مناسب برای زندگانی و مدرسههای صحیح برای تحصیل بنماید. این هیئت که مرکب از اشخاص محترم آلمانی از قبیل مدیران مدارس متوسطه و اساتید (پروفیسور) بزرگ و نویسندگان و خانمهای با تجربه و عالیشان و چند نفر ایرانی است حاضر است تمنای پدران ایرانی را در باب سپردن اطفالشان بتحت مواظبت این هیئت با کمال خوشوقتی اجابت نماید. در این صورت اولیای اطفال باید اقلاً مخارج یکساله محصل را مستقیماً یا بتوسط سفارت ایران در آلمان یا وسیله دیگری بهیئت مزبور قبلاً تسلیم کنند و جوان محصل را مستقیماً با آلمان بفرستند. اعضای هیئت مواظبت خواهند کرد که بمجرد رسیدن محصل بخاک آلمان فوراً اسباب آسودگی او را

فراهم آورده و منزل موقتی و سایر لوازم استراحت برای او فراهم بیاورند و در ظرف دو سه هفته یا قدری کمتر و بیشتر در یکی از شهرهای کوچک یا متوسط آلمان خانواده صحیح و نجیبی پیدا کرده جوان محصل را مثل یک عضو آن خانواده بانجا میسپارند. جوان محصل که داخل عضویت آن خانواده میشود در تمام امورات زندگی و تحصیل خود حتی مخارج جیبی در تحت نظارت و مواظبت خانواده خواهد بود. رئیس یا ریسه آن خانواده بموجب مقاله کتبی که با «هیئت مواظبت» دارد مکلف است که تمام جزئیات مفصّله مندرجه در مقاله نامه را که راجع بمواظبت صحیح است بجا بیاورد. مثلاً در موقع ناخوش شدن محصل فوراً طبیب بیاورد و فوراً بمنشی گری هیئت مواظبت اطلاع بدهد و میتواند در هر ماه تا فلان اندازه برای گردش و تفریح و خوشگذرانی طفل خرج کند و فلان قدر خرج جیب باو بدهد و هکذا. علاوه بر این در مقاله نامه مزبور در باب تعطیل تابستان قراری داده میشود که محصل را یا خود آن خانواده پهلوی خود نگاه میدارد و بهر جا از بیلاقات که میروند با خود میبرند و یا اگر خانواده قبول نکند خود «هیئت مواظبت» در تابستان جایی دیگر در کوهستانها یا ساحل دریا برای محصل پیدا میکند و باز بیک خانواده ای موقتاً میسپارد. این ترتیب که مختصری از آن ذکر شد اکنون بیشتر از دو سال است در باره بیشتر از بیست نفر محصلین ایرانی در این مملکت جاری است و آنها کاملاً در زیر اداره «هیئت مواظبت محصلین ایرانی» مشغول تحصیل هستند و تمام احتیاجات آنها از طرف هیئت مواظبت برآورده میشود باین طریق که هر چه جوان محصل لازم داشته باشد بصاحب خانواده اظهار میکند و چیزهای جزئی و جاری را خود خانواده میتواند انجام بدهد و برای مخارج قدری مهمتر باید بدفتر خانه هیئت مواظبت نوشته و کسب اجازه کند. مخارج یک محصل در آلمان فعلاً در سال از هشت تا دوازده هزار مارک میشود که بجزان حالیه معادل ۸۰ الی ۱۲۰ تومان میشود. این مبلغ نه تنها زندگی و خورد و خوراک و منزل و لباس و احتیاجات شخصی او صرف میشود بلکه مخارج تحصیل مدرسه و کتب مدرسه و لوازم تحریر و خرج جیب و تفریح و خرج مدت تعطیل و معالجه و مداوا در موقع لزوم و مخارج مسافرت از شهری بشهری در موقع لزوم و غیره نیز داده میشود و باین ترتیب یک جوان ایرانی در آلمان با ماهی ۶ الی ۱۰ تومان میتواند تحصیل نماید و بعسرت هم گذران نخواهد کرد زیرا که مبلغ هشت هزار مارک که ذکر شد خیلی بیشتر از آنست که تا حال از طرف «هیئت مواظبت محصلین» که در تحت نظارت او هستند صرف کرده و میکنند چه برای هر کدام از آنها سالی ۴۰۰۰ مارک فقط تخصیص شده بود و در سال اخیر بواسطه گرانی کافی نیامد. از اینرو دیده میشود که یک فرصت خوبی برای ایرانیانی که مایلند اطفال خود را برای تحصیل بارویا بفرستند پیدا شده که باسانی میتوانند اولاد خود را در این مملکت که بمدارس و علم فوق العاده خود معروف است با هشت تومان در ماه بتحصیل بگذارند و تحصیل کنند. راست است که بمرور زمان زندگی گرانتر میشود ولی بهمان نسبت هم پول ایران نسبت بمارک گرانتر میشود و نسبت زندگی و پول تقریباً بهمان معادله میآید.

هوادار بسیار داشتند تا آنکه حکومت حالیه ایران کار را بر آنها تنگ گرفت و در اوایل سال ۱۳۳۸ بین جنگلیها و قشون دولتی زد و خورد های بسیار واقع شد ولی چنانکه در فوق مذکور گردید معلوم میشود بالاخره بین دولت و جنگلیها پس از سه سال و اندی کار بصلح و آشتی انجامیده و روزنامه های طهران از این مسئله خیلی اظهار مسرت و شادمانی میکنند.

§§ یکی از مسرت بخش ترین اخباری که در روزنامه های اخیر ایران دیده میشود خبری است راجع بترقی مدارس دختران در طهران. در ۲۴ ربیع الاول امسال مدارس زنان طهران اولین بار ترتیب جشن با شکوهی داده اند که متجاوز از پانصد نفر خانمهای ایرانی و خارجه و مدیرها و معلمات مدارس نسوان و محصلات دارای تصدیق نامه در آن حضور داشته اند. در آن مجلس چندین نفر خاتم لفظهای مفصل نموده و اظهار داشته اند که عجله ۵۸ باب مدارس برای دخترها در طهران موجود است و در آن مدارس ۳۲۲۶ نفر دختر درس میخوانند و بر این عده متجاوز از هزار دختر دیگر را هم باید افزود که مجاناً در مدارس ابتدائی دولتی مشغول تحصیل هستند و از این قرار معلوم میشود رو بهمرفته قریب ۵۰۰۰ دختر در طهران مشغول تحصیل میباشند. افسوس که این مسئله مثل خیلی چیزهای دیگر تنها منحصر بطهران شده و شهرهای دیگر از این نعمت پر بها که برای ترقی ایران اولین درجه اهمیت را دارد محروم هستند و انبساط این امر خیر در نقاط دیگر ایران هم بسته بهمت اشخاص وطن دوست با معرفت و کم گو و پرکار است که بشخصه بدون انتظار آنکه از طرف مقامات رسمی باین کار شروع شود دامن بکمر زده و در این راه جهاد و کوشش نمایند و بدانند که نتیجه اقداماتشان احیای خواهران ایرانی خودشان و تعلیم مادران نسل آینده است که اگر تربیت شوند دامنشان بهترین گهواره ترقی و خوشبختی ایران خواهد بود.

§§ مستشاران مالی انگلیسی در شرف حرکت بایران هستند. آقای سیدنی آرمیتج سمیت^(۱) که بسمت مستشاری دولت ایران معین گردیده در ۷ جمادی الآخره عازم ایران شد و نیشین^(۲) نام هم که مستشار مزبور ویرا بسمت معاونت خود انتخاب کرده با او حرکت نمود. بالفور^(۳) نام که او نیز بسمت معاونت مستشار مالی انتخاب شده عنقریب حرکت خواهد کرد. کروکر^(۴) منشی آرمیتج سمیت هم بطرف ایران حرکت نمود. آرمیتج سمیت مذکور در فوق در سنه ۱۲۹۳ متولد شده و در سنه ۱۳۲۰ داخل خدمت خزانه داری انگلیس شد در سنه ۱۳۲۶ منشی مخصوص وزیر مالیه انگلیس گردید و از همان وقت در مناصب مختلفه دولتی راجع بمالیه بوده و اخیراً یکی از نمایندگان وزارت مالیه انگلیس در مجمع صلح پاریس بود.

§§ اعلیحضرت احمد شاه وموکب ایشان در ۲۹ جمادی الاولی از ژم پایتخت ایتالی بطرف کان^(۵) حرکت کردند. پادشاه ایتالی و وزرای آن دولت در موقع وداع حضور بهم رسانده بودند.

§§ افغانستان که تا این اواخر کسی را اجازه دخول بدانجا نبود این ترتیب را موقوف نموده و راه آمد و شد بدان مملکت اکنون دیگر برای همه کس باز است. دولت افغانستان اخیراً اولین بار اسکناس نشر کرده است.

این «هیئت مواظبت» حاضر است برای اولاد فقرا و اغنیا و بزرگان و افراد مردم کمک خود را تقسیم دارد و برای هر نوع علوم و فنون و صنایع که مایل باشند اسباب تربیت آنها را فراهم بیاورد. خوشبختانه اولیای امور در این مملکت نیز همه نوع معاونت و حمایت در تسهیلات لازمه در مدارس و دار الفنونها مینمایند مثلاً بعضی از محصلین ایرانی در زبان لاتینی مایه ای ندارند و بدون آن نیز نمیتوانند از امتحان بگذرند. در این باب وزارت علوم این مملکت معاونت لازم میکند که محصل ایرانی از زبان لاتینی معفو باشد و در واقع زبان فارسی یا عربی بجای لاتینی قبول میشود. چند نکته اساسی که «هیئت مواظبت» برای خود اصول روشن قرار داده از این قرار است که اولاً محصلین را عموماً دور از پایتخت در شهرهای کوچک یا متوسط تربیت میکنند تا بقدر امکان هر کدام را جدا از دیگران نگاه میدارند مگر آنکه اخلاقاً هر دو نفر خوب باشند و یا سَنَشان کم باشد که بیم فراموشی زبان خود در آنها برود و ثالثاً اگر در انتخاب رشته تحصیل خودشان محصلین یا اولیای آنها از هیئت مواظبت صلاح جویی کند آنها را بقدر امکان بعلوم صنعتی و فلاحتی و علم تربیت (پداگوژی) تشویق خواهند کرد زیرا بقیده اغلب اعضای هیئت انتشار این علوم بهترین راه ترقی حقیقی ایران است. آنچه تا حال در تربیت محصلین ایرانی دیده شد نتیجه بسیار خوبی بدست آمده. در معاشرت و آمیزش با مردمان این مملکت که در میان آنها بسر میرند جوانان ایرانی خود را بسیار مؤدب و مهربان و معقول نشان داده و محبت آنها را بخود جلب کرده اند سعی و اهتمام آنان بدرس و تعلیم باعث آن شده که شهادتنامه های خوبی از طرف معلمین بانها داده شده است. فعلاً ۳ نفر در رشته مهندسی و ۲ نفر در فن تجارت و ۲ در فلاح و یک نفر در رشته علم کیمیا و یک نفر در علم تربیت و ۶ نفر در مدارس مقدماتی در بلاد مختلفه آلمان در تحت نظارت هیئت سابق الذکر مشغول تحصیل هستند.

اوضاع ایران

بنا بخبار روزنامه های ایران معلوم میشود کار بین حکومت مرکزی و جنگلیها بالاخره در ربیع الاول ۱۳۳۸ بصلح انجامیده است و مقصود از جنگلیها دسته ای بود که از سنه ۱۳۳۴ در تحت زیاست میرزا کوچک خان رشتی که در موقع انقلاب مشروطیت و بعد از آن در مواقع متعدد خدمات شایان نموده و بدرستی و راستی شناخته شده بود در گیلان و مازندران تشکیل شده و در حقیقت مقصود آنها زد و خورد با روسها و انگلیسها بود که در آن زمان ایران را بهانه جلودگری از پیشرفت آلمان و عثمانی استیلا کرده بودند. دسته مذکور بنسبت آنکه عموماً مرکزش در جنگلهای فومنات و ماسوله و آن حوالی بود معروف باسم «جنگلی» شد و روزنامه ای هم باسم «جنگل» چاپ میکردند. در موقع رفتن انگلیسها بباکو که پس از رفتن عثمانیها از آنجا بعمل آمد جنگلیها خیلی اسباب زحمت آنها شدند و انگلیسها پس از مدتی زد و خورد با آنها و استعمال هوا نوردان و غیره آنها را بحال خود گذاشتند و جنگلیها روز بروز بر عده خود افزوده و قدرت و نفوذشان زیاد میشد و در حقیقت در طهران و نقاط دیگر ایران هم

J. M. Balfour (۳) S. S. H. Nation (۲) Sydney A. Armitage-Smith (۱)
Cannes (۹) Kruker (۴)

مقتضی عجله است. این فقره مقدمه اقدامات بزرگتری است که باید از طرف هیئت مختلط نظامی که حالا در طهران منعقد است مقرر شود.

§§ یک هیئت (کیسیون) انگلیسی و ایرانی که عضو مهم انگلیسی آن سیر ه. لولین سمیت^(۱) است در طهران جلسه ای دارند و با معاونت یک بلژیکی که مدیر گمرکات ایران است برای تعدیل تعرفه گمرکی بقراری که در قرارداد تازه انگلیس و ایران منظور شده بود کار میکنند. انتظار میرود که این کار عایدات گمرکی ایران را زیاد خواهد کرد.

§§ تصحیح - در شماره ۱، صفحه ۵، حاشیه ۳، در موقع تطبیق تاریخ مسیحی با هجری سهوی واقع شده و تاریخ وفات معزی که در سنه ۵۴۲ است سهواً سنه ۵۶۳ نوشته شده. - همچنین در شماره ۲، صفحه ۳، حاشیه ۲، در حساب مقیاس طول چینی «لی» با آنکه در متن میزان آن صحیح نوشته شده در حاشیه سهوی واقع شده: «لی» ثلث فرسنگ نیست بلکه تقریباً یک قسمت از دوازده قسمت فرسنگ است.

توضیح

بواسطه تأخیر این شماره از موعد انتشار خود که بجهت تعطیل عمومی کارگران و بعد بجهت تعطیل عید فصح واقع شد ما شماره ۴ و ۵ را در یکجا نشر کردیم و در شماره آینده (۶) که در غره ماه شوال باید نشر شود قسمت «تاریخ روابط روس و ایران» مضاعف خواهد شد تا تلافی نقصان یک جزو از این در این شماره بعمل آید.

اعلان

در مغازه «پرسیپولیس» در برلن همه نوع امتعه خرازی از قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنهای و یقه و دستمال و جوراب و دستمال گردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه «پرسیپولیس» از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشات تجارتی قبول کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود از قبیل امتعه خرازی و منسوجات و عطریات و دواجاتی که اخراج آن از آلمان قانوناً مجاز است و کفش و کاغذ و بلور و غیره خرید کرده و بسرعت ممکنه ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه «پرسیپولیس» مالی سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه «پرسیپولیس» انجام میگردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از صد تومان باشد صدی چهار و اگر بیشتر از صد تومان باشد از قرار صدی دو حق العمل خریداری منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشو باید وجه آن قبلاً فرستاده شود و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیه انگلیسی باشد.

مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1

Sir Llewellyn Smith (۱)

§§ یک هیئت ایرانی در ۲۸ جمادی الاولی برای تصفیه و برقرار کردن روابط تجارتی و اقتصادی بین ایران و ارمنستان وارد اروان شده است.

§§ سر تپ دیکسن^(۱) انگلیسی که رئیس هیئت نظامی مأمور ایران است در ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۸ وارد طهران شده است.

§§ در اواسط ربیع الثانی ۱۳۳۸ اولین سفرای دولتهای جمهوری جدید ارمنستان و قفقاز وارد طهران شده اند و در همان وقت در طهران منتظر ورود سفیر جدید بالشویکی روسیه موسوم به کولومتریف^(۲) بوده اند.

§§ بین طهران و کرمانشاه از راه قزوین و همدان «اتوموبیل» رفت و آمد میکند.

§§ شرکت انگلیسی مشهور «لینچ و برادران»^(۳) توسعه یافته و موسوم به «شرکت متحده عراق و ایران» شده است.

§§ سفیر انگلیس در ایران موسوم به پرسی گوکس^(۴) معزول و بجای وی نرمان^(۵) که قونسول انگلیس در پاریس بود منصوب گردیده است.

§§ از اخبار مهم راجع بایران یکی این است که در اواخر جمادی الاولی دولت ایران بهیئتی که از طرف «شرکت نفت انگلیس و ایران» و تجارتخانههای ارمسترانگ و یونورت^(۶) و ویکرس^(۷) و وتمان پیرسن^(۸) در آن نمایندگان هست اجازه داده که در خصوص کشیدن خط آهنی که از

زیدیکی قصر شیرین (از دهکده قره تئو) شروع شده و از راه کرمانشاه و همدان و قزوین تا بازلی از یکطرف و طهران و مشهد از طرف دیگر تمتد خواهد شد تحقیقات و برآورد لازم نموده و نقشه ای حاضر کنند و پس از آن یا خود دولت ایران با سرمایه ای که هیئت انگلیسی مذکور با اختیار دولت ایران خواهد گذاشت این خط آهن را خواهد ساخت و یا آنکه دولت ایران ساختن راه را بخود آن هیئت واگذار خواهد نمود.

روزنامه تیس در خصوص این خط آهن مینویسد که تخطیط خط و نقشه کشی فوراً شروع خواهد شد و عرض راه یک متر خواهد بود یعنی معادل عرض راه آهنی که از بغداد تا سرحد ایران موجود است و راه تازه باغلب احتمال از همان خطی کشیده خواهد شد که مهندسین انگلیسی تا همدان آنرا تسطیح و عرابه رو کرده اند و شروع بان در اوایل جنگ اروپائی شده بود و از همدان با نظرف تا طهران و اتزلی از همان خطی کشیده خواهد شد که حالا راه عرابه رو موجود است و در این راه سه گردنه عمده است که باید از آنجا خط راه رد شود اولی «پای طاق»، دومی «اسد آباد»، سومی «آوه»، و هم در نظر است که بعدها خطی از طهران بمشهد نیز کشیده شود.

§§ کومودور نوویس یکی از صاحبمنصبان بحری انگلیس بخدمت دولت ایران مأمور شده که در امور دریائی مستشار باشد. روزنامه تیس در این باب مینویسد واضح و بدیهی است که هر نقشه نظامی برای دفاع سرحدات شمالی ایران از طرف خشکی بکلی بیفایده است اگر دروازه دریای خزر باز گذاشته شود.

§§ نایب سرهنگ سمیت و سه نفر صاحبمنصب انگلیسی دیگر به تبریز رفته اند که قوای نظامی محلی آنجا را تشکیل بدهند چونکه اوضاع آنجا

Lynch Brothers (۳)

Armstrong Whitworth (۶)

Kolometzieff (۲)

Norman (۵)

Weetmann Pearson (۸)

Dickson (۱)

Sir Percy Cox (۴)

Vickers (۷)



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالانه

در ایران . . . ۲ تومان

در آلمان . . . ۴۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ بهمن ماه قدیم ۱۲۸۹ زردگردی = غره شوال سنه ۱۳۳۸ = ۱۸ ژوئن فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 6 • Jahrg. 5

ملاحظات

این ایرانیها چه
ادبای
غریبی هستند

هر قومی و بلکه هر شخصی در موقع صحبت یک عبارتی را زیاد و بجا و بیجا استعمال میکند که بقول فرنگها «تعبیر محبوب» شخص و بقول خودمان «تکیه کلام» متکلم است. این تکیه کلام بحسب عادت است و در اشخاص مختلف است و لابد هر کس در اشخاص معاشر خود این نوع عبارت را ملاحظه نموده و طرف توجه خود قرار داده است. در ملتها و اقوام مختلف هم «تکیه کلام» های مختلف موجود است. بعضی عبارات از عوارض عمومی زبان آنها است و بعضی دیگر در طبقات مختلفه ملت متفاوت است. مثلاً در زبان فرانسه متصل «آیا چنین نیست» و «بالآخره» و «دی» و در انگلیسی «خوب» و «ها بلی» و «ها می بینم» و در آلمانی «خلاصه» و «ها همچون!» و در عربی «والله» پرمکرر میشود. لکن مقصود ما در اینجا این نوع «تکیه کلام» های لفظی صرف نیستند بلکه بعضی چیزهایی است که باخلاق روحی ملت نیز بی علاقه نیست و از این

عبارات در زبانهای مختلف بقدری مثال زیاد هست که ما از شرح آن میگذریم و نمونه ای از آنرا در زبان خودمان نشان میدهم.

مثلاً پیش از ظهور مشروطیت در ایران تکیه کلام عامه لفظ «مسلمان» و ترکیبات آن بود. در سر هر مطلبی میگفتند «مسلمان انصاف بده آیا اینطور نیست» «مسلمان آخر رحم هم خوب چیزی است» «یک مسلمانی پیدا شود بگوید بابا چرا همچو میکی» «بابا آخر مال مسلمان است چرا تلف میکنید» «خدا نصیب هیچ مسلمانی نکند» و هکذا. حکمت همه این عبارات آن بود که مردم عقل و علم و رحم و انصاف و مروّت و نیکی بهمدیگر را از خواصّ مسلمین میدانستند و همچنین فقط مال و جان و عرض و آبروی مسلمان بود که مراعاتش لازم بود. بعد از ظهور مشروطیت صحبت تمدن اروپا و علم و فضل و کمال و عقل و اخلاق فرنگی خیلی رایج شد و دیگر همه در اظهار اطلاع از فرنگ و مخصوصاً نکته سنجی و خرده گیری از ایران و نقادی معایب ایرانیان بلیل شدند. در این دوره علاوه بر یک مشت بلکه یک خروار عبارات «تکیه کلام» های عجیب دیگر از قبیل «روح این مسئله» و «روح اجتماعات» «فلسفه این کار» و غیره یک تکیه کلام عجیب تازه ای هم بی اندازه در میان جوانان فرنگی مآب

نسبت میدهد و اگر از اهل سواد «ادبا» باشد فوراً یک کتابی در قدح شاه اسمعیل و زردشت و گشتاسپ و مدح افراسیاب و ارجاسپ تألیف میکند. در آمریکا مردم سفید پوست در مقام طرف شدن با همدیگر با شخص مدعی طرف میشوند و هر چه قال و قیل دارند با خود او میکنند ولی تا طرف یک سیاه پوست شد دعوا منتقل میشود بمسئله جنسی و نژادی و آدما بر میگردد باینکه تمام کاکا سیاهها همان خوی ناملایمرا که طرف بحق یا نا حق فعلاً از آن شاکی است دارا هستند. در ایران شاید این فقره از همه جا بیشتر شدت دارد و حقایق هر مطلب عقلی و دنیائی را با نسبت فساد عقیده دینی یاسیاسی بطرف ابطال میخواهند بکنند و تا با یک نفر شخص غیر متعارفی و خارج از طریقه راسته حسینی آباء واجدادی یعنی غیر از اشخاص مسلمان اثنا عشری بالاسری مقلد مجتهدین اعلم اصولی عصر و مرید آخوند معروف شهر (که میزان کفر و ایمان بمطنه وقت دست او است) و شاه پرست و قباراسته و خلاصه با غیر آنها که پالانشان راست است طرف شوند فوراً طعن و تنقید همه بعبارت «بر پدر هر چه» شروع میشود مثلاً اگر در بازار پانصد نفر مسلمان مؤمن ریش قرمز با عمامه شیر و شکری و رشکست شوند، طلب مردم را ندهند، زورگوئی کنند، مال قلب بفروشدند، ناحق بگویند گفته میشود «فلانی بد درآمد» «بی اعتبار است» «مزور است» و غیره. لکن تا یک کاسب فرنگی مآب و باصطلاح طهران «فُکلی»، یک ملاک مشروطه خواه، یک میرزای جمهوری طلب، یک پیشه‌ور ارضی، یک تاجر بانی مثل هر انسان دیگر حرکت خلافی بکنند داد طرف بلند میشود که این جماعت اصلاً متقلبدند، تماماً مال مردم خورند، همشان این مذهب و مسلک را محض فواید دنیوی پیش گرفته‌اند و مثال و دلیل همه این مدعیات شخص طرف است که حقیقه هم مقصر است ولی تقصیر او ناشی از رنگ پوست یا نژاد یا مذهب دینی یا مسلک سیاسی یا خیالات فلسفی او نیست بلکه او هم مثل اغلب حاجی محمدها و مشهدی حسن و کر بلائی جعفر و شیخ محمد تقی و میرزا غلامرضا خان ها متقلب و مزور بوده است.

ممکن است بهین جهت ایرانیان نکته‌گیر هم چون با یک فرنگی طرف میشوند و بدی می‌بینند میگویند «این آدم نادرستی است» «تربیت خوب ندارد» ولی تا عین همان معامله را از یک هموطن خود دیدند فوراً شروع بفلسفه تنقید مملکت و بیان فساد روح ملت کرده داد نطق را میدهند. ولی گذشته از اینها اینرا نیز باید گفت که این نکته فقط در بعضی اخلاق عمومی بشری صحیح است که در فرنگی و ایرانی بطور نسای بیش میآید و رنه خیلی عادات و آداب و اخلاق نا صحیح دیگر هم هست که در ایران عاده بیشتر و در فرنگ نسبتاً کمتر است.

* * *

ترقی و تنزل ملل اسباب و علل متعدد دارد و غالباً شخص بخفا میرود اگر سعی کند که برای این نوع امور یک علل الکل یا منشأ یگانه‌ای کشف کند ولی البته از این اسباب بعضی مهمتر است و بعضی در درجه دوم و سوم و اقع میشود. همچنین این علل اساسی بجلی و خفی

فوائد همارت

یک فن

و بدتر از آنها در میان قبا راسته‌های پر مدعا و خود پسند منتشر و عادی شد و آن این است: «این ایرانیها چه مردمان غریبی هستند» «امان از دست این ایرانیها» «این عادت ایرانی است» «ما ایرانیها چیز عجیبی هستیم» الخ. و همه این عبارات لایعد و لایحیی که با لفظ ایرانی شروع یا تمام میشود و بجا و بیجا متصل در هر موقع تکرار میشود غالباً بدون هیچ جهت و هیچ ربطی بایرانی بودن مطلب درست در موقع متعارفی که سابقاً عبارات «مردم چه خصلت عجیبی دارند» «بعضیها عجب طبیعی دارند» و غیره گفته میشد استعمال میشود مثلاً میگویند «این ایرانیها چیز غریبی هستند هر قدر مال پیدا میکنند طمعشان باز زیادتر میشود» که بجای عبارت «انسان هر چه مال بیاندوزد باز هل من عزیز گوید» است که سابقاً در این مواقع میگفتند. دیگری گوید «ایرانی چیز غریبی است در پیری هم میل زندگی دارد». دیگری که تازه با یک ایرانی سر یک مطلبی حرفشان شده با سینه تنگ نفس زنان میرسد و میگوید «امان از دست ایرانی! فلانی میگوید که من خطم از تو بهتر است». مقصود آنست که این کله‌ها همه جا و با مناسبت یا بیجا تکیه کلام قرار داده‌اند و این دلیل آنست که مردم ایران خودشان همه اخلاق رذیله‌ها از خواص فطری ایرانی میدانند نه عارضی و ممکن الاصلاح. مبالغه در این نوع بد بینی مانند خوش بینی مفراط بعضی وطن پرستان غلطی (که وطن پرستی را داخل علوم و حقایق مثبت هم میخواهند بکنند و عمداً سعی دارند که مثلاً تاریخ ایران را با سفسطه به بیست هزار سال پیش ببرند) یکی از امراض ملتی است.

باین مناسبت بخاطرم میرسد که شاید این نوع خیال درباره ایرانیها بیک نکته عمومی دیگری از خصائل بشری ارتباط داشته باشد که بدون اراده متکلم مظهر این نوع آثار میشود. آن خاصیت عمومی این است که انسان عاده از آن جماعت یا طایفه یا قوم یا ملت یا مذهب یا فرقه سیاسی که بدش میآید افعال و اعمال نا ملایم صادره از یکی از افراد آن جماعت فوراً بهمه آنها تعمیم کرده و صحبت را عمومی میکند و آن حرکت نا صحیح را از خواص دائمی آن طایفه میشمارد. مثلاً در روسیه یک روسی پراواسلافی (فرقه ناجیه) وقتی با یک روسی مسیحی متشرع دیگر دعوا دارد و نزاعش میشود هی بشخص او بد میگوید و خصایل بد و رذایل گوناگون باو نسبت میدهد بدون آنکه خاطرش بیاید که مخاطبش روسی و مسیحی و اهل مسکو یا کیف است ولی تا نظیر همان معامله و منازعه را با یک یهودی داشته باشد شخص او را فراموش کرده و دائماً بیهودیها فحش میدهد که بلی یهودیها اینطورند، نا حق میگویند، تعدی میکنند الخ. در عثمانی سابقاً «خرسیتیان» (مسیحی) و «فارماسون» (فارماسون) را و بعد از تسلط ترکان جوان یونانی و ایرانی را بهین نظر می‌بینند و با آنها اینطور معامله میکنند و تا با یک ایرانی (عجم) مثلاً حرفی بشود فوراً اگر طرف از عوام باشد هزار فحش و تنقید بایرانی و ایرانی نژاد داده ذاتی و فطری بودن تمام صفات بدرا در آن نژاد با آنها

مناظره شب و روز

در میان مخترعات شعرای قدیم فارسی زبان از جمله انواع گوناگون شعر یکی هم مناظره بود. مناظره بسیار خوشمزه و دلکش است و مقصود از آن این بوده که شاعر میان دو چیز مانند دو نفر انسان مجادله و مباحثه در باب تفاخر و ادعای فضیلت بر همدیگر باز میکرد و خود وکیل هر دو طرف میشد و استدلالات آنها را همدیگر در اولویت هر کدام و ادعای حقانیت آنها با نظم دلکش میسراید. در این باب صنایع شعری زیاد بخرج رفته و موضوعهای مختلف پیدا شده: آفتاب و ماه، زمین و آسمان، سرما و گرما، تیر و کمان، قلم و شمشیر، بهار و خزان، عقل و عشق الخ موضوع و مطرح مناظره قرار داده شده. این مناظرات تنها در میان دو چیز متنوع که هر دو فضایل مخصوصه‌ای داشته باشند مثل آفتاب و ماه نبود بلکه دامنه استدلال سופسطائی و خیال شاعرانه بجائی رسیده بود که حتی در میان اشیائی که اصلاً تفضیل همدیگر بوده و ترجیح یکی بر دیگری ضرب المثل بود نیز مناظره ترتیب داده شده مثل شب و روز که یکی نور محض و دیگری ظلمت صرف است چنانکه خیال تیز اسدی طوسی مناظره فشنگی در میان این دو چیز که مظهر وجود و عدم میباشند ساخته است. اگر این نوع مناظره‌ها منظوم و محض صنعت شعری و برای تفریح ذوق ادبی باشد زیانی ندارد ولی اگر حقیقه و بثر عاری از پیرایه خیالی و بدیهی کسی بخواهد در ترجیح شب و روز همدیگر بحث و مطلب بدیهی را نظری کند مورد مسخره و مضحکه واقع شده و بر عقل او مردم میخندند. لکن در این زمان در ایران اغلب دیده میشود که مباحثه و مجادله جدی در ترجیح علوم و آداب و عادات و شئون اروپائی و ایرانی جاری میشود یکی میگوید بلی فرنگها در طبّ خوب ترقی کرده‌اند اما در علم نحو بیایه علمای ما نیرسند دیگری گوید فرنگی معدن شناسی را بلد است اما در بنائت استاد جعفر چیز دیگری است. روسها توپ زیاد دارند ولی مثل شاهسون و قشقائی محال است نشانه بزنند. از همه گذشته شعر که مخصوص خودمان است و فرنگی شعر درستی ندارد. برای آنکه بیک کله بهمه این افسانه‌ها (که حتی ترتیب شده‌های درجه اول ما هم باز اقلأ در یک قسمتی مبتلای پیروی این گونه آداهای بیمنی هستند و هر قدر هم معتقد تمدن فرنگ بشوند عاقبت جانی میلنگند) جواب بدهیم باید بگوئیم که ما ایرانیها یعنی بطور هیئت اجتماعی ماده و معنی، در علم و ادب، در صنعت و ذوق، در موسیقی و شعر، در عادات و آداب، در زندگی و مردگی، در جسم و روح، در اداره و سیاست، در پشت کار و کارکردن از ملل تمدن فرنگ صد هزار فرسنگ عقب مانده‌ایم و باید ملت خودمان را یعنی نژاد و زبان و تاریخ خودمان را نگاهداشته پشت سر فرنگها بدویم و ترقیات و تمدن آنها را بدون چون و چرا و بدون اجتهادات بیمنی اخذ بکنیم و بلاشرط تسلیم تمدن مغرب بشویم نه در الف بای عربی سخنگیری کنیم و علاقه مخصوصی بدان اظهار کرده جزو لوازم ملیتشان قرار دهیم و نه در باب تربیت زنان تق و تقی کنیم.

منقسم میشود. اسباب آشکار آن علتها می هستند که همه متبیین و منقدین بدان پی میبرند و آسانی میتوان دریافت و اسباب خفیه آن علل عمده‌ای هستند که غالباً از نظر سیاستون رسمی رد میشود و باین جهت زحمات آن جمع در هر نوع اصلاحات با ملاحظه همه اطراف کار و انواع تبدیلات و تصحیحات وزیر و رو کردن و هزار بار حک و اصلاح باز بجائی منتهی نمیشود مادامیکه معمار آن بنا سر صنعت را که استادان کار می‌بینند در نیاید و با صلاح لیم کار و فوت کاسه گری را بدست نیاورد.

بدون تمهید مقدمه دراز بگذریم باصل مقصود و آن این است که علاوه بر علل اساسی و بزرگ نظرزن در عقب ماندن مملکت ما که واضح و روشن است مانند بی علمی عامه و نبودن راه صحیح و انتشار امراض فتاک و بندگی و اسیری دهاتی و معیوبی فوق العاده آلت معرفت یعنی الف بای عربی و نبودن تربیت زنان و زندانی بودن آنان که همه کس (ماشاء الله!) در این زمان ملتفت شده بعضی علل خفیه بسیار مهم نیز موجود است که اهمیت آنها کمتر از علل سابق الذکر نیست و بلکه گذشته از عدم انتشار علم و تربیت از خیلی از اسباب دیگر مهمتر و بر آنها مقدم است. در این باب ما محالاً دو قفره ذکر میکنیم که عقیده ما از اعظم دلایل نستی و خواری ما میباشد. یکی غفلت عامه از ورزش بدنی بانواع گوناگون آن است که صدها قسم از آن در فرنگ بهزاران وسایل از طفولیت تا پیری رایج است و مایه اساسی و اصل قوت اجتماعی این ملتهاست و باید بلاشک این سنت واجب یعنی ورزش و بقول فرنگها «اسپورت» را در ایران نیز بترتیب اروپائی بی اندازه ترویج کرد. علت خفی دوم که بنظر ما خیلی عمده است و مقصود اصلی از این سطور آن است نداشتن اشخاص ماهر در هر فن و اهل اختصاص است که تمام اوقات خود را بیک رشته از علوم یا صنایع داده و حتی بیک شعبه کوچک از آن رشته تمام عمر را صرف کنند تا سرمایه اساسی علم در ملت خزینه و ذخیره‌ای داشته باشد و این اشخاص ستون بنیان معرفت فنون مختلفه در مملکت باشند و نه اطلاعات عمومی از هر چیز داشتن و همه دان (۱) بودن فقط بدمد مدعیان جاهل و خود ستائی آنها میخورد که آدم در مجالس و در هیچ صحبتی از دیگران عقب نماند ولی تمام مملکت یک نحو دان کامل، یک لغوی صحیح، یک منجم ماهر، یک مورخ درست. یک ماشین ساز حسابی نخواهد داشت در صورتیکه هزار نفر جامع المقول و المنقول در اظهار فضل همدیگر سبقت میجویند خصوصاً در استعمال اصطلاحات سیاسی و علم حقوق. در هر ولایتی صد نفر «سیاسی دان» دارای عنوانات جدید «افتخار ایران و نجات دهنده وطن» نشسته و یک طیب کامل دارای اسباب و آلات کافی نخواهد بود که مرض مستولی در خراسان را تشخیص بدهد یا تحقیق کند و «مرض امساله» اش ننماید و یک بیطاری نیست که از قتل عام گاوها جلوگیری بتواند کرد.

روسیه که نزدیک به ۶۰ درجه عرض دارد (یاقدری در شمال آن) بلندی روز به ۲۱ ساعت و ۸ دقیقه میرسد. در ۶۶ درجه و نیم عرض شمالی مانند نقاط شمالی کانادا و سوئد و روسیه بلندترین روز ۲۴ ساعت است یعنی در ابتدای تابستان (اول سرطان) آفتاب دیگر غروب نمیکند و در نیمه شب (ساعت دوازده فرنگی) باز دیده میشود و از این درجه بالاتر روز باز بلندتر است یعنی طول روز در موسم مذکور معادل چندین شبانه روز ما میشود چنانکه در ۶۷ درجه و ۲۳ دقیقه عرض بلندی روز بیک ماه و در ۶۹ درجه و ۵۱ دقیقه بدو ماه و در ۷۳ درجه و ۴۰ دقیقه سه ماه و در ۷۸ درجه و ۱۱ دقیقه چهار ماه و در ۸۴ درجه و ۵ دقیقه به پنج ماه و در خود قطب (یعنی ۹۰ درجه عرض) بشت ماه میرسد. مقصود ما صحبت از نقاطی نیست که باشکال میشود آنجا رسید بلکه منظور تعریف نقاطی است که شهرهای آباد و تمدن در آن واقع است و با راه آهن بکمال آسانی مسافری بدان نقاط برای تماشای «آفتاب نصف شب» در تابستان میروند.

از بهترین این نقاط در فرنگستان که از حیث مسافرت آسانترین محلها است کوه گلیوارا^(۱) است در شمال مملکت سوئد که از استوکهولم با خط راه آهن بقصه واقع در آنجا مستقیماً میروند. این قصبه قریب ۱۲۰۰۰ نفر سکنه دارد. تپه گلیوارا که نزدیک این قصبه فاصله دو ساعت راه پیاده از ایستگاه راه آهن واقع است مهمانخانه خوبی دارد که در آنجا از ۱۵ جوزا تا ۱۷ سرطان تماشای آفتاب نصف شب را میکنند.

معلوم است که در نقاط دارای عرض زیاد که روز در اواخر بهار و اوایل تابستان چنانکه شرح داده شد خیلی بلند میشود برعکس در اواخر پاییز و اوایل زمستان بهمان نسبت روز کوتاه و شبها بهمان اندازه بلند میشود.

اینک جدول مختصری مشتمل بتناسب عرض نقاط و بلندترین روز یا شب آنها مزیداً للتوضیح در اینجا ثبت میشود:

بلندترین روز یا شب	درجه عرض	بلندترین روز یا شب		درجه عرض
		ساعت	دقیقه	
۵۱	۱۴	۴۰	۱۲	۰
۲۶	۱۵	۴۵	۱۲	۵
۹	۱۶	۵۰	۱۲	۱۰
۶	۱۷	۵۳	۱۲	۱۵
۳۰	۱۸	۶۰	۱۳	۲۰
۸	۲۱	۶۵	۱۳	۲۵
۰	۲۴	۶۶	۱۳	۳۰
		۲۱	۱۴	۳۵

* * *

سرچشمه رود رودخانه نیل که در مصر جاری شده و بدریای قلمز (مدیترانه) میریزد یکی از درازترین رودخانههای دنیا است و در واقع بعد از رود میسی سیپی - میسوری در آمریکای شمالی آن رودخانه درازترین نهر روی زمین است. طول این رودخانه ۶۳۹۷

(۱) Gliwara

این اوقات یعنی از چند سالی باینطرف صحبت غالب در ایران از سیاسیات است و قسمت غالب مردم از آنان که در علت تنزل و تأخر ایران فکر میکنند همرا در خصوص نواقص اداره و حکومت و معایب دولت در ایران و کامل بودن آن در اروپا غور نموده و گمان میکنند که جهت اینکه ایران اینقدر بطور ترخم انگیز و شرم آمیز از فرنگ عقب مانده آن است که توپ و قشون منظم، بودجه مرتب، پول زیاد، دستگاه دولتی خوب و مترقی ندارد. لکن باید دانست که این قفره فقط یک جزء از هزاران جزء کار است نه قسمت عمده و فرق اصلی در مایه و پایه معرفت عمومی ملت و درجه روشنی عقول اجتماعی است. هر عوام فرنگی از قطب شمال و جنوب و سفرهای علمی برای کشف آنجا شنیده و خوانده و هر ایرانی عوام زمین را روی شاخ گاو و دجال را در چاه اصفهان میداند. ما در صفحات «کاوه» برای روشنی تآم این فرق فاحش در تحت

عنوان فوق یعنی «مناظره شب و روز» و در ستون مخصوص قطعاتی متفرقه از علوم حقیقی و نورانی و مثبت اروپا در هر زمینه و علوم [یا جهل] تاریک مشرقی در همان باب بتدریج در «کاوه» درج میکنیم که تفاوت شب و روز در مقام مناظره چشم زننده و بارز باشد چنانکه در شماره گذشته «کاوه» نمونه‌ای از این قبیل مقاله را در خصوص «علم حیوان شناسی» و «فقه الله» بنظر خوانندگان رساندیم. و در این شماره نیز مختصری از علم مسالک و ممالک (جغرافی) «غربی» و «شرقی» ذیلاً درج میشود و بدین ترتیب مانند «موزه» ای که در آن نمونه‌ای از فلاخن و تیر و گمان عهد عتیق پهلوی توپ مسلسل آخرین طرز گذاشته شود در صفحات کاوه تماشخانه کوچکی از پهلوی بپهلوی گذاشتن محصول عقل فلاخن اندازهای قدیم (که هنوز هم نزد اخلاف وفادارشان که تفنگ را بتقلید استعمال میکنند حجت است) و نتیجه علم توپ سازها بعمل میآید که بی تماشای نیست.

علم جغرافی غربی

معلوم است که بواسطه عرض شمالی و جنوبی هر نقطه آفتاب نصف شب و نسبت بعد از خط استوا روز و شب در آنجا درازتر و کوتاهتر میشود مثلاً در نصف کره شمالی در تابستان روزها بلند و شبها کوتاه میشود و در زمستان بالعکس. این بلندی و کوتاهی روز و شب نسبت زیادی عرض جغرافیائی هر نقطه افزونتر میشود مثلاً در خاک ایران در چاهار از سواحل بلوچستان که عرض شمالی آن قریب ۲۵ درجه است بلندترین روز تابستان ۱۳ ساعت و ۳۳ دقیقه است و در تبریز که عرضش ۳۸ درجه است بلندترین روز تابستان ۱۴ ساعت و ۴۰ دقیقه است. در برلین پایتخت آلمان که عرض شمالی آن قریب ۵۲ درجه و نیم است بلندترین روز قریب ۱۶ ساعت و ۴۰ دقیقه است و در پترسبورگ که ۶۰ درجه عرض دارد بلندترین روز ۱۸ ساعت و نیم و در شهر آرختراول در شمال

ساکنند) فقط ۱۱،۸۹۳ نفر ساکن میباشند که ۱۱،۶۲۱ نفر آن اهالی بومی معروف به اسکیمو و ۲۷۲ نفر دیگر اروپائی بوده است. اسکیموها خلقت و عادات و ترتیب زندگی عجیبی دارند و قد آنها خیلی کوتاه است و همه ترتیبات زندگی آنها مطابق شرایط زندگی قطبی است که شرح آن از موضوع ما خارج است.

شرقی

عبد الله بن عمرو گفت دنیا پانصد سال راهست چهار صد سال آن خراب و صد سال آباد است و مسکن مسلمین از آن یک سال است

[احسن التقاسیم للمقدسی، صفحه ۶۲]

این تحقیق باطل میکند عقیده باطله یکی از کفار موسوم به زول ورن (۱) را که زعم کرده است در هشتاد روز میتوان دور دنیا را طی کرد، خلد الله عذابه!

سرچشمه رود نیل از زیر یک دیوار عظیمی که دیوار بهشت است (یعنی حایل است مابین بهشت و دنیا) بیرون میآید و بیک گنبدی از طلا میریزد و این گنبد بر روی زمینی است از آهن که کوهها و درختهای آن از طلا میباشند و شخصی موسوم به حاند بن ابی شالوم بن العیص آنجا رسیده در حالی که سوار یک چهار پائی (دابه) شده که خورشید را هر روز وقت طلوع میخورد و بلعد و خواسته بود که از دیوار بهشت بالا برود که ناگاه یک ملکی بر او ظاهر شده و گفته «بایست اینجا بهشت است و مقصود تو سرچشمه نیل بود که کشف کردی و دیگر بس است».

[احسن التقاسیم، صفحه ۲۱ - ۲۲]

از این تحقیق فاضلان نیز که قریب هزار سال پیش (۲) در کتاب جغرافی مذکور درج شده معلوم میشود که کاشف تاریخی سرچشمه نیل نه اسپکه سابق الذکر است و نه ستانلی بلکه حاند بن ابی شالوم مرحوم است که زحمت این کار را کشیده و فرنگها از راه حسد و غرض و کم کردن افتخارات قدیمه ما مسلمانان و چسپاندن همه چیزها بخود عمداً اغماض کرده و ستانلی را کاشف شمرده اند!!

جزیره واق در دریای چین است و متصل است بجزایر زانج و با آنجا بدلات ستارهها میروند و گفته اند که آن هزار و شصت جزیره است و جهت نامیدن این جزیره باین اسم آنست که در آن جزایر یک نوع درختی است که میوهائی دارد بشکل زن که از زلف خود از درخت آویخته اند و چون نزدیک آنها برسی صدای واق واق از آنها شنیده میشود و اهل آنجا از این صدا چیزی میفهمند و بفال بد میگیرند. محمد بن زکریا رازی گفته که در آن نقاط طلای فراوان است بحدی که اهل آنجا زنجیر سگها و قلاده میمونهای خود را از زر تاب میکنند و پیراهنهای زر بفت میآورند و موسی بن المبارک السیرافی حکایت کرده که وی باین مملکت داخل شد و پادشاه آنجا زنی بود و وی او را دید برهنه بر بالای تختی و بر سرش تاجی و پیش او چهار هزار نفر خادمه باکره و عریان بپا ایستاده.

[آثار البلاد، صفحه ۲۲]

Jules Verne (۱)

(۲) کتاب «احسن التقاسیم» در سنه ۳۷۵ تألیف شده یعنی درست ۹۶۳ سال پیش از این.

کیلومتر یعنی بیشتر از هزار فرسخ است (از دریاچه ویکتوریا باین طرف ۵۸۹ کیلومتر است). در زمان قدیم و حتی تا یک قرن پیش منبع این رودخانه از مجهولات و معیبات و از اسراری بوده که در باره آن افسانههای زیادی متراکم شده بود ولی مجاهدات علمتا در قرن اخیر این نقطه تاریک را نیز روشن کرده و فعلاً معلوم شده که این رودخانه ابتدا در شمال دریاچه تانگانیکا در آفریقای مرکزی تولید و در ۲ درجه و ۴ دقیقه عرض جنوبی با اسم کاگرا یا نیل الکساندرا شروع بجریان کرده و پس از پیودن مسافتی بطرف مشرق و شمال در ۵ دقیقه عرض جنوبی در ساحل غربی دریاچه ویکتوریا نیانزا بآن دریاچه منصب میشود. از دریاچه مذکور دوباره از سمت شمالی آن خارج شده و بطرف شمال غربی جریان میکند و در هر ناحیه باسی دیگر نامیده شده از ساحل شرقی دریاچه آلبرت نیانزا رد شده و پس از گذشتن از آبشارهای چند با اسم «بحر الجبل» جاری میشود و از خاک مملکت اوگاندا و بحر الغزال و سودان جنوبی عبور میکند. این رودخانه هر چه بطرف شمال میروند عرض تر میشود و بسبب ملحق شدن آبهای کوچک و بزرگ بآن برپنای خود میافزاید تا بالاخره در حوالی شهر خرطوم (که حالا پایتخت سودان مصری است) به «نیل کبود» که از کوههای حبشستان رو بمغرب جاری میشود و به «بحر الأزرق» موسوم است ملحق میشود و پس از آن از خاک سودان و نوبه و مصر رد شده بندریا میریزد. مساحت سطح مجرای نیل از منبع تا مصب آن بحسابی که آقای لیونیس (۱) کرده (در روزنامه جغرافیائی انگلیسی، سنه ۱۹۰۵ میلادی) ۲،۸۶۷،۶۰۰ کیلومتر مربع است که بیش از یک برابر زمین مساحت خاک ایران میگردد.

سرچشمه نیل چنانکه گذشت در زمان قدیم جزو اسرار غامضه ای بود که علما بکشف آن میکوشیدند ولی تا سنه ۱۲۷۹ (یعنی ۵۹ سال پیش از این) کسی بکشف و حل این معما قادر نشده بود. در سال مزبور سیاحان انگلیسی اسپکه (۲) و گرانت (۳) منشأ این رود را در دریاچه ویکتوریا نیانزا رسا بدیدند و در سنه ۱۲۹۳ ستانلی (۴) سیاح انگلیسی معروف رود کاگرا را که منبع اصلی است کشف و مسئله هزار ساله را حل کرد.

* * *

بزرگترین جزیره جزیره ای که از حیث پهنا (اگر استرالی را جزیره حساب نکنیم) بزرگترین جزیره دنیا و از حیث سکنه کم و نیا جمعیت ترین اراضی است جزیره گرینلند (۵) است در منطقه قطب شمالی و از مستملکات دولت دانمارک. این جزیره که از ۵۹ درجه و ۴ دقیقه عرض شمالی شروع کرده و تا ۸۳ درجه و ۳۸ دقیقه تمتد میشود در شمال شرقی آمریکا واقع شده و ۲،۲۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع قریب یعنی بیک برابر و نیم تمام خاک ایران مساحت دارد و فقط قسمت سواحل جنوبی آن بمساحت قریب ۹۰،۰۰۰ کیلومتر مربع مسکون است و باقی جزیره از یک قطعه یخ عمیق پوشیده شده. بموجب احصایه نفوس سنه ۱۳۱۹ در این جزیره و تماماً در قطعه مسکون سواحل جنوبی (باستثنای قریب ۲۴۰ نفر طایفه اسکیمو که در نقطه ای در حوالی عرض ۷۸ درجه

Stanly (۴)

Grant (۳)

Specke (۲)

Lyons (۱)

Grönland (۵)

برای زنها موجود است که در تمام آسیا بدبختانه دیگر دومی ندارد. در سنه ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ میلادی) عده محصله‌های ژاپنی ۳۲ هزار بود و بطور یقین میتوان گفت که این عده حالا مضاعف هم شده است.

ولی آیا جهت چه بود که قرنهای چند زنها را باستانی عده معدودی از برکت تعلم محروم داشته بودند؟ جهات این مسئله متعدد بود و یکی از آن جهات ادعای پائین تر بودن درجه قابلیت علمی جنس زن بود نسبت بجنس مرد. یکی از دلایل بزرگی که برای اثبات این ادعا اقامه میشد بقول علما حجم و وزن مغز سر زن بود که میگویند از مغز سر مرد کوچکتر و سبکتر است ولی خوشبختانه که استادان امروزه علم معرفه انسان^(۱) ثابت نموده‌اند که اندازه مغز دلیل مطلق بر قابلیت علمی جاندار نیست. مثلاً یکی از کوچکترین جمجمه‌هایی که دیده شده جمجمه ولتر^(۲) فیلسوف و نویسنده مشهور فرانسوی است و گویا هیچوقت کسی نسبت حماقت بوی نداده باشد در صورتیکه نهنگ را میگویند دارای بزرگترین مغزهاست و با وجود این هیچوقت بحیال کسی نرسیده که او را از اعجوبه‌های دهر بشمار آورد و حتی در میان حیوانات همجنس خود معلوم نیست با هوش‌ترین آنها باشد. و حقیقه باید اقرار کرد که گذشتگان برای سنجیدن درجه لیاقت اشخاص بوسایلی متوسل میشده‌اند که امروز اندکی طفلانه بنظر می‌آید. و فرضاً هم که حجم و وزن دماغ زن کمتر از مرد و بدین سبب هم تکامل قوای عقلی او قدری از مرد عقب‌تر باشد این مطلب چه مناسبتی دارد با حقوق بشری و زندگی او؟ آیا میتوان معقول شمرد که ترکیب دماغ و یا استخوان بندی بدن و بلندی و کوتاهی قد هیچ نوع نسبت معقولی با استحقاق انسان بزندگی و غذا خوردن و درس خواندن و تربیت یافتن و آزاد بودن و اسیر نشدن داشته باشد؟ دلایل دیگری هم که عموماً برای فزونی درجه لیاقت و استعداد مرد بر زن اقامه میشد دارای اساس جدی و قاطعی نیست و اقبال و شور و خروش زنها بطرف تعلیم و تربیت اغلب دلایل مزبور را بکلی یا باطل نموده و یا در کار باطل نمودن است. فوریه^(۳) استاد علوم اجتماعی معروف و مؤسس طریقه مشهور «زندگانی دسته جمعی»^(۴) را عقیده آنست که میزان متوسط هوش و فراست زن کمتر از مرد نیست.

در مشرق زمین مسئله آزادی تعلیم و تعلم و تربیت زنها از طرفی دارای هواداران پر شور و پر جوشی و از طرف دیگر دارای مخالفینی میباشد که بدیده سوء ظن و احتراز بتعلیم زنها می‌نگرند. دسته اول میگوید زن که رفیق و مونس زندگانی خود و مادر فرزندان ما میباشد باید از پرتو تربیت قابلیت بار آوردن بچه‌های ما را پیدا نماید و خود او نیز دارای شخصیتی گردیده هم مایه رونق خانه و هم پشتیبان معنوی دودمان ما باشد. دسته دیگر که ترسو و بدگمان هستند می‌ترسند که همینکه زن درس خواند لابد دارای قوت معنوی خواهد گردید و در صدد آزادی و عدم انقیاد بر خواهد آمد و کمتر بخانه داری و بچه‌هایش خواهد پرداخت و خلاصه

صاحب برهان جامع از متأخرین (بنا بر آنچه در حافظه نگارنده مانده) بر این معلومات مبلغی نیز افزوده و بواسطه ترقی علم بمرد زمان (۱) شرح کامل‌تری در لغت «وقواق» درج کرده که از آن معلوم میشود که حجاج بیت‌الله الحرام در سفر مکه اغلب بدان جزیره در آمده و از این میوه‌های خوشگل چیده و آنچه لازمه معامله یک مؤمن مواظب بسنت شرعی است بجا آورده و پس از سه روز این زنها درختی (بدبختانه) می‌برده‌اند. و از شیخ احمد بحرینی روایت میکنند که او از حجاج نقل کرده که لذت آن جزیره در کام آنها مانده بوده و انمار قشنگ در ختان آنجا (که محتاج بادای حق متعه نبوده) بر میوه‌های شیرین ولایت خود از این قبیل ترجیح میدادند. خلاصه معلوم میشود این جزیره با آن همه طلا و میوه‌های حلال حوری منش فراوان درست باب طبع و جای مؤمنین ایران است (۱۱).

اساس انقلاب اجتماعی

تربیت زنان

مقاله ذیل را سرکار علی‌رزی خانم زوجه محترمه آقای جمال زاده که از خانمهای فاضله و تربیت شده و دارای تحصیلات عالی در ادبیات هستند در موضوع مهم تربیت زنان برای روزنامه کاوه مرقوم داشته‌اند و ما با کمال تشکر و خوشوقتی آنرا بفارسی ترجمه و زیب صفحات کاوه نمودیم؛

اخیراً شنیده شد که مدرسه‌های زنانه در طهران خیلی توسعه یافته و اکنون قریب پنج هزار دختر در آن شهر بطرز جدید مشغول درس خواندن هستند. این خبر اسباب شادمانی فراوان برای اینجانب گردید چه خبر مذکور حاکم است بر اینکه بالأخره خواهران ایرانی من شرافت خود را دریافته دارند بیدار میشوند و در کار بر طرف ساختن سستی و بطالتی هستند که قرنهای متمادی بواسطه زور عادت و موهومات بدان گرفتار بودند.

این مسئله بدیهی است - و فقط اشخاصی از بیخردان قایل بآن نیستند - که زن هم مثل مرد در این دنیا برای انجام تکلیفی آفریده شده است که ولو آنکه از تکلیف مردها کم فروغ‌تر است و نظراً کمتر میزند ولی اهمیتش بهمان اندازه تکلیفی است که بر جنس ذکور وارد میشود. هیئتهای دولت در ممالک مختلفه در راه تدارک لوازم آنچه که برای تربیت پسران و جوانان و حاضر نمودن آنان باجرای تکلیفی که در نفع عموم و خیر کافه مردم بر آنها وارد است از هیچگونه صرف مخارج مضایقه نمینایند و از تأسیس اقسام مختلف مدرسه‌ها که در آنجا بزرگترین استادها با طرزهای عالی و اسباب کار گرانها مشغول تکمیل تربیت و تعلیم پسران هستند خود داری نمیتوانند. ولی آیا در باره دختران هم بهمین طور معامله میشود؟ در یک قسمت بزرگی از اروپا و امریکا میتوان باین سؤال جواب مثبت داد: تقریباً از بیست سال باینطرف در خصوص مسئله مذکور انقلاب بزرگی در عقاید مردم بعمل آمده است و همه جا مدارس متوسطه و غیره برای زنان باز شده است و دار الفنونها هم که مدتها بر روی زنها مسدود بود ابواب دخول را بروی آن طایفه باز نمودند و امروز در اروپا عده دخترانی که در دار الفنونها درس میخوانند بده هزارها بالغ است. در آسیا ژاپن در مسئله ترقی و تربیت زنان پیشرو قافله است و حتی در توکیو که پایتخت آن مملکت است یک دار الفنون

(۱) Anthropologie (۲) Voltaire (۳) F. M. C. Fourier (1772-1837)

(۴) Phalanstère (فالانستیر) اسمی است که فوریه یک نوع منزلهای بسیار بزرگ

عمومی داده که قریب ۴۰۰ خانوار میتواند در آنجا منزل نمایند و در همانجا هم کار کنند و مطبخ و خیاط خانه و مریضخانه و تماشاخانه و غیره عمومی و مشترک باشد.

که در دست دارد همیشه میتواند بطور شرافت نانی بدست آورد و با احترام زندگانی نماید. موجب عمده انقیاد زن اسباب اقتصادی بوده که زن را قرنهای متمادی در حالتی نزدیک باسیری و زرخیزی نگاهداشت یعنی برای این بود که زن نان مرد را میخورد. بیل (۱) سوسیالیست مشهور آلمانی در کتابی که با نام «زن و سوسیالیسم» نوشته میگوید «زن اولین وجودی است که در دنیا مبتلای اسیری شد و زن اسیر شد پیش از آنکه اسیری پیدا شده باشد. ریشه هر گونه زبردستی و تعدی انجمنی از زبردستی اقتصادی آب میخورد». واقفاً هم چطور میخواهید که مردها زنهارا احترام نموده و با آنها از روی مساوات و برابری معامله نمایند تا وقتی که مرد حس میکند که بهر حیث و بهر حال زن از ترس آنکه از گرسنگی ببرد مجبور است با او بماند؟ عده مردهائی که حس استبداد و جور آنها (که هنوز هم بحالت خودگی در هر مردی باقی است) بدیدن یک وجودی که بکلی مطیع و منقاد آنهاست بیدار نمیشود خیلی نادر است و از آن نادرتر مردهائی هستند که بتوانند جلوی کشش طبیعی خود را بسو استعمال از این قوت و توان بگیرند. خوشبختی و بدبختی هر زنی را میتوان گفت در دست خود اوست و هر دختری که برآستی میخواهد خوشبخت بشود باید استدلالات لازم را بدست آورده و وسایل ممکنه را برانگیزاند تا اولیای خود را راضی نماید که او را بگذارند درس بخواند و تربیت شود و هم ویراست که سستی و بطلانی را که میراث شوم چندین قرن بیکاری و انجماد است از خود دور سازد. زنهای فرنگی این کار را پرداخته و این راه را رفته و هر روز در میدان شرافت گوی تازه ای میرایند چنانکه از جایزه های نوبل (۲) که فقط از سن ۱۳۱۹ شروع بتوزیع آن شده چهار جایزه آنرا زنها برده اند از قرار ذیل:

۱- جایزه علم حکمت طبیعی (فیزیک) سن ۱۳۲۱ بخانم کوری (۳) فرانسوی

۲- جایزه صلح، سن ۱۳۲۴ بخانم برتا فن سوتنر (۴) اتریشی

۳- جایزه ادبیات، سن ۱۳۲۷ بخانم سلما لاگرلوف (۵) سوئدی

۴- جایزه علم کیمیا، سن ۱۳۲۹ بخانم کوری فرانسوی.

ایکاش که خواهران ایرانی ما نصیحت خالصانه ما زنهای فرنگی نژاد را که خوشبختانه خاکی که در آن تولد یافته ایم و هموطنان ما سعادت آزادی و تربیت را از ما دریغ نداشته اند بحسن نیت و صفا پذیرفته و بآنهائی که از ما داخل تابعیت ایران شده و یا قلباً خود را ایرانی حس میکنند و دلموزی بآن خاک شریف و کم بخت دارند اجازه میدادند که دست خواهرانه بسوی آنها دراز کرده و جزئی کمکی را که در بالا بردن پایه اجتماعی و ترقی و تربیت آنها از دست ما برمیاید نموده حق یک سنگ کوچکی را در بنای آینده بلند و آبرومند نیکبختی ملت ایران که از انقلاب اجتماعی ذر نتیجه تربیت زنان ایران افراشته خواهد شد پیدا نمائیم و باین شرف مفتخر گردیم.

زُزی خانم.

(۱) Bebel

(۲) در خصوص «جایزه نوبل» رجوع شود بمقاله ای که در این باب در شماره

۳ کاوه (دوره جدید)، صفحه ۲ مندرج است (اداره کاوه).

(۳) Madame M. Curie (۳) Berta von Suttner (۴) Selma Lagerlöf (۵)

آنکه دسته مزبور ترس مضحکی از زنهای «آشوب طلب» (۱) دارند غافل از آنکه اساس هر تربیتی مبنی بر توسعه و تقویت حس مسئولیت است در مقابل وجدان خود و در مقابل دیگران. وشکی نیست که زن همینکه تربیت شد و فهمید که در این دنیا برای خوردن و خوابیدن تنها نیامده و چه از لحاظ همسری و چه از لحاظ مادری تکالیفی بر عهده او وارد است که او باید بنیکوترین وجهی اجرا نماید هزار بار بهتر از زنی که جز امور یومیه در دنیا فکر و خیالی ندارد از عهده زنی و مادری بر میآید. پس معلوم شد که تربیت و تعلیم زن نه فقط در خیر شوهران و اجزاء خانواده است بلکه منافع آن عاید ملک و ملت هم میشود و هر شخصی که مملکت خود را دوست میدارد و خود را وطن پرست میخواند (و یا نمیخواند) اگر در حوزه خانوادگی و اطراف خود دخترانی را که ذوق و شوق درس خواندن دارند تشویق و ترغیب نماید و وسایل آن کار را فراهم نماید و اصلاً حتی المقدور در این راه خیر جد و جهد نماید باید یقین داشته باشد که در خیر وطن و مملکت خود کار کرده و خدمت بزرگی بملت خود نموده است.

ولی زن تنها نباید برای نفع مملکت تربیت شود بلکه زن برای سعادت خودش و برای شرافت خودش هم باید با علم و با تربیت باشد. زن هم یک وجودی است در دنیا که دارای جنبه معنوی میباشد و عضو جاندار است از عالم انسانی و هوش و قابلیت که طبیعت در او بودیعه نهاده نه برای آنست که بیهوده و بیحاصل بماند بلکه برای آنست که آن هوش و قابلیت در خیر خود زن و نفع دیگران مدام توسعه و تکمیل یافته و موجب اثرات گردد. امروز در تمام ممالک متمدنه دخترها هم مانند پسرها مجبورند که بمدرسه بروند و هر مملکتی هم همینکه قدم برآه تمدن جدید مینهد اول کاری که میکند تعلیم را در مملکت برای پسران و دختران اجباری مینماید. ولی باید دانست که عمده مطلب رفتن بمدرسه نیست بلکه باید نظامنامه آن مدرسه صحیح باشد. در اروپا هم هنوز خیلی دار التعلیم های مخصوص زنان (۲) باقی است که بشاگردها عموماً چیزهای بی معنی و از هر چیزی اندکی یاد میدهند ولی هیچ چیز را بطور کافی و وافی نیاموزند و همینکه دختری از آنجا بیرون میآید مغزش پر است از یک دسته چیزهای سطحی و خیالات در هم و برهم و متضادی که دیدن آن دل انسان را میسوزاند. ولی خوشبختانه که اینگونه موسسات هر روز کمتر میشود و امروز دیگر میان نظامنامه دروس یک مدرسه دخترها و نظامنامه مدرسه پسرها فقط اختلافات خیلی جزئی موجود است و در هیچ کجا ملاحظه نشده است که این ترتیب بصحت مزاج و یا اخلاق دخترها ضرری رسانده باشد. معلوم است دختری که اینطور تربیت شده بکلی بنحو دبیری حاضر و مستعد دخول در میدان زندگانی است تا دختری که همیشه در میان چهار دیوار خانه پدری نگاهداشته شده است. زن تربیت شده در مواقع سخت زندگانی و در صورت مصائب و ادبار محتمل جرئت را زیاد از دست نمیدهد و اگر حامیان طبیعی او چه پدر و مادر و اقربا و چه شوهر او درگذرند او هیچوقت محتاج نخواهد شد که در طلب مساعدتی که بسا ممکن است از او مضایقه نمایند دست دراز کند. چنین زنی بکمک سرمایه علم و تربیت

Pensionat (۲)

Bas-bleu (۱)

فهرست

کتاب راجع بایران

از چهار سال باین طرف اعضای اداره کاوه بتدریج مشغول جمع آوری وثبت اسامی کتب فرنگی که در باب ایران نوشته شده است بودند و این کار بتدریج نتیجه مختصری داد که عده ای از اسامی کتب در یک فهرست جمع آوری شد و در این اواخر بنا بمیل و اقبال منشی گری «انجمن آلمان و ایران» این فهرست از طرف اداره کاوه بانجمن مزبور تقدیم شد که بمصارف انجمن طبع و نشر شود و اینک بهمت خستگی ناپذیر جناب قونسول لیتن^(۱) منشی کل انجمن مزبور رساله کوچکی مشتمل بر قریب دو هزار اسم کتاب فرنگی درباب ایران بعنوان واسم «گنابشناسی ایران»^(۲) اخیراً منتشر شده و باعضای انجمن مجازاً توزیع شد و برای فروش نیز در منشی گری انجمن آلمان و ایران موجود است^(۳). اداره کاوه مشغوف است که این زحمات متفرقه اعضای وی که ابتدا بقصد تألیف مستقلی نبود بهمت جناب معظم له بمعرض استفادۀ عموم گذاشته شد. این فهرست اگر چه مختصر و بسیار ناقص است ولی یک قدمی است بسوی این کار که یکی از اعمال بسیار مفیدش توان شمرد و چون اسامی بحروف تهجی ترتیب شده برای تکمیل آن هر کسی که هوس داشته باشد میتواند ورقهای سفید میان صفحات گذاشته و اسم هر کتابی که بدست آمد فوراً در آنجا در مقابل همان حروف که در ضمن آن میاید یاد داشت کند و باین ترتیب بعدها ممکن است نتیجه کاملتر و مفیدتری بدست آید و نشر شود چه کتب مفیده فرنگی راجع بایران خیلی بیش از اینها و شاید از ده برابر آن نیز زیاده تر یعنی از بیست هزار هم متجاوز باشد.

وکلائی «کاوه»

روزنامه کاوه چنانکه در شماره اول آن شرح داده شد بمعنی متعارف در ایران وکیل ندارد یعنی روزنامه پیش کسی نمیرود که او زحمت توزیع در محل را بشترکین بهمه بگیرد و خود ثانیاً فرآشی گرفته باین و آن تقسیم کند زیرا این کار را خود فرآش پست بدون اجرت جداگانه بر حسب تکلیف خود میکند و بشترکین یگان یگان میرساند و فقط وکیلی لازم است که مشترکین که مستقیماً روزنامه بتوسط پست بآنها میرسد وجه اشتراک را بلو پیردازند تا وی وجه اشتراک را یکجا باداره کاوه برساند. بواسطه عدم امکان تحقیق مطلب سرعت لازمه و استزاج از آقایان محترم در ایران که آیا کسی حاضر است زحمت اخذ و جوه اشتراک «کاوه» و رساندنش را بما بهمه بگیرد ما از ابتدا ناچار یک عده از اشخاص علم دوست و فاضل یا امین و محترم باذن فحوی چند نسخه از روزنامه را از هر شماره فرستاده و نامه نوشته استدعا کردیم که زحمت وکالت کاوه را بمعنی مذکور قبول فرمایند و جوه اشتراک را از مشترکین دریافت کرده نزد خود نگاهدارند و پس از وصول شماره ۶ بشترکین برای ما بفرستند لکن بواسطه تمویق فوق العاده ای که در ایاب و ذهاب پست بایران در کار است و چندین ماه لازم است تا جواب از آقایان برسد و بیشتر از این تأخیر در دریافت وجه اشتراک جایز نیست لهذا ما بدون انتظار بوصول جواب از ایران حضرات محترم را که اسامی ایشان در ذیل ثبت میشود بوکالت «کاوه» معرفی میکنیم که هر کدام از این آقایان قبول فرمودند مشترکین «کاوه» در ایران میتوانند جوه اشتراک را بایشان پرداخته قبض از ایشان گرفته آن قبض را باداره ما بفرستند و اگر یکی از ایشان قبول نفرمود و برای

او میسر نشد که لابد در موقع رجوع مشترکین باو از اخذ وجه مضایقه خواهد کرد و از آقایان محترمی هم که قبول زحمت وکالت را بفرمایند متنی است از هر کس که اخذ دو تومان وجه اشتراک سالیانه را میکنند یک قبض باو بدهند با یک پاکت چاپی کاوه که بمخدمشان فرستاده شده که آن شخص آن قبض را باداره بفرستد و خودشان نیز صورت اشخاصی را که قبول اشتراک کرده اند و وجه را پرداخته اند مستقیماً باداره بفرستند تا بآنها مستقیماً روزنامه فرستاده شود. و حاجت بتوضیح نیست که یکسوی روزنامه مجانی داده نمیشود و یکسانی که وجه اشتراک را پس از وصول این شماره نپردازند دیگر روزنامه فرستاده نمیشود.

باین ترتیب در طهران و بعضی ولایات اداره کاوه موقتاً چندین وکیل پیدا میکند و در بعضی ولایات دیگر که فعلاً وکیل نداریم ممکن است وجوه اشتراک یا بوکلای کاوه در طهران فرستاده شود یا یکی از وکلای بلاد نزدیک. و از آقایانی که از راه علم و ادب دوستی قبول زحمت وکالت را میکنند قبلاً تشکر مخصوص میکنیم. و اسامی وکلای محترم «کاوه» از قرار ذیل است:

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی (خیابان برق).
 آقای سید عبد الرحیم خلخالی (کتابخانه خلخالی)
 آقای میرزا محمد حسین صدرانی (سرای امیر)
 آقای سید عبد الرحیم کاشانی (سرای امیر)
 آقای حسین آقای پرویز (جنب تکیه دولتی)
 آقای حاجی رضا آقا جوراچی
 آقای امین التجار
 دواخانه آقا میرزا غلامرضا
 کرمانشاه: تجارتخانه میرصدر میر عبدالباقی

سیستان: آقای عبا سعلی خان قاجار امین مالیه بلوکات ثلث شیب آب و شهرکی و نارونی
 کتابخانه آذربایجان
 آقای حاجی محمد علی بادامچی
 آقای حاجی محمد آقا صرافزاده
 مشهد: کتابخانه شرقی

اسلامبول: آقای حاجی حسینقلی (خورشید قرظاسیه مغازه سی)

هندوستان: تجارتخانه آقای آقا محمد تقی افشار (مبئی)

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی

اخطار و توضیح

بواسطه بالا رفتن اجرت پستی بمقدار زیاد در آلمان و کرانی فوق العاده قیمت چاپ و غیره از یک طرف و تنزل قیمت فرانک فرانسوی و تغییر دائمی مظنه آن از طرف دیگر اداره کاوه مجبور شده است که میزان قیمت اشتراک روزنامه را در خارجه از روی لیره انگلیسی قرار داده و وجه اشتراک سالیانه را یک لیره انگلیسی قرار بدهد. در ایران و آلمان همان قیمت سابق برقرار خواهد بود.

* *

اغلب دیده میشود که خیلی از مشترکین «کاوه» را در ممالک خارجه در قیمت اشتراک کاوه و قیمت سلسله انتشارات کاوه که بفرانک فرانسوی یا لیره انگلیسی نوشته شده اشتباه دست داده و آنرا بمعنی تحت اللفظی گرفته و گمان میکنند که باید بخود زحمت داده و عین فرانک یا لیره پیدا کرده و برای ما بفرستند در صورتیکه مقصود از این قیمتها معادل فلان قدر فرانک و لیره است که بمظنه روز از پول رایج همان مملکتی که مشتری در آنجا مقیم است یا براتی بمارک آلمان معادل آن مبلغ گرفته برای ما بفرستند.

اعتذار: بوا سطره تنگی صفحات کاوه در این شماره راجع با وضاع

ایران چیزی میسر نشد درج شود.

Persische Bibliographie (۲) Wilhelm Litten (۱)

Berlin W 30, Starnberger Str. 5, این قرار است. (۳) عنوان منشی گری مزبور از این قرار است.



این روزنامه هر ماه یک بار

در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:

Berlin-Charlottenburg,

Leibnizstr. 64

کاوِه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالانه

در ایران ... ۲ تومان

در آلمان ... ۴۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ اسفندارمذماه قدیم ۱۲۸۹ یزدگردی = غرّه ذی القعدة سنه ۱۳۳۸ = ۱۷ ژوئیه فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 7 • Jahrg. 5

استمداد

بواسطه آنکه در نتیجه جنگ اروپا جهان «چون موی زنگی در هم افتاده» راهها بقدری پیچاییچ شده که اینک پس از شش ماه از ابتدای نشر «کاوِه» خبر از وصول و انتشار آن در ایران میرسد و پس از ماهها انتظار تزه جراید و مکاتیب طهران مشعر بر انتشار کاوه در آنجا بما رسیده. چنانکه ما در شماره اول کاوه حدس زده بودیم معلوم شد کاوه در ایران هم معارض پیدا کرده و هم طالب. جراید ایران بعضی تفریط کردند و بعضی تنقید. ما از هر دو متشکریم و از نقادان مؤدب بیشتر از همه سیاسکنداریم چه دلیلی بهتر از آن بر توجه و التفات جدی بمندرجات روزنامه و تعمق در مسودات نا قابل ما نتواند شد و چون این خرده گیری با ادب و منطق توأم شد بهترین راهنمای اخلاق برای ملت در تحقیق مطالب و آداب و اصول مناظره میشود. در مکاتیبی که رسید بیشتر اسباب تشویق موجود بود و معلوم شد متاع غیر رایج ما که باصطلاح فرنگی مآبان از «مود» امروزه ایران (یعنی سیاست باقی) خارج بوده و از جنس رایج مرغوب بازار روزنامه خوانهای آنجا کنار و پرت است نیز بمقتضای قاعده «هیچ کالا فی مشتری نیست» کم و بیش اهل هوسی پیدا کرده است.

یک چیز در میان این اخبار واصله از ایران برخلاف انتظار ما بود و آن این است که ما از ابتدا انتظار آن داشتیم که نوشتههای کاوه طالب کمتر داشته باشد و معارض زیاد یعنی اقبال کنندگان به «کاوِه» در اقلیت باشند و معرضین در اکثریت چه ما جنگ میکنیم با جهل و تعصب و غرور و خودپسندی یعنی وطن پرستی غلطی

وخام و وحشگری وکی میتواند بگوید جهل و تعصب در ایران در اقلیت است و علم و تربیت در اکثریت. لکن از اخبار واصله — اگر همه تعارف نباشد — چنان مستفاد میشود که همه سیاستون اطراف مسجد شاه پس از مطالعه کاوه بر «فرنگی مآبان برلین که میخواهند برخلاف مقتضیات تدبیر و وطن پرستی تمدن فرنگی را در ایران رواج بدهند» لعنت نخوانده اند بلکه بعضی بر عکس پس از آنکه صاحب مقالات را پیدا نکرده که گریانش را گرفته و شفاهاً بادله و براهین بطلان مدعایا بر او ثابت کنند بالأخره بعد از فرونشستن غیظ و بار دیگر زیر و رو کردن روزنامه خود بخود در خلوت گفته اند که «بابا پر هم بد نگفته اند».

حالا ما نا این جمع یعنی با آنانکه کم و بیش مشتری متاع ما و طالب خیالات ما هستند کاری داریم و میخواهیم باین دسته از طالبین معرفت که شاید بعضی از آنها علاوه بر آنکه از کاوه خوششان میآید شور و هوس مخصوصی هم بانتشار آن داشته باشند اظهار کنیم که بدبختانه بواسطه گران طبع و کاغذ و همه چیز و ترقی فوق العاده و روز بروز قیمت وسائل زندگی فعلاً بیم آنست که کاوه نتواند بوسیله عایدات وجوه اشتراک که هنوز محدود است خود را نگاه بدارد چه دخلش مطابق خرج او نیست و شاید تا مدتی هم نشود مگر آنکه عده مشترکین نقد و پیشکی بده خیلی زیاد شود و مثلاً سه الی چهار هزار نفر برسد و لهذا فعلاً راهی برای امداد به «کاوِه» بنظر نمیرسد جز پیشنهاد ذیل:

ما نویسندگان کاوه — که همه اوقات خودمان را صرف نشر علوم و حقایق (بعقیده خودمان) و جهاد با جهل و تعصب میکنیم و هوس زیادی هم باین خدمت داشته و حاضریم همه پشت کار و وقت خود را برای تتبع

شکسته و طلبکار دیم در هتاک می کند ولی سرکار والا متصل از عهد «مرحوم شاهزاده» صحبت میفرمایند. ایرانیان بدبختی هم که بواسطه اغفال کتب و جراید ملت پرست مفرط عهد اخیر مبتلای آفت خود پسنندی ملی شده و با اعتماد قول روضه خوانهای سیاسی و ناطق شده و آخوندهای روزنامه نویس و شعرای مؤلف قرن چهاردهم هجری عقیده شان این شده که ما اشرف مخلوقات و ملل بوده و همه فرنگها هم تصدیق دارند که ما صفات عالی و نجات فطری و تمدن ارثی و ادبیات بی نظیر داریم نیز حکم همان شاهزاده مغرور، جوان خودپسند لجوج و وارث مسرف را دارند. یاد دارم که از اوان طفولیت میشنیدیم که قوانین فرنگی از ترجمه کتب فقه ما بعمل آمده و هر چه فرنگها بعد از صدها سال ترقی علم و تمدن با ذره بین و دوربین کشف میکردند یا اصلاحات اجتماعی بزرگی در زندگی جامعه انسانی احوادث و ترویج میکردند آخوند محله ما بعد از شنیدن آنها چون در کتب عربی «خودمان» رجوع میکرد تمام آنها را در آن کتب مییافت که از اول بوده ولی التفات بانها نشده (۱). خصوصاً که تمدن قدیم ایران که محض آنکه اثر زیادی از آن نمانده بیشتر مجال فرض و قیاس در آن هست و بازار خودستانی را گرم میکند برای مدعیان نفوق ایران بر همه دنیا و حسودان عقل و علم فرنگی تجسس سرمایه خوبی است و در این موارد است که درست (بر عکس قاعده اصولی) عدم وجدان دلیل وجود میشود.

دکتر شبلی شکیل یک عالم مصری قطبی بود که نه تنها اعلم و افضل بلکه با شجاعت ترین علمای عربی زبان این عصر بود و خدماتش بترقی علمی مصر و سوریه از هر کسی بیشتر است و بدبختانه - آتقدریکه در خاطر مینماید - در قتل عام علما و حکما و فضلا و ادبای عربی زبان که حکومت عثمانی در زمان جنگ در سوریه کرد و بعضی از افراط پرستان عثمانی که بخویشاندی چنگیز تفاخر میکنند احیای سنت جد بزرگوار خودشان را در آن سرزمین تمدن قدیم نمودند شبلی شکیل نیز بگناه وطن پرستی خود با جمعی دیگر از علمای درجه اول آن مملکت بقتل رسانیده شد. شبلی شکیل در مقدمه ای که بترجمه کتاب *توخنیر* (۱) آلمانی در خصوص مسلک علمی *داروین* (۲) نوشته چند کلمه حرف بسیار با معنی دارد که مثل خوبی بمبحث ما است. مشارالیه گوید نبی نوع انسان از قدیم الایام خود را اشرف مخلوقات میدانست و بر تمام مخلوقات عالم و انواع دیگر حیوانات دعوی برتری داشته و خود را علت غائی موجودات مینداشت. این غرور و نخوت انسان بر دو اساس اعتقادی تکیه داشت یکی آنکه کره زمین که مسکن او است مرکز افلاک و عوالم علوی و سفلی است و دیگری آنکه انسان یک نوع مستقل و مخلوق ممتاز و مخصوصی است که دارای نفس ناطقه است. و قیتکه *کوپرنیک* (۳) اولین بار بواسطه اثبات حرکت زمین و ابطال مرکزیت آن یک تیشه ای بر یکی از دو بنیان غرور انسانی زده و آترا منهدم ساخت قدری از خود ستائی این جنس مغرور کاست و پایه عظمت او متزلزل گشت و چون *داروین* بواسطه اثبات قانون ارتقاء (۴) و تسلسل انواع و توضیح آنکه انسان نیز

و تحریر مقالات کاوه و تألیف کتب مفیده علمی و سایر زحماتی که برای نشر مرتب و منظم یک روزنامه لازم است مصروف بداریم و در مقابل آن زندگی با وسعتی هم فعلاً نمیخواهیم - باهل فضل و دوستان معرفت خطاب کرده و متمنی هستیم که ده نفر صاحبان همت پیدا شود که هر کدام دوست تومان نقد و فوری برای استحکام اساس «کاوه» بدهند و باین ترتیب دو هزار تومان پول نقد برای سرمایه دوره ابتدائی کاوه در بانک جمع شود. بدین طریق روزنامه کاوه مستقل و مستقر میشود و در آینده بواسطه وجوه اشتراک دخل و خرج هم تواند کرد.

اداره کاوه

علاوه بر این امیدواریم طالبین علم و معرفت بقدر مقدور روزنامه کاوه را ترویج نموده و بتزید عده مشترکین سعی بفرمایند که این فقره ضامن دوام و استحکام مستمر روزنامه تواند شد.

نکات و ملاحظات

از زمان قدیم تمام حکمای اخلاق و پیران مجرب *افلاس سُرف* و ملتفت شده اند که غرور و خودپسنندی مفرط از بدترین امراض مهلک اخلاقی است و مبتلای خود را دوچار بدبختی فوق العاده میکند و تنها چاره آن یک مغلوبیت سخت و صریح و شکست فاحشی است که باید برای آن گونه جوانهای بدبختی که مبتلای این فن از جنونند ولی ضمناً کمی عقل و انصاف و مخصوصاً حس اصلاح جوئی و تهذیب در فطرتشان موجود است پیش بیاید. اگر شما که حکیم و پخته و خیر خواه هستید با همچو جوان لجوج و مدعی سر و کار دارید و برای او دلسوزی و نیکخواهی هم دارید اغلب صلاح او و تکلیف خیر خواهی شما در این است که تمنا کنید و حتی کمک هم بنمائید که او در راه خطا و عناد خود دوچار یک شکست هولناک و ضربت دندان شکن ولی بی خطری بشود که یکباره او را تکان سخت داده و بنیان خیالات او را زیرورو و تار و مار گرداند و یک انقلابی در سیر زندگی او بعمل آورد که همانا طلیعه ابتاه و هدایت و مبدأ اصلاح و سعادتش تواند شد. هم چنین است حال *مُسرف* «وَلْ خَرَج» که دارائی خود را در جوانی به بیمبالاتی بباد میدهد که در این مورد نیز شاید فقط خوشبختی حقیق او در آن است که زودتر و در جوانی تا قوت و همتی در او باقی است سرمایه اش باخر برسد و باصلاح میراث پدری ته بکشد که آن افلاس مطلق اولین روز اقبال و بیداری او تواند شد.

اغلب ایرانیان و مخصوصاً آنها که کم و بیش اطلاع ناقصی از تاریخ قدیم ایران پیدا کرده اند در نظر ما همین حال را دارند و درست مثل شاهزاده جوان پز افاده ای هستند که پایش را از خطاب «حضرت اقدس والا» پائین تر نمیگذارد و برای هر کار جزئی «بچهها» راصدا میزند که بیایند و دماغش را پاک کنند یا کالسکه ببندند در صورتیکه اسبهای کالسکه بگرو رفته و چرخش

و از آنجا باسیا و هند مهاجرت و انتشار کرده دیگر آخرین تکیه گاه افتخار این مدعیان جاهل و خود پسند از میان می‌رود و شاید آنوقت است که ایرانی بفقر و جهل خود اقرار کرده بنواضع منصفانه در حوزه درس تمدن دنیای متمدن حاضر شده و علم و آداب انسانیت را فرا میگیرد و افتخارات قدیمه را دور انداخته بکسب فضایل امروزه میکوشد و باشاعر بزرگ عهد قدیم خود (۱) هم آواز شده گوید: تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

* * *

یکی از بدترین غلط کاریها مخلوط کردن حسبات و هوس و تعصب است در علم حقیقی و این فقره بدبختانه در ملل خام و تازه چرخ که بجاده ملت پرستی میافتند زیاد دیده میشود و مخصوصاً اغلب وطن پرستی خود را میخواهند در علم داخل کرده و دلایلی از علم برای مدعیات ملی خود پیدا کنند ولی همه جا علم را مشوب کرده و آن نور آزاد و انسانی بین الملل و پاکیزه را بتعصبات مفاخرت اقوام تاریک میکنند. بارزترین مثال این فقره در ملت عثمانی و مخصوصاً ترکان جوان است که با علم تاریخ و علم زبان و علم معرفت اقوام بطور دلخواه و بچگانه بازی میکنند تا بدین وسیله مفاخر کم مایه خود را زیاد کنند. این مرض اگر چه در ایران با آن شدت نیست ولی آثار سرایت آن گاهی دیده میشود. بعضی جراید ایران بودای هندی و صلاح الدین ایوبی را ایرانی کردند، علوم بابل و یونان را مکتسب از ایران دانستند. مخصوصاً یکی از عجیب ترین تجلیات این مرض در میان فضلالی ما آنست که میزان علم و فصل علمای فرنگ را نسبت مدح و قدح آنها از ما میسنجند. بعقیده این اشخاص علما و سیاحین فرنگ که در باب ایران حلیه یا قدیم یا تاریخ آن یا ادبا و شعرای آن حرفی میزنند مجبورند ما را مدح و ثنا کنند و اگر یکی از آنها در مقام تحقیق عالمانه ایرادی گرفته و تنقیدی از ما یا یکی از گذشتگان ما کرد لابد یا مغرض است و یا جاهل. ادبا و نویسندگان ما هم حتی در علوم و ادبیات کارشان این است که ایران و ایرانی و قابلیت خارق العاده (!) او را ستایش و مدح کرده و ملت را خواب کنند.

قسمت زیادی از این غلط کاری ناشی از مرض «سیاسی گری» است که در این زمان در ایران و بانی (۲) شده و باعث تولید و رواج آن چیزی گشته که ما همیشه از آن به «وطن پرستی کاذب» یا غلطی تعبیر میکنیم. این «وطن چي» های جاهل تصور میکنند اقرار بر تفوق علمی و ترقی و تمدن اروپا و افلاس ما در این باب بوطن پرستی ما بر میخورد و خیانت ملی است در صورتیکه اغراء بجهل کردن یک ملت جنایت ملی است از اعظم جنایات. آیا بهتر نیست که بتهدستی مطلق خود اقرار کرده مانند همه اشخاص نادان و بیسواد ولی منصف آبجد و قرشت خود را کنار گذاشته از الف بای تمدن شروع بکسب علم و آداب بکنیم و اینقدر بفهمیم که «هرکس که نداند و بداند که نداند هم لاشه خر خویش بمنزل برساند» ولی وای بر «آنکس که نداند و نداند که نداند» که «در جهل مرکب ابد الدهر بماند».

یک حیوانی از حیوانات مختلفه است سنگی بر شیشه موهومات شرافت بشر زد بکلی شالوده خود پسندی و دعوی اشرفیت که انسان بدان مینازید بر افتاد. این فقره مثال خوبی است برای تفاخرات بیغنی ما ایرانیان و حیث جاهلیت که از تعصبات بیغنی و وطن پرستی کاذب ناشی میشود. تا ایرانی بغفلت و اغفال خیال میکنند که یکی از عادات و آداب او یا علم و معرفت او بر ملل متمدنه دنیا ترجیح دارد محال است قدم بجاده بیداری و ترقی بگذارد. یک دسته «وطن چي» های فرانسه دان یا آنهایی که باسلامبول و مصر و بمبئی سفری کرده و برگشته اند و دعوی علم و اطلاع دارند یک مشت مطالب موهومی در فضایل ملت خود ساخته باعث غفلت و ضلالت ملت و تولید یک ملکه راسخه جهالت در این باب شده اند. بعضی روزنامه های عوام فریب فارسی هم در چهل سال اخیر آب و تابی باین موهومات داده سرمایه تعصب و کج بینی زیادی در قلوب مردم انبار کرده اند. دوی این درد مزمن آنست که بواسطه نشر حقایق علمی ایرانی را بر تهدستی مادی و معنوی خود ملفت ساخته و باصطلاح آب پاکی بدستش ریخته شود که همت کسب کمالات خارجی و عدم قناعت ببضاعت قلیل بلکه حالت افلاس خود در وی بمرکت آید. ایرانیان خیال میکنند که آنها در گذشته یک تمدنی عالی و درخشان مانند تمدن یونان داشته اند. وقتیکه حقایق علمیه و تاریخیه مثبت در جلو نظر آنها گذارده شود خواهند دید که ایران بعلم و ترقی دنیا کمک خیلی زیادی نکرده و مانند همه ملل عالم در اغلب آنچه هم که داشته مدیون تمدن و علم یونان - آن سرزمین معرفت و فیض - بوده است. رجز خوانان ایران گمان میکنند ایران تاریخ شش هزار ساله و بلکه بیشتر دارد و زردشت پیش از موسی و در چندین هزار سال پیش از مسیح شریعت آورده. و قتیکه علم تاریخ تنقیدی و تحقیقی علمای بزرگ بایشان اثبات کند که تاریخ ایران بعنوان یک دولت با کوروش اول در قرن ششم پیش از میلاد مسیح شروع میکند و زردشت در شش قرن پیش از مسیح حیات داشته و قسمت بزرگ اوستا بنا بر رأی مدققین در حدود میلاد مسیح و در قرن قبل و بعد آن و حتی در زمان ساسانیان تألیف شده باز اوقاتشان تلخ میشود و بر تحقیقات «مغرضانه» علمای فرنگ طعن و لعن میکنند. وقتیکه باهل فضل ایران نشان بدهید که علوم عهد ساسانیان مانند دوره اول خلفای عباسی در دست نسطوریهای یونانی دان و سریانی نویس بوده و حتی در علم نجوم هم که رایج ترین فن ایران بود پس از آنکه ترجمه زیج شهریار مدتی در عهد منصور و هارون الرشید مدار و مناسط عمل بود چون المَجَسْطُی از یونانی ترجمه شد زیج شهریار [مانند زیج هندی «سندهند» (سید اهننا)] در تحت الشعاع افتاد حمل بر غرض گوینده اگر خارجی باشد و ضعف وطن پرستی او اگر ایرانی باشد میکنند و بالأخره اگر ایرانی بفهمد که مدتی است عقیده قدیمی مهاجرت ملل هند و اروپائی (که اقوام آریائی نیز یک شعبه از آنست) از آسیا باروپا که منشاء ادعای تفاخر «مهد خلقت و مدنیّت» بودن ایران است باطل و منسوخ گردیده و حالا علم ثابت کرده که این نژاد متمدن ابتدا در اروپا نشو و نما کرده

(۱) ابو شکور بلخی. (۲) Epidémique

حک ذائقه

شعر فصیح^(۱)

«فرتوت گشت کشور و اورا بایسته تر زگور و کفن نیست
یا مرگ یا تجدّد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سرپاش در مانش جز که تازه شدن نیست
عقل کهن بمغز جوان هست فکر جوان بمغز کهن نیست
زاصلاح اگر جوان نشود ملت گر مُردچای سوگ و حزن نیست
امروز حال ملک خراب است بر من مجال ریبه و ظن نیست
شخصی زعیم و کارگشائی مردی دلیر و نیزه فکن نیست
اخلاق مرد وزن همه فاسد جز مفسدت بسر و علن نیست
خویشی میان پور و پدر نه یاری میان شوهر و زن نیست
تنها سید و پاک و لیکن یک خون پاک در همه تن نیست

قطعه دیگر^(۲)

برخیز شتربانا بر بند کجاوه کرجخ عیان گشت کنون رایت کاوه
کز طول سفر حسرت من گشت علاوه بگذر بشتاب اندر از رود سماوه
در دیده من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه ام آتشکده فارس نمودار

مرغان بساتین را منقار بریدند اوراق ریاحین را طومار دریدند
گاو ان شکمخواره بگلزار چریدند گرگان ز بی یوسف بسیار دویدند
تا جاقبت او راسوی بازار کشیدند یاران بفرختندش و اغیار خریدند
آوخ ز فروشنده دریغ از خریدار

چون خانه خدا خفت عس مانند زرقین خادم بی خوردن شد و بانوی خفتن
جاسوس پس پرده بی راز نهفتن قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ بفسون خواندن و افسانه شنفتن نه وقت شنیدن دگر و موقع گفتن

آمد سرهمسایه برون از پس دیوار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته دهقان جگر سوخته را خواب گرفته
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته چشمان خرد پرده ز خواب گرفته
خون دل مارنگ می تاب گرفته

ثروت شده بی مایه و صحت شده بیمار

شعر کربلائی^(۳)

آه عزیزان وطن از دست رفت
مایه ایمان وطن از دست رفت

آه که ایران ز جفا شد خراب آب امید همگی شد سراب
زانتش هجران وطن سوختیم از غم و حسرت دلمان شد کباب

گشته لگد کوب سم اسب خصم قبر نیاکان تو عالیجناب
روس ز یکجانب و هم انگلیس جانب دیگر بشتاب شهاب
تاخته بر خاک جم و اردشیر گرگ صفت لیک بسان کلاب

چند به بیغیبتی ای بیشعور چند به بیهمتای بی کتاب
خیز و نگر دشمن دین را ذلیل بهر خدای شافع یوم الحساب

آه عزیزان وطن از دست رفت

مایه ایمان وطن از دست رفت

* * *

تزد خداوند و امام غریب روز قیامت رخمان سندروس
گر تو مسلمانی و غمخوار دین گر تو مسلمانی و صاحب نفوس
آه چه شد غیرت ایرانیان از چه سبب خم شده نزد فلوس
دست خیانت شده هر سو دراز ما همگی مست و ملنگ و ملوس
مام وطن نالد و گوید همی ای همگی راهنمای لصوص

آه عزیزان وطن از دست رفت

مایه ایمان وطن از دست رفت

* * *

رحم کجا میکند انگلیس روس نخواهد ز تو جز مال و خون
بهر خدا بهر رسول خدا باش باولاد وطن رهنمون
نیست دیگر موقع صبر و سکوت خوش بود از بهر فنونها جنون

آه عزیزان وطن از دست رفت

مایه ایمان وطن از دست رفت

(۱) اشعار فوق قطعه ایست از قصیده‌ای که ملک الشعرای خراسانی متخلص به «بهار» در مدح شاه سروده و باستقبال قصیده مسعود سعد سلمان در مدح خواجه عمید حسن آنرا انشاء نموده [قل از روزنامه «نوبهار» مورخه ۲۷ ذی القعدة سنه ۱۳۳۳].

(۲) این چند قطعه اقتطافی است از قصیده معروف و شاهکار یکی از بزرگترین شعرای ایرانی قرن اخیر ادیب الممالک (میرزا صادق خان فراهانی) که باستقبال قصیده مستط معروف منوچهری درباره اوضاع اخیر ایران سروده. بدخترانه متن کامل این مستط ظاهراً با آنکه در حافظه اغلب اشخاص هست جای طبع نشده است. مصرعهای ساقط که جای آنها خالی مانده در حافظه نگارنده نمانده و ناچار بجای آنها چند نقطه گذاشته شد.

(۳) اشعار فوق اقتطافی است از ترجیع بندی که در زیر عنوان «ندبه وطنیه - عبره لمن اعتبر» در جریده عبرت منطبه کربلا در مطبعه حسینی در سنه ۱۳۳۳ نشر شده. این منظومه لوسرا که نمونه‌ای از «اشعار وطنی مقدسین» است لابد یکی از طلاب «وطن جی» بقصد تحصیل یک بیت آجر طلائی در بهشت بهر بیت از آن و اجر اخروی و قدری هم اجر دنیوی در زمان جنگ نظم فرموده‌اند. محض نشان دادن یک نمونه از ادبیات «اهل علم» درج شد.

چهار دوره

زبان فارسی

در زیر عنوان فوق می‌خواهیم ترقی و تنزل زبان فارسی را در قرون مختلفه از قرن چهارم که قدیمترین نمونهٔ نثر فارسی را در دست داریم تا این عهد نشان بدهیم و بنظر ما هیچ چیز بهتر از آن نیست که نمونه‌های از زبان ادبی ایران در ادوار مختلفه پیش انظار مقایسهٔ مدققین بگذاریم. بعقیدهٔ ما میشود این تغییرات زبان یا بعبارت صحیح‌تر تغییرات انشاءرا بچهار دوره تقسیم کرد: اولی فارسی قرون اولی هجرت یعنی از قرن چهارم تا قرن هفتم و هشتم که بالنسبه ساده‌تر بوده است اگرچه بواسطهٔ سبک تألیف کلام و تأثیر صریح یازندی و عربی در آن از فارسی حالیه قدری دور است. دوم فارسی بدیعی و «ملغلق» دورهٔ انحطاط بعد از استیلای مغول است که یک انشای غبیط و خنک پر از جناس و کنایه و صنایع لفظی رایج شد که نقطهٔ حسیض آن در «درهٔ نادره» میرزا مهدی دیده میشود و تاسی چهل سال پیش هم ادبای فضیلت فروش ایران و آخوندهای چیز نویس آن شیوه را زنده نگاه میداشتند. سوم دورهٔ انشای بالنسبه ساده‌تر و عهد اصلاح قرون اخیر است که از قایم مقام گرفته تا میرزا ملکم خان تکامل نموده. و بالأخره دورهٔ چهارم عهد فساد و اغتشاش دورهٔ بی‌عنای (۱) زبان است که پس از «عرض اندام» کردن لشکر چریک ادبای (۱) سراب و گرمرد و تربت و ترشیز و استیلای سیاسیون ایرانی باکو و اسلامبول و مصر و پاریس و بمبئی که هر کدام زبان فارسی دیگری داشته و هیچیک زبان دیگری را نمی‌فهمند «آش سله قلمکاری» در جراید پایتخت و دار السلطنه‌های دیگر پیدا شد و ادبیات «تجددکارانه» خان والده و کارته‌لاتن (۲) بقول حضرات «مود» شد. اینک نمونه‌ها:

۱ - فارسی عهد سامانیان و اوایل غزنویان (یا زبان ایران در قرن چهارم هجری).

۱ - «..... آغاز داستان: بدانند که هر کجا که آرامگاه مردم بود از چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین بخشیدند و هفت بخش کردند و هر بخشی را کشور خوانند نخستین را آرزو خوانند دوم را سوت خوانند سیوم را کوس خوانند چهارم را بدرخش خوانند پنجم را وزیراسب خوانند ششم را جرسن خوانند هفتم که از کوهستان پنهان است چهره‌نای خوانند و این که ما بدان اندریم و شاهان ایران شهر خواندندی و گوشه‌را امت خوانند و آن چین و ماچین است و هندوان بربر و روم و خزر و روس و سقلاپ و سمندر و پرتاس خوانند و آنکه بیرون از آنست سلسله خوانند و آفتاب بر آمدن را باختر خوانند و فروشدن را خاور خوانند و ایران شهر از رود امویست تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایران شهر بزرگوارتر است همه هنری و آنکه سوی باختر است چینیان دارند و آنکه از سوی راست اوست هندوان دارند و آنکه از چپ اوست ترکان دارند و از چپ دوم خاوریان دارند و نیز مازندریان را باشد و گویند مازندرانست و این همه ایران زمین از بهر آنکه ایران

(۱) Anarchie (۲) quartier latin محله ایست از پاریس که اغلب محصلین و خارجیهای تهیدست و طبقهٔ پائین ملت و غربا در آن سکنی دارند و مرکز قهوه‌خانه‌ها و آبخوخانه‌های عمومی است.

زمین بیشتر است. و این از بهر آن گفتند که این زمین بسیار تهی بوده است و چون مردم نبود پادشاهی بکار نیامد چه مهتران بکهران توانند بودن و هر جا که مهتری بود مردم بود از مهتری چاره نبود و مهتر از کهران از گوهر مردم باید چنانکه پیغمبر از همه مردم بایست و هم گویند که بعد از مرگ کیومرث صد وهفتاد و نه سال پادشاهی نبود و جهانیان یله بودند چون گوسپندان بی شبان در بیابان و کوه تا هوشنگ پیش داد بیامد و چهاربار پادشاهی از دیو بستند و ندانند که چند گذشت و از روزگار جهودان از توریت موسی علیه السلام میگویند که از گاه آدم تا آن روز که محمد عربی علیه السلام از مکه برفت چهار هزار سال و دو بیست بود و ترسایان از انجیل میگویند که پنج هزار و پانصد و نود و سه سال بود و بعضی آدم را کیومرث خوانند اینست شمار روز گذشته که ما از روزگار ایشان یاد کنیم و ایزد تعالی به داند [مقدمهٔ قدیم شاهنامهٔ فردوسی (۱)].

ب - «سپاس و آفرین مرخدای کامکار و کامران و آفرینندهٔ زمین و آسمان و آنکس که او را نه همتا نه انباز و نه دستور و نه یار و نه زن و نه فرزند همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشانه‌های آفرینش پیدا است و آسمان و زمین و روز و آنچه بدو اندر است و چون بخود نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست و عبادت وی بر بندگان

(۱) این یکی دو قطعه از مقدمهٔ قدیمی (غیر بایسنقری) شاهنامهٔ فردوسی منقول است (نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ برلین، M. Orient foi. 172). تاریخ تألیف این مقدمه معلوم نیست. ولی قرائتی در دست است که قسمت مهمی از آنچه در این مقدمه درج است قسمتی از عین متن مقدمهٔ شاهنامهٔ اصلی منثوری است که مأخذ دقیقی و فردوسی در نظم شاهنامه بوده و بحکم ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی ظاهراً در سنهٔ ۳۴۶ تألیف شده است. این حدس ابتدا بنظر نویسندهٔ مقالات «مشاهیر شعرای ایران» در کاوه آمده و پس از دقت زیاد رسوخ در آن حاصل شد خصوصاً که جناب استاد محترم آقا میرزا محمد خان قزوینی نیز صائب بودن این حدس را بقوت هر چه تمامتر تصدیق فرموده و قریب بیقینش خواندند. یکی از قرائن این حدس اشغال این قسمت از مقدمه است بر نسب ابو منصور بن عبد الرزاق و پیشکار او ابو منصور معتزلی چه در «الآثار الباقیه» تألیف ابو ریحان بیرونی (صفحهٔ ۳۸) نیز ثبت نسب ابو منصور بن عبد الرزاق (که بقول بیرونی جلی است) در شاهنامه تصریح شده. علاوه بر این بودن خود عبارت بطرز فارسی قدیم و مطابقت مأخذها و کتب سیر الملوک که در آن ذکر شده با مأخذی که بیرونی نسبت میدهد که ابو علی بلخی شاهنامهٔ خود را با عین همان مأخذ مطابقت کرده (صفحهٔ ۹۹) و مطابقت عجیب قسمت این مقدمه در بارهٔ عمر دنیا با آنچه در این خصوص در مقدمهٔ بلعی بترجمهٔ تاریخ طبری آمده قراین دیگری بمدعای ما هستند. فعلاً این مسئله بعنوان یک حدس بعرض انظار علما گذاشته میشود و تحقیقات آنان این نقطه را روشن تر خواهد کرد. خود این مطلب با دلایل مشروح تر آن و تحقیق تاریخ دقیق آن در مقالهٔ راجع بشاهنامه در کاوه بیاید. در صورت ثبوت قطعی صحت این حدس قطعات منقوله از آن مقدمهٔ شاهنامهٔ قدیمترین کل نمونه‌های نثر فارسی میشود (باستثنای جل و عبارات کوچک متفرقه که جسته جسته پیدا میشود). نسخهٔ برلین که این قطعات از آن نقل شده است نسخ جدیدی است (شاید از قرن دوازدهم) و خیلی مغلوط و بی اندازه مغشوش است ولی مادر اینجا باصلاح اغلاط آن حتی اغلاط واضحه متعرض نشدیم ولی املاهای آنرا که مانند نسخ قدیمه بجای «ج» «ج» و بجای «پ» «ب» و بجای «گ» «ک» نوشته شده و خیلی قواعد املائی دیگر تبدیل باملائی حالیه کردیم.

وی واجب و پیدا است و نعمتهای او بر بندگان گستریده است سپاس داریم مر خدای را برین نکوئیا که با بندگان خویش کرده است.»

ایضاً «..... پس همه خلق از وی بستوه شدند چون او را هزار سال تمام شد و کارش باخر رسید بروستای مرد کشاورز بود و پسر داشت بکمال رسیده بود قاصد ضحاک باصفهان بود ایشانرا بگرفت و سوی ضحاک فرستاد ضحاک هر دورا بکشت نام پدر ایشان کاه بود چون از آن کشتن فرزندان خبر یافت صبرش نماند و بشهر در آمد و بخروشید و فریاد خواست و آن پوست که آهنگران بر ران بندند آترا بر سر چوبی کرد چون مردم از ضحاک بستوه شده بودند و حال آنکه او را دو مهمان سالار بودند ارماتیل نام دل ایشان بر مردم سوخت از آن دو کس یکی کشتندی و یکی آزاد کردند و پنهان کردند و مغز سر گوسفند بان دادندی چون پانزده روز بر آمد آن مردم که گرد آمده بودند شب از شهر بیرون کردی و گفتم باآبادانی مباشید و بیایان کوهها شوید تا کسی شمارا نیند گویند اصل کردان از ایشان است و چون کاه برخواست و فریاد کرد و گفت ما این جور تاکی بریم کیست با ما یاری کند تا این خلق از جور و ستم برهانیم پس خلق بر وی گرد آمدند و اجابت کردند او را پس کاه آن خلیفه را که باصفهان بود بکشت و شهر بگرفت و بامیری بنیست و خزینه و سلاح برداشت و ب مردم بخشید»

[تاریخ طبری فارسی (۱)].

ج - «سپاس باد یزدان دانا و توانارا کی آفریدگار جهانست و دانندهی اشکار و نهانست و رانندهی چرخ و زمانست و دارندهی جانورانست و آورندهی بهار و خزانست»

و آفرین بر همه نیکو کاران کی از هوای این جهانی پرهیز کردند و توشه آن جهان برداشتند و عمر اندر رضای ایزد بگذاشتند»

ایضاً (در ماده لغت میاه) «..... و گویند کی حاجت باب از دو منفعت را بوذ یکی انک تن را تر دارد و هر جوهری کی ازو کشاده شود بدل باز دهد از جوهر تر و دوم غذا را بهمه اقصای تن برساند و تنک کرداندش تا بجایهای تنک اندر تواند شد و راطا کوید کی حاجت باب و استعمالش برای تن درستی بر درستان بیایدن همی بایست و بیماران را بدارو دادن همی بایست بس حاجت باب بیشتر بوذ کی بدکر چیزها که نه بدرستی ازو همی نکریزد و نه بیماری بس ضرورت افتادکی طبع آنها بدانند تا انج بهتر استعمال کنند و انج جز بهتر نیست از و پرهیز کنند و گفت آب زندگانی جانورانست»

[قل از کتاب الأئبنة عن حقائق الأدویه تألیف ابو منصور موقق بن علی الپروی (۲)]

(۱) این کتاب ترجمه فارسی تاریخ معروف محمد بن جریر طبری (متوفی در سنه ۳۱۰) است که اصل عربی آن در سنه ۳۰۲ تألیف شده و ابو علی محمد بن ابو الفضل محمد بن عبید الله بن محمد بن عبد الله بن عیسی التمیمی البلمعی (متوفی سنه ۳۸۶) وزیر منصور بن نوح امیر سامانی در سنه ۳۵۲ بجواش امیر مزبور آترا بفارسی ترجمه کرد و بعد از قطعات مقدمه شاهنامه که ذکرش گذشت این کتاب و ترجمه تفسیر طبری هم که همین بلعی ترجمه کرده قدیمترین کتب فارسی موجود هستند که خبر از آن داریم. قطعه متن از نسخه چاپ لکنو (هندوستان) منقول شد.

(۲) این کتاب در زمان سلطنت منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی و در حدود سنه ۳۶۰ نوشته شده و باین جهت یکی از قدیمترین کتابهای نثر فارسی است. کتاب مزبور چنانکه از اسمش معلوم است در شرح ادویه و خواص و طبایع آنها است که بحروف تهجی ترتیب داده شده و فقط یک نسخه خطی از آن در کتابخانه وین موجود است بخط طوسی (علی بن احمد) شاعر معروف که آن نسخه را در

د - «الفصل الثانی عشر من المقالة

الثانیة فی سبب زیادة انوار القمر و نقصانه و استهلاکه اما نور قمر از شمس است و روشنی وی از آفتابست و وی از آنجاست و جسم قمر نیبی روشن است نیبی تاریک و روشنی وی از روشنائی آفتابست کی ور وی افتد بس آکرواشمس بوذ ان نیمه تاریک مقابل اما باشد تا از شمس جدا و باشد و دیدار نبوذ اندر مغرب شبانهنگام بس روشنی و نیمه اما افتد و شعاع شمس و رافتاده باشد ور وی مانندکانی بینی ویرا روشنی از استداره کره قمر و هرج از شمس دورتر همی بوذ روشنی دیدار و بیشتر همی بود تا ان وقت کی مقابل شمس نبوذ آن وقت ان نیمه روشن همه مقابل اما باشد ویرا بدر خوانند و باریسان فرماهی خوانند تا از استقبال بشوذ ان وقت کی کره قمر آژ اما و آکیرذاند که بمقدار سیرش و نیمه تاریک و اما سوا هم کند تا بنزدیک شمس شوذ و بیرون نشوذ و بدید اید شبان هنگام اندر مغرب و مانک نو بوذ بس چون مقدار دوازده درجه از شمس بشوذ و اید کی ببیند اندر مغرب بس آفتاب فرو شدن الا ان بوذ کی اندر بروجی بسیار مطلع بوذ بشاید دیدن الا ارفلمرون (۴) از دوازده درجه بوذ مقدار طول هر برجی و علة این آن بود کی برجی بوذ در آن مطلع وی و فروشدن وی کوتاهتر بوذ»

ایضاً «..... الفصل الحادی عشر فی ذکر الکواکب الثلاثین الزایده فی السیارة اندر دلالت کی ویرا بیابانی خوانند کی ثابت است و ذکر جایگاهش اندر بروج لسنة سته و ثلثین و ثلثمایه لیزدجرد بن شهریار بیش ازین گفتهاند کی ستارکان فلک الاعظم همه هزار و بیست و دو کوکب است این ستارکان در شش مرتبه است انک بزرگتر است ویرا اندر مرتبه نخستی کردند و باتزده کوکب است و انج اندر مرتبه دومست اندر عظم ثانی چهل و پنج و انج اندر مرتبه ششم است تیرست و چهل و نه کوکب است و پنج مانده است و این ستارکان مهمترین کوکب آسماناند بیرون از شمس گفتند که این ستارکان بیابانی ثابت»

ایضاً «..... و علما بسیاری از کتب تصنیف کردند اگر من شرح کنم دراز بایستد و مراد ما اندر تصنیف مدخل بشوذ و ان خدمت خله بشوذ»

ایضاً «..... زیراک اصل دنیا تاریک است بارد است و ارمیده است و کرما و روشنائی و حرکه از آفتاب است بس هرچکا دراز باشد اندر اخر از زمین گرم تر باشد و هرچکا کمتر بیستد سرما غلبه کند

ماه شوال از سنه ۴۴۷ استنساخ کرده و باین جهت این نسخه علاوه بر قدیمی بودن متن او دو مزیت دیگر هم دارد یکی بودنش بخط اسدی و دیگری قدم تاریخ استنساخ آن است که در واقع قدیمترین نسخه کتاب فارسی در دنیا است. این کتاب را از روی همین نسخه دکتور زلیگمان (Seligman) در سنه ۱۸۵۹ میلادی در وین بطبع رسانیده است و چند صفحه از نسخه اصل را در آخر آن عکس انداخته که ما نیز متن را از روی همین نسخه چاپی نقل کردیم. - مقصود از اسدی طوسی اسدی دوم است که ظاهراً برادر زاده فردوسی است نه اسدی طوسی قدیمی.

بدیده دید ملحوظ نداشته چون بخت خود بر گشت و از لاف و بیبکی از لاف تجالید و اجلا و بجلده جلادت ازاق توسن تجالده و جدال و جلاذ نموده فوجی از سگان نازی را نیز که سگان بندرات بودند مانند کلب کلب بهوای قرس و گردنکشی قرس از کردن بمکاله و استکلاب برانگیخت

[درة نادره، چاپ بمبئی، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳ (۱)]

۳ - فارسی ساده تر قرون اخیره (قرن یازدهم تا اوایل قرن

چهاردهم).

۱ - « روزی در یکی از بقاع شریفه آن شهر (۲) نشسته بودم که حالتی غریب مشاهده افتاد. مردی را دیدم میرفت سراپا عریان و بهر دو دست خود کارد داشت و بقوت تمام بر اندام خود میزد و خون از وی جاری بود. زخمهای کاری بیشمار بر تن و سر و روی خود داشت و همچنان در آن کار بود و هر زخم که بر خود میزد ظاهر میشد که راحت ولدتی مییابد و اصلاً سخنی نمیگفت از حال او پرسیدم گفتند اسمعیل نام دارد بکسی عاشق بود او وفات یافت چون این آگاه شد بیهوش شد چون بخود آمد مجنون شده بود جامه بردید و کاردها بگرفت و چند روز است که در این کار است » [تذکره حال شیخ محمد علی حزین، صفحه ۷۹ (۳)]

ب - « شاهزاده اعظم روحی فداه است که در این فصل بهار و سبزی دشت و نیزی جویبار باز کماکان در میان خود و جوشن است نه بر کنار جوی و گلشن سایه خلاف نخفته، مایه خلاف نگفته، نه با چنگ زنان معاشرت کند نه از چنگ زنان مفارخت. اگر توپ و تیبی نظم و ترتیب دهد یا سواره و پیادهای حاضر و آماده سازد برای حفظ ممالک پادشاهی است نه از روی خام طمعی و خود خواهی الخ »

[انشای قائم مقام - کاغذی که از خراسان بوقایع نگار نوشته (۴)]

ج - « نکته ای که بیشتر از همه مایه خط اولیای این دولت بوده است این است که معنی « پولتیک » های بزرگرا تفهیمیده اند و خیال میکنند « پولتیک » های ملی را که دو بیست سال یک قرار پیش رفته اند میتوان بتدایر ایرانی از نصف راه برگردانید. مثلاً میگویند هر گاه در فلان کاغذ فلان لفظرا بنویسیم یا در فلان مجلس با فلان سفیر گرم بگیریم کار درست خواهد شد. گاهی در مسائل دولتی چنان تدابیر بکار میبرند و دل خودرا بچنان جزئیات خوش میکنند که آدم از مراتب کفایت و اطلاع ایشان در حیرت میماند. دولت روس زیاد مقتدر شده است پس باید راه آذربایجان را نساخت. انگلیسها میخواهند سیستان را جزو افغانستان بکنند پس باید با میرزا آقا خونی گرم گرفت، روس میخواهد مازندران را مسخر بکند ما هم اذن نخواهیم داد که کشتی روس داخل مرداب انزلی بشود، اقتدار دول خارجه روز بروز زیادتر میشود اما غلط میکنند ما هم سفرای ایشانرا بتعزیه راه نخواهیم داد، دولت روس در استرآباد خیالات دارد اما قونسول ما در حاجی طرخان با عرضه حرکت میکند، « پولتیک »

(۱) میرزا مهدی بن محمد نصیر استرآبادی دبیر نادر شاه این کتابرا بعد از وفات نادر در تاریخ ایام آن پادشاه نوشته است. (۲) شیراز.

(۳) شیخ محمد علی حزین از اهل اصفهان که خیلی سفر و سیاحت کرده و در غائله افسان و استیلای آن جماعت بر اصفهان در آنجا بوده مشهودات خود و وقایع عهد خودرا خود بعنوان تذکره حال در سنه ۱۱۵۴ نوشته و در سنه ۱۸۳۱ میلادی در لندن بطبع رسیده است. مشار الیه در واقع معاصر میرزا مهدی مؤلف دره نادره بوده ولی انشای بی تکلف این نویسنده در عهدی بوده که درست خاتم دوره انشای مللق غیر مفهوم و مبدأ دوره انشای ساده و بی تکلفی بود که بعدها باسم طریقه و شیوه قائم مقام معروف شد و در واقع دوره بیداری و رستخیز زبان فارسی بود.

(۴) میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی پسر میرزا عیسی شهیر بمیرزا بزرگ پسر میرزا حسن فراهانی است. بعد از فوت پدرش در سنه ۱۲۳۷ لقب پدررا دارا شد و صدر اعظم اوایل سلطنت محمد شاه قاجار بود. در سنه ۱۲۵۱ مغضوب و مقتول گردید. در شعر « ثنائی » تخلص داشت ولی در نثر و انشا معروفتر است و در واقع مؤسس انشای قرن اخیر محسوب میشود.

و روز از روشنائی افتاب است و نور وی است و شب تاریکی زمین است و ظل وی است و سالی دوازده ماه بود

[کتاب البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالغ تألیف حسن بن علی معروف بابو نصر منجم قبی نسخه فارسی (۱)].

۲ - فارسی دوره انحطاط بعد از استیلای مغول (یازبان

ادبی ایران در قرن هشتم تا یازدهم).

۱ - « از زمان تبسم نسیم صبا و ظهور تابشیر صبا و نما که از آن جز رنج و غنا و درد و بلا ندید و از آب روی که جهت آکنساب آن بحکم لم یکنوا بالغیه إلا بشق الا نفس خودرا در کوره فکرت و بوته محنت گداخت و خاک در هر صاحب صدر رفیع قدررا کحل الجواهر دینه غم دینه ساخت بلکه بر چهره بخت افتان و خیزان بازدید نیامد و اثری بر وجنات احوال و صفحات اعمال ظاهر نشد و جز زبیده دیگر آب از کسی نگشاد الی یومنا هذا طول الالیالی و الا ایام ومدی السهور و الاعوام در تحصیل علوم دین کوشید » [الغراضه فی الحکایة السلجوقیة طبع مصر صفحه ۴ و ۵ (۲)]

ب - « در وقتیکه عازم اردوی همایون بود در منزل جایدی قلی از عثار چند منصور عثور یافته جای در غاثور عاشور فوالت گرفت و از فرط نشاء هوش ربای باده غرور و اعتقاد روی مظهر کیفیت اول الدین دردی گشته در دور نهل درد علل پیش آورد و از قلب قلب شقیح و قریحه قریح شور شور و شر و نبط اتق شر من احسنت الیها مستنبط ساخت و خلاف صدق قصه من استرع الذنب فقد ظلم در بیدستان کفران بیدستان برو سیاهی خود سبز کرد و از راه شور بختی زرشک آتش سهاق و قلبه قلبیت در دیگ دزون بجبال خام پخته خون خون نمک ناشناسی را بر سر سفره ضلالت دلالت کرده و شقوق شقاق و عقوق نفاق را بی سبب وجهه تیت و با کج اندیشان اسباب خلاف راست ساخته طریق مکابدت و مکایدت سپرد و از شقاوت قلب و شقاوت ذات و شکاست خلق و شثامت خلق و شطارت نفس و شناعت فعل و شآمت بخت و شرارت طبع و شراست سرشت سر اسب راسب راست روی را بوادی گمراهی انراج داده و بمظاهرت احلاف اجلاف اخلاف عواقب را

(۱) از این کتاب که ظاهراً در حدود سنه ۳۶۷ یا کمی بعد از آن تألیف شده یک نسخه در کتابخانه ملی برلین بنشان «Mq. 101» محفوظ است که بد بختانه ناقص و دارای سقط زیاد است. مصنف اول این کتابرا ظاهراً عبری نوشته و بعد خودش بفارسی ترجمه کرده. نسخه عربی آن هم که کامل تر است باز در کتابخانه ملی برلین موجود است. عبارت فارسی این کتاب خیلی جالب نظر است و با وجود آنکه بعد از تاریخ طبری نوشته شده خیلی بیشتر طرز قدیمی است مثلاً بجای « بروی » = « وروی » و بجای « با » = « وا » و بجای « بیشتر » = « و بیشتر » و بجای « باید » = « واید » و بجای « باز گرداند » = « واکیرداند » و بجای « ما » و « بما » = « اما » و همچنین « فرماهی » یعنی « بدر » استعمال شده که این کلمه آخری همان « پرمه » پهلوی و « برما اونها » آوستائی است که معنی ماه چهارده شبه است و همچنین همه جا بجای عدد « سیصد » کلمه قدیمی « تیرست » استعمال شده. از ملاحظه رویه پرفته عبارات این کتاب نفیس چنان بخاطر میرسد که میان زبان فارسی این کتاب و زبان تاریخ فارسی طبری و کتاب الأبنیه ابو موق و شاهنامه که قریب العصر هستند و حتی کتاب اولی در تاریخ تألیف بر این یکی مقدم است فرق بزرگی هست و این کتاب بیشتر شبه زبان قدیمی است تا آنها و شاید جهت این قفیه فرق میان زبان ایران شرقی و ایران غربی باشد که همیشه بوده و ما غیر از این کتاب تقریباً هر چه از نمونه های فارسی قرون اولی هجرت در دست داریم همه از خراسان و ماوراء النهر است و این یکی از قم است. در این کتاب ذکر سنه ۳۲۶ و ۳۴۴ و ۳۴۵ یزدجردی آمده که تاریخ آخری مطابق سنه ۳۶۶ هجری میشود. نسخه برلین در سنه ۸۰۶ استنساخ شده است. (۲) این کتاب که تألیف محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله النظام الحسینی یزدی متوفی در سنه ۷۴۳ است در تاریخ سلجوقیان است و در سنه ۱۳۲۶ در مصر القاهره باهنام کارل زوسهایم - Karl Sussheim - آلمانی بطبع رسیده.

اوضاع ایران

مطلبی که در این اواخر نه فقط ایرانیان و مشرق زمینها را بالخصوص بلکه اغلب محافل سیاسی دنیا را هم بخود مشغول داشته و در روزنامه‌های ممالک مختلفه مطرح گفتگو گردیده مسئله دست یافتن بالشویکهای روس است بر قفقاز و دریای خزر و بندر آستارا و اتزلی و آن نواحی. این مسئله با وقایعی که در نتیجه آن رخ داده و میدهد عجالتاً مسائل دیگر راجع بایران را تحت الشعاع نهاده و نظر باهمیتی هم که در واقع دارد ما در اینجا مختصری در آن خصوص خواهیم نوشت.

ایران پس از پایان جنگ عمومی در طرف شمال و شمال غربی در آنجاها که پیش از آن جزو قلمرو روس و عثمانی بود چند همسایه تازه پیدا نمود. یکی دولت قفقاز بود که پایتخت خود را باکو قرار داده و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۷ اعلان استقلال نمود و دیگری ارمنستان که ایروان را پایتخت خود قرار داد.

دولت قفقاز با آنکه استقلالش از طرف دول متفقین در ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۸ تصدیق شد نظر بثروت معادن نفت پایتخت خود که معروف است نمیتوانست خاطر خود را از طرف انگلستان بکلی مطمئن سازد مخصوصاً که یک دسته قشون انگلیسی که در شوال ۱۳۳۶ بباکو پیاده شده بود بنظر میآمد که میخواهند در آنجا رحل اقامت افکنند و از طرف دیگر در آینه امواج دریای خزر هم که پیش از آن به «دریاچه روس» مشهور بود کم کم برق دریای انگلیس بنای خود نمائی را نهاده و چنان بنظر میرسید که خداوندان آبهای شور دنیا حوض پهناور ملیح دریای خزر را نیز میخواهند بگذارند از تحت عنوان دیگر دریاها خارج مانده باشد و در سواحل آن بدون فوت وقت در صدد استحکام آتیه سلطنت بحری خود برآمده بودند و در آن صورت معلوم بود حال باکو چه و رعایت استقلال مملکت نفت خیز قفقاز تا بچه درجه بعمل میآمد و از طرفی هم عهدنامه‌ای که در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ بین ایران و انگلستان بسته شد دیگر برای اجرای نفوذ انگلستان در قفقاز و دریای خزر هیچ مانع و عائق نگذاشت. علاوه بر اینها دولت قفقاز میدانست که با آنکه ظاهراً دولت بالشویک روس ضدیتی با اساس استقلال قفقاز ندارد عناصر دیگری از ملت روس با این ترتیب مخالف بوده و در هر موقعی که امکانی دست دهد در صدد برخواهند آمد که دوباره روسیه را تا آن حدی که مقدور است و زورشان میرسد دارای سرحدات قدیم خود (لااقل) بنمایند و روسهای غیر بالشویک هم هیچوقت کتمان این نوع نظریات را ننمودند چنانکه دنیکن در ۲۸ جمادی الآخرة ۱۳۳۷ به مکالی (۱) دریایی امریکائی که از طرف دولت خود در روسیه جنوبی نماینده بود اظهار رضایت و مسرت مینمود از اینکه دولت امریکا در تصدیق استقلال گرجستان و قفقاز با متفقین دیگر شراکت نموده است. از طرف دیگر مخصوصاً وعد و وعیدهای چرب و گرم عثمانیها و بذری که فراریان مرکز شور و

انگلیس تصرف جنوب ایران را لازم دارد اما هر گاه ما بفلان صاحب منصب خود بی التفاتی بکنیم انگلیسها «پولتیک» خود را حکماً تغییر خواهند داد. وزرای ما با این نوع تدابیر میخواهند دولت را حفظ بکنند و لکن باید مسلم بدانند که اگرده وزیر هم محض خاطر سفارت انگلیس عزل بکنند و اگر روزی بیست دفعه دست و پای «غراف صاحب» را بیوسند و اگر بسفرای خارجه بحدی تنگ بگیرند که در منازل خود محبوس باشند و اگر مأمورین ما از شدت عرضه در گفتگوی دولتی فحش بگویند و اگر افواج ما در جلم نظریه مثل فرنگیها ماهر شوند باز لشکر روس بطور دلخواه خود از خاک ایران خواهد گذشت»

[میرزا ملکم خان: پولتیکهای دولتی (۱)]

۴ - فارسی منطق الطیر مسخ شده عهد مشروطیت .

۱ - «احتیاجات ارتباطات سیاست حاکمیت نزاکت یک ملت اساساً همان احتیاجات ارتباطات سیاست حاکمیت نزاکت یکخانه و یک خانواده است که از حالت اختصار توسعه یافته منتهی بملیت گردیده برای حفظ یک یک آهانشکیل ادارات متعدده و وزارتخانه‌های متنوعه داده شده من حیث المجموع دولت نامیده گردیده است.»

[نقل از جراید پایتخت، مورخه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۲۸]

ب - «جامعه ملی ما، در تحت نفوذ اجنبی، حالت خود را در اقلیت یافته بود، از بنو عبوس بود، ظنین بود، دشمن بود، نقاد بود، عیبجو، تهمت زن و متعرض و در موقع فرصت بلوا طلب و خراب کن بود، از نظارت مایوس و غیر مأذون بود، همیشه نا راضی و مؤامره‌چی و خفیه کار و دور رو بود و در عین حال متحد و یک جهت و هم آواز بود. این بود حال جامعه ملی ما که ناموس اقلیت و فشار تمام علامات یک حزب اقلیت داری را در او جمع کرده بود»

[نقل از جراید پایتخت، مورخه ۲۳ صفر ۱۳۳۶ (۲)]

(۱) میرزا ملکم خان ناظم الملک پسر میرزا یعقوب خان اصفهانی از ارامنه جلفای اصفهان در سنه ۱۲۴۹ متولد و در ۱۳۲۶ وفات کرد. مشار الیه بدون خلاف بهترین فارسی نویس معروف قرن اخیر است و مؤسسن شیوه جدید فارسی مفهوم و شیرین و ساده. نوشتجات او در شرح مطلب بزبان ساده و چیدن مقدمات و گرفتن نتیجه شاید بهترین اسلوب ادبی و شایان پیروی است و یکی از شاهکارهای زبان فارسی است که نظیرش در مطالب جدی خیلی نادر و فقط در عصر اخیر نگارشات شیخ احمد روحی مترجم کتاب «حاجی بابا» و میرزا جعفر قراجه‌د اغی مترجم تیاترهای میرزا فتحعلی آخوند زاده‌ها هم عیار آن محسوب توان کرد.

(۲) دو قطعه فوق مثالی از هزاران نمونه‌های انشای عجیب و نامفهوم عهد اخیر است که چون خارج از حد و حصر است و همه روزه مبلغی کفشد در ایران با آنها سیاه و پر میشود حاجت بدرج نمونه‌های زیاد از آن نیست. شاید این دو نمونه که در متن درج شده نسبت بخیلی از تحریرات دیگر سیاسیون محله شاه آباد سهل تر و در عین تاریکی روشن تر است زیرا که ما بخودمان زحمت زیاد در مراجعه بمجموعه جراید و نگارشهای معاصرین و اقتطاف از آن ندادیم و نه صفحات زیادی از مقالات دراز ب ربط میشود نشان داد که بآنها هیچ اسمی جز هذیان مرض سیاسی گری یا انشای چرسی نمیشود داد.

برای رفع هر گونه سوء تفاهم در محافل که بیدگمانی سرشته شده‌اند باید صریح بگوئیم که مقصود ما از این تنقیدات ابدأ و قطعاً شخص یا اشخاص خاصی نیست و غرضی با احدی نداریم و این نوع سابقه کج و انشای بیمزه‌ها که مثل زبان جنتیان بعامة اهل لسان نا مفهوم است و در قسمتی از نشریات فارسی که روی سخن هم در آن بفارسی زبانان عامه مملکت است معمول شده در آئینه نشان میدهم که مسخره آمیز بودن آنرا هر کسی دریابد ورنه مقصود عیجوتی از نویسندگان مملکت خود که خیلی ادبا و فضلا نیز در میان آنها موجود است نبوده و اقرار داریم که در همین دوره هرج و مرج زبان نشریات فصیحی مانند «صور اسرافیل» و «مجله بهار» و «عصر جدید» و غیره منتشر گردید که «کاوه» پیروی آنها افتخار میکند.

بپهران میرسد بوی افتتاح آن شنیده نمیشد و اینهم مردم را ناراضی تر مینمود. معلوم است دولتی هم که بخواهد خود را نگاهداری کند حتی المقدور سعی خواهد داشت که نگذارد ناراضی بودن مردم موجب اثری گردد و بوسایل مختلفه از قبیل ممیزی (سانسور) مکاتبات و نظر داشتن در نشست و برخاست بعضی اشخاص متوسل خواهد شد و هم معلوم است که این گونه اقدامات اغلب نتیجه بر عکس میدهد و بجای آنکه دواى درد گردد بر درد میافزاید. دولت ایران در حقیقت بیشتر سعی خود را در راه حفظ خود صرف مینمود و کار عمده اش این بود که نگذارد حریفان تحته را از زیر پایش بکشند ولی عوامل خارجی اعم از انگلیس و روس و عثمانی و غیرهم نیز مشغول کار خود بودند. انگلیسها حتی المقدور سعی داشتند که تا اوضاع دنیا هنوز تار است میخ نفوذ خود را محکم در ایران کوبیده باشند و در نتیجه عهدنامه ۱۲ ذی القعدة ۱۳۲۷ بمجله هر چه تمامتر مستشاران متعدّد و آگاه چه برای قشون و چه برای مالیه بایران فرستادند و گرما گرم دست بکار شدند. قشون ایران در اواسط شعبان امسال از قرار ذیل قلمداد شده بود:

۱ - «تفنگچیان جنوب ایران (۱)» که عبارت بود از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی، ۴۷ صاحبمنصب انگلیسی و ۱۹۰ صاحبمنصب ایرانی و ۲۵۶ صاحبمنصب جزو انگلیسی و هندی. مخارج این دسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود.

۲ - دسته قزاق که عبارت بود از ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحبمنصب روسی و ۶۶ صاحبمنصب جزو روسی و ۲۰۲ صاحبمنصب ایرانی با یک مخارج سالیانه ۱،۹۱۵،۰۰۰ تومان.

۳ - دسته قراسورانی با صاحبمنصبان سوئدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر و مخارج آن در سال هفت کرور تومان بود.

۴ - «بریگاد» مرکزی و نظام ولایتی و امنیه و نظمیه و غیرهم. نقشه هیئت مشاوره ایران و انگلیس این بود که تمام دسته های قشونی مذکور در فوق را با هم مخلوط ساخته و قشون تازه ای بترتیب ذیل تشکیل بدهند: ۱ - یک دسته قشون ۳۶،۰۰۰ نفری. ۲ - یک دسته قراسورانی بعداً ۱۲،۰۰۰ نفر. ۳ - ۸،۰۰۰ نفر نظمیه. ۴ - یک دسته قزاق ۴،۰۰۰ نفری. مجموعاً این قشون ۶۰،۰۰۰ نفر میشد و «بودجه» آن سالیانه ۳۰ کرور تومان معین شده بود.

انگلیسها علاوه بر این شروع با اقدامات دیگری هم از قبیل ساختن راهها مانند راه مستقیم از خاقین بهمدان (از طرف کرمانشاه) و راه بوشهر بشیراز و غیره نموده بودند و تجدید نظر در تعرفه گمرکی را هم یا حضور مأمورین ایرانی و چند تن بلژیکی صورت دادند و تعرفه جدید از ۱۲ رجب ۱۳۳۸ بموقع اجرا در آمد. ولی باز مدام از طرف روسها خاطرشان نا راحت بود چنانکه روزنامه «تیمس» در ۲۶ رجب گذشته درباره دسته قزاق ایرانی نوشت: «دسته قزاق که در زیر فرمان صاحبمنصبان روسی است هنوز هم در طهران قوی ترین قوه نظامی است. عنصر

خروش عقاید «اتحاد اسلام» در آن سرزمین سهل الزرع افشاندند تأثیر خود را بخشید و همه این اسباب خصوصاً علت اخیر باعث شد که قفقازها نجات و پایداری خود را در اتحاد با بالشویکهای حقیقی روس و ملیون عثمانی که لدی الاقتضا بالشویکی هم هستند دانستند. اتحاد رسمی قفقاز و عثمانی در صفر ۱۳۳۸ بعمل آمد و عهدنامه اتحاد دفاعی و تجاویزی بین دو دولت را از طرف عثمانی جواد پاشا امضا نمود. پیش آمدن دسته های فاتح قشون سرخ و فرار و انهزام قشون دنیکن راه انجام مقصود فوق را باز نمود و یک روز شنیده شد که قفقاز هم بالشویکی شده (در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۳۸) و فردای آن روز ۶۰۰۰ نفر قشون سرخ از طرف دریا در باکو پیاده شد و یک روز بعد رفت و آمد کشتیهای تجارتی بین باکو و حاجی طرخان شروع شد. افتادن باکو بدست روسها اهمیت بسیار داشت. گذشته از نظریات سیاسی و جنگی نفت باکو برای روسها که ماشین خطهای آهنشان نفتی است و از این بابت خیلی دوجار زحمت شده بودند معلوم است چه نعمت پر بهائی بود. دست یافتن بالشویکها بر قفقاز معلوم است در ارمنستان هم بی اثر نماند چنانکه در ۱۵ شعبان دولت ارمنستان چهار نفر نماینده برای مذاکرات با نماینده های بالشویکها بولادیققاز فرستاد و در ۳ رمضان هم ترتیب حکومت خود را موافق اساس بالشویکی نمود (بنا بخبری که در آلمان منتشر گشت^(۱)). گرجستان هم در ۱۹ شعبان با دولت بالشویکی روس عهدنامه ای در مسکو بست و متعهد شد که نگذارد در خاک خود توطئه ای بر خلاف روس چیده شود. اگر انسان روابط حسنه ای را هم که بین دولت روسها و مصطفی کامل پاشا (که امروز قسمت عمده خاک ترک نشین عثمانی را در دست دارد) موجود است در نظر بگیرد و نفوذ بالشویکها را هم در طرف خیوه و بخارا و افغانستان بنظر آورد ملاحظه میشود که ایران از طرف بالا از هر سمت چون گوئی در دایره چوگان بالشویکی گرفتار آمده است و در اینصورت محال بود که از این امواج دامن ایران نمی نیند. در اینجا پیش از آنکه بذکر وقایع راجع بورود بالشویکها در ایران پردازیم چند کله هم در باب اوضاع ایران در آن موقع خواهیم گفت که خوانندگان ما بدانند در موقعی که سیل بالشویکی از شمال بجنوب بطرف ایران روان بود و کم کم دور آنرا میگرفت ایران در چه حالت بود. دولت ایران با همه جد و جهدی که از قرار معلوم در فراهم آوردن وسایل امنیت و رفاه و آسودگی و ترقی مملکت داشت باز بواسطه عهدنامه ای که در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ با انگلیس بسته بود طبقه حساس ملت را از خود ناراضی نموده بود و دلایل و براهین دولت که با کمال فصاحت و مطابق ترتیب این عصر از طرف خود اولیای دولت با تمام استدالات لازمه اظهار و در دفاع از صحت و حقانیت سیاست خود اعلان میشد با آنکه خیلی از آنها منطقی و صحیح هم بود در نظر نقادان برای اثبات مطلب کافی نبوده و باصطلاح علمی دلیل اخص از مدعا و قاصر از آن دیده میشد. مجلس شورای ملی هم با آنکه مدتهای مدیدی بود که از انتخابات سخن در میان بود و تک و توک گاهی نماینده ای

(۱) حقیقت این خبر هنوز روشن و تأیید نشده.

(۱) «South Persian rifles»

مخلوطی از بالشویکها و طرفداران تسار با هم دست اتحاد داده‌اند که نفوذ روس را در ایران تا وقتی که باز یک روزی روسیه بر سر پاخیزد زنده نگاه دارند و اشخاص ناراضی ایرانی هم از هر جنس چه مستبد و چه غیر مستبد مدام در دام آنها میافتند و روسهای مذکور انگلستان را در نظر این ایرانیان حریص و طماع و جهانگیر قلم میدهند. آن روزگاری که روسیه دیوانه‌وار خدمتگذار انگلستان آزاد بود گذشته و منظرهٔ دموکراتهایی که با قزاقها شانه بشانه بر ضد دولت کدونی ایرانی کار میکنند بهیچوجه مطبوع خاطر نیست. و همین اضطراب و بیم انگلیسها موجب آن گردیده بود که در ۲۳ جمادی الاولی امسال از راه بلوچستان و بغداد عدهٔ جدیدی قشون انگلیس وارد ایران شده بود.

چنانکه گذشت بالشویکها در ۹ شعبان وارد باکو شدند. چند روز پس از آن هم در ۲۳ شعبان انور پاشا وارد باکو گردیده و قشون بزرگی بعهدهٔ ۵۰۰۰۰ نفر از روسی و قفقازی دور او جمع بود و دیگر محسوس گردید که طولی نخواهد کشید که انعکاس این اخبار در ایران اثرات خود را خواهد بخشید. اول جانی که صدا از آنجا بلند شد آذربایجان بود. یک قسمت از این ایالت یعنی نواحی خوی و ماکو جادهٔ عبور و مرور بین اناتولی و قفقاز یعنی قشون مصطفی کامل پاشا و انور پاشا گردیده بود و چنانکه از تلگراف طهران بوزیر امور خارجهٔ ایران بدست میآید معلوم میشود در نواحی مذکور عثمانیها مال و متاع مردم را هم بعنوان احتیاجات نظامی گرفته و در عوض با آنها و عدهٔ اسکناسهای ملیون عثمانی میدهند.

در ۲۰ رجب در همان و قتیکه بالشویکها قشون دنیکن^(۱) را شکسته و بطرف باکو روان بودند در تبریز حرکت انقلابی بر ضد حکومت مرکزی شروع شده و صاحبمنصبان سوئدی نظمیة مجبوراً از تبریز رفته بودند. ولی این انقلاب معلوم میشود بهیچ وجه ربطی با کار بالشویکی و غیره نداشته چنانکه از اخبار ۱۴ رمضان روزنامهٔ «تمیس» استنباط میشود که پیشروان قوم در تبریز که پس از انقلابات ۲۰ رجب در سر کار هستند و گویا از دستهٔ دموکراتها میباشند در مطبوعه‌ای مبلغی نوشتجات بالشویکی پیدا کرده و ضبط کردند و بعدها ظاهراً دنبالهٔ همین مسئله بوده که منجر بپناه بردن اشخاصی که طرف سوء ظن در خواندن مردم بگرویدن باصول بالشویکی بوده و از طرف حکومت در صدد توقیف آنها بوده‌اند بقونسولخانهٔ آلمان و رخ دادن آن وقایع اسفناکی گردید که در ذیل بذکر آنها خواهیم پرداخت. مقارن همان اوقات یعنی در ۲۶ شعبان بالشویکها باستارا قشون پیاده نموده و از دعاة خود چند تن باردیبل فرستادند.

این اخبار در طهران موجب شور و خروشی گردیده و روزنامه‌های طهران یکباره صداها را بلند نموده و تخلیهٔ ایران را از قشون انگلیس خواستار گردیدند. در همین حیص و بیص در ۲۸ شعبان قشون سرخ یعنی قشون بالشویکی از استارا از راه خشکی بطرف مرداب اتزلی روان گردیده و کشتیهای جنگی آنها بعهدهٔ ۱۲ فروند اتزلی را گلوله باران نموده و در فردای آن روز در اتزلی پیاده شدند. یک هیئتی که مرکب بود از حاکم گیلان و ژنرال چامپین^(۲)

انگلیسی با فرمانده قوای بالشویکی روسی که موسوم است به کزائف^(۱) ملاقات نموده و از مقاصد وی استفسار نمودند و معلوم شد که مقصود روسها دست یافتن بکشتیها و متعلقین سردار دنیکن است که در اتزلی در حال توقیف بودند. تفصیل این مسئله آنکه دستهٔ کشتیهای متعلق بقشون دنیکن در ۱۵ رجب خواسته بودند با اتزلی وارد شوند ولی دولت ایران اجازهٔ دخول بندر اتزلی را محمول بتسلیم اسلحهٔ آنها نمود و آنها هم قبول نمودند و بباکو رفتند. ولی نظامیان کشتیهای مزبور دریابگی خود موسوم به سِرِگِف^(۲) را در باکو پیاده نموده و خود در تاریخ ۲۴ رجب با اتزلی مراجعت نموده و در تحت نظر ژنرال چامپین انگلیسی سابق الذکر از طرف دولت ایران در بندرگاه اتزلی توقیف گردیدند. پس از توپ بستن کشتیهای بالشویکی بندر اتزلی را دستهٔ قشون انگلیسی که در آنجا بود عقب نشسته برشت رفت و پس از آن از رشت هم رفته در منجیل در ۱۳ فرسخی رشت اقامت گردیدند. بالشویکها هم در آخر شعبان اتزلی را تصرف نموده و بطرف رشت روان شدند. غنائمی که در اتزلی بدست روسها افتاد علاوه بر کشتیهای دنیکن از قرار ذیل است: ۵۰ عراده توپ، ۲۰۰۰۰ گلولهٔ توپ، ۲۰ دستگاه تلگراف بی سیم دریائی، ۳ دستگاه تلگراف بی سیم صحرائی، ۶ دستگاه هوا نورد دریائی، ۴ دستگاه هوا نورد مسلح، ۸۰۰۰ خروار پنبه، ۱۱۵۰ خروار خط آهن، ۴۰ اطاق راه آهن، ۳۵۰ خروار عسل. اگر انسان قریب ۱۲۰۰۰،۰۰۰ خروار نفت را هم که در موقع ورود بالشویکها بباکو در آنجا موجود بوده و بدست آنها افتاده است در نظر گیرد معلوم میشود که قشون سرخ از عملیات اخیر خود چندان استفادهٔ بدی ننموده اند. بالشویکها در ۵ رمضان اردیبل را هم گرفتند.

بنسبت عقب نشستن انگلیسها از رشت و نزدیک شدن بالشویکها بدان شهر معلوم میشود مردم طهران خیلی سراسیمه شده و بسیاری از آنها اثاث الیت خود را بقیمت نازل فروخته و حاضر فرار میشده‌اند و حتی سفارت فرانسه و اتباع آن دولت نیز مصمم فرار بوده‌اند و سفیر قدیم روس آقای آتیه^(۳) هم در ۷ رمضان از طهران فرار نمود در صورتیکه قونسولهای روس در کرمانشاه و اصفهان مدتی پیش از آن در ۲۵ جمادی الآخره از کار خود دست کشیده و از شهر خارج شده بودند. در ۱۷ رمضان قریب ۳۰۰ نفر از قشون روس وارد رشت شده و شهر را گرفتند. روزنامهٔ «تمیس» مینویسد که بالشویکها عملهای ایرانی را که در باکو کار میکنند مسلح نموده و بایران میفرستند. یک روز پیش از آنکه بالشویکها وارد رشت شوند در شب ۱۶ رمضان در رشت حکومتی در تحت ریاست میرزا کوچک خان رئیس «جنگلیها» تشکیل یافت. اسامی وزرای این حکومت تازه از قرار خبر تلگراف بی سیم مسکو بقرار ذیل است: محمود اقا، نصرالله، رضا زاده، محمد علی خان پیره بازاری، حاج محمد غفور و غیره.

در موقع خود نشر میشود نیست و بهتر آنست که از گاهی بگاهی مثل ثبت اجمالی تاریخ اوضاع اخیر یک نظر عمومی بدان بیندازیم که از لحاظ تاریخی مفید تواند شد. مطلبی دیگر از واقعات اخیر که خیلی مایه تأسف ما و همه ایرانیان مقیم این مملکت شده واقعه نزاعی است که ظاهراً میان اهل تبریز و قونسولگری آلمان در آنجا رخ داده و منجر بقتل نماینده آلمان در آن شهر گردیده است. حقیقت این حادثه اسف انگیز که خیلی موجب گفتگو و قیل و قال در نشریات آلمان شد هنوز کاملاً بر ما روشن نیست و بلکه در نهایت تاریکی باقی است خصوصاً که از مأخذ ایرانی هیچ خبری از این واقعه نرسیده و اطلاعات ما محدود است بدانچه از تبریز طیب قونسولخانه آلمان بزبان فرانسه و کشف سفارت آلمان در طهران بخابره نموده و از آنجا بیرلین اطلاع داده اند یا آنچه نخبین «رویتر» و روزنامه «تیمس» انگلیسی از طهران تلگراف کرده اند. نظر باخبر مستقیم آلمانی صورت واقعه از این قرار بوده که بواسطه پناهنده شدن بعضی اشخاص بقونسولخانه (۱) حکومت شهر یا مردم قونسولخانه را تحت نظر و مواظبت گرفته و مأمورین نظمی باطراف آنجا گذاشته بودند که کسی نتواند از آنجا بیرون رود و یا داخل شود شاید برای آنکه اشخاص متحصن در آنجا ارتباطی با بیرون نداشته باشند و ظاهراً حکومت و اهل شهر که در این تلگرافات از آنها بعنوان «دموکراتها» اسم برده شده میخواستند متحصنین را از قونسول بگیرند. قونسول آلمان ووسترو (۲) برضد این محاصره اعتراض نموده و موقوفی آنرا مطالبه کرده و چون در مطالبه خویش کامیاب نشد لهذا در ۱۶ رمضان بحکومت شهر نوشته که اگر تا ظهر آروز مواظبین نظمی از اطراف قونسولخانه برداشته نشوند وی بهر کدام از مأمورین نظمی که دیده بشود شلیک خواهد کرد. مشار الیه این تهدید خود را بموقع اجرا گذاشت و مردم نیز که متحصنین را میخواستند در جواب شلیک کرده و در این اثنا قونسول در پشت بام بواسطه تیری که بوی خورده مقتول شده است و هنوز هم قونسولخانه در حال محاصره است و طیب آلمان از تسلیم متحصنین امتناع دارد. غیر از طیب مزبور سه نفر آلمانی دیگر نیز در قونسولخانه هست. ما بدون آنکه در خود قضیه و کیفیت و قوع آن که لابد با مذاکرات میان دولت آلمان و ایران روشن خواهد شد اظهار رأی بکنیم فقط از این حادثه ناگوار مقتول شدن نماینده رسمی آلمان در یک شهر ایران تأسف خالصانه کرده و بر حال باز ماندگان او که یک بیوه و چند طفل اند متأثر هستیم. امید که این اتفاق ناگوار سکه و خللی بروابط حسنه دو ملت وارد نیاورده و برای طرفین وسیله ای برای تحقیق دقیق اوضاع و تحصیل تجربه از آن و احتراز از تکرار اینگونه وقایع که با آبروی ملت علاقه دارد و موجب مزید ملاحظه در امور باریک بین المللی بشود.

کتاب

«ایران از نفوذ تدریجی تا باجگذاری» (۳)

بتازگی از سلسله نتایج همت حیرت انگیز جناب قونسول لیتن یک کتاب بسیار مفیدی بزبان آلمانی بعرضه ظهور آمده که موسوم بعنوان فوق است. این کتاب یکی از بهترین و مفیدترین آثاری است که در فرنگ در باره اوضاع سیاسی بین المللی ایران نشر شده و جامع فواید بیشمار است. کتاب مزبور درباره اقدامات سیاسی و اقتصادی دول خارجه در ایران استیفای کلام کرده و با شرح و بسط کامل تأسیسات خارجی را

(۱) از اخبار جراید خارجه آنچه که در این باب بدست میآید این است که مردم در تبریز از همدستی قونسول آلمان با بعضی اشخاص که ظاهراً ارتباط با قفقازها و عثمانها داشته و بعنوان بالشویکی در کار نشر خیالات خود بوده اند شبهه ناک بوده و پیدا شدن مبلغی از اوراق چاپی بالشویکی در یکی از چاپخانههای تبریز مادها را منفجر کرده و مردم آذربایجان که خیلی برخلاف اینگونه خیالات هستند که از ناحیه ترکان جوان ناشی میشود و سوء قصدی بوحودت ملی ایران از آن استشمام میگردد متهمین را دنبال کرده اند و آنها بقونسولخانه آلمان پناه برده اند.

Wustrow (۲)

Persien, Vou der «Pénétration pacifique», zum «Protektorat» (۳)

در ۲۰ رمضان سفیر تازه انگلیس موسوم به نرمان (۱) وارد طهران شد و نیز در آنجا منتظر ورود ژنرال هالدن (۲) فرمانده کل قشون انگلیس در عراق عرب بوده اند.

حالا بینیم در موقع این پیش آمدها دولت ایران چه کرد، ملت ایران چه نمود، دول خارجه چه فکری نمودند؟ اولاً باید دانست که در ابتدای ظهور این پیش آمدها شاه هنوز وارد ایران نشده بود. سلطان احمد شاه در ۹ شعبان با کشتی «نارکوندا» (۳) از مارسیل حرکت نمود که از راه بصره و بغداد بایران برود و پس از توقف جزئی کشتی در عدن و مصر و بوشهر و محتره در ۲ رمضان بصره رسید. قبل از ورود بصره در محتره از طرف شیخ خزعل خان پذیرائی بسیار شایانی از شاه بعمل آمده و شاه عصر همان روز ورود بصره بطرف بغداد حرکت نمود و در ۵ رمضان در کربلا و در ششم آن ماه در نجف بود و در دهم ماه از بغداد بطرف خاقین حرکت نموده و در ۱۵ رمضان وارد طهران شد. در طهران اگرچه پذیرائی شایانی از شاه نمودند ولی گویا یکدسته ای هم در صدد تولید هیاهوی بوده اند ولی متفرقشان کرده اند. دولت ایران در ۷ رمضان اعتراض نامه ای بتوسط وزیر امور خارجه ایران که در آن موقع در پاریس بود بدولت روس بمسکو فرستاد و جواب وزیر امور خارجه روس پیچیرین (۴) در ۱۱ رمضان بطهران رسید و مبنی بود بر اینکه اقدامات قشون روس در ازنی بکلی از لحاظ دفاعی و در نفع ایران و روس بوده است چونکه وجود کشتیهای قشون سفید (یعنی قشون روسی طرفدار اوضاع سابق) اسباب اغتشاش روابط تجاری و رفت و آمد کشتیها در دریای خزر گردیده بود و البته بجزد آنکه رفع خطر شد و اوضاع نظامی اجازه داد قشون روس خاک ایران را تخلیه خواهد نمود. پیچیرین در این جواب خود مواد سوم و هفتم یادداشتی را هم که در رمضان ۱۳۳۷ بدولت ایران فرستاده بود دوباره تکرار مینماید و میگوید که کشتیهای ایرانی با آزادی میتوانند در دریای خزر رفت و آمد نمایند. ولی دولت ایران این جواب را کافی ندیده و تلگرافاً بوزیر امور خارجه ایران از طهران امر داد که یادداشتی بهیئت اجرائیه انجمن اتحاد ملل بفرستد و از آنها بخواهد که یا روسهارا مجبور بتخلیه خاک ایران و جبران خسارات وارده بمملکت و اهالی بنمایند و یا ایران را در بیرون نمودن روسها از ایران و مجبور نمودن آنان برعایت بیطرفی آن مملکت کمک نمایند. انجمن اتحاد ملل در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل یافت و مسئله در خواست ایران را با حضور وزیر امور خارجه ایران مورد بحث قرار داد ولی نتیجه ای گرفته نشد و گفتند چون خود دولت ایران مستقیماً با دولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده و دید چه خواهد شد.

روزنامه های فرانسه که از چندی باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران تاخت میآوردند در این موقع بیش از پیش جلوی قلم را رها نموده و یکصدای دوا در دروا در نسخ عهدنامه ۱۲ ذی القعدة که بین ایران و انگلیس بسته شده دیدند. روزنامه «ماتن» در ۱۳ رمضان (۲ ژوئن فرنگی) مقاله ای نوشته و با کمال سختی مسئله ملتجی شدن ایران را بانجمن ملل تنقید نمود و نوشت «قبل از آنکه تقاضا نامه وی (وزیر خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت مجریه انجمن اتحاد ملل باید تحقیقات نماید که وزیر خارجه تا چه اندازه نماینده دولت ایران است و دولت ایران هم تا چه درجه نماینده عقاید عمومی ملت ایران است». روزنامه های دیگر هم خیلی هیاهو کردند و عموماً یکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه ای را که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند.

در انگلستان هم عدم رضایت و تنقید جراید از سیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهود است. دولت انگلیس در مصر و ایران همه وقت در خیال اینکه با دادن نشانها بمشایخ و میهمانی دادن بخوانین و امرای آن ممالک میشود از عامه ملت و بیشران آن صرف نظر و از مقاصد ملی آنان جلوگیری کرد برخطا و در خط بوده و هست. این بود خلاصه اخبار و شرح اوضاع عمومی راجع بایران تا تاریخ غره شوال امسال که ما این نظر اجمالی را در اینجا ختم میکنیم و هرچه بعد از این تاریخ تغییرات و ظهوراتی بشود در شمارهای آتی باز در تحت یک نظر اجمالی آورده و خلاصه ای از آن شرح میدهم. مخصوصاً این نکته را باید بگویم که ما تصور میکنیم در روزنامه کلاه که علمی است و ماهانه فایده زیادی از تکرار اخبار روزانه ای که در ایران همان

H. C. Norman (۱) Haldan (۲) Narkunda (۳) Tehitcherin (۴)

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران . . . ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

(۲) کشف تلیس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »

(۳) جنایت روس وانگلیس

نسبت با ایران ۱ ۳ یک » »

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

در ایران که در آن سرمایه خارجی کار میکند یگان یگان شرح داده و امتیازاتی را که دول خارجه در ایران از شصت و هفتاد سال با نظر بتدریج بدست آورده اند و بزرگترین وسیله همان ترتیب مخصوص مملکت گیری دول فرنگ است که در قرن اخیر پیدا شده و فرنگها باصطلاح خودشان «نفوذ صلحی»^(۱) نام داده اند و فارسی پوست کنده اش «مملکت گیری بی جنگ» میشود در آن کتاب جمع و تدوین و شرح کرده است. مؤلف محترم در آشنائی با اوضاع ایران در مملکت آلمان بلاشک اولین شخص است و چون عمری در ایران و تدقیق اوضاع و امور آن بسر برده و زبان فارسی را مثل یک نفر شخص با سواد ایرانی میداند و مدت مدید در جمع این اسناد زحمت کشیده کتاب مزبور در رشته خود یکی از بهترین کتابهای اروپا در این زمینه است. معلوم است که در زبان فارسی چیز قابلی در این بابها تألیف نشده و دنباله کار شایان تحسین آقای مؤتمن الملک در جمع صورت عهدنامه های جاری ایران با دول خارجه که در زبان فارسی در این باب تنها کتاب است^(۲) نیامد و نیت خود ایشان و بعضی دیگر در جمع امتیازات و طبع آنها نیز صورت پذیرفت. در زبانهای خارجه هم با آنکه در اوضاع عهد اخیر ایران چندین کتاب با نگلیسی و فرانسوی نشر شده مانند کتاب معروف لارد کرزن^(۳) و استاد برون^(۴) و آقای شوستر^(۵) و آقای چیرول^(۶) و آقای ویکتور براز^(۷) و آقای اوژن اوتن^(۸) و غیره باز کتابی مشتمل بر متن اسناد و قراردادهای ایران تا حال غیر از کتاب لورینی^(۹) ایتالیائی بنظر نرسیده ولی آنها هیچ وجه قابل قیاس بتألیف تازه جناب لیتن نیست که شامل صورت قراردادهای و امتیازات تا امسال است.

این کتاب مشتمل بر سه باب و یک ضمیمه است. باب اول مشتمل است بر شرح تأسیسات مالی و اقتصادی و سیاسی خارجه ها در ایران و کار سرمایه خارجی در آن مملکت و منقسم است بر شش فصل و هر فصلی راجع است با اقدامات و علاقته های یک مملکت خارجی در ایران. باب دوم در ملاحظاتی است که در خصوص اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران شده و دارای فصولی است در شرح امتیازات در شعب مختلفه امور مملکت. باب سوم در تحقیق آنست که آیا برای اقدامات اقتصادی و معنوی آلمان در ایران امکان هست و ضمیمه در شرح ملت پرستی ایران و نفوذ اسلام در آن مملکت است. این کتاب ذیلی نیز راجع بسببست ایران بعد از متارکه جنگ اروپا و شرح قرارداد آخری ایران و انگلیس دارد و در آخر کتاب ۱۲ نقشه جغرافیائی ملحق است برای توضیح مندرجات کتاب. خلاصه کتاب مزبور یکی از مفیدترین کتب است برای سیاستون ایران که غالباً هنوز همه معلوماتشان را (مانند عهدی که خط و چاپ نبوده) از «افواه رجال» کم عمق و بیسواد اخذ کرده و با کتاب سروکاری ندارند.

Pénétration pacifique (۱)

(۲) در این موضوع نیز در زبانهای فرنگی کتب متعدد موجود است مانند کتاب سیر ادوارد هرتسلیت (Hertslet) در عهدنامه های ایران با دول خارجه و نص متون آنها و کتاب آچیسون (Aitchison) باز در باب عهدنامه های هند و ایران و غیره.

W. M. Shuster (۵) E. G. Browne (۴) Lord Curzon (۳)
Lorini (۹) E. Aubin (۸) V. Bérard (۷) Chirol (۶)

اعلان

«ایران شهر»



در کتابخانه

کتابهای
راجع شرق
در زبانهای
اروپا

کتابهای
شرقی
چاپ
فرنگستان

انواع عکسها و کارت پستالها و نقشه ها و هرگونه کتابهای علمی وقتی فروخته میشود. عنوان:

Iranschähr, Berlin W. 30

در چاپخانه کاوایی در برلین چاپ شد



این روزنامه هر ماه یک بار

در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:

Berlin-Charlottenburg,

Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان

در آلمان ... ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

کافه

۱۳۲۴

۷ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ذی الحجه سنه ۱۳۳۸ = ۱۶ اوت فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Jahrg. 5 • Nr. 8 • Neue Folge

نکات و ملاحظات

من حیث المجموع بدین آفت گرفتارند منشاء مضحکه‌های عجیب و مسخره‌های غریبی میکند که اطفال تمام عالم بر او می‌خندند خصوصاً که آن قوم در تجربه امور اجتماعی هم خام و بی تجربه باشد و تازه عنان امور را بدست خود گرفته و مثل طفل بی‌زبان و اقتان و خیزان تقلید مردان بزرگوارا می‌خواهد دریاورد و ولی و وصی هم از نق و نق و غر و غر و بهانه گیری او تنگ آمده طوعاً یا کرهاً از قیمومت و نظارت دست کشیده و اداره مال و ثروت او را بخود او واگذاشته باشند.

عوام یک دسته خصایل مشترک و حالات مخصوص و افق نظر تنگ و یک سلیقه مخصوص و ترتیب تفکر و استنتاج و یک خواص روحی^(۱) دارد که مخصوص خود این طبقه بوده و مشترک بین همه افراد آن و مابه الامتیاز آنهاست. ده خود را مدار دنیا و مرکز عالم دانسته بیگانها را یکقلم دشمن خود فرض کرده میان جرف راست و دروغ فرق نمیتواند بگذارد، سؤ ظن مفرط دارد، بهمه حرکات و سکنات مردم معانی عجیب میدهد، چیزهای کوچک را بزرگ میکند و از آنها نتایج بزرگ استخراج میکند، در روایت مقید بدقت نیست و

هیچ دردی اجتماعی بالاتر از مرض جهل عمومی نیست. مقصود درست آن چیزی است که در اصطلاح آرا «عوام عقل خام» بگویند. اگر تمام اسباب سعادت و بدبختی شخصی و فردی را در دنیا بترتیب درجات اهمیت و تأثیر ان اسباب پشت سر هم ترتیب کنید درجه اول را صحت بدن دوم مال سوم عقل میگیرد و باقی اسباب درجه چهارم و پنجم و ششم را خواهند داشت. ولی در اسباب خوشبختی یک هیئت اجتماعی و یک ملت گذشته از بعضی عوامل طبیعی خلقت و حوادث کویته بلا شگ علم و تربیت عمومی درجه اول بلا اول را دارد و اعظم کل اسباب و عوامل است. عقل فطری در هیئت اجتماعی اگر چه دخالت مهم دارد ولی در مقابل علم عمومی اهمیتش کمتر است. مال و ثروت هم تا اندازه‌ای با علم کسب میشود. بهمین نسبت است بدبختی و ذلت که بزرگترین سبب آن در یک ملت عامی و آبی بودن اکثریت و مخصوصاً طبقه عامه آن است و همین است که «بودن از عوام» بلای است از بزرگترین بلیات دنیا و قومی را که

(۱) Psychologie

اسم خانواده پادشاه این مملکت «پو» است و نام خود او «سی»^(۱) است و پادشاه در روی تخی مینشیند که اطراف آن طلائی است. یک تاجی (یا کلاهی) رسر میگذارد با پیراهنهای طلائی و یک قبائی میپوشد از زربفت که با مرواریدها و جواهرات مزین است.

اما زی مردم - مردها زلفهای خود را کوتاه میزنند و کلاههای سفید پوستی میگذارند و پیراهنهای سرباز میپوشند که سر از توی آن میگذرد و در قسمت پائین از دو طرف باز است. آنها عمامه و بالا پوش هم دارند و پارچههای زری درست میکنند از قاشهای بافته شده. زنها پیراهنهای گشاد و بالا پوشهای بزرگ میپوشند. زلفهای آنها از جلو سر تابیده شده و یک گیس ساخته میشود و در پشت سر باز گذاشته و سرازیر انداخته میشود و با گلهای طلائی و نقره‌ای آرایش داده میشود و بالا و پائین آن یک شده از مرواریدهای رنگارنگ روی دوش آنها آویزان است.

پادشاه در این مملکت غیر از پایتخت خود قریب دوازده نقطه مقرهای کوچک دارد درست مثل قصرهای تابستانی در چین. هر سال در ماه نیسان یا ایار آنجاها میرود که بحال بیاید و در ماه تشرین ثانی پایتخت بر میگردد. گاهی پادشاه بعد از جلوس بتخت سلطنت در میان فرزندان خود با هوش‌ترین آنها را انتخاب کرده و اسم او را در یک سندی نوشته و آنرا در یک نامهٔ مهوری در خزینهٔ خودش نگاه میدارد بدون آنکه پسران دیگر او یا وزرا مضمون آنرا بدانند. وقتیکه شاه میمیرد مجلس (شاهزادگان و وزرا) نام‌ها را بیرون میآورند و آن کسی که اسم او در آن پاکت مهور بیرون میآید باید بتخت نشاندیده شود. و شاهزادگان دیگر باید بمنصب سرحدات معین شوند و باین قرار دیگر برادران همدیگر را نمی‌بینند. بومیان پادشاه خودشانرا بنام «ایسا» میخوانند (لفظ قدیمی آن بنا بر قول کافعی «ایست» است که همان لفظ فارسی «ایزد» باشد) و زن او را «فانگ یوسو» و پسران او را «شای» (شاه) مینامند. از جملهٔ رجال و مأمورین بزرگ آنها یکی «موهو» است («موغو» در آوستا و «ماگو» در فرس قدیم - نفع) که امور قضائی و جنائی را اداره میکند. دیگر «نیهوان» که امور خزینه در دست اوست که او باز میکند و می‌بندد. دیگر «تی تسا» او است که اسناد رسمی و سایر امور بعهدهٔ او محول است. بعد از اینها در مقام «اولوهوتی» میآید که بیوات سلطنتی را اداره میکند و «سی یوپو» (در ژاپونی «سی پاپوت») که امور نظامی و لشکری را در تمام مملکت نظارت میکند^(۲). این مأمورین در زیر دست خود نیز اجزا دارند که هر یک از آنها امور ادارهٔ خود را میگرداند. سربازها زره و نیزه و سپرهای گرد و شمشیر و کمان و تیر و فلاخن دارند. آنها در جنگها فیلها دارند که لشکریان سوار آنها میشوند و صدها دنبال آنها میروند.

(۱) این یک اشتباهی است که از لفظ «یوسی» که اسم ایران است در زبان چینی ناشی شده.

(۲) «سی یوپو» همان «سیاهت» پهلوی است که از «سیادا» ی آوستائی و «سیادا» ی فرس قدیم میآید (سهبید در فارسی).

این فصل را از زبان چینی ترجمه میکنم و با استاد هیرث و استاد جکسون برای بعضی اشارات که راجع بعضی تلویحات کتاب کرده‌اند تشکر میکنم. اینک فصل مزبور:

«یوسی»^(۱) (ایران) پایتخت خود را دارد در سولی (سلوکیه - مدائن). این مملکت در مغرب نیومی (؟) واقع شده و در زمان قدیم تیا اوچی (کلده) نامیده میشد. بعد مسافت آن از تائی^(۲) ۲۴۲۲۸ لی (۳) است. خود شهر یک مسافتی بقدر ده لی مرتب و بیشتر از صد هزار خانوار سکنه دارد. یک نهری از سمت جنوبی از میان شهر رد میشود. خاک مملکت مسطح و پست است و طلا و نقره و «توشی»^(۴) و مرجان و عنبر و «چوکو»^(۵) و عقیق بعمل میآورد و همچنین خیلی مرواریدهای بزرگ. شیشه‌های شفاف و تاریک، بلور، فیروزه^(۶) الماس (که آنرا یک نوعی از لاجورد میدانستند) فولاد، مس، حلبی، جیوه، چندین انواع منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، قالی و قالیچه‌ها، چرم گوزن قرمز، کندر، زردچوبه، میعه، «تسنگمو» (تحت اللفظ چوپ سبز) و سایر مواد خوشبو، فلفل، فلفل دراز، شکر، خرما ی ایرانی (تحت اللفظ خرما ی هزار ساله)، یک نوع از میوه‌های زیر زمینی^(۷)، هلیله (هولی‌لو)، مازو (وشی‌سی) نمک و مواد شیهه بآن.

آب و هوا گرم است و خانواده‌ها در یک یخچال می‌نشینند. در مملکت چندین دشتهای ریگ زار هست که بواسطهٔ نقل آب از نهرها آبیاری میشود (مقصود کردن جویها است). نباتات و حیوانات این مملکت (تحت اللفظ حبوبات و مرغها و چهار پایان) عموماً شیهه است بمال چین ولی آنجا برنج و ارزن نیست. این مملکت اسبهای مشهوری بعمل میآورد^(۸) و همچنین خرهای بزرگ (قاطر) و شترهائی که بعضی از آنها اغلب روزی ۷۰۰ لی راه میروند. خانواده‌های متمول از این حیوانات خیلی و حتی چندین هزار رأس دارا هستند.

علاوه بر اینها در این مملکت فیلهای سفید و شیرها^(۹) بعمل میآیند و تخم مرغهای بزرگ. آنجا یک مرغی است که در شکل شیهه بستر است. وی با دو بال خود میرد ولی نه چندان بلند و هم علف و هم گوشت میخورد و همچنین میتواند آتش را ببلعد.

(۱) این کله اسم ایران است در زبان چینی. (۲) تائی اسم قدیم «تائونگ فو» ی حالیه است.

(۳) لی یک مقیاس مسافت چینی است مساوی ۴۴۴ متر و در قدیم معادل ۰۷۷ متر بوده است.

(۴) یک مخلوط فلزی است و شاید نوعی از برنج باشد و در زبان اویغور و لهجه‌های ترکی «توج» و «توج» و «توج» هست.

(۵) بزبان چینی Chō Kū (۶) بزبان چینی Sō Sō (۷) Tuber (۸) شهرت و افتخار ایران باسبهای خوب از زمان خیلی قدیم است. در آوستا و کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده میشود. داریوش از فارس باین عبارت حرف میزند:

«مملکت قشنگ اسبهای خوب و آدمهای خوب» و همچنین یک کله در «یست» هم هست که معنی آن چنین است «دارای اسبهای خوب».

(۹) فیل و خصوصاً سفید آن در هند و سیام است و اصلاً ایرانی نیست برای اینکه در آثار قدیم اثری از آن دیده نمیشود اگرچه در شاهنامه خیلی بییل سفید اشاره میشود، شیر در منقورات شوش و تحت جمشید نقش شده.

«ای «پسر آسمان» شاهنشاهی بزرگ، آنکه اورا آسمان زائیده است آرزومندم که در آن نقاط که آفتاب طلوع میکند شما همیشه (سلطنت کنید) پسر آسمان در میان «هان». کوهوتو^(۱) پادشاه پوسی با ملیونها کرنش و نیاز محترمانه این هدایا را بدربار شما تقدیم میکند.»

از آن زمان باین طرف هیئت فرستادگان برای آوردن باج هر ساله فرستاده میشود.

مناظره شب و روز

علم زمین شناسی

غربی:

علم وصف الأرض از روی طبقات سنگهای مختلف و متمایز عمر دنیا که روی هم سوار شده و کوهها را تشکیل داده‌اند منتهی است مدید است که ثابت نموده که کره زمین خیلی قدیمی است و از روی خواص و صفات مختلفه این طبقات سنگی که مثل ورقهای پیاز روی یکدیگر سوارند و از روی چگونگی و کلفتی و نازکی طبقات مذکور علمای فن برای هر طبقه‌ای یک دوره‌ای از زمان معین نموده‌اند که در ظرف آن دوره طبقه مذکور از حالت اول خود که گل ولای و شن و لجن بوده بحالت حجری در آمده و سنگ شده است. امروز دوره‌های مزبور را به ۱۲ تا ۱۵ قسمت نموده‌اند و هر عده از این دوره‌ها را هم یک عهد و زمانی نسبت میدهند و مثلاً میگویند که دوره اول و دوم و سوم در عهد اول و دوره چهارم و پنجم و ششم و هفتم در عهد دوم واقع شده و هکذا هر چند دوره‌ای را در یک عهد معینی قرار میدهند و عده این عهدها را باختلاف بعضی از علما چهار و اغلب پنج نوشته‌اند. و برای اینکه این مسئله بهتر مفهوم و روشن گردد باید عمر انسانی را در خاطر آورد که مثلاً عمر یک انسان ۷۰ ساله‌ها که هفتاد دوره اختلاف فصول را دیده میتواند بچهار عهد منقسم نمود: عهد طفولیت، عهد جوانی، عهد برائی، عهد پیری و معلوم است که بهر یک از این عهود چهارگانه یک عده سال قرار میگردد و همین حکم را هم زندگانی زمین دارد. علمای فن مزبور امروز طول اقل عمر زمین را بطور یقین تخمیناً صد میلیون سال و طول اکثر آنرا خیلی بیشتر و بعضیها تا هفتصد و هشتصد میلیون سال معین نموده‌اند و برای آنکه طول مدت هر عهدی نسبت به عهدهای دیگر بهتر محسوس گردد علمای مذکور این صد میلیون سال را که طول اقل عمر زمین است یک شبانه روز یعنی ۲۴ ساعت گرفته و از روی آن هر عهدی را با ساعت و دقیقه معین نموده‌اند از قرار ذیل:

اما قوانین جنایات آنها - مجازات بقتل معمول است و مقصراً آویخته و تیر باران میکنند. مجازات درجه دوم حبس است. و قتیکه پادشاه تازه بتخت می‌نشیند محبوسین را آزاد میکند. تقصیرات خفیف بواسطه بریدن دماغ یا پای مقصر، تراشیدن سر یا تراشیدن نصف سر یا بواسطه تشهیر کردن بواسطه یک تخته در دور گردنش و راهزنی بواسطه حبس ابدی مجازات میشوند. زناى محصنه با زن یکی از نجبا مجازاتش تبعید زانی و بریدن گوشها و دماغ زانیه است.

مالیات اراضی بشکل یک بده نقدی گرفته میشود که از روی تخمین و تمیزی قطعه‌ای که مالیات دهنده مالک آنست ادا میشود. مردم خدای آتش و خدای آسمان^(۱) را پرستش میکنند. شیوه خط آنها با مال «هو»ها (تاتارها) مختلف است. خواهر خود را بزنی گرفتن خواه عقد و خواه جاریه^(۲) در میان آنها زیاد است و سایر وصلتهای ازدواجی هم عقید میشود بدون مراعات رتبه و مقام. در این خصوص آنها قطعاً تنگین‌ترین و کثیف‌ترین همه ملل خارجه هستند. اگر در میان مردم یک دختری باشد که بالاتر از ده سال داشته و قشنگی مخصوص داشته باشد شاه اورا در حرمخانه خود میبرد تا اورا تربیت و بزرگ کرده آنگاه در مقام التفات و بخشش بیک کسی که خدمت کرده و مستحق لطف شده بدهد. جسد مرده‌ها عموماً بیرون گذاشته میشود (تحت اللفظ «گذاشته میشود») روی تپه‌ها. تا یکماه لباس ماتم میپوشند.

تنها رهبانان که خارج از شهرها زندگانی میکنند ترتیب دفن اموات را بلدند و این جمع را در ایران «مردم نجس» میگویند اگر یکی از اینها بشهر یا یک میدان و بازار عمومی بیاید باید زنگوله حرکت بدهد تا خود را از مردم دیگر تمیز دهد^(۳).

در این مملکت روز اول سال نو در ماه ششم است (زویه فرنگی). بزرگترین اعیاد آنها روز هفتم ماه هفتم است و روز اول ماه دوازدهم^(۴). در این روزها (یا در آن روز) عامه مردم بحکم پادشاه بیک ضیافت عمومی دعوت میشوند که آنجا موسیقی مینوازند و همه با هم شادمانی و خوشگذرانی میکنند. بعلاوه در روز دوازدهم ماه اول هر کسی قربانی بارواح اسلاف خود می‌آورد.

در عهد شون کوی^(۵) این مملکت بدربارچین یک سفیر فرستاد که پیغامی و باجی آورد. پیام چنین بود:

(۱) مقصود «میترا» است. Concubine (۲)

(۳) رهبانی که کارشان تهبیز و تدفین اموات است موسوم به «ناساسالار» میباشد برای تفصیل کار آنها و فرقتان از سایر مردم بکتاب چکسن «ایران قدیم و حالیه» رجوع کنید.

(۴) گمان میکنم اولی نوروز و دومی مهرجان است (مترجم ایرانی).

(۵) شون کوی (shōn kui) اسمی است که عهد سلطنت «مینگتی» داده شده. او پادشاه از خاندان وی شمالی بود و سلطنت نصف شمالی چین از سنه ۵۱۶ تا ۵۲۸ میلادی با او بود.

(۱) کوهوتو در لهجه کانتونی «کووتو» یعنی «گواذ» یا «قباد» اول (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی) است.

هزار سال است و همچنین روایت کرد بن عبد الصمد بن معقل که او از وهب بن منبه شنید که میگوید که از دنیا پنج هزار و شش صد سال گذشته و من هر زمان از آنرا با سلاطین و انبیاء که در آن بوده‌اند میشناسم. گفتیم بوهب که دنیا چقدر است گفت شش هزار سال.

[نقل از تاریخ طبری، سلسله ١، جلد ١، صفحه ٨]

این احادیث شریفه از فحول علما مثل کعب الأحبار و وهب بن منبه تمام مزخرفات کفار جدید را باطل و هباء مثنویاً میکنند. واقعا لاطائلات این اهالی افرنجی مُضَحِک الثکلی است. بعضیها عمر آفتاب را کرورها سال مینویسند، برخی عمر زمین را کدک و آنرا منقسم بدوره‌های مختلفه میکنند مانند دوره مخ و آب و غیره سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله که انسان از خنده نمیتواند خود داری کند. بقول خودشان علمی (١) اختراع کرده‌اند که آنرا «جیولوجیا» مینامند که مثل اساطیر اولین است و هر کس را بخنده در میآورد. در باغ وحش برلین در مقابل در دخول شکل یک حیوان خیالی را از سنگ ساخته‌اند و زیرش نوشته‌اند این حیوان تقریباً بیست میلیون سال قبل از این میزیسته است و من وقتی که از سفر حج با آخوند ملا عبد العظیم بواسطه اسناد طرق مجبوراً بآن بلده کفر نزول نمودم و این مجسمه مضحک با این شرح و وصف را خواندیم باندازه‌ای از عقول ساده این فرنگیها خندیدیم که آخوند ملا عبد العظیم مجبور بتجدید طهارت گردید. الله ازین ساده لوحی! فالحمد لله الذی نور عقولنا بیرکة الاسلام و سکر آله!

جامع المقول و المنقول.

معرفت ادیان و اقوام

غربی:

دین بودائی که از جانب بوذا مؤسس آن در قریب پانصد سال پیش از میلاد مسیح وضع شده بقدر کافی معروف است و علاوه بر اینکه امروز یکی از بزرگترین ادیان دنیا و دارای قریب ۳۵۰ میلیون پیروان است تحقیق و تتبع تاریخ و گذارش آن هم بسیار هوس انگیز است مخصوصاً که با تاریخ قدیم ما هم علاقه زیادی دارد و در باختر و زابلستان و خوارزم و بخارا خیلی منتشر بوده است. لفظ «بت» در فارسی هم از کلمه «بودا» بعمل آمده. از غربت تاریخ این دین هجرت آن کیش است از محل ظهور خود بطوری که امروزه تقریباً در وطن اصلی خود یعنی هندوستان پیروان او در حکم معدوم است چه بموجب احصائیه اخیر رسمی سنه ۱۳۲۹ در تمام هند فقط ۸۷۴ ۳۳۶ نفر بودائی هست که در مقام قیاس بجمعیت هند (۳۲۳،۹۳۱،۳۱۳ نفر) خیلی کم و در حکم عدم است. در این باب دین بودائی قدری شباهت بدین قدیم ایران دارد که امروزه قسمت بزرگی از آن عده کمی هم که از پیروان آن کیش یزدانی که مهد ظهور و تخت عظمتش در «ایران پاک» بوده باقی است از تعصب و ظلم برادران نژادی خود جلای وطن کرده و بهندوستان پناه برده‌اند تا مانند سایر همکیشان بدبخت خود که در وطن اصلی مانده‌اند علاوه بر تحمل جور و آزار تحمل ناپذیر دائمی در هر چند سالی یکبار معروض قتل عام و تاراج و اسباب شهرت و مرید بازی بعضی آخوندهای تازه فارغ التحصیل نگردند.

(١) قسمت مهمی از این قطعه مقاله از تحقیقات جناب شوپروس (von H. W. Scho-meruss) در روزنامه «شرق جدید» آلمان مأخوذ است.

اسم عهد	طول تخمینی	طول بمقیاس ساعت و دقیقه
١ - عهد ابتدائی	(تخمیناً ٥٢ میلیون سال)	١٢ ساعت ٣٠ دقیقه
این عهد ابتدای ظهور موجودات جاندار است که تماماً در آب میزیسته‌اند. هنوز حیوانات قترات دار بوجود نیامده بوده‌است.		
٢ - عهد اول	(تخمیناً ٣٤ میلیون سال)	٨ ساعت ٥ دقیقه
در این عهد حیوانات قترات دار بی تنفس ربوی از قبیل ماهی و بعد حیوانات با تنفس ربوی و حتی حیوانات خاکی و دست و پا دار از قبیل قریبغه و بعد حشرات ساده ظهور کردند ولی باز حشرات و خزنده‌های کامل و طیور و حیوانات پستان دار بوجود نیامده بودند.		
٣ - عهد دوم	(تخمیناً ١١ میلیون سال)	٢ ساعت ٣٨ دقیقه
در این عهد حشرات و خزنده‌های کامل و مختلف و پرندگان و اولین حیوانات پستان دار ظهور نمودند.		
٤ - عهد سوم	(تخمیناً ٣ میلیون سال)	٤٣ دقیقه
در این عهد حیوانات پستان دار تکامل یافتند و با احتمال قوی شعبه‌ای از میمونها ظهور یافتند که اولین نمونه نوع کامل را باید در آنها دید.		
٥ - عهد چهارم	(تخمیناً ٢٠٠٠٠٠٠ تا ٥٠٠٠٠٠٠ سال)	٢ دقیقه
در این عهد نوع انسانی تکامل یافته و در تمام روی زمین منتشر گردید و نفوذ وی تأثیرات بزرگی در سایر موجودات یعنی گیاه و حیوانات بخشید. این عهد را (که بعقیده عموم علمای وصف الارض طول آن کمتر از صد هزار سال نیست) بدو قسمت مینمایند: عهد طوفان و عهد پس از طوفان که موسوم است بعهد فرونشینی و رسوب.		

ظهور و وجود حیوانات نباتی در عهد ابتدائی و حیوانات کامله الاعضاء و انسان در عهدهای متعاقب عموماً از روی آثار و استخوانها و آنچه بزبانهای فرنگی «فسیل» مینامند معلوم شده و «فسیل» عبارت است از اینکه بمناسبت طوفان یا سیل یا رسوب و ته نشینی خاک و شن و یا بمناسبت دیگر گیاه یا حیوانی در میان مرسوبات گیر میناید و همانجا مماند و بعدها بمرور زمان وقتیکه مرسوبات سنگ میشود اثر آن گیاه یا حیوان در آن سنگ مماند و اکنون خیلی از این «فسیله‌ها» در دست است و اغلب حیوانات غریب و عجیب و عظیم الجثه‌ای دیده میشود که در اعصار قدیمه وجود داشته‌اند و امروز دیگر جنس آنها بکلی مفقود و نابود شده است.

تحقیقات فوق از معتبرترین مآخذ حاوی تحقیقات اخیر علمای بزرگ مانند ایزنس هیکل (١) و یوهانس والتر (٢) استخراج شد
فرنگی مآب

شرقی:

مقدار «گفتار در اینکه مقدار تمام زمان از اول آن تا آخر آن و از ابتدای آن تا انتهای آن چقدر است: گذشتگان از اهل علم (١) در این زمان! باب اختلاف کرده‌اند. پس بعضی گفته‌اند که مقدار همه آن هفت هزار سال است و بعضی دیگر گفته مقدار همه آن شش هزار سال است و روایت کرد بنی ابو هشام [از فلان و او از فلان بسلسله سندی که در اصل کتاب ثبت است] که گفت کعب الأحبار گفت که دنیا شش

بودا که ب لقب «ساکامون» معروف است و اسم اصلی او «سید دازاتاگوتلیا» است در حدود سنه ۵۶۰ پیش از میلاد تولد یافته و در حدود سنه ۴۷۸ وفات کرد. ابتدا دین تازه او مثل یک دین دیگر که ناسخ کیش برهمنی هندی باشد بنظر نیامد و مردم تعلیمات او را مانند یک طریقه اخلاقی و مذهبی (مانند تصوف در اسلام) تلقی نموده و باو گرویدند ولی چون بتدریج پیروان زیادی پیدا کرده و مردم بدان گرویدند برهمنان با آن مخالف شدند و میان دین اصلی هندی و آن دین مخالفت در گرفت و اگر چه حقیقه هم دین بودائی تماماً یک دین مستقل نبود و بر روی اساس دین بومی هندی تأسیس شده بود با وجود این بمرور زمان مخالفت آن دو کیش زیادتیر شده و بالأخره بمنزعه کشید و پس از رقابتهای زیاد و متعادی دین بودائی مغلوب و مطرود شده و در قرن هفتم هجری بکلی در هند خاموش شد و بجز عدّه قلیلی که در دکن و اطراف آن باقی است دیگر پیروی در مرکز بومی خود ندارد و مهاجرین هندی اغلب بمملکت نپال رفتند. از قدیم الاّیام مذهب بودائی در مشرق و مغرب هند انتشار یافت و حتی در بعضی ممالک بدرجه دین رسمی رسید. در افغانستان و ترکستان خیلی پایه آن محکم شده بود و مخصوصاً در مملکت «باختری و یونان» قدیم انتشار عمومی داشت. در جزیره سرنديب (سیلون) و از آنجا در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در بوزما منتشر شد که اکنون در مملکت اخیر قریب به ۱۰۰۰۰۰ نفر متدین بآن دین است. در سنه ۱۷ هجری در مملکت سیام انتشار گرفت و در همان قرن نیز اولین مبلغین این دین از هند جنوبی بجزیره جاوه رفتند. در سنه ۶۵ میلادی در چین داخل شد و در قرن ششم مسیحی از چین بژاپن رفت و کمی بعد از آن تاریخ در مملکت تبت که امروزه مرکز روحانی آن دین شده داخل شد. مذهب مغولها و قالموقهای وُلگای سفلی نیز بودائی است و فعلاً مذهب بودائی از جزیره سیلون در جنوب تا دریاچه بایگال در شمال و از کوه قفقاز در مغرب تا مملکت ژاپن در مشرق انتشار عظیم دارد و جزیره سیلون و مملکت تبت و مغولستان و بعضی ولایات در دامنه کوه همالایا تماماً بودائی است و در ژاپن هم مذهب غالب است و رئیس کلّ این مذهب «دالی لاما» در شهر لاسا از بلاد تبت مقیم است.

* * *

یکی از مذاهب غریبه دنیا مذهب یزیدی است که در میان فرنگها بشیطان پرست معروفند. این مذهب هم عجیبترین مذاهب دنیای تاریخی و هم بسیار هوس انگیز است. یزیدها قومی هستند از پنجاه الی صد هزار نفر که در کردستان عثمانی در نزدیکی موصل در سلسله کوههای مغربی آن شهر در خاک سنجان ساکنند. حوزه سکناي آنها در وسط صحرای ریگراری است که از یک طرف تا رود فرات و از طرف دیگر بچراگاههای میان تپه‌های سبز

یزیدها یا
پستندگان
شیطان

کردستان تمتد است. پیش از همه باید بگوئیم که این جماعت اگر چه در میان کُردها زندگی میکنند یک قوم و ملت جداگانه بوده و زبانشان شبیه بکردی است ولی مذهبشان اسلام نیست و بلکه در جزو ملل غیر مسلم مانند مسیحی و یهودی محسوب میشوند. اسم «یزیدی» که بانها داده میشود معلوم نیست از چه ماده است و بهر حال از یزید بن معاویه یا شهر یزد و یزدخواست (چنانکه بعضی گمان کرده‌اند) نیست. بنا بعقیده مسلمانانی که همسایهای یزیدها هستند این نام از اسم یک شیخ قدیم این طایفه که یزید نام داشت بعمل آمده و بعقیده جمعی دیگر این لفظ از کلمه «ایزد» فارسی میآید و مذهب آنها ارتباط زیادی با دین قدیم ایرانی دارد. مؤید این عقیده ثانی شباهتهای زیادی است که میان رسوم و آئین آن مذهب امروزه و کیش آتش پرستی قدیم موجود است. در ولایت خودشان مسلمین و مسیحیها بانها اسم «دوشیم» میدهند. یزیدها بسیار طرف آزار و زجر و سختگیری از طرف کردها و ترکها هستند و بقدری بر آنها و بردن آنها زحمت و ظلم وارد آمده و معروض تعصب و وحشیانه اطرافهای خود و حکومت شده‌اند که با آنکه در هشتاد سال پیش نفوس آنها به ۲۰۰،۰۰۰ نفر تخمین شده بود امروز نصف آن عدّه هم نمانده و آنچه هم مانده بنهایت تقیه و مظلومیت زندگی میکنند و مقداری از آنها در ایالت اروان (ارمنستان) و حوالی قلیس (گرجستان) مسکن گزیده و از عدالت روسی بهره‌مند شده‌اند^(۱). اندکی هم از یزیدها گویا در ایران (ظاهراً در صفحات ماکو) هستند. کردها دشمن بی امان این طایفه هستند.

ترتیبات اجتماعی و سیاسی این قوم چنانست که یک رئیس عشیرت دارند که «امیر» نامیده میشود و امور طایفه را اداره کرده واسطه میان آنها و دولت عثمانی است. یک رئیس مذهبی هم دارند که «شیخ المشایخ» نامیده میشود و در شیخان منزل دارد. این مقام مذهبی اغلب ارثی است ولی گاهی هم میشود که یک رئیس روحانی تازه انتخاب میکنند. در خصوص امور روحانی درجاتی هست یعنی چهار طبقه بترتیب هستند که روحانیان این قومند: پیرها- شیخها- قوالها- فقیرها. یک مقام مقدس و مرکز روحانی و عبادتگاه دارند که مزار «شیخ آدی» قبر امام یا مؤسس دینشان میباشد. متولیان مزار که «ناظر» نام دارند از طبقه «شیخها» هستند که بنا بگفته منانث^(۲) آتش مقدس را روشن نگاه میدارند و بواردین طعام و مسکن میدهند. برای مخارج عمومی و مصارف رؤسا و مزار

یک مالیات اختیاری در میان آنها مرسوم است و برای این مقصود در میان خودشان حوزه‌ای را که در آن ساکنند بچندین تقسیمات اداری قسمت کرده‌اند که ربطی بتقسیمات اداری رسمی عثمانی ندارد. این تقسیمات در خطه سنجان و ولایات حلب و خزران و نواحی موصل و شمال ارمنستان واقع است. «قوال»ها تنها موسیقی نواز طایفه هستند و بی

(۱) امروز نیز در مجلس شورای ملی ارمنستان یک نماینده گرد میباشد که حق دارد بزبان کردی نطق نماید و چون کردهای آن صفحات اغلب «یزیدی» هستند بعید نیست که نماینده گرد مزبور هم از همان «یزیدی»ها بوده باشد.

J. Menant (۲)

در جسد انسان خوشبخت یا بدبخت یا اسب و گوسفند و سگ می‌آید. آنهایی که بشکل انسان بر میگردند بعد از ماندن ۷۲ سال در عالم ارواح باز می‌آیند.

روی در معبد «شیخ آدی» شکل بر جسته یک ازدها از سنگ دیده میشود. این معبد مرکز روحانی و زیارتگاه و کعبه این طایفه است. باجر^(۱) اولین فرنگی است که در سنه ۱۲۶۰ این مزار و معبد را دیده و داخل آن شده. شیخ آدی پیغمبر و معبود این طایفه است او را مظهر خدا و مانند حضرت عیسی و پیغمبر مسلمین میدانند.

چنانکه گفتیم یزیدها اسم شیطان را هرگز تلفظ نمیکنند و از او به «ملک طاوس» تعبیر میکنند. آنها مجسمه «ملک طاوس» را که محترمترین اشیاء پیش آنها است دارند که بشکل شمعدان بزرگ و بلند است که در سر آن مجسمه مرغی شیشه بخروس یا طاوس از مس است. از این مجسمه‌ها در معبد «شیخ آدی» چندین عدد محفوظ است و در مواقع جشن عمومی یا اجرای آئین بزرگی در یکی از نواحی از آن «ملک طاوس» ها بطور یک علمی «قوال» ها و «پیر» ها با ترتیبات مخصوصه عجیبی آنجا می‌روند. این علم و مجسمه فقط علامتی است مقدس در میان آنها و خود آن معبود نیست.

یزیدها یک کتاب هم دارند در زبان عربی که «منظومه شیخ آدی» نامیده میشود و دو بار تا بحال بزبانهای فرنگی ترجمه شده. این کتاب اگرچه مختصر است ولی بواسطه خواندن آن انسان بعقاید یزیدها تا اندازه‌ای آشنا میشود.

این طایفه مکرراً و مخصوصاً از هشتاد سال باینطرف معرض جور و آزارها و قتل عامها شده‌اند خصوصاً در دست محمد پاشای کریدی حاکم موصل و بدر خان کرد و نور الله بیگ و کمرشان زیر مظالم طاقت فرسای کردها و عثمانها مثل اغلب اهل مذاهب دیگر خم شده. متها آنکه ملل مسیحی در عثمانی تا اندازه‌ای از دول خارجه حامی داشته‌اند و این قوم بدبخت که اهل کتاب هم نیستند خوششان مباح بوده.

در باب یزیدها خیلی از علما و سیاحین چیز نوشته‌اند و بهتر از همه شرحی است که لایارد^(۲) انگلیسی کاشف خرابه‌های تینوا و آقای باجر^(۱) برای ما گذاشته‌اند. بیشتر از مطالب این مقاله از کتاب فرانسوی خاتم منات^(۳) اقتباس شد. استاد جکسن^(۴) آمریکائی نیز شرحی در باب یزیدهای تفلیس نوشته.

این دین ظاهراً بنظر خیلی عجیب می‌آید و عبادت شیطان که اغلب بطور طعن و دشنام در شرق استعمال میشود و در اروپا کاتولیکها به «فراماسون» ها (اهل فراموشخانه) این اسناد را میدهند در این مورد حقیقت پیدا کرده است. لکن در عین این تحیر و تعجب اگر درست دقیق و عمیق بشویم و خود را از تأثیر عادت و انس بعضی خیالات مجرد کرده لحظه‌ای نیک بیندیشیم خواهیم دید که در میان خودمان

و ظنهور میزنند و برای امور روحانی در سیر و حرکت میباشند و بدهات دور دست رفته بیچها آئین مذهبی را تعلیم میدهند. هرکدام از این چهار طبقه هم یک لباس مخصوصی دارند.

عادات آنها: زنها حجاب ندارند و در بچهها تعمیم مرسوم است ولی خسته اختیاری است. با مسیجها غذا میخورند ولی از مسلمین اجتناب میکنند. تعدد زوجات رسم نیست و قانوناً فقط یک زن میشود گرفت ولی رؤسای طایفه اغلب زنهای متعدّد دارند. یزیدها لباس مخصوصی دارند و هم در تن و لباس و هم در منزل بسیار نظیف و تمیز میباشند و همین پاک و پاکیزگی علامت فارقه آنها است با ملل غیر یزیدی آن نواحی. در عروسی و عزای ترتیبات مخصوصی دارند که ذکرش باعث تطویل میشود. زن شوهر مرده سفید میپوشد. جسد مرده را روی بستاره قطب میگذارند. در ماکولات گوشت خوک و کلم و بامیه نمیخورند.

عقاید دینی آنها: تعیین عقاید دینی آنها خیلی مشکل است و خودشان بکلی در این باب در جهل مطلق بوده و چیزی از اصل و تاریخ دین خود نمیدانند. یزیدها بیک خدای بزرگ و مبدأ خیر قائلند که بقول بعضی اسم او «آید» است ولی نه او را پرستش و ستایش و نماز میکنند و نه ابداً از او اسمی می‌برند و از هر مقوله سخنی که بوجود یا صفات او ارتباط و تعلق داشته باشد با کمال شدت احتراز دارند. علاوه بر آن شیطان را نیز تقدیس و ستایش میکنند ولی هیچ وقت اسم او را تلفظ نمیکنند و باندازه‌ای احتراز شدید از ذکر اسم او یا اشاره مختصر بدو دارند که برای تلفظ کننده باعث خطر شدید بوده و موجب آشوب میشود. و حتی از کلماتی که اسم شیطان را ممکن است بخاطر بیاورد اجتناب دارند مثلاً برودخانه بجای «شط» «نهر» گویند و از کلمه «نعل» و «نعلبند» احتراز دارند چه اولی با لفظ «شیطان» و دومی و سومی با کلمه «امن» مختصر شباهت و قرابتی دارند. خود یزیدها در مقابل دیگران منکر پرستش شیطان هستند و گویند فقط شیطان را احترام و تعظیم کرده و او را ملک مغضوبی دانند که باز روزی بمقام اولی خود خواهد برگشت. مذهب یزیدی آثار مهمی از دین قدیم ایرانی دارد. علاوه بر پرستش دو وجود خیر و شر آنها بهفت ملک بزرگوار نیز قائلند که بعد از شیطان مصدر تأثیرات در عالم کون هستند و اسامی آنها جبرائیل و میکائیل و رفائیل و آریل و ددرائیل و اسرافیل و شمکیل است. یزیدها در موقع عبادت روی باقتاب در افق یا بستاره قطب میگردانند. از رنگ کبود دوری میجویند. توریه‌ها خیلی محترم میدانند. انجیل و قرآن را هم قبول دارند ولی نه بآن اندازه. بعقیده آنها چندین دوره خلقت دارد هرکدام بمدت ده هزار سال و فعلاً ما در دوره هفتم هستیم. با خرت و معاد معتقدند و ثواب و عقاب را هم قائلند ولی بعقیده آنها هیچ کس در جهنم مخلد نیست. ایشان بتناسخ ارواح نیز قائلند و روح مرده نجس خونی و بدی شخصی در دنیا در رجعت (اغلب بعد از هفت سال)

(۱) Badjer (۲) Layard

(۳) J. Menant: Les Yézidiz (Episodes de l'Histoire des «Adorateurs du Diable»). Annales du Musée Guimet. Bibliothèque de Vulgarisation.

A. V. Williams Jackson (۴)

بوده بعدها در ترکیب اسماء ولایات داخل شده مثل طبرستان و ترکستان و غیره.

دیپیم: کله ایست اصلاً یونانی ($\delta\iota\delta\iota\mu\iota\alpha = \text{دیادِما}$) . همچنین « پیاله » که از کله « پیاله » ($\phi\iota\alpha\lambda\eta$) میآید . آنکر نیز یونانی الأصل است ولی در یونانی آنکر ($\acute{\alpha}\gamma\kappa\upsilon\rho\alpha$) است. (۱) و جهت افزوده شدن لام درست روشن نیست لکن محتمل است که از یونانی عبری نقل شده (آنجر) و چون در عربی الف و لام داخل کرده و «الآنجر» گفته‌اند شاید باین شکل بفارسی آمده چنانکه این فقره امثله زیاد دارد.

کالبد: که در زبان پهلوی «کالپوت» بوده اصلش یونانی است ($\kappa\alpha\lambda\omicron\pi\acute{o}\delta\iota\omicron\nu$) بمعنی قالب و نمونه که خود لفظ «قالب» هم از همان کله است . سیم بمعنی نقره نیز اصلاً از کله یونانی «آسیموس» ($\acute{\alpha}\sigma\eta\mu\omicron\varsigma$) است . همچنین زمرد که از کله یونانی ($\sigma\mu\acute{\alpha}\rho\alpha\gamma\delta\omicron\varsigma$) میآید و سپهر نیز از کله یونانی منقول است که امروز در لغات فرنگی «sphère» از همان کله باقی مانده .

چلیبا: اصلاً کله سریانی است که بفارسی منتقل شده و همچنین «کاسه» و «شیدا» و «سیحا» از اصل سریانی هستند .

این تحقیقات بجز فقره اول منقول از کتاب «فقه اللغة بان فارسی» استاد یاول هورن (۲) است که در جزو کتاب آلمانی «اساس زبان شناسی ایرانی» درج شده . اسطرلاب: این کله نیز اصلاً یونانی است (استرولاب) و مرکب است از دو لفظ «آسترون» ($\acute{\alpha}\sigma\tau\rho\omicron\nu$) که بمعنی «ستاره» است و یکی از مشتقات فعل «لامبائین» ($\lambda\alpha\mu\beta\acute{\alpha}\nu\epsilon\iota\nu$) که بمعنی «گرفتن» است و از اینقرار معنی تحت اللفظی آن «ستاره گیر» میشود .

اسکناس: این کله از کله فرانسوی Assignat آسگنا = آسیئا) بزبان ما آمده که اسم کاغذهای پولی بود که در فرانسه در زمان انقلاب بزرگ نشر و خیلی بی اعتبار شد . کله «منات» نیز از لفظ «مونتا» (Monetta) فرنگی میآید که بمعنی پول مسکوک است .

فرنگی مآب

شرقی:

طلسم: «عربی نیست و اینکه آن از کله «مساط» قلب شده قول ضعیف بوده و معتبر نیست!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۴۰]

زنجبیل: «معرب است و بعضی بر آنند که آن عربی است و از عبارت «زناً فی الجبل» یعنی صعود کرد در کوه ساخته شده ولی بعید است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۰۰]

سُرادق: «معرب «سراپرده» و بعضی بر آنند که معرب «سه طاق» است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۱۰۰]

بادهتج: «معرب «بادگیر» است!!» [شفاء الغلیل، صفحه ۴۱]

(۱) این کله بزبان لاتینی آنکرا (Ancora) شده و از آنجا بزبانهای اروپائی از قبیل فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره آمده است .
(۲) Paul Horn

هم خیلی چیزهای عجیبی هست که در غربت کمتر از منهد یزیدی نیست و فقط تعصب چشم و گوش مارا پر کرده مثلاً تمظیم چنگیز و مغول که در این اواخر در ساحل بوسفور و میان تربیت شده‌های (!) عثمانی در حدود اروپا (نه در کوههای کردستان) جاری شده و با یک شوق و ذوقی هر چه تمامتر آن نمونه شقاوت در تاریخ عالمرا تقدیس و باستان‌نسل خود بدرت وی افتخار میکنند در عجیبی کمتر از پرستش شیطان و یزید بن معاویه هم نیست . نگارنده این سطور در اسلامبول بگوش خود مکرراً در مجامع ادبای عثمانی از بزرگترین پیشرو نهضت ترک پرستی شنیدم که ذکر اسم چنگیز را با عبارت «صلی الله علیه و آله» مرادف میکرد که اسمی بدان جز جنون ملت پرستی بی‌معنی و خطب دماغ سیاسی نمیشود داد .

فرنگی مآب

شرقی:

منهد اسماعیلی: «اسماعیلی نام طایفه‌ای گمراه که آلت اسب را پرستش میکنند.» [غیاث اللغات، طبع بمبئی، صفحه ۴۶]

«یک قومی است در بحر روم شیه بزنان و دارای گسوها و پستانها و و گویند که صیادان آنها را صید میکنند و با آنها مقاربت میکنند ولذتی عظیم در آن یابند که در سایر زنان نیست و بعد آنها را ثانیاً بدریا باز گردانند . و از شیخ ابو العباس الحجازی رحمه الله تعالی حکایت شده که گفت بعضی تجار بمن نقل کرد که یکی از سالها ماهی بزرگی از دریا خارج شد پس گوش او را سوراخ کردند و ریسمان در آن کرده و او را بیرون کشیدند گوشش را باز کرد و از آن یک کنیزک قشنگ و خوشگل سیاه مو و سرخ گونه بیرون آمد که از ناف تا نیمه پاهای او چیزی بود مانند لباس که قبل و دُبر او را میپوشانید پس مردها او را گرفته بخشکی آوردند و او شروع کرد بروی خود سیلی زدن و موی خود را کندن و مانند زنان داد میکشید تا مرد و دوباره در دریا انداختند .» [نقل از المُبَطَّرَف فی کل فنٍ مُسْتَظَرَف لشهاب الدین الألبشی، طبع قاهره، جلد ۲، صفحه ۱۱۴] جامع المقول و المنقول

* * *

فقه اللغة و علم اشتقاق

غربی:

بیستون: که در کتب جغرافیون عرب «بهستون» ضبط میشد اصلش «بغستان» است مرکب از کله «بغ» که در پهلوی و فرس قدیم بمعنی خدا (و در اصل بمعنی میثرا [مهر] بوده) و «استان» که بمعنی ولایت بوده و معنی ترکیبی آن میشود «محل خدا» . - بغ هانست که در فارسی قغ شده (که لهجه خوارزمی است که باء را در فرس قدیم اغلب در خوارزمی بفاء تبدیل میکنند) و «فغفور» یعنی بغفور (پسر خدا) در ترجمه لفظ چینی که بمعنی «پسر آسمان» بیادشاهان چین گفته میشود در فارسی آمده و اسم شهر بغداد نیز مشتق از همین کله «بغ» است . «استان» نیز که ابتدا کله مستقلی بمعنی ولایت کوچک

منظوم و دقیق هر کدام از یک لحاظ پیشرو شاعر طوس بودند. ولی اگر بریشه قدیم و تخم اولی آن درخت تناور که امروز داستان منظوم ایران است بخواهیم برگردیم خیلی عقب تر میتوانیم نگاه کنیم و شاید قرنی پیش از تألیف شاهنامه فردوسی باید برگردیم تا نشو و نمای منظومه داستانی و مخصوصاً مثنوی را دنبال کنیم.

پیش از دقیق که بنا بر آنچه در مقاله راجع بشرح حال او در شماره ۴- کاوه گذشت شاید در حدود سنه ۳۷۰ وفات یافته و حتی شاید پیش از عهد ابو المؤید بلخی که ظاهراً خیلی مقدم بر دقیق است (۱) شعرای دیگر فارسی زبان دست بکار نظم قصص قدیمه ایرانی زده اند و چند نفر از آنها بر ما معلوم است. شاید قدیمترین آنها مسعودی مروزی باشد که تاریخ قدیم ایران و در واقع شاهنامه (۲) را ظاهراً باختصار بشکل مثنوی بنظم فارسی کشیده است ولی تاریخ دقیق زمان او فعلاً بر ما معلوم نیست و بهر حال بنظر نیاید که از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم متأخرتر باشد. بعد از وی رودکی شاعر مشهور بخارا را میدانیم که چندین منظومه مثنوی داشته و یکی از آنها قطعاً کتاب «کلیله و دمنه» بود که بنا بمیل امیر نصر بن احمد سامانی آنرا (در بحر رمل مستس مقصور) بنظم در آورده و فعلاً اگرچه از نسخه اصلی آن اثری نیست ولی ابیات متفرقه از آن (شاید بالغ بر صد بیت) در کتب متفرقه پیدا میشود (۳) و یکی دیگر باغلب

القیوم: [شهر معروف مصر] «حضرت یوسف آنرا برای فرعون ریان بن الولید (۱) در هفتاد روز بنا کرد. چون فرعون بدان نظر کرد از شدت خوش آمد گفت «هذا عملُ الفِ یوم» لهذا به «القیوم» موسوم شد»!! [معجم البلدان و نزهة القلوب]

نهادند: «از بنای نوح علیه السلام است یعنی نوح آنرا بنیان گذاشت و اسم آن «نوح آوند» بود و مخفف شده»!! [معجم البلدان]

چلیبا: «چون باشد بصورت داری چهار گوشه که بعقیده نصاری حضرت عیسی را بر آن کشیدند و صلیب معرب آنست و اصل این لغت در پارسی «چهار پایه» بوده است و چنانکه رسم است راء و لام تبدیل شده اند»!! [فرهنگ انجمن آرای ناصری]

اسطربلاب: «چون لآب [از حکمای یونان] دوا بر فلکی را در سطحی مستوی ساخت هر مس از او سؤال کرد که «مَنْ سَطَرَ هَذَا» (یعنی کی این را تسطیر کرد) گفت «سَطَرَه لآب» (یعنی آنرا لآب رسم کرد) بدین سبب آنرا اسطربلاب گفتند»!! [جائزه فرهنگ جهانگیری]

صابون: «معروف است. چون عبد الرحمن البونی آنرا اختراع کرد مردم گفتند «أصابَ البونی» (یعنی بونی درست پیدا کرد) پس بکثرت استعمال تخفیف یافته «صابون» شد»!!! [فرهنگ شعوری]

خوب شد که فرهنگ شعوری بوده و آلا اگر بی شعور میشد خدای نخواست در لغات دنیا تصرفات جاهلانه میکرد. این نوع شعور برای ما از عهد قدیم خداداد است و نمونه های عجیبی از آن در عهد اخیر دیده شد مخصوصاً در علم لغت. خدارحم کند مرحوم میرزا آقاخان کرمانی!

تحقیقات راجع باشتقاق از بزرگترین مضحکه های علما و لغویون و جغرافیون مشایخ ما است و بعقیده این فحول تمام کلمات موجوده در دنیا از عربی یا فارسی مشتق است و هر اسم عجیب و نا مفهوم از اسماء شهرها و کوهها و اقوام و اشخاص که پیش آمد و معنی آن معلوم نشد منتهی میشود بیک لغت عربی و اگر مناسبتی هم با آن کلمه عربی ندارد جمل قصه درازی بی مزه برای وجه مناسبت مشکل نیست. اگر اسم شهر توکیو یا تخت زاین را میشنیدند فوراً آنرا با از کلمه «تکبه» در عربی مشتق نموده و آنکی یتکی را صرف کرده یک صیغه ای برای آن درست میکردند و وجه مناسبت را واقع شدن آن شهر در نزدیکی کوهی میدانستند که مثل آن است که آن شهر بدان کوه تکبه کرده و یا تحقیق عمیق فرموده میگفتند فارسی است و در زبان قدیم «توکیو» یعنی «توکی هستی» چه در موقع بنای این شهر شیخی مؤسس بنای آن بوده و ملکی بر او ظاهر شده و گفته «توکی هستی» پس این اسم از آنجا مانده!!

جامع المعقول و المنقول

مشاهیر شعرای ایران

(۴)

ابو شکور بلخی

در چند شماره گذشته صحبت از فردوسی و شاهنامه او و شعرای دیگری از عهد سامانیان بود که پیشرو فردوسی بودند و زمینه را برای کار شاعر بزرگ و جاودانی ایران حاضر کرده یا راه را باو نشان داده اند. ابو المؤید بلخی مؤلف شاهنامه منثور و یوسف و زلیخای

(۱) پس از نگارش مقاله راجع بشرح حال ابو المؤید در شماره ۲ کاوه ذکری از او و از شاهنامه او در ترجمه فارسی تاریخ طبری بنظر رسید که بسیار اهمیت دارد زیرا که اولاً این کتاب که در سنه ۳۵۲ تألیف شده قدیمترین مأخذ است که ذکر از ابو المؤید بلخی کرده و هم دلیل بر آنست که ابو المؤید مدتی پیش از تاریخ تألیف آن کتاب میزیسته زیرا که بلعی مترجم کتاب در باب او در موقع ذکر پادشاهی یوراسپ (چاپ لکنو، صفحه ۴۰) و شرح عاقبت حال جمشید و اولاد و اعیان او چنین گوید: «و حدیثها و اخبار ایشان بسیار گوید ابو المؤید بلخی بشاهنامه بزرگ» و ثانیاً از این قرض معلوم میشود که حدسی که در مقاله راجع بابو المؤید (در شماره ۲) زده شده دایره بر اینکه وی شاید یکی از مؤلفین شاهنامه معروف ابو منصور بوده صائب نبوده زیرا که آن شاهنامه ظاهراً در سنه ۳۴۶ و بهر صورت بعد از سنه ۳۳۸ (که ابو منصور محمد بن عبد الرزاق از هجرت فراری خود و اقامت اضطراری در ری و آذربایجان بطوس برگشت) تألیف شده و بسیار بعید است که بیخارا زده و آن قدر شهرت یافته باشد که بلعی از آن مانند کتاب معروف بعنوان «شاهنامه بزرگ»، سخن برانهد. در یک مقدمه شاهنامه خطی هم که در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است و تفصیلات زیادی علاوه بر مقدمه معروف بایسنقری دارد نیز از ابو المؤید بلخی و «شاهنامه بزرگ» او سخن رفته است.

(۲) لفظ «شاهنامه» پیش از آنکه اسم کتاب فارسی بشود مانند شاهنامه ابو المؤید بلخی و شاهنامه ابو علی محمد بن احمد بلخی شاعر و شاهنامه ابو منصور ظاهراً کلمه عامی بوده در فارسی عهد اسلام که بجهت اجتناب از لفظ قدیمی «خدای نامه» که بیشترها بکتاب مجموعه داستانها و تواریخ ایران داده شده بود همه آن نوع کتبی که در عربی بعنوان «سیر ملوک الفرس» نامیده میشد داده میشد چنانکه بلعی در مقدمه ترجمه تاریخ طبری ذکر از کتاب «سیر ملوک الفرس» عبد الله ابن المقفع که ترجمه عربی «خدای نامه» پهلوی بود بعنوان «پسر فقعم در شاهنامه بزرگ...» میکند.

(۳) علاوه بر ۱۶ بیت از آن کتاب که پاؤل هورن در مقدمه خود بکتاب «لغت فرس» اسدی طوسی جمع آوری و با اصل «کلیله و دمنه» مطابقت کرده قریب هفت هشت بیت دیگر هم نگارنده سطور در تک کتاب خطی قدیمی فارسی موسوم به

دلایل و قراین این مدعا اولاً اقباسی است که مشار الیه از اشعار رودکی کرده و بقول مؤلف «کتاب المعجم فی معایر اشعار العجم» یک شعر رودکی را ابو شکور «سلخ» کرده (۱) و سلخ باصطلاح علمای ادبیات نوعی از سرقت است و این فقره قرینه ایست بر تأخر زمان ابو شکور. ثانیاً تصریحی است که عوفی در «اباب الألباب» (۲) بر تاریخ تألیف «آفرین نامه» کرده که ابو شکور آن کتاب را بقول وی در سنه ۳۳۶ بیان رسانیده. ثالثاً جمله ایست که استاد ایته در جزوه «تاریخ ادبیات فارسی» از اجزای کتاب «اساس زبان شناسی ایرانی» (۳) ذکر کرده. علامه مشار الیه گوید که ابو شکور اولین شاعر است که علاوه بر رباعی که پیش از او رایج شده بود منظومه‌های مزدوج که «مثنوی» گویند برداخته (۴) و از آن جمله یک تألیف منظومی است که باسم «کتاب» موسوم بوده و در سنه ۳۳۰ آنرا باتمام رسانیده است (۵).

علاوه بر اینها در یک بیت از مثنویهای او که در «لغت فرس» اسدی طوسی آمده و با حتمال قوی متعلق بیک منظومه داستانی است تاریخ سنه ۳۳۳ ذکر شده و آن بیت این است: «کس آن داستان کس نگفت از فیال ابر سید و سی و سه بود سال (۶)». بنا بر این قراین زمان زندگی و اشتغال بسخن سرائی او تقریباً بدست می‌آید. و شاید خیلی هم بعد از تواریخ مذکوره نزیسته چه اولاً همه شعرای متقدمین و تذکره نویسان که اسم از او برده‌اند ویرا در عداد قضا و با رودکی و امثال آن در یکجا ذکر کرده‌اند. مثلاً منوچهری گوید: «از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی بو شکور بلخی و بو الفتح بستی همکزی (۷)»

و ثانیاً فردوسی بعضی اشعار او را سلخ یا نقل کرده چنانکه این شعر ابوشکور را که گفته: «درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا * همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید (۸)» فردوسی بشکل دیگر آورده و گفته: «درختی که تلخست ویرا سرشت اگر بر نشانی باغ بهشت * ویر از جوی خلدش بهنگام آب بیخ انگین ریزی و شهد ناب * سرانجام

(۱) المعجم، صفحه ۴۳۹. (۲) صفحه ۲۱. (۳) Dr. Hermann
 Ethé: Neupersische Literatur in «Grundriß der Iranischen Philologie». Bd. II.
 (۴) این ادعای ایته صحیح نیست زیرا که چنانکه گفته شد ترتیب مثنوی خیلی قبل از ابو شکور رایج بوده است.

(۵) ایته مأخذ این شرح را که درباب ابو شکور ذکر کرده بدست نداده ولی شکلی نیست که از روی تذکره‌های خطی فارسی بوده که از روی آنها ایته جزوه‌های چندی درباره شرح حال شعرای معاصر و مقدم بر رودکی را نوشته و در این کتاب که ما این روایت را از آن نقل کردیم همه جا رجوع بآن رساله‌های خود نموده و خلاصه و نتیجه آنها را ذکر کرده و فعلاً آن رساله‌ها دم دست ما نبود.

(۶) لغت فرس، صفحه ۸۹. در فرهنگ و لریس این بیت چنین ضبط شده: «پس این داستان کش بگفت...»

(۷) در این بیت ظاهراً ترتیب تاریخی در اسامی شعرا منظور شده. شهید و رودکی که ترتیب زمانشان معلوم است و ابو الفتح بستی هم قطعاً در زمان بعد از ابو شکور بوده چه بقول «لناب الألباب» شعر ابو شکور را برداشته و بنظم ترجمه برین کرده. (۸) مجمل الفصحاء، صفحه ۶۵.

احتمال «سندباد نامه» بوده (۱) که آن هم در همان وزن و عین همان بحر است. علاوه بر اینها قطعاتی از یک مثنوی رودکی در بحر هزج (مستس مقصور) و دیگری در بحر مقارب بر وزن شاهنامه فردوسی در دست است که فعلاً معلوم نیست از چه منظومه یا کتابی است (۲).

شاعر معروف و بزرگ دیگری (۳) که داستان سرائی منظوم را ترقی داده و ظاهراً چندین داستان بشکل مثنوی بنظم آورده ابو شکور بلخی است که در این مقاله شرح حال او موضوع ما است و با آنکه سرمایه بسیار کم و غیر کافی از حالات و آثار او در دست است می‌خواهیم سعی کنیم که آنچه را که از آن بابت از کتب متفرقه توان بدست آورد در سطور ذیل جمع نمائیم:

هویت او

اسم این شاعر از هیچ مأخذی برای ما معلوم نیست و فقط مانند ابو المؤید و ابو سلیم و ابو شیب و غیرهم با کسبه خود معروف است و ابو شکور بفتح شین (نه بضم چنانکه بعضی مؤلفین فرنگی ضبط کرده‌اند) اسمی است که در همه مأخذ باین سخنگوی ایرانی داده شده است. در مسقط الرأس او هم اختلافی نیست زیرا اجماعاً او را بنسبت بلخی نام برده‌اند و لهذا در اینکه وی یک همشهری متأخر ابو الحسن شهید و ابو المؤید و جمعی از شعرای قدیم شهر گشتاسپ و هجرتگاه زردشت بوده نباید شکی داشته باشیم.

تاریخ عهد او

تعیین تاریخ دقیق نشأت یا وفات او با مایه‌ای که از آثار یا اخبار او فعلاً در دست است میسر نیست ولی میشود بطور قطع گفت که در اواسط و اواخر نیمه اول قرن چهارم میزیسته و بعد از وفات رودکی (۳۲۹) در حیات بوده و آثار عمده خود را بعد از آن تاریخ نوشته است.

«تحفة الملوك» که اکنون در کتابخانه «موزه برطانی» است و یک نسخه دیگر تازه‌تر از همان کتاب در آیدین موجود است پیدا کردم. و غیر از اینها نیز عده زیادی از ابیات دیگر از رودکی که در وزن و بحر و موضوع تماماً شبیه ابیات سابق الذکر است بطور التماس از کتب متفرقه و فرهنگها جمع آوری کرده‌ام که محتاج بتدقیق و مقابله با اصل کتاب «کلبه و دمنه» است و تفصیل همه آنها در مقاله راجع به «رودکی» در کاوه بیاید.

(۱) استاد نوید که چند بیت از اشعار رودکی را که در «لغت فرس» اسدی بطور استشهاد آمده تحقیق و بواسطه مطابقت با مأخذ سرائی و کتاب الف لیله ثابت کرده که راجع به «سندبادنامه» است.

(۲) تفصیل همه این جزئیات در مقاله‌ای که نگارنده در باب شرح حال رودکی در صد تپه است و در کاوه نشر خواهد شد باستیفای لازم خواهد آمد. — در بعضی فرهنگها کتابی باسم «کتاب دوران آفتاب» برودکی اسناد داده شده.

(۳) در اینکه ابو شکور بلخی از مشاهیر شعرای ایران بوده شکلی نیست و مخصوصاً اینکه منوچهری متوفی در سنه ۴۳۲ او را «از حکیمان خراسان» مینامد و عنصر العالی مؤلف قابوسنامه در سنه ۴۷۵ از وی بعبارت «ابو شکور بلخی خویش را بدانش بزرگ در بیی همی ستاید» یاد میکنند دلیل بر شهرت و اهمیت او حتی در یک قرن بعد از زمان خودش می‌باشد.

برابر که راز نکشاید^(۱) و نیز «زستن و مردنت یکست مرا غلبکین در چه باز یا چه فراز^(۲)» و هکذا.

ثالثاً مثل اغلب شعرای معاصر خودش از مسقط الرأس خود خارج شده و بغربت افتاده (شاید در طلب یک حامی) چنانکه از ابیات ذیل استنباط میشود: «گاهی چوغول گرد بیابان روان شوم گاهی چو گوسپندان در غول جای من»^(۳) و «ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز^(۴)» مقصود از «شاه جهان» معلوم نیست و شاید نوح بن نصر یا پدر او نصر بن احمد سامانی منظور باشد که ابو شکور در زمان آنها میزیست. استطراداً میخواهیم بگوئیم که از شعر مذکور معلوم میشود که وی در علم و ادب و شعر هم مایه بزرگی داشته و خود علوی مقام خویش در این زمینه متوجه بوده و با وجود این در یک شعر دیگر گوید: «تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم^(۵)». مخصوصاً مؤلف قابوسنامه او را بستایش اسم میرد و هم اینکه ابو الفتح علی بن محمد عمید بستی کاتب معروف (متولد سنه ۳۶۰ و متوفی سنه ۴۰۱) که خود از فضلا و شعرای بزرگ و معروف بوده و در بیت سابق الکر منوچهری در جزو «حکیمان خراسان» اسمش ذکر شده یک دو بیت فارسی ابو شکور را بنظم عربی ترجمه کرده^(۶) باز قرینه شهرت و مقام بلند ابو شکور است.

آثار و اشعار او

از اشعار ابو شکور (که ظاهراً خیلی زیاد هم بوده و بقول ادبا هم کثیر بوده و هم مجید) تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد کمتر چیزی باقی مانده. از کتب مثنوی او که ظاهراً متعدد بوده نسخه‌ای بدست ما نرسیده و فقط از ابیات متفرقه آنها مبلقی دیده میشود. نگارنده ۹ بیت متفرق مثنوی در بحر هزج (مسدس مقصور) و ۹۱ بیت متفرق دیگر باز مثنوی در بحر متقارب از اشعار وی از کتب متفرقه جمع آوری کرده‌ام. غیر از این دو مثنوی ۶۱ بیت متفرق هم در بحر مختلفه (۲۴ اوزان مختلفه) التقاط نموده‌ام که آنچه با محدودی مآخذ در دست من توانسته‌ام بدست بیاورم ۱۶۱ بیت و یک مصرع از این شاعر هزار سال قبل است که گرد آمده و کمک مختصری بشناختن سیاق کلام او و بعضی حالات وی مینماید. این اشعار چنانکه گفتیم در اوزان و محور مختلف و در مواضع مختلف است. در عشق‌بازی با ترکان (چنانکه رسم ننگین آن زمان بوده)، مدح شراب، شکایت از روزگار و از هجران یار، تغزل، هجو، اندرز و حکمت، مدح و قصه سخن گفته و مخصوصاً مثنویهای او نزدیک بهقین داستان و قصص منظومه بوده یا نظم یکی از کتب قدیمه ایرانیان و داستانهای ملی و مذهبی بوده‌اند چنانکه گوید: «تو از من کنون داستانی شنو برین

گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد» و این تا اندازه‌ای قرینه آن تواند شد که فاصله زمانی کمی میان عهد این دو شاعر نبوده چه این نوع نقل و اقتباسها مشکل است در میان معاصرین یا با کمی تقدم زمانی عمل آید. از ابو شکور بعضی رباعیها هم در دست است^(۱) و آن نیز در صورت صحیح اسناد اختراع رباعی رودکی قرینه تأخر زمانی ابو شکور است از رودکی.

از همه این قراین شاید بتوان این نتیجه را گرفت که ابوشکوره در اواخر ایام رودکی میزیسته و پس از وی نیز چند سالی زندگی کرده و شاید دوره شهرت و نشر آثارش در میان سنه ۳۲۰ و ۳۴۰ بوده. ولی معلوم است که این فقط حدسی است و چیزی که در آن قطعی باشد فقط قول «باب الألباب» است که تاریخ تألیف «آفرین نامه» را قید کرده و چون ظاهراً ابو شکور بسن پیری هم رسیده بود چنانکه از این شعر او استنباط میشود: «چو بر رویت از پیری افتاد الجوع نینی دگر در دل خویش افروغ^(۲)» لهذا ممکن است که قبل و بعد از تواریخ مزبوره هم منشأ آثار بوده باشد ولی بهر حال تاریخ حقیقی زمان زندگی و شهرت او نباید خیلی از تواریخ مذکوره در حدس فوق دور باشد.

مثال عجیبی از خلط و غلط کاری متأخرین شرحی است که صاحب «مجمع الفصحاء» درباب ابو شکور مینویسد که در آن از یکطرف ویرا از شهید (متوفی قبل از رودکی) و رودکی (متوفی سنه ۳۲۹) قدیمی‌تر پنداشته و از طرف دیگر «ظهورش» را «در سنه ۳۳۶» گذاشته!

جزئیات راجع باو

اولاً مشار الیه هم مانند خیلی از شعرای معاصر خودش مداح بوده یعنی علاوه بر منظومه‌های مثنوی خود قصاید مدحیه نیز دارد مثلاً ابیات ذیل که هر کدام از یک قصیده مختلف بوده این مطلب را نشان میدهد. «الاتاماه نو خیده کمانست الا تا چون سپ باشد مه بدر^(۳)» و «چنانکه مرغ هوا پروبال برهنجد تو بر خلاق بر پر مردمی برهنج^(۴)» و نیز «چودینار یاید مرا یا درم فراز آورم من ز نوک قلم^(۵)» و «راعی عدل ملک پرور او گرگ را داده منصب نخر از^(۶)» و «تدرو تا همی اندر خرنده خایه نهد گوزن تا همی از شیر پر کند پستان^(۷)».

ثانیاً مطابق رسم شعرای عهد خود هجو گوئی هم میکرده چنانکه از این ابیات مستفاد میشود: «ای زهمه مردمی تهی و تهک مردم نزدیک تو چرا باید^(۸)» و هم «هرزه و مفلاک بی نیاز از تو با تو

(۱) مثلاً «ای گفته من از غم فراوان تو پست شد قامت من ز درد هجران تو سست» ای شسته من از فریب و دستان تودست خود هیچ کسی بسیرت و سان تو هست» [مجمع الفصحاء].

(۲) مجمع الفرس در ماده «الجوع».

(۳) مجمع الفرس در ماده «خیده».

(۴) لغت اسدی، صفحه ۱۷.

(۵) لغت فرس اسدی، صفحه ۷۲.

(۶) فرهنگ و لرس در ماده «نخر از».

(۷) لغت فرس اسدی، صفحه ۱۹.

(۸) لغت فرس اسدی، صفحه ۶۶.

(۱) لغت فرس، صفحه ۶۴.

(۲) لغت فرس، صفحه ۱۱۰.

(۳) فرهنگ و لرس در ماده «غول».

(۴) المعجم فی معایر اشعار العجم، صفحه ۳۸۳.

(۵) قابوسنامه، صفحه ۳۷.

(۶) باب الألباب، صفحه ۲۱.

داستان بیشتر زین منو^(۱) و همچنین بیت سابق الذکر «کس آن داستان کس نگفت از فیال» این ابیات که ما فعلاً بطور متفرق در دست داریم جزو کدام کتاب او بوده و کتب منظوم و مثنویهای وی درجه باب بوده درست بر ما معلوم نیست جز آنکه «آفرین نامه» اگر از اسم او حکم کنیم ممکن است نظم فارسی یکی از «آفرین» های پهلوی^(۲) باشد که چند تا از آنها تا امروز باقی است و مانند ادعیه و اوراد است و بعید نیست که این بیت: «بتا روزگاری برآید برین کنم پیش هرکس هزار آفرین» از ابیات آن کتاب بوده باشد. یک بیت از ابیات مثنوی نشانه‌ای از موضوع منظومه‌ای که آن بیت جزو آن بوده میدهد و آن این است: «به افزای خوانند اورا بنام هم از نام و کردار و هم اوستام^(۳)» و چون «به افزای» (یا برافزای بضبط جمع الفرس و بافزای بضبط فرهنگ انجمن آرا) باغلب احتمال تصحیف «بذافراه» است (که در کتب غربی مانند طبری و غیره و همچنین در «شاهنامه» به آفرید [بهافرید] و در بعضی کتب متأخرین^(۴) «به آفرین» ضبط شده) که از کلمه «بذافراه» پهلوی و «آنوهی آفریتی» اوستائی می‌آید و نام دختر گشتاسپ و خواهر اسفندیار است که برادر خود را از حبس در دست ارجاسپ در «روئین دز» خلاص کرد و هم اسم چندین اشخاص داستانی یا تاریخی دیگری هم هست مانند بهافرید اشکانی و بهافرید پسر ساسان اول و پدر زرار پدر بابک اول از اجداد اردشیر بابکان لهذا میشود احتمال داد که آن منظومه که این بیت جزو آن بوده راجع بداستان قدیم ایران بوده است.

اشعار مثنوی ابو شکور که در دست است اغلب سهل و ساده و سلیس بوده و شاهد قول «لباب الألباب» است در خصوص «آفرین نامه» که گوید «کتابی مقبول و عبارتی معمول» ولی با وجود این اغلب شامل بعضی لغات قدیمی است که آثار پازندی در آنها نمودار است و همچنین در یک بیتی^(۵) کلمه «فغ» را بمعنی بت استعمال میکند که لغت خوارزمی است (و بزبان پهلوی بیغ بوده) و آن نیز شاید بواسطه نزدیکی خوارزم و بلخ مسقط الرأس شاعر بوده. و دیگر در اشعار ابو شکور کلمه «فیلسوف» مکرر آمده و از قول فیلسوف حرف میزند چنانکه گوید: «بیاید فیلسوفی سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا^(۶)» و «جان و روان یکیست بز نزدیک فیلسوف وز چه ز راه نام دو آید»

روان و جان^(۱) و «چه بیند بدین اندرون ژرف بین چه گویی تو ای فیلسوف اندرین^(۲)». یک نکته دیگر هم (چنانکه در مقاله راجع به «دقیقی» در شماره ۴-ه کاوه بدان اشاره شد) که ابتدا استاد تولد که متوجه آن گشته آنست که در اشعار باقیه از ابو شکور بر وزن و بحر مقارب بعضی ابیاتی هستند که درست اسم شعر رزمی بدانها توان داد و میشود تخم رزم سرائی شاهنامه فردوسی را در آنها دید. از آنجمله تولد که دو بیت ذیل را ذکر کرده «ز زر بر نهاده بسر مغفری ز بولاد کرده بر بگتری^(۳)» و «یکی زشت روی بد آغاز بود تو گوئی ب مردم گری مار بود^(۴)». نگارنده بچندین بیت دیگر نیز هم شبیه باشعار رزمی در اشعار این شاعر بر خوردم مثلاً «بدانگه که گیرد جهان گرد و میغ گل پشت چو گانت^(۵) گیرد ستیغ^(۶)» و «سری بی تن و پهن گشته بگرز تی بی سر افکنده بر خاک برز^(۷)» و «منش باید از مرد چون سرو راست اگر برز و بالاندارد رواست^(۸)» و «یکی دزبرو هست پر خاشجو کرو هست شیر زیان را خدو^(۹)» و هكذا چندین بیت دیگر که محض اختصار از ذکر آنها صرف نظر شد. در خیلی از اشعار مثنوی ابو شکور شباهت تامی باشعار «شاهنامه» فردوسی موجود است که میشود گفت قطعاً فردوسی منظومه‌های ابو شکور را خوب خوانده بود مثلاً ابو شکور گوید: «بشکرده برید ز ترا گلو تفو بر چنان ناشکیا تفو^(۱۰)» و «زدن مرد را چوب بر تارخویش به از باز گشتن ز گفتار خویش^(۱۱)» و «ز دانا شنیدم که بیان شکن زن جاف جافست بل کم ز زن^(۱۲)» و «پرد رخس از دیدن برز او کفد چرخ از هیبت گرز او^(۱۳)» و «کشاورز و آهنگر و پای باف چو بیکار باشند سرشان بکاف^(۱۴)» که همه این ابیات را میشود در شاهنامه نظیر پیدا کرد. اغلب ابیات مثنوی که از ابو شکور باقی مانده متفرق است یعنی متصل بهمیدگر نیست مگر ابیات ذیل که از یک منظومه و پشت سر همدیگر بوده‌اند: «پریمچره فرزند دارد یکی کزو شوخ ترکم بود کودکی * مراورا خوردنی و تیارنی بشوخیش اندر جهان یارنی * شد آمدش بینم سوی زرگران هماره ستوهند ازو دل گران * بخواند آنگهی زرگردندرا ز همسایگان [هم] تی چندرا^(۱۵)» و همچنین پنج بیت دیگر مذکور در «جمع الفصحاء» که ابیات سابق الذکر «درختی که تلخش بود گوهرها الخ» از آنجمله است. علاوه بر این بعضی ابیات متفرقه که در وزن و قافیه و گاهی

(۱) لغت فرس، صفحه ۹۶. (۲) لغت فرس، صفحه ۵۹. (۳) مجمع الفرس، در ماده بگتر. (۴) مجمع الفرس، در ماده آغاز. (۵) در مجمع الفرس اینطور ضبط شده «سر نوک رمخ تو». (۶) فرهنگ و لرس، در ماده گل. (۷) لغت فرس، صفحه ۳۸. (۸) مجمع الفرس، در ماده برز. (۹) فرهنگ و لرس در ماده «دزبرو». (۱۰) لغت فرس، صفحه ۱۱۲. (۱۱) مجمع الفرس، در ماده تار. (۱۲) مجمع الفرس، در ماده جاف جاف. (۱۳) فرهنگ و لرس در ماده گفیدن - در «مجمع الفرس» «پرد روحش» و «کفد مغزش» ضبط شده. (۱۴) مجمع الفرس، در ماده پای باف. (۱۵) لغت فرس، صفحه ۲۹.

(۱) فرهنگ و لرس در ماده «نویدن».
(۲) آفرین در زبان فارسی قدیم بمعنی دعا و ثنای منهدی است در حق کسی و نفرین (که اصلاً نا آفرین بوده) ضد اوست.
(۳) لغت فرس اسدی، صفحه ۸۹.
(۴) برهان قاطع و مجمع الفرس و فرهنگ انجمن آرا.
(۵) قفقور بودم و قغ پیش من قغ رفت و من بنامدم ققواره (فرهنگ و لرس در ماده ققواره).
(۶) فرهنگ و لرس در ماده «شیوا».

نرسد رشته تحصیلاتشان گسیخته گردد در صورتیکه اغلب آنها خیلی خوب تحصیل میکنند و بسیار کوشش دارند و بقناعت زندگی میکنند. برای چهار پنج نفر از محصلین از ایران از طرف اولیای آنها مخارج میرسد ولی قریب ده نفر دیگر هستند که حالشان چنان بود که گفته شد. اگر اولیای دولت ایران و وزارت علوم در طهران که ظاهراً این سالهای اخیر اهمیتی جدی در نشر تعلیم دارند و بدین نکته نیز ملتفتند که مخصوصاً تحصیلات در فرنگ یکی از اولین لوازم ترقی مملکت ما است همتی بفرمایند که مددی باین اطفال بکنند بسیار بجا و مناسب خواهد بود و باین ترتیب رشته تحصیلات ایشان که در راه تکمیل آن اینهمه زحمت کشیده‌اند گسیخته نمیشود. لکن این نوع کارها مخصوص و منحصر بدولت نباید باشد بلکه اشخاص مرفه الحال ایران نیز باید از راه احسان در این کارها کمکی کنند و در راه علم و معرفت یک عُشر آنچه را که پدران ایشان بعنوان خیرات و مبرات و ثلث و وقف و مال امام و هزار انواع دیگر مخارج مذهبی صرف میکردند بذل نمایند. واقعاً حالا در میان متمولین ایران ترتیب عجیبی پیش آمده و اغلب بعد از دخول در دوره تجدد (۱) نه دیناری از بابت زکوة و خمس و وصیت و ثلث و زیارت و حج و روضه خوانی و بنای مساجد و مال امام و وجوه بر پرداخته و نه در راه مدارس و مریضخانه و طبع و نشر کتب و اعانت بر محصلین یک پول سیاهی بکشکول ملت میاندازند. نه طریقه تدین قدیمی را معمول میدارند و نه تکالیف تمدن جدید را و بکلی خود را از این بابها راحت کرده یک قاز در راه مقصود وجدانی و اخروی خرج نمیکند.

ما از ایرانیان مرفه الحال استمداد کرده و متنی هستیم برای محصلین ایرانی فرنگ و مخصوصاً این عده که در آلمان مشغول تحصیلند در راه آخرت یا مقصد مقدس خودشان کمکی بنمایند.

§§ یکی از امور قابل تقدیس و تمجید و شایان عبرت و سرمشق که واقعاً در قلوب حساس تأثیر عمیق میکند آنست که یکی از هم نژادان بهدین و پاک و هموطنان قدیم پاکیزه سرشت ما که نیاکانش از جور و آزار برادران ملی خود که کیش تازه گرفته بودند جلای وطن اختیار کردند بواسطه حب وطن اصلی بخيال آن افتاده که اعانتی بمحصلین ایرانی بکنند. این جوانمرد بلند همت و یزدانی خوی آقای فیروز خراکات پاریسی هندی است که فعلاً در هندوستان گویا در سلک نظام است و جدی پیش در انگلستان محصل بوده و پیش علامه معظم و استاد محترم جناب استاد پرون که نام مبارکش در قلب هر ایرانی جای دارد قدری زبان فارسی آموخته و نفس مسیحائی آن یگانه وجود بزرگوار در او تأثیر خود را بخشیده و اینک که در هند خدمتی دارد با آنکه رفاه حال ندارد و متمول نیست از هان معیشت خود پس انداز کرده و بتدریج مبلنی پیش استاد عالمقادر فرستاده و خواهش کرده که بیکی از محصلین ایرانی که نیکو کردار و وطن پرست و فقیر باشد و خود استاد صلاح بدانند

در مطلب هم تماماً مثل هم است و قتیکه پشت سر همدیگر گذاشته میشود با احتمال قوی جزوی از اجزای یک قصیده محسوب توان کرد.

این بود نظر مختصری بتاریخ و حال این شاعر بزرگ که درست هزار سال قمری پیش ازین در وطن گشتاسب و هجرتگاه زردشت رایت باند زبان پاک فارسی را بر افراشته بود و حاجت بذکر نیست که با وسایل محدود که نگارنده دسترس بدان داشته تتبع کاملتر بیش از این مشکل بود و امید است دیگر ادبای فرنگ و ایران دنباله این تتبع را گرفته و تکمیل نمایند. و هم افسوس است که بواسطه تنگی مجال صفحات کاوه درج همه اشعار ابو شکور که بواسطه کاوش زیاد جمع شده ممکن نیست ولی امید داریم بعدها این مقالات راجع بشعرار را بشکل رساله نشر کرده و قدری مفصلتر و جامعتر با درج تمام اشعار نشر کنیم.

محصل

* * *

§§ در شماره ۴ - ۵ کاوه در ضمن مقاله راجع بدقیقی یک غلط فاحش طبع واقع شده که اگر چه سهو مطبعه بودن آن واضح است ولی بواسطه فاحش بودن آن تصحیحش لازم است و آن این است که در صفحه ۱۷ از آن شماره ستون اول، سطر ۱۶ « سنه ۴۸۱ » غلط است و صحیح « سنه ۳۸۱ » است. علاوه بر آن در همان مقاله در صفحه ۱۵، ستون دوم، سطر ۱۵ و ۱۶ در رادّه حواشی تبدیل واقع شده یعنی بایستی بجای رادّه (۵) (۴) چاپ بشود و بجای (۴) (۵). در همان مقاله در صفحه ۱۷ در حاشیه ستون اول راجع بتلقیب ابو المظفر چغانی به « فخر الدوله » از طرف جناب میرزا محمد خان گفته شده که مأخذش معلوم نیست. اینک حضرت معظم له مرقوم میدارند که مأخذ ذکر این لقب بعضی اشعار فرخی است مانند آنکه در نسخه خطی دیوان فرخی محفوظ در لندن بیتی را که « چهار مقاله » نظامی در قصیده داغگاه چنین ثبت میکند « میرعادل بو المظفر شاه با بیوستگان » چنین دارد « فخر دولت بو المظفر . . . » و همچنین در جزو قصیده دیگر او که مطلعش این است: « با کاروان حله برقم بیستان » در همان نسخه خطی دیوان این بیت در اواخر قصیده آمده: « ای شاه شاهزاده [و] شاهی بتو بزرگ فرخنده فخر دولت و دولت بتو جوان » و علاوه در دیوان فرخی خطی و چاپی در عنوان قصیده نوشته شده « قصیده در مدح فخر الدوله ابو المظفر ».

§§ در شماره گذشته (۷) نیز دو فقره خطای کوچک واقع شده که باصلاحش مبادرت میکنیم؛ اولاً راجع بصفحه ۸، ستون اول، لقب میرزا ملکم خان ناظم الملک نبوده و ابتدا ناظم الدوله و بعدها نظام الدوله بود. ثانیاً راجع بصفحه ۲، ستون دوم، شبلی شبلی ظاهراً مصری قبطی نبوده و از اهل سوریه (شامات) بوده است.

محصلین ایرانی در آلمان

در شماره ۴ - ۵ از کاوه شرحی راجع به « انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان (۱) » نوشته شده و اینک بعضی مطالب جدید راجع بامور محصلین ایرانی در این شماره علاوه میکنیم:

§§ جمعی از محصلین ایرانی بواسطه آنکه کسی را ندارند که از آنها نگاهداری کند و یا اولیای آنها فقیرند و یا بهر صورت مددی نمیکند و وجهی برای زندگانی آنها نمیرسانند و مددی هم که در این مملکت بآنها میرسید منقطع شده در سختی هستند و بیم آنست که اگر از محلی مددی

§§ یکی از اتفاقات بسیار ناگوار و تأسف انگیز فوت یک جوان محصل ایرانی بود که با شوق مفروطی که بعلم داشت و سعی وافری که برای فراگرفتن حقایق علمیه و تکمیل تحصیل خود میگماشت بواسطه قضای ناگهانی قربان راه علم شد. مقصود حسین آقای علوی فرزند کهنتر جناب حاجی سید محمد تاجر طهرانی است. این جوان علم دوست و باهوش و ساعی که در شهر مونستر از بلاد آلمان در دارالفنون آنجا در رشته علم کیمیا تحصیل میکرد و دو سه ماه پیش باقی نمانده بود که تحصیل خود را پایان برساند بواسطه انفجاریکه در موقع تجربه علمی در سر درس واقع شده و باعث اتلاف نه نفر جوان محصل و مجروحی قریب بیست نفر جوان دیگر گردید جان عزیز خود را در راه علم و حقیقت باخت. در موقع تجربه که در ساعت هشت صبح واقع شد وی در صف اول محصلین بود و بواسطه یک قطعه فلزی که پیشانی او خورد فوراً حسن خود را گم کرده و پس از یک ساعت وفات کرد.

این فقره موجب تأسف عظیم تمام آنها که مشارالیه را میشناختند گشته و مخصوصاً چون اینرا بخاطر یاوریم که ایران چه اندازه محتاج این علم شریف است که خیلی کم کسی ماهر در آن فن دارد و این جوان نازنین چقدر خوب تحصیل کرده و سعی نموده بود تأسف هر ایرانی علم دوست مضاعف میشود. این واقعه باعث صحت زیاد در جرید آلمان شده و علاوه بر اظهار تعزیت از طرف رئیس دارالفنون مونستر و سایر معتمدین آنجا مخصوصاً جناب رئیس جمهوری آلمان شخصاً بوزیر مختار ایران در اینجا شفاهاً اظهار تأسف از این قضیه فرموده و تلگراف تعزیتی توسط ایشان بوالدین آن مرحوم در ایران نخابره فرمودند دارالفنون مونستر به «انجمن مواظبت محصلین ایرانی» شرحی کتبی در تأسف از فوت چنین جوان ساعی و محبوب نوشته خواهش کردند بوالدین او در ایران تعزیت رئیس دارالفنون ابلاغ شود. بتجرد وصول خبر اسفناک برادر بزرگ آن مرحوم و جمعی از ایرانیان عازم آن شهر شده و در تشییع جنازه و مراسم تدفین بسیار باشکوهی که از جانب شهر و دارالفنون بعمل آمد حضور بهم رسانیدند. خداوند بوالدین و سایر کسان او صبر عطا فرماید.

مطالب راجع باداره

۱ - نظر بگرانی زیاد در اجرت طبع و همه چیز و ترقی فوق العاده قیمت طبع که قریب چهار برابر نسبت بسال قبل شده اداره کاوه مجبور است از این شماره (شماره ۸) ببعده قیمت اشتراک سالیانه را در ایران قدری ترقی داده و سه تومان قرار بدهد. معلوم است که برای اشخاصی که تا وصول این شماره بدست آنها وجه اشتراک را بقرار سابق (دو تومان) پرداخته اند روزنامه تا آخر امسال (یعنی شماره ۱۲) فرستاده میشود بدون آنکه اضافه قیمت مطالبه شود ولی برای اشخاصی که تا وصول این شماره وجه اشتراک را هنوز پرداخته اند یا بعد از آن تاریخ قبول اشتراک کنند قیمت اشتراک سه تومان پول ایران است. (در خارج از ایران همه جا یک لیره انگلیسی و در آلمان ۶۰ مارک است).

۲ - قیمت اشتراک روزنامه چنانکه در سرلوحه آن نیز تصریح شده در ایران فقط با پول ایران دریافت میشود نه با فرانک و لیره. و لیره انگلیسی که نوشته شده برای ممالک خارجه غیر آلمان و ایران است. منتها آنکه هرکسی میتواند قرض خود را که با پول ایران است بظن روز تبدیل بلیره انگلیسی یا فرانک سوئیس و غیره کرده برات لیره و فرانک معادل همان پول ایران برای ما بفرستد. این اخطار اگرچه توضیح واضحات است بواسطه کج فهمیهای عجیبی که واقع شد لازم دانسته شد.

۳ - پول را میشود باداره کاوه رسانید باین ترتیب که برات لیره حواله لندن بسم اداره کاوه از بانک شاهنشاهی گرفته و در لقه کاغذ سفارشی بعنوان ما فرستاده شود

بدهند. جناب ایشان هم کاغذی باقای تقی زاده که سمت ریاست ایرانی (۱) «انجمن مواظبت محصلین ایرانی در آلمان» را دارند مرقوم داشته و نوشتند که چون فعلاً در انگلستان محصل ایرانی کم و در میانشان فقیر نیست بنظر ایشان رسیده که شاید در آلمان از این نوع محصلین ایرانی باشند و این وجه را بتوان باو رسانید. جواب داده شد که در اینجا فعلاً چند نفر محصل ایرانی است که در حال عسرت هستند و ممکن است وجه مزبور میانه ایشان تقسیم شود. استاد معظم این تکلیف را قبول فرموده و چنین مرقوم داشتند:

«در باره تقسیم وجهی که آن به دین حقیقی آقای فیروزخرکات از برای اعانت فقراء مستحقین ایرانی بتوسط مخلص فرستاده است رأی آن دوست را بسیار استصواب میکنم. بهر حال تقسیم آنرا در عهده انجمن مواظبت میگذارم که کمال اطمینان بر حسن رأی و انصاف ایشان دارم لهذا لثماً براتی از برای شصت لیره میفرستم حقیقه این مطلبی بزرگ است که چنین شخصی که اجداد او هزار سال بیشتر پیش از این از ایران هجرت کردند بواسطه اخلاصی که بدین قدیم ایران داشتند باز هم در فکر آن باشند که چطور فرزندان وطن اصلی خود را اگرچه روی آنرا هیچ ندیده اند اعانت بکنند. زهی همت و انسانیت این زردشتی که مرد متمولی هم نیست بلکه مستخدمی در حکومت هندوستان که در مدتی که اینجا بود چند سال قبل ازین پیش مخلص قدری فارسی خواند و فریفته ایران شد مثل مخلص. چون میدانم که در ایام مشروطه آن دوست گرمی خدمتهای نمایان بزردهشتیها و سایر اهل ذمه در ایران کردید خیلی بجاست که تقسیم این پول در دست شما باشد که گفته اند نکوئی کن و بر آب انداز.»

مابعد از آنکه از جناب فیروز خراکات برادر پاکیزه گوهر خودمان تشکر خالصانه از این همت و احسان و ملت پرستی وی کرده این نمونه انسانیت و همت عالی را پیش انظار مدعیان وطن پرستی در ایران میگذاریم که اگر معنی حقیقی وطن دوستی را دریافته و دانسته اند که امروزه اولین چیز واجب برای مملکت ما که بطور شرم انگیز در قعر مذلت و جهالت است تحصیل علوم است ایشان نیز تأسی باین جوانمرد پاک سرشت بنمایند.

(۱) انجمن دو رئیس دارد و رئیس آلمان آن استاد میتوخ (Professeur Eugen Mittwoch) مستشرق معروف و استاد زبان عربی و حبشی در دار الفنون آلمان و رئیس مدرسه شرقی برلین است.

هدیه « کاوه » به مشترکین

از دوره قدیم کاوه که رو به فرته ۳۵ شماره است در اداره کاوه مقداری موجود است و از آقایان مشترکین (که وجه اشتراک را پرداخته اند) هر کس طالب باشد ممکن است بداره کاوه اطلاع بدهند مجاناً فرستاده خواهد شد فقط آقایان مذکور باید خارج پست و بسته کردن شماره‌های مذکور را از عهده بر آیند که از هر حیث برای داخله آلمان مبلغ ۲۰ مارک و برای خارجه آلمان غیر از ایران معادل نیم لیره انگلیسی و برای ایران یک تومان باید محسوب داشت. و بهر کس که وجه مذکور را مستقیماً بداره و یا بوکلای اداره کاوه (در ایران و اسلامبول و بمبئی و مصر) بپردازد ۳۵ شماره دوره قدیم کاوه در یک یا دو بسته فرستاده خواهد شد. بعضی از شماره‌ها کمتر موجود است و ممکن است فقط باشخصیکه زودتر از دیگران سفارش بدهند برسد ولی اغلب شماره‌ها بقدر کافی هست. برای غیر مشترکین قیمت دوره قدیم کاوه در ایران دو تومان و در آلمان ۴۰ مارک و در سایر ممالک یک لیره انگلیسی است.

§§ در این شماره بواسطه کثرت مندرجات روزنامه جزوه « روابط روس و ایران » درج نشد و در نظر داریم که شماره ۱۰ کاوه را نیز بدون آن جزوه و پر از مطالب دیگر نشر کنیم و در عوض قسمت این دو شماره در شماره ۹ سه جزوه از آن کتاب و فقط چهار صفحه از سایر مطالب ندهیم. این ترتیب محض تحصیل دو سه هفته فراغت در موسم تابستان و امکان استراحت در ماه آینده اتخاذ شد.

سلسله انتشارات « کاوه »

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران ..	۱۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
(۲) کشف تلخیص از روی اسناد			
محرمانه انگلیسی در باب ایران	۴	۱۵	دو شیلینگ
(۳) جنایت روس و انگلیس			
نسبت با ایران	۱	۳	یک
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی			
ایران	۵	۱۵	سه

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

در چاپخانه کاویانی در برلین چاپ شد

و ما آن برات را اینجا وصول میکنیم و یا وجه را بهر وسیله که ممکن است بکتابخانه حاجی علی اکبر و پسران به منجستیر (انگلستان) بحساب اداره کاوه بفرستند و عنوان تجارتخانه مزبور از قرار ذیل است:

Messrs Hadji Ali Akbar & Sons Ltd
109 Portland Street
Manchester (England)

۴ - در باب کتب سلسله انتشارات کاوه طالین میتوانند در طهران بکتابخانه خلخال (خیابان ناصری) و تجارتخانه کاشانی (خیابان ناصری ۱۵۱) رجوع کرده و از آنجا خریداری کنند. قیمت کتب در ضمن اعلان جداگانه درج شده. بکتابفروشها تخفیف داده میشود. اگر کسی مستقیماً از اداره کاوه کتابها را بخواهد فقط در مقابل پول نقد و پیشکی پس از دریافت وجه فرستاده میشود.

۵ - در ابتدای انتشار کاوه (دوره جدید) ما مقداری از نسخه‌های شماره‌های اول را پیش چندین نفر از طالین علم و معرفت فرستاده و خواهش کردیم قبول زحمت این روزنامه را فرموده و وجه اشتراک را از طالین اشتراک گرفته قبض بدهند و جوهر را بما برسانند و چون وصول جواب از آقایان بطول انجامید در شماره ۶ اسامی ایشانرا بعنوان طرف حساب و مرکز رجوعات این اداره بودن اعلان کردیم ولی اخیراً که جواب از آقایان رسید معلوم شد بعضی از ایشان بواسطه کثرت مشاغل نتوانسته‌اند متحمل زحمت کاوه بشوند و بدین ترتیب ما از آقایانی که در طهران اسم داده بودیم فقط با کتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی و آقا میرزا محمود خان پهلوی طرف حساب هستیم و فعلاً ایشانرا بجمعیت امور کاوه و اداری در طهران معرفی میکنیم.

۶ - اگر کسی در سایر ولایات از ادارات تجارتی و آقایان اهل معرفت حاضر شود که امور کاوه را که عبارت از اخذ وجوه اشتراک و دادن قبض و ایصال وجوه بما است قبول نماید خوب است مستقیماً بما مرقوم دارند که اسباب امتنان ما خواهد شد.

۷ - در باب فرستادن پولهای جزئی هم ظاهراً اشکال زیادی نیست و باسانی میشود حتی دو لیره انگلیسی را توسط بانگ شاهنشاهی برات گرفت و فرستاد.

۸ - ما بهیچ وجه میل بیک فروشی روزنامه نداریم و میخواهیم فقط مشترکین سالیانه (نه شش ماهه و سه ماهه) بفرستیم و لهذا پیش کسی هم روزنامه نمیفرستیم که تک فروشی کند. اگر از شماره‌های سابق (از ۱ تا ۶) در پیش وکلای کاوه زیادی مانده باشد میتوانند آنها را بطور تک فروشی بفروش برسانند. در آنصورت قیمت هر شماره ۳ قران خواهد بود.

۹ - بعضی قواعد املائی کاوه با املائی معمولی فرق دارد مثلاً در کلماتی که آخرش هاء است وقتیکه یاء وحدت و تنکیر یا یاء نسبت بیاید ما در املا مانند رسم معمولی همزه بالای ها نگذاشته بلکه یاء را اظهار میکنیم مثلاً «خانه‌ای خریدیم» و «فلان ساوهای» یعنی اهل ساوه. شرح این مطلب تفصیلاً با دلایل لازمه در شماره‌های ۳۱-۳۲ و ۳۴ از دوره قدیم کاوه درج شده رجوع شود (۱).

(۱) بدلایلی که در شماره ۳۱-۳۲ دوره قدیم کاوه خود اداره در مزیت اظهار یاء وحدت و نسبت درج کرده و استدلالات دیگری که در شماره ۳۴ جناب میرزا محمد خان قزوینی در تأیید آن مدعا آورده‌اند یک نکته دلکش نیز اینجا میخواهیم علاوه بکنیم که یکی از حاضرین آلمان مجلس امتحان مدرسه شرقی برلین در این خصوص اظهار کرد و واقعاً دلیل مؤثری است. در متن عهدنامه ترکمانچای منعقد میان روس و ایران در سنه ۱۲۴۳ در فصل پنجم عهدنامه تجارتی در باب خریداری ملک از طرف اتباع روس چنین ذکر شده: «..... لهذا اتباع روس علاوه بر حق اجاره مجاز میباشد که خانه برای سکونت و مغازه بحیطه ملکیت در آورند» ولی در ترجمه فرانسوی عهدنامه همزه بالای کلمه «خانه» را که بمعنی وحدت است اجمال کرده و مانند کلمه «خانه» بعبارت «des maisons» ترجمه کرده‌اند و این فقره بعدها موجب بحث و نزاع میان دولتین گشته چه روسها خانهای متعدد ملکیت میکردند و در مقابل شکایت دولت ایران که این فقره برخلاف نص صریح عهدنامه است همه وقت اولیای دولت روس ادعا کرده‌اند که در عهدنامه «خانه» نوشته شده نه «خانه» و آن اسم عام است بدلیل ترجمه فرانسوی آن. مقصود آنکه اگر یاء وحدت مطابق رسم قدیمی نسخه‌های خطی اظهار میشد این نوع اشکالات پیش نیامد.



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kavel:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)

سالانه

در ایران ... ۳ تومان

در آلمان ... ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

کافولک

۱۳۲۴

۷ اردی بهشت ماه قدیم ۱۲۹۰ یزدگردی = غره محرم سنه ۱۳۳۹ = ۱۵ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 5

ملاحظات و خیالات

بلاى عوام و عقل خام (۱)

در آنها بیندازید. جسمی که در مایعات سبک وزن فرو میرود در مایعات سنگین روی مایع میماند و ته نمیرود مثلاً اگر پارچه آهنی در آب بیندازید فرو میرود و اگر آترا در یک ظرف پر از جیوه بیندازید روی جیوه میماند هم چنین چوب که در آب فرو نمیرود و در الکل فرو میرود و این دلیل آنست که آهن از آب در صورت تساوی حجم هر دو سنگین تر است و از جیوه سبک تر و چوب از قسمت آبی بزرگی حجم خودش سبکتر است و از الکل سنگین تر و هکذا. این قاعده در تمام مایعات از قیل آب و روغنها و جیوه و نفت و غیره جاری است و میزان صحیحی از سنگینی و سبکی مایع بدست میدهد.

این فقره یعنی تناسب فرو رفتن و بالا رفتن اجسامیکه در مایعات میاقتد با ثقلت و خفت مایع محیط خود مثل بسیار خوبی است برای حوزه اجتماعی انسانی ولی درست بطور معکوس یعنی در آن حوزههای هیئت اجتماعیه که خود متین و سنگین است افراد و اشخاص سبک مغز و عوام و شیاد فرو رفته و ناپدید میشوند و فقط آن کسانی که خیلی سنگین و صاحب رأی رزین هستند بالا میآیند و پیدا میشوند و بالعکس در آن حوزهها که خود بی وزن و کم عمق و سبکند اشخاص خفیف و کم عقل و شیادان

میزان المرفه اجتماعی
خیال میکنم: در علم حکمت طبیعی برای اندازه گرفتن کم و کیفهای مختلف و فزایش و کاهش یا سختی و سستی خیلی از مواد و قوی آتانی ترتیب داده و اختراع کرده اند و این نوع آلات ممیزه را که میزان تشخیص اندازه کم و زیادی یک چیز است و صدها نوع از آنها برای صدها کار وجود دارد میزان نامیده اند مانند میزان الحرارة، میزان الرطوبه، میزان الهواء، میزان الغلظه، میزان الکل و هکذا. در بعضی موارد نیز قواعدی برای تشخیص میزان یک قوه پیدا کرده اند که بدون حاجت مالت مخصوص آن نیز بواسطه آن قواعد میشود بمقصد رسید مثلاً برای تشخیص اندازه سنگینی و سبکی ذاتی چند مایع مختلف و نسبت آنها بهمديگر کافی است که یک جسم جامد را

(۱) چون اغلب ظهورات عجيبه که در دورنگای ایران دیده میشود همه ناشی از این درد اجتماعي است لهذا ما باز همان عنوان شماره پيش را تکرار کردیم.

است که ما «میزان المعرفه» نامیدیم. حالا با وجود احتراز از تنقید اشخاص بدادن نمونه‌ای از این قاعده ناگیریم:

یکی از نمونه‌های عجیب مکررۀ یومیۀ منتشره در جراید داریوش در ایران که برای امتحان قاعده میزان المعرفه اجتماعی ما مؤنت کارلو (۱)

مثال خوبی است حکایت رفتن داریوش پادشاه ایران یا قشون او به مؤنت کارلو (۱) است. یکی از شیدانان درجه اول ایران که چهل سال است حماقت را با شید و مکر توأم کرده و بمناسب مهته رسیده محض مسخره بر عقل مردم پایتخت ایران در یکی از جراید مهم آن قریۀ وسیع شرحی مینویسد دائر بر اینکه کشتیهای جنگی (!) داریوش پادشاه ایران به موناکو (۲) رفته و در آنجا لنگر انداخته بوده‌اند و اردوی ایران درست در همان نقطه که این مرد شارلاتان ایروانی امروز منزل دارد پیاده شده بوده و آناری از خود باقی گذاشته‌اند که امروز نیز آثار داریوش در آنجا باقی است (۱۱) و مأمورین داریوش در آنجا محوطه‌ای کشیده بودند که اهالی موناکو بدون آنکه خودشان معنی کله‌را بدانند آنجا آتیم بزبان فرانسه «کامپرسان» میگفتند و بعد از عمارت سازی ابله ایرانی در آنجا عقلای موناکو ملتفت شده‌اند که این لفظ کله فرانسوی و معنی آن «اردوی ایرانی» بوده!!!!!! (۲)

گویند سلمی مؤسس در حضور جعفر بن سلیمان درباره قنح و جرح یک کسی چنین گفت که وی ناصبی و رافضی و قدری (۴) و جبری است که بحجاج بن زبیر که کعبه را بر سر علی بن ابی سفیان خراب کرد دشنام داده. جعفر گفت نمیدانم بچه چیز تو رشک برم آیا باطلاع تو باعقادات یا معرفت تو بانساب (۵). حکایت فوق درست شبیه این روایت است ولی غرض ما ابدأ تنقید جهالت و شیادی فلان سفیه شاعر نیست که امثالش در مملکت ما بدبختانه فراوان و مخصوصاً در میان سیاست مداران مختل المشاعر کم نیست بلکه منظور تحقیق میزان علم و معرفت عامۀ ملت ما است که این مطالب را یک وزیر در یک روزنامه روزانه نیم رسمی در پایتخت دولت علیه خطاب بفضلائی آن قوم در قرن چهاردهم مینویسد و همه میخوانند ولی اگر هم خنده میکنند اثری از آن برای آنها که از دور نگاه میکنند ظاهر نیست و فقط خود این فخره که روزنامه‌های ایران این نوع دروغهای محض تاریخی و با نام و نشان را در صفحات خود جا میدهند میزان کافی برای سنجیدن درجه تربیت اجتماعی و تحقیق تأثیرات بلای عوام است. دور نیست که روز دیگر یک روزنامه دیگر ایران

(۱) مؤنت کارلو قارخانه معروفی است در موناکو.

(۲) موناکو یک مملکت کوچکی است شاید بزرگی محله سنگلج طهران یعنی درست باندازه قطعه زمینی معادل هزار و پانصد هفتاد ذرع طول و یک هزار ذرع عرض و با وجود این استقلال دارد. این مملکت کوجولو ۱۲۰۵۰۰ نفر نفوس دارد و شهرت آن بواسطه قارخانه بزرگ مؤنت کارلو است که از همه جای دنیا قاربازها برای بازی بدانجا میروند.

(۳) نقل از جراید ایران مورخه ۱۸ شعبان ۱۳۳۸.

(۴) قدری معتزله را گویند که قائل بتفویض و قدرت و اختیار انسان بوده‌اند.

(۵) ربیع الأبرار زنجشیری بنقل میرزا محمدخان قزوینی از او در مقدمه ایشان بر چهار مقاله نظامی.

مدعی (۱) ظهور و تجلی کرده زو می‌آیند و اشخاص عالم و عاقل طرف مسخره شده بقهر مجهول منجلاب عوام افتاده و ناپدید میشوند و آنچنان بدبخت که بحکم سرنوشت شوم خود در چنان حوزه سبک افتاده باشد بالأخره یا از آن آبی که باعث جنون همه شده خورده هم رنگ جماعت میشود و یا در اندک زمانی دق میکند. این قاعده اجتماعی بسیار روشن است و همه کس میداند که هر کجای دنیا برمال و دعا نویس و درویش و غیب گو هست روپند و مراکش میگذازد نه پاریس، مخترع و کاشف یک مسئله علمی عزیمت آمریکا میکند نه بخارا، روضه خوانها از همه جا به تبریز هجوم می‌آورند و شیادان طرار و لافزن و اسباب چین‌های دسیسه باز به طهران. اگر شما فلان مدعی جاهل عامی و گرافه گوی و غوغا طلب را که در باکو برای ملت (!) نطق میکند یا در بغداد شعر میگوید یا در اسلامبول از ادبای خان والده بشمار میرود یا در بمبئی مقاله مینویسد و یا بالأخره در فلان نقطه دنیا از طلاب مشروطه‌چی و واعظین تجدید دوست (!) است بردارید و در لندن بگذارید فوراً ته میرود و اگر خیلی دست و پا بزند جز حس مسخره آرام و بی اعتنا چیزی در مردم تحریک نمیکند ولی تا همان جناب پر شر و شور را در طهران برده و ولش کنید فوراً در ظرف چند هفته شهرت کرده آوازه تقریر و تحریر (!) او بالا میگردد و جلو میافتد و جراید طهران از وی عبارتهای «ادیب شهیر (۲) و فاضل نحریر تازه وارد» صحبت میکنند و نفوذ و شهرت او بقدری قوی و عالی میشود که اگر یک جوان دیگری دانا و عمیق و واقعاً عالم در محفلی در یک مبحث علمی حرفی بگوید و یا چیزی بنویسد جناب ادیب «شهیر» فوراً با یک دسته کلمات عجیب و الفاظ نوظهور مسلسل بی سر و ته او را خفه کرده داغ باطله بر وی میزند. درست مثل آن فقیه کامل در فن خود که وارد دهی شد و در حضور روستائیان که سر او جمع شده بودند با آخوند بیسواد ده مباحثه‌اش در گرفت آخوند رند و مغلطه‌کار ده باو تکلیف کرد که روی یک تکه کاغذی مار بنویسد وی کاغذ بر گرفت و لفظ «مار» نوشت آخوند بیسواد خود نیز روی کاغذی شکل ماری کشید و آنوقت در محضر عموم هر دو کاغذ را بدهبانان ساده لوح که چندان از «فکلی» های خیابان لاله‌زار عامی تر نبودند نشان داد دهاتیان بیچاره همه اجماعاً تصدیق کردند که مار همانست که آخوند قدیمی نوشته و فقیه تازه وارد چیزی بلد نیست.

امثال همین قصه در پایتخت ما و سایر دار السلطنه‌ها در این عهد بقدری زیاد است که اگر مستلزم ذکر اسم اشخاص و دادن نام و نشان نبود چندین مثال فوراً میشد ذکر کرد و خلاصه مقصود آنکه ظهور و تجلی یا ساقط شدن و از میان رفتن اشخاص شیاد و لافزن و مدعیان جاهل یا اشخاص عالم در یک هیئت اجتماعی میزانی برای تشخیص و تحقیق درجه معرفت اجتماعی و پایه فهم و تربیت آن حوزه تواند شد و همین قاعده

(۱) مدعی کله ایست که در کتب و اشعار فارسی درست بهمان معنی که امروزه کله فرانسوی «شارلاتان» استعمال میشود بوده و بسیار رایج بوده.

(۲) کله «شهیر» اصطلاح عثمانی است که اخیراً بجای «معروف» و «مشهور» در جراید ایران در کار معمول شدن است.

پس از بستن لنگ قصابی بر کمر در صحن مسجد ذبح کرد و باز امسال در جرائد میخوانیم در ماه شعبان سنه ۱۳۳۸ در یکی از شهرهای دیگر همان خراسان یعنی شاهرود مردم بسائقه غیرت دینی و بیاد «شاه شهید» (۱) غوغا بر پا کرده و بازار و دکان را بسته سر ایرانیهای بانی مذهب میرزاند که بکشند و یکی از تجار دسته بیلی برداشته و بعنوان ادعای طلب بحجره یک تاجر دیگر میروند و بزور تهدید با بیل و تهمت بایگری و قتل فوری پولی از او درمیآورد و آن مرد بیچاره هم که خوش را مباح می بیند برای آنکه تاجر مقدس یک تکه از گوشت او را محض ثواب بخانه نبرد قریب سه برابر خونهای یک عیسوی و موسوی یعنی صد تومان داده و خلاص میشود.

بلی وقتیکه درست دقت کنیم بایه معرفت ملی ما از عهد ناصر خسرو تا حال چندان فرقی نکرده و در همان درجه عهد میرزا آقا خان نوری است وقتیکه در ماه ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ جماعتی از اشخاص ملا و تاجر و میرزای در طهران بجرم بانی گری گرفته و بقول روزنامه رسمی «وقایع اتفاقیه» منطبعه طهران شماره ۸۲ (مورخه ۱۰ ذی القعدة ۱۲۶۸) «..... آنها را علما و فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یک را یکفرقه از صنف نوکر یا رعیت از اینقرار بسزای خود شان رسانیدند:

در شرح تفصیل «از اینقرار» در همان روزنامه شرح دقیق کیفیت قتل ۲۶ نفر از دستگیر شدگان را میخوانیم که از آن جمله چند فقره محص نمونه ذکر میشود:

«ملازمین العابدین یزدی را مقرب الحاقان مستوفی الممالک در اول محض تعقیب دین و حمیت دولت خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قه ریزه ریزه کردند.....

محمد آتی شیرازی را مقرب الحاقان اسد الله خان میرآخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطبل پادشاهی اول نعل نموده بعد با تخماق و میخ طویله آهن و قه و خنجر بیارانش رسانیدند.....

محمد نجف آبادی را مقرب الحاقان ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر عمله حضور در نیاوران بضرپ تبریز و شش بر و غیره باسفل السافلین فرستادند.....

محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چیان یکچشم او را کنده بعد بدهان خمپاره گذاشتند آتش دادند.....

میرزا محمد نیریزی را که در جمیع محاربات بایه در نیریز و زنجیان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الحاقان سرکشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیرباران کرده و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند.....

حاجی سلیمانخان پسریحی خان تبریزی را که تفصیل او در فوق ترقیم

نیز برای اینکه از همکار خود عقب نماند اردشیر با بکان را هم به کارلسباد فرستاد.

ایران مشروطه خیال میکنم: در قرنهای اول هجرت که فرنگها آن عهد ناصر خسرو و زمانها را قرون وسطی گویند مردم ایران بقدری متعصب و جاهل بودند که موضوع مهم محافل شهرهای بزرگشان مجادلات عجیبه در باب اختلافات فرعیة مذهبی بوده و عمده خیالات و حواس عوام و خواص در سواد اعظم بغداد و نیشابور و ری مصرف منازعات عقیده ای بود. اگر خطا نکنم در تاریخ طبری خوانده ام در ضمن حوادث یکی از سالها که مردم بغداد شوریده و بهم ریختند و جنگ و خونریزی در میان اهل آن شهر در گرفت و سبب این جنگ و کشتار نه گرانی نان بود و نه بدی اداره حکومت و نه انقلاب مشروطیت بلکه غوغا و خونریزی فقط سر معنی یک آیه مشکل از آیات قرآن بود. هر روز مردم سر و کله همدیگر را در منازعات مذهبی میشکستند و هر ماه یکی از زندیقها را بحکم علما و خلیفه بقتل میرسانیدند و هر سال سر یک دعوی مذهبی تازه جنگ و قشون کشی بود. در نهمصد سال پیش شیعه سبعیه یعنی پیروان مذهب اسمعیلی بقدری در خطر بودند که قصه معروف (و معمول) سرگذشت ناصر خسرو در نیشابور میزانی برای درجه معرفت اجتماعی و تعصب مذهبی آن زمان بدست میدهد. بنا بر آن قصه که در ضمن سیرت معمول منسوب بناصر خسرو ذکر شده ناصر خسرو علوی (که از دعاة و حجاج مذهب اسمعیلی بود) با برادرش و یک شاگرد خود در نیشابور بطور مجهول چند روزی اقامت داشت و در این اثنا بیازار رفته کفش خود را بکفش دوزی داد تا تعمیر کند و در همانجا منتظر بود که کفش را بگیرد و برود. در این بین هیاهوی بزرگ در بازار برخاست و کفش دوز مثل برق از دکان پریده و بدانسوی که غوغا بود دوید پس از زمانی برگشت و در سر سوفار خویش پاره گوشتی باز آورد ناصر خسرو پرسید چه هنگامه بود و این چیست که آوردی جواب داد معلوم میشود یکی از شاگردان ناصر خسرو در این دیار آمده و فقها با او مکالمه کرده او را تکفیر نموده اند اکنون او را محض ثواب پاره پاره کردند و من هم محض کسب اجر اخروی و درک فیض این ثواب یک قطعه از گوشت او را پاره کرده و آوردم. ناصر خسرو وحشتناک شده و گفت کنش مرا بده که من نیز در همچو شهری که اتباع ناصر خسرو پیدا شوند تمام (۱).

حالا از عهد ناصر خسرو و آخوندهای آن زمان نهمصد سال میگذرد و ایران مشروطه شده و «پارلمان» دارد، سیم تلگراف آمده و روزنامهها در پایتخت و ولایات دایر است و باز در سنه ۱۳۲۸ در همان نیشابور به پیروان همان مذهب بقدری سختگیری میشود که آخوند شیخ باقر بقنوی غریب العلماء مجتهد بزرگ مشهد در سال مزبور و در عهد حکومت خازن الملک در نیشابور دو نفر شحص محترم اسمعیلی را بجهت تدین بآن مذهب

(۱) این قصه در سرگذشت معروف منسوب بناصر خسرو است که گویند خود نوشته و در دیباچه دیوان او چاپ تبریز درج شده ولی بر حسب تحقیقات علما یقین است که این سرگذشت معمول ولی اصل است. در مقام تمثیلی که ما در متن اشاره بآن قصه خوشمزه کردیم منظور نشان دادن اوضاع روحانی آن عصر بود نه خود واقعه.

حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی را که بکرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و باز رهائی یافته و باغواهی عوام مبادرت نموده بود عالیجاه آقامهدی ملک التجار و کسبه بالأجماع با هرگونه اسباب حرب بجهت فرستادند

میرزایی دماوندی ساکن طهران را اهالی مدرسه دارالفنون

بشمشیر و سر نیزه کارش را ساختند

اگر ما در مدارج ترقی و روشنی عقول این طور مورچه سوار راه برویم بعد از هزر سال دیگر تازه بحد یابۀ ترقی امروزه همسایه خود ارمنستان شاید برسیم یا نرسیم .

* * *

§§ مقاله راجع باذربایجان را که در شماره گذشته وعده داده بودیم در این شماره درج کنیم بدبختانه بواسطه تنگی جا ممکن نشد .

یافت با حاجی قاسم نیریزی که وصی سید محی بود آقا حسن نایب فراشخانه بشهر برده بدن آنها را شمع زده آفروخته و با تقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در كوچه و بازارها گردانده و مانع از سنگ باران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان غضب نفس آنها را چهار پاره کرده بچار دروازه آویختند

میرزا محمود قزوینی را بعد از آنکه زنبورکیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره نمودند

حسین میلانی را که از توابع اسگو است و آن ملاجده او را بلقب امام هام ابا عبد الله الحسین ملقب کرده بودند سربازان افواج نیزه پیش کرده با سر نیزه جسد خییث او را پنجره وار مشبک و بدرک فرستادند نجف خمسه ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنگ و چوب و کارد و خنجر و قه و مشت معدوم الاثر کردند

سلیقه ترجمه

ترجمه عربی

نمونه ای از عهد اخیر (۲)

« و گفته اند ائمه لغت عربیه که شناخته میشود عجمه اسم بچند وجه یکی نقل کردن بآنکه نقل کرده اند بعضی ائمه لغت دوم بیرون کردن آن از اوزان اسماء عربیه مثل ابرسم که در زبان عربی از بناهای اسماء باین وزن یافته نمیشود سوم آنکه باشد اول آن نون و دوم آن راه مثل رجس و چنین چیزی نیست در کلمه عربی چهارم اینکه بوده باشد آخر آن زاء بعد دال مثل مهندز و چنین چیزی نیست در کلمه عربی پنجم اینکه بوده باشد جمع در آن صاد و جیم مثل صولجان و جص ششم آنکه باشد در آن جیم و قاف مثل منجیق هقم آنکه باشد خماسی یا رباعی عاری از حروف ذلایقه که آن یا و را وفا و لام و میم و نون باشد پس آن نمیشد عربی پس لابد باید باشد چیزی از آنها در آن مثل سفرجل و قد عمل و قرطب و جعمرش اینهاست که جمع کرده ابو حنیان در شرح التسهیل و میگوید فاریابی در دیوان الأدب که قاف و جیم جمع نمیشوند در یک کلمه از کلام عرب و جیم و تاء جمع نمیشوند در کلمه از غیر حرف ذولقی پس بنا بر این نیست چیت از محض عربیه و جیم و صاد مؤتلف نمیشوند در کلام عرب و در صراح نیز آمده که چیت بالكسر و هذا لیس من محض العربیه لاجتماع الجیم و التاء فی کلمه واحده من غیر حرف ذولقی و یقال جوت جوت للابل اذا دعوتها الی الماء پس نیست جص و اجاص و صولجان عربی و جیم و طاجم جمع نمیشوند در کلمه واحده پس بنا بر این طاجن و طیجن هر دو مولد نیند و نیستند در کلام عرب اصلی و فی الصحاح لیس المهندز من کلام العرب میگوید مهندز آنکه کار میکند در مجاری قنوات و ابنه معرب است و زای آترا بسین بدل کرده اند زیرا که قبل آن دال است و نیاید در کلام عرب بعد از دال زا و مؤلف در اصل کتاب اصل آترا که پارسی است خواهد نگاشت »

ترجمه عربی

در هزار سال پیش (۱)

« قال کلاً انّ مئی زتی سیدین گفت موسی کلاً باز باشید از این گمان بد هر گز ایشان ما را در نیابند کی بر منست خدای من ای که یار منست سیدین سر انجام کی راه نماید مرا بسوی راه رستگاری و نیز گفته اند سیدین کفایت کند مرا شرّ فرعون و امده است که موسی چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد ماه تاریک شد گفت من اسرائیلیان را کی این تاریکی ماه چیست علما اسرائیلیان گفتند بچون یوسف را وفات نزدیک امده عهد بست بر ما او بخدای سوگند داد کی از مصر بیرون نروید تا استخوانهای او را بر خود نبریم گفت مریشانرا موسی کیست از شما که بداند که گور یوسف بجاست گفتند که هیچ کس نداند از ما مگر زالی موسی کس فرستاد و ان زال را بخواند و گفت مرا بگوئی که گور یوسف بجاست زال گفت بخدای که نکویم تا انج من خواهم ندهی و حکم مرا نپذیری گفت مرورا که چه خواهی و حکم تو چیست گفت حکم من انست که با تو در بهشت باشم گران امده این حکم بر موسی که بهشت بدست او نبوذ گفتند موسی را ان حکم که او می کند بده موسی گفت روا باشد بس بدیشان نمود ان زال گور یوسف صلوات الله علیه بکنند انرا و بیرون آوردند ازو استخوانهای یوسف را چون یوسف را با خود بردند ماه روشن شد و جهان روشن گشت [نقل از تفسیر قدیم فارسی قرآن]

(۱) این قطعه نیز مانند نمونه های چهار گانه فارسی دوره اول که در شماره ۷ کاوه نشان داده شد یکی از قدیم ترین نمونه های نثر فارسی است و شاید از ترجمه فارسی تفسیر طبری خیلی متأخر نباشد. از این تفسیر فقط یک نسخه از جلد دوم آن در کتابخانه دار الفنون شهر کبیر نیج (انگلستان) محفوظ است که در سنه ۶۲۸ استنساخ شده و ابتدا استاد برون ملتفت قدیمی بودن تألیف این کتاب شده و در باره آن شرح مشبعی در روزنامه انجمن همایونی آسیان انگلیس نشر کرد و بعدها مورد مذاقه علمای دیگر شد و بالأخره تقریباً بثبوت پیوست که تألیف آن خیلی قدیمی است و بهر حال در نیمه اخیر قرن چهارم یا نیمه اول قرن پنجم نوشته شده است. و چون موضوع آن تفسیر است و لابد ترجمه آیات و احادیث و تفاسیر عربی است لهذا مانند نمونه ای از سلیقه ترجمه عربی مقدمین درج شد. بدبختانه مؤلف این کتاب معلوم نیست.

(۲) این قطعه ترجمه ایست که صاحب « فرهنگ انجمن آرا » در زیر عنوان « آرایش اول در تحقیق لغات معرب و مولفه و مترقه » آورده و آنرا از کتاب « الیزهر فی علوم اللغه » تألیف جلال الدین سیوطی بسلیقه آخوندهای مدرسه خان مروی بفارسی ترجمه (۱) کرده. محض نمونه از سواد عربی و فارسی و سلیقه ترجمه اشخاصی که خودشان معرب هستند نقل شد.



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

کافه

۱۳۲۴

قیمت اشتراک
موقتاً (تا عودت میزان پول بحالت طبیعی)
سالیانه
در ایران ... ۳ تومان
در آلمان ... ۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

۷ خرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غره صفر سنه ۱۳۳۹ = ۱۵ اکتوبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 10 • Jahrg. 5

ملاحظات و خیالات

نماز فوت میشود، حالا شخص غریق که نمازش بتأخیر افتاده در همان دم فرو رفتن در آب نماز خودش را بچه ترتیب ادا کند که وقت فوت نشود. یکی از طلاب که اهل شهر بود (بر خلاف سایر حاضرین حوزه درس که همه از دهات مازندران واردیل بودند) و کمی ذوق سلیم یا بقیه‌ای از عقل طبیعی در او باقی بود و چون معمم بود و مثل «مُکَلَّأ»ها مجبور بسکوت و قبول تعبدی و فضولی نکردن نبود ایرادی کرد یا «اشکال» پیش آورد و گفت «آقا! یک دختر یازده ساله که طفل عاجزی است و در آب افتاده و نزدیک غروب غرق میشود چه وقت آن دارد که نتیجه مباحثات ما را عمل کرده تکلیف شرعی او را در باب کیفیت ادای نمازش که ما معین میکنیم اجرا نماید. این فقره مضحک است و بحث در اموری که مثل هزار عنوان دیگر «ثمره نزاع» ندارد خوبست که نزاع خودمان را که باید بکنیم سر چیزی بکنیم که ثمره داشته باشد و در شکستن سر و کله همدیگر بی اجر نباشیم». مجتهد اعلم و اجزای «حوزه علمیه» مجلس درس برآشفته مثل اینکه اظهار کنندۀ این ایراد طبیعی دیوانه‌ایست در جمع عقلا و منکر بدیهیات شده و یا شبهه این کجانه و آکل و

راستی و کجی پلان
خیال میکنم: - از طفولیت میشنیدم در میان اشخاص با سواد یا طلاب هر کدام را که با هوش بود پیشنهاد محله ما میگفت «بالانش کج است»، روضه خوان محله هم بالای منبر این فقره را «رسماً» تصدیق کرده و میگفت این شخص در مجلس روضه خوانی پر مؤدب نمی‌نشیند. بعدها هم این مطلب را مکرر در مجامع آخوندهای دیگر و حوزه درس فقهای شهر همیشه میشنیدم که هر کس را که با از دائره اصول و فقه بیرون گذاشته و درس حکمت یا هیئت میخواند میگفتند بالانش کج است. روزی در حوزه درس یکی از مجتهدین «جامع شرایط عوام فریبی» بقول طلاب مشغول مباحثه کتب فقه و بقول خوانین متملق مشغول «استفاضه» بودم. مدارج تحصیل ما پس از دو سال از کتاب طهارت گذشته بکتاب الصلوة رسیده بود و موضوع درس «صلوة الغریق» بود یعنی در باب ترتیب نماز گذاردن شخصی که در آب افتاده و غرق میشود و در همان وقت هم که مقارن غروب است وقت ادای

و مستمری خورها دیدم چندین طبقه از مفت خورهای عجیب دیگر نیز در مملکت موجود است که تشخیص آنها محتاج بدقت است مثلاً اولاً یک طبقه جدیدی از مفت خورها پیدا شده‌اند که پیشه ایشان سیاست بازی و کابینه سازی است، داخل حوزه‌های سیاسی و تشکیلات مختلفه شده و بهر وسیله است تکاپویی در میان «ملت» پیدا کرده و در کلبه‌داری بازار و جلوداری «افکار عامه» دستی انداخته و از وزرا حق السکوت یا حق الزحمه برای نگاهداری آنها میخواهند که در صورت بی‌اعتنائی بخواشهای مختلف و توقعات مستقیم و غیر مستقیم آنها «غلیانی» در افکار ملت بر «علیه» «کابینه وقت» (یعنی بر ضد هیئت وزراء) پیدا میشود، ثانیاً نه‌عشر از اشخاص منتظر الحدمه هستند که عده آنها قریب ده مقابل مناصب موجوده دولت در تمام مملکت ایران و خارجه است. این اشخاص - که قسمت بزرگ آنها بقول یکی از رجال دولت دارای دو صفت متناقض هستند یعنی در کارکردن سر میز و منظم عملی بدرجه اعلا و بینهایت نالایق و بی‌قابلیت و تنبل هستند و پشت کار و حوصله ندارند و بالعکس در تقلا و تک و دو و کار کردن در اسباب چینی برضد دولت و اشخاص آن در صورت محرومی از منصب با ماهانه منظم بی اندازه و بحد اعلا تصور زیرک و کاری و جدی و با پشت کارند - نیز با سیاست پیشه‌گان بازاری و مسجدی و منبری همدست شده دولت را مانند اسیر مجبور با مجاد «کار» و دادن منصب معتدبهی در اوقاف رفسنجان یا عدلیته جندق (اگر منصف باشند) بانها و یا در وزارتخانه‌های مرکزی با «حقوق» (۱) و مواجب «صحیح» میکنند که باید از دست مُزد رعایای بزرگتر بخوانین قمار باز تنبل بیکاره و بطالت پیشه طهران مواجب بدهند. ثالثاً قسمت بزرگی از ایلات مملکت است که زندگی آنها از دزدی مال سایرین است و بر خلاف قانون اجتماعی عالم طوایف بزرگ و متعددی از بشر فقط از پیشه دزدی و راهزنی گذران و زندگی میکنند.

رابعاً و بالاخره از همه عجیب‌تر یک طبقه‌ای از مردم ایرانند که پیشه ایشان گریانیدن مردم بدبخت مملکت است و از این حرفت کسب معیشت میکنند. این فقره در تمام روی زمین و در تاریخ دنیا هم منحصر بفرد است که یک قوم بدبختی را بواسطه هزاران وعد و وعید مجبور بزاری و ناله بکنند و آن ملت کم طالع غصه خوردن و جزع کردن را اسباب سعادت خود بدانند. البته آنچه در تاریخ عالم بی‌قاعد و بی‌حساب شده اسباب تأسف هر انسانی است و اگر آن ستم و ناروائی بر بزرگان دین یک قوم وارد آمده باشد این تأسف را برای آنان مضاعف میکند لکن اینکه یکدسته مردم لابلای و قلاش بواسطه رویاهای جعلی (در موقع کوتاهی دست از احادیث بی‌سند) از آزار مردم و وادار کردن آنان بمجروح کردن بدن خود و هزاران نوع زحمت برآنها که بدترین همه آنها احداث یک روح عزای و ماتم در نفوس ملت است استفاده مالی و کسب معیشت بکنند مطابق هیچ دنیاتی نیست و اسباب کشتن و خفه کردن روح ملی است.

ما کول (۱) اختراع کرده بر او تاخته و گفتند که «پالان او کج است». آنوقت من هم که از حوالی شهر آمده بودم (نه از دهات دور دست) و هم برخلاف «اهل علم» قدری سواد فارسی داشتم و عقل طبیعی من بکلی در صیغ مشکله و جناس ان کان کالخلیل فکالخلیل وما اکم تکا کاتم علی..... و حاشیه‌های بادام بوته‌ای شکل کتب نحو و اصول کور نشده بود دفعه اول در عمرم باین خیال افتادم که این حرف یعنی چه و چرا پالان سایر همدرسه‌ها راست است و مال این ایراد کتسه کج و اصلاً چرا این شخص با هوش هنوز پالان دارد و بند تنگ پالان خود را بکلی پاره نکرده و از طویله کور ذهنی بیرون نرفته. در این باب قدری فکر کردم و چشم یکباره روشن شد و فهمیدم که جمعی در میان ما هستند که میخواهند بر همه ماها سوار بشوند و کسی در موقع سوار شدن آنها نباید جوش یا سخت رکاب یا کج پالان باشد بلکه باید رام و مطیع افسار تقلید کور کورانه را بگردن خود انداخته و شلاق تکفیرا بدست مبارک سوار محترم داده و راه افتاده باخور صدر مجالس سور برود و نیز معلوم شد که اولاً فعلاً همه‌گی پالان را داریم منتهی عده خیلی کمی پالانشان کج است و اغلبی راست و کسی که هیچ پالان نداشته باشد و بقول بعضی مؤمنین بکلی «زنجیرا پاره کرده باشد» خیلی نادر است و اگر پیدا شود بقول «حکام شرع» مهدور الدم است یعنی خونش مباح است و اگر کشته شود خونهای یک فرنگی را هم که قریب پنجاه تومان است (۲) و یک سگ شکاری را که قریب پنج تومان است (۳) ندارد و ثانیاً این طبقه که کارشان سوار شدن بر کول مردم مملکت و گذاشتن جُل و پالان تعبد برآنها است از همین ممر هم گذران میکنند و راه معیشتشان منحصر بهمین کار است.

گریه بر هر دردی درمان دوا است
این فقره که ذکر شد آنوقت خیلی بخیالات من تأثیر کرد و گمان میکردم که این مسئله که یک طبقه از مردم از کور کردن ذهن عامه و باز گذاشتن آنها از علم و معرفت حقایق کسب معیشت میکنند و از خود همان مردم که آنها را در جهل و ظلمت تعصب نگاهداشته‌اند اجرت گرفته و مثل فرآشان غضب و اهل نسق که برای شکنجه مردم از خودشان «خدمتانه» میگیرند اینها هم نه تنها سوار بر مراکب ارواح مردمند بلکه در زندگی و معاش هم بار دوش عامه‌اند از عجیب‌ترین امور دنیاست. ولی بعدها که پالان خود من هم کج شد خیلی چیزها دیدم که از این هم عجیب‌تر بود. دیدم در ایران پیشه‌های زیادی هست که صاحبان آن حرفها بدون آنکه کار کنند در زندگی خود بار گردن مردمند. گذشته از درویشها و طبقه جن‌گیر ورمال و دعا نویس

(۱) شبهه آکل و ما کول در علم حکمت الهی آرا گویند که مثلاً اگر کسی را گرگ خورد و از هضم رابع گرگ گذشت و بعد گرگ‌زا نیز شیری درید و خورد و هکذا آنوقت در موقع نشور و رستخیز اجزای بدن شخص اولی که باید زنده شده و برخیزد چطور بدست می‌آید. این شبهه را معلوم است جواب وافی داده‌اند.

(۲) هشتصد درهم و چون هر درهم قریب ۱۵ نخود (۲۰۹۷ گرام) قره بوده با پول ایران قریب پنجاه تومان میشود. (۳) چهل درهم.

خیال میکنم: — در مملکت ما معجزات غریبی هست که فقط بحسب نتیجه «عقل خدادادی» است و ملل فرنگ که از این موهبت محرومند و فقط با علم کارشان را اداره میکنند از این نعمتها بهره‌ای ندارند. مثلاً ما ولایات هرج و مرج خودمان را بزور تلگراف و مخابرهٔ حضوری و گاهی شعر تلگرافی اصلاح میکنیم، برای بر انداختن هر هیئت وزراء که وقت زیاد بپذیردن شخصی تک تک ما و قبول خواهشهای بیحساب ما در بارهٔ خود و خویشاوندان دور و نزدیک ما نداشته باشند مجلس روضه ترتیب میدهم و برای اصلاح ادارات یا تأسیسات هجو یا خراب اسم آنها را با شکل لباس اجزای آن اداره عوض میکنیم و برای خلاص شدن از بازخواست عاّنه لقب خودمان را عوض میکنیم و میگوئیم بی راست است هژبرخلوت همین طورها که معروف است قدری بی رویه کار کرد و گو یا قدری هم پس انداز نمود ولی حالا ما از جناب ضرغام اعلم (که در واقع همان شخص است و تغییر لقب داده) که چیزی تا حال ندیده‌ایم باید منتظر اعمال او بشویم و از روی اعمال این بیچاره حکم بکنیم. یکی از این شاهکارها هم تغییر اسم ادارات است. قراسورانی ترکی را اول امنیّهٔ عربی و بعد ژاندارمری فرانسوی کردیم دیوانخانه‌ها عدلیّهٔ عربی و «پازکه» فرنگی نمودیم و از این الفاظ نوظهور امید اصلاح داریم. و همچنین از آنجمله محتسب را که از زمان قدیم در ایران بود نظمیّهٔ اسم دادیم بعد از مدتی دیدیم این هم که عربی است «پلیس» نامیدیم که لفظ فرنگی روح آن اداره را هم فرنگی کند. کنت مونت دُفرت ایتالیایی در سنه ۱۲۹۵ این اسم فرنگی را بادارهٔ منظم تازهٔ خود در طهران داد. بعد از ظهور مشروطیت که صاحب‌منصب سوئدی آوردیم دیدیم «پلیس» هم کهنه شده و از روی آخرین «مود» پاریس محتسین شهر را «آزان» اسم گذاشتیم و گفتیم که آزان دیگر از پلیس هم منظم تر است!! هر کدام از این اشکال که نمونهٔ آنرا فوراً بوسیلهٔ تغییر شکل لباس فقط در پایتخت احداث کردیم در ولایات چندان اثری از آن دیده نشد ولی اخیراً معلوم میشود که شعبهٔ ادارهٔ احتساب جدید از طهران با طرف آن هم سرایت کرده و همان نظم آزان های طهران را با قابلیت محتسین محلات جوواره و میدان کهنهٔ اصفهان ضمیمه کرده مشغول نشان دادن نمونه‌ای از نظم پاریس هستند.

بنا بجزر مهمتی که یکی از جراید مهم پایتخت از خبر مخصوص خود در رقم در شمارهٔ ۲۹ رمضان امسال در صفحهٔ اول نشر کرده معلوم میشود که ادارهٔ نظمیّهٔ شهر قدر کشف سرقتها از کمک یک جن گیر معروف موسوم بملّا حسن استفاده میکند و بموجب حکم طاس همین ملّا چندین نفر از اشخاص معروف را بگمان دزدی مال صیّئهٔ امین الملک گرفتار و حبس کرده‌اند و مطالبهٔ اموال بدزدی رفته را نموده‌اند. بعد هم که بی اساسی مسئله معلوم شده و محکومین حکم جن گیر خلاص شده‌اند چون گرفتاران از خدّام بوده خدّام و متولیان قم ازدحام کرده و در صدد بست نشستن که یکی از اسباب معمولهٔ غوغا راه انداختن است بر آمده‌اند!!

این پرورش یافتن مردم بگریه و ناله اثرات شوم بسیار ناگواری در حالت اجتماعی ما گذاشته. عموماً چهره‌ها ترش و پر چین و چوروک است، موسیقی ملی تماماً حزن انگیز و پر از امان و داد است، نطقهای سیاسی و مهیج منجر بگریهٔ عمومی (!) میشود، مصائب سیاسی و ملی باعث شیون و گریهٔ «پارلمان» و هیئت وزراء (!) میگردد. برای مشروطیت گریه میکنند، برای اصلاح مالیه، برای شاه پرستی، برای جمهوری طلبی، برای بالشویسم، برای اصلاحات ادبی نیز گریه و شیون راه میاندازند و خلاصه گریه‌ها بتقلید تجار گریه فروش «بر هر درد بیدرمان دوا» میداندند و گریهٔ ملی و گریهٔ سیاسی و گریهٔ مشروطیت را باعث اصلاح امور میدانند. بدبختانه این ترتیبات حالا در اسباب چینی سیاستون کابینه‌ساز هم مخصوصاً از موقع «انقلاب سیاسی» در نتیجهٔ روضه خوانی در سفارت انگلیس باینطرف آلت مهمتی شده و فرنگی مابان سیاسی و مدبّر «صلاح وقت» را در تشکیل مجلس گریه‌ای برای پیشرفت مقاصد خود دانسته بازار این «اسباب کار» عهد دیلله از بهارستان گرفته تا منزل وزیر امور خارجه و علوم و قزاقخانهٔ روسی منش و «ژاندارمری» سوئدی مآب رونق و رواجی گرفته و جوانان فرنگی ماب هم یکدسته سینه‌زن «مود جدید» راه انداخته یزیدرا لیدر پارتی «ارتجاعیون»، شمرا «مستبد بزرگ»، ابن زیادرا «خان وطن اسلامی» و ائمهٔ دین را «انقلابیون تمدن بشری» و «قهرمان ملی» نامیده و بدین جهت اعمال خولی و سان بن آنس را «بیقانونی» شمرده و باین نغمه‌ها مترنم شده و با تأتئی سینه زده و «تجدد» در عزاداری (!) احداث میکنند.

اگر حقیقت گوئی مغلوب دسایس و اسباب چینی سیاسی شده و باین ترتیب هر وزیر تازه برای حفظ منصب و هر فارغ التحصیل فرنگ برای ترقی در خدمات دولتی از راه عوام فریبی و قبول عاّنهٔ «ملی» (!) در این راه راست بالانی و رونق دادن بامور نامشروع ما آنزل الله بها من سلطان مداومت کنند طولی نمیکشد که بعضی از فرق سیاسی مجلس ملی ایران دسته زنجیرزن راه میاندازند و دستهٔ دیگر از وکلاء ملت محض پیشرفت «مقاصد ملی» (!) و برقابت فرقهٔ مدعی دستهٔ قهزن از خودشان در تالار مجلس ترتیب خواهند داد تا گریه فروشها و گریه کنها هم در تقویت حزب سوسیالیست یا رادیکال یا منشویک یا بالشویک همراه شده و «قوت ملی» پشت سر آنها باشد. یکی از نویسندگان ایرانی وقتی خوب گفت که عقلای ملت باید پیشرو افکار عاّنه باشند نه پس رو.

مملکتی که در آن گریه و زاری آبرومند و گریه فروشها محترم و بالعکس خنده چلف و سبک و موجب دعای اللهم لاتمقنتنی بوده و اهل طرب (که در ممالک فرنگ از ارباب صنایع عمده و شاید مثلاً در آلمان که ۶۰ میلیون نفوس دارد بیشتر از یک میلیون باشند) منفور و یا کم قدرند همچو مملکتی مشکل حق دارد که بممالک متمدنه هیئت بفرستد که حقوق انسانی برای او تقاضا و تحصیل کنند.

محدثین در این موضوع باریک مباحث عمیق ایراد نکرده و تحقیقات عالیه بعمل نیاورده باشند. حاشا و کلاً! فرق مذکوره و مخصوصاً ارباب حدیث نه تنها دربارهٔ اجمد و هوز بلکه اصلاً در موضوع ایجاد خط و کیفیت ظهور و مدارج ترقی و تکمیل آن بطور عموم و دربارهٔ هر یک از حروف جداگانهٔ الف با و حتی نقطه و اعراب و علامات سجاوندی خونهای جگر خورده و مرارت بسیار بردند تا عاقبت باطاف بزدانی و تأییدات رحمانی بسیاری از طرق کشف بر آنها مکشوف گردید و بمصداق و الله یهدی بنوره من یشاء نور معرفت ساطع و مسائل غامضه چنان حل شد که دیگر اقل زمینه‌ای هم برای بحث و ایراد بهیچ وجه من الوجوه باقی نماند. مثلاً در آنچه راجع بکلیات بود کشفیات مهمه بعمل آمد و اجتهادات و تحقیقات سهل بن هارون نمونه ایست از هزار و دانه ایست از خروار. مشار الیه که عضو بیت الحکمه (کتابخانهٔ معروف خلیفه عباسی مأمون) بود بفراسط دریافت که ۲۸ حرف الف با شمارهٔ منازل قر است و اینکه کلمات عرب از هفت حرف بیشتر ترکیب نیابد بشمارهٔ نجوم سعه است و اینکه حروف زوائد دوازده است (۴) بشمار برجهای دوازده گانه است و اینکه حروفی که با الف و لام تعریف ادغام پذیر هستند (حروف شمسی) چهارده است بشمارهٔ منازل قر است در وقتیکه ماه در زیر زمین پنهان میشود و چهارده حرف دیگر که ادغام پذیر نیستند (حروف قمری) و ظاهر میمانند مانند منارل دیگر ماه است که ظاهر میماند و هکذا^(۱). و در آنچه که راجع بجزئیات بود علمای مذکور پس از آنکه با هزار زحمت ۲۷ حرف از حروف بیست و هشتگانهٔ الف بارا حلاجی کرده و دیگر در مسائل راجع بان حروف ناگفته‌ای زمین نگذاشتند رسیدند بحرف لام الف لا. در اینجا عقاید مختلف و نظرها متفاوت و علما دو فرقه شدند و غوغا و «عام شنگه» ای برپا شد که شور محشر را بخاطر آورد. در میان دو فرقه مذکور آتش اختلاف چنان بنای زبانه کشیدن را نهاد که یادکار بیکارهای سنی و شیعه و نبردهای تاریخی کوفیون و بصریون از نوحهٔ زرد و خوردهای کذائی طرفداران عالم ناسوت و لاهوتی حضرت مسیح را از خاطرها برد. دسته‌ای را عقیده چنان بود که لام الف لا حرف واحد و مخصوصی است از حروف الف با ولی دسته دیگر دلایل قاطعهٔ محکمهٔ بسیاری اقامه مینمودند و میگفتند خیر لام الف لا حرف واحد نیست و مرگب است از دو حرف لام و الف و این اختلاف مدتها با کمال شدت درین بود و امیدی هم در کشف راه حل قطعی آن بنظر نیامد ولی باز رحمت واسعهٔ ایزدی شامل حال خلق الله گردیده و دفعهٔ مسئله چنان حل شد که دیگر احدی را امکان چون و چرائی در آن خصوص نماند. و شرح این مسئله چنانکه در کتاب «خزانهٔ الأدب»^(۲) تألیف شیخ عبد القادر البغدادی مذکور است از قرار ذیل میباشد:

«روی ابو ذر الغفاری رضی الله عنه انه قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله كل نبي يرسل به يرسل قال بكتاب منزل قلت يا رسول الله اي كتاب انزلته الله على آدم قال كتاب التمجيم الف با تا تا الى آخرها قلت يا رسول الله

میگویند برای تماشای کشتی گیری آسان میناید و کنار ایستاده هنی میگوید «لنگش کن» و یا «نفسش از جای گرم میآید» و این تماماً صحیح و حق است و من اولین اقرار کنندهٔ بان هستم ولی باز نمیتوانم از این خیال موهوم خود داری کنم که اگر من بجای اولیای امور طهران میبودم مخارج نظمیتهٔ شهر قم را نصف میکردم و ادارهٔ کابینه و انشاء و غیره را تخفیف داده ده بیست نفر محتسب با یک رئیس امین میگذاشتم و با باقی مخارج یک مدرسهٔ ملی باز میکردم که در آن از علم حکمت طبیعی و شیمی هم درس داده شود.

اجمد هوز....

از مراکش گرفته تا دامنهٔ کوههای هیمالایا و جزایر مالزی در اقیانوسیه در قلمرو خاک اسلام هر کجا طفل خرد سالی قدم بمکتب گذاشته و بنای خواندن الف بارا نهاد همینکه از بند اول «الف هیچ چیز ندارد، ... و او سر قبلی دارد» گذشت، پیش از آنکه ببند «چهار قل» افتد باید از برزخ طلسم زنگولهٔ «اجمد و هوز» عبور نماید. مشهور است که علامهٔ حلی اولین روزیکه قدم بمکتب گذاشت و در مقابل دوشکجهٔ عظمت «آقامله» زانو زده و «عمه جزو» و یا بقول اصفهانیا «بَدَجَلْحَم»^(۱) خود را باز نمود و استاد گفت بگو «الف هیچ ندارد» علامه پرسید چرا الف هیچ ندارد؟ فرض کنیم که دامنهٔ خیال و تبحر جناب آخوند وسعی هم داشت و در جواب میگفت که چون الف اولین حرف کلمهٔ الله است و الله موجود بالذات است و بی نیاز از غیر و باینجهت الف هم هیچ ندارد و هکذا در جواب ۲۷ سوال دیگر شاگرد زبان دراز خود در باب ۲۷ حرف دیگر الف با ۲۷ جواب مسکت و دندان شکن کافی دیگر هم پیدا مینمود و یقهٔ خود را از شر این شاگرد فضول رها مینمود ولی جناب آخوند با همهٔ علم و فضل چه میتوانست بنماید اگر شاگرد وی همینکه باجمد و هوز میرسید میرسید خوب جناب آقا ملاً الف و با بجای خود این کلمات غریب و عجیب اجمد و هوز دیگر چه معنی دارد و از کجا آمده است؟ در اینجا دیگر خدا میداند که جناب آخوند جز ترکه و فلک جواب مسکت و تروچسبی میتواندست پیدا نماید یا نه. و الحق جناب آخوند حق هم داشت. معنائی را که قرنهای متمای بزرگترین نحوین اسلام و امثال سیبویه و اخفش از عهدهٔ حشش برنیامدند آخوند مکتبی از کجا میتوانست حل نماید. مور صغیف و پیر نحیف را چه تاب و توان در مقابل سنگی که پیل دمان را کمر شکند و خدنگی که رستم دستان را سپر بدرد!

ولی با اینهمه نباید تصور نمود که اگر دو سه تن از نحوین مشهور در مقابل حل مشکل اجمد و هوز سپر لا ادری و والله اعلم انداختند علما و دانشمندان دیگر قوم از فقها و اصولیین و حکما و لاسیما طایفهٔ

(۱) کتاب الفهرست تألیف محمد بن اسحق معروف بابن التدمیم، طبع لیبزیک،

صفحه ۱۰. (۲) طبع مصر، سنه ۱۲۹۹، جلد اول، صفحه ۴۸.

« اختلاف است در اینکه خط عربی را اول کی وضع کرد: هشام کلبی (۱) گوید که اول کسی که خط عربی را ساخت قومی بودند از اعراب عاربه (۲) که به عدنان بن ادّ وارد شده بودند و اسامی آنها از اینقرار بود: ابوجاد، هواز، حطی، کلمون، صعفس، قریسات و این بخط ابن الکوفی (۳) است که باین صورت است و اعراب را نویسندگان بآن اسامی افزوده‌اند. بعدها حروفی پیدا شد که جزو این اسامی نبود و این حروف عبارت بود از ثا، خا، ذال، ظا، شین و غین که حروف روادف نامیده شدند و هم هشام کلبی گوید که اشخاص مذکور ملوک مدین بودند که در زمان شعیب پیغمبر علیه السلام در یوم الظله بهلاکت رسیدند (۴) و خواهر گلمون در آن باب مرثیه‌ای گفته

گلمون هذ رکنی هلكت وسط الحمله
سید القوم اتاه الحثف ثاو وسط ظله
جعلت ناراً علیهم دارهم كالمضجیه

و اسامی مذکور را بخط ابن ابی سعد با صورت و اعراب ذیل خوانده‌ام: ابجاد، هاوز، حاطی، کلمان، صاع فض، قرست (۵)»

محمد بن جریر طبری مورخ مشهور هم در کتاب تاریخ خود در ضمن ذکر سلطنت ضحاک (ازدهاق) شرحی راجع باین موضوع مینویسد که ترجمه آن از اینقرار می‌شود:

« ابن حمید حکایت نمود که سلمه بن الفضل از یحیی بن العلاء و او از قاسم بن سلمان و او از شعبی حکایت نمود که ابجد و هوز و حطی و کلن و صعفس و قرشت پادشاهانی بودند از جنس غول (ملوک جابره) و روزی قرشت در فکر رفته و گفت فتبارک الله احسن الخالقین پس خدا او را مسخ کرد و بصورت ازدها در آورد که هفت سر داشت و همان ازدهائی است که در دماوند است و جمیع اهل خبر از عرب و عجم عقیده داشته‌اند که او پادشاه کل اقالیم و ساحری فاجر بود (۶)»

مسعودی مورخ معروف عرب هم در «مروج الذهب» در موقع صحبت از شعیب و نسب وی مینویسد:

« و از آن جمله یک عدّه پادشاهانی بودند که در ممالک مختلفه متفرق بودند و بعضی از آنها موسوم بودند به ابجد و هوز و حطی و کلن و صعفس و قرشت که چنانکه گفتیم از اولاد محض بن جندل بودند و حروف جمل که بیست و چهار است باسما این پادشاهان است و ابجد پادشاه مکه و اطراف آن از خاک حجاز بود و هوز و حطی در بلاد وچ و خاک طائف و سرزمین مجاور آن از خاک نجد پادشاه بودند و کلن و صعفس و قرشات در مدین و بقول بعضی در مصر پادشاه بودند و بعضی از مؤلفین را عقیده آن است که کلن بر تمام ملوک و ممالکی که در فوق گذشت سلطنت داشت و عذاب یوم الظله در عهد او واقع شد و منتصر بن المنذر المدنی در مرثیه آنها گفته است:

(۱) هشام بن محمد بن السائب بن بشر الکلبی (متوفی در سنه ۲۰۶).

(۲) مقصود از اعراب عاربه اقوام داستانی قبل تاریخی عرب است که از آنها هیچ اثر تاریخی در دست نیست.

(۳) ابو الحسن علی بن محمد بن عید بن الزبیر الاسدی الکوفی (الفهرست، صفحه ۷۹).

(۴) سورة الشعراء، آیه ۱۸۹: فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهٗ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

(۵) کتاب الفهرست، صفحه ۴.

(۶) تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۲۰۳ - ۲۰۴.

کم حرف قال تسعة و عشرون ثلث یا رسول الله عددت ثمانية و عشرين فصّبت رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی احمرت عیناه ثم قال یا ابا ذر و الذی یبغنی بالحق نبیاً ما أنزل الله علی آدم الا تسعة و عشرين حرفاً قلت ألیس فیها الف و لام فقال صلی الله علیه و سلم لام الف حرف واحد قال أنزل الله تعالی علی آدم فی صحیفه و احده و معه سبعون الف ملک من خالف لام الف فقد كفر بما أنزل علی من لم یعد لام الف فهو بری منی و ابا بری منه و من لم یؤمن بالحروف و هی تسعة و عشرون لا یخرج من النار ابداً».

و ترجمه فارسی آن از قرار ذیل است:

« روایت نمود ابو ذر غفاری رضی الله عنه که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدم که یا رسول الله هر یخمبری که فرستاده میشود بچه وسیله فرستاده میشود حضرت فرمود بوسیله کتاب آسمانی. پرسیدم یا رسول الله خداوند چه کتابی بآدم فرستاد حضرت فرمود کتاب معجم الف با تا تا تا آخر آن. پرسیدم یا رسول الله چند حرف است فرمود بیست و نه. عرض کردم یا رسول الله من شردم بیست و هشت بود پس حضرت چنان غضبناک گردید که چشمان مبارکش سرخ شد و فرمود ای ابا ذر قسم بآن کسیکه مرا پیغمبر بحق مبعوث نمود که خداوند بآدم نفرستد مگر بیست و نه حرف. عرض کردم آیا لام الف جزو آن حروف نیست فرمود لام الف حرف و احد است و خداوند آنرا در صفحه مخصوصی بآدم فرستاد و با آن هفتاد هزار از ملائکه بودند هرکس بالام الف مخالف باشد بآنچه که خداوند بمن فرستاده کافر شده و هرکس لام الف را (حرف مخصوص) بشمار نیورد از من بری و بیزار است و من هم از او بیزارم. هرکس ایمان بحروف که بعد از بیست و نه است نیورد هیچوقت از آتش بیرون نخواهد شد».

نظیر همینگونه اختلافات عقاید هم در خصوص ابجد و هوز پیش آمد ولی فرقی که هست این است که ایندفعه دیگر مرافقه همانطور لایتنجلی ماند که ماند و این هفت کله رمز انگیز و متمامانند ابجد و هوز و کلن . . . الخ مانند معانی حروف مقطعه اوایل بعضی سوره‌های قران از قبیل «الم» و «طسم» و «یس» و غیرهم چون هفت خوان مشهور رستم با آنکه پهلوانان و جویندگان بسیاری را از پا در آورد نقاب ظلمت از چهره نکشوده و این راز نهفته و این حقه سر بمر بماند. بعضی از متقدمین علمارا عقیده این بود که ابجد و هوز و غیره اسامی جن و شیاطین میباشد (۱). برخی دیگر را گمان آن بود که این هفت کله اسامی قدیمی هفت روز هفته است (۲) و هکذا هر دسته‌ای را عقیده‌ای بود و هر طایفه‌ای بزعم و خیال خود تعبیر و معنائی برای این کلمات پیدا مینمودند. و حتی آن گروه از علما هم که ساحت علم را از آلودگی باباطیل و خرافات پاک میخواستند و از عقاید مذکور در فوق یعنی آنکه ابجد و هوز اسامی شیاطین و جن و غیره هستند با کمال نفرت و تحقیر رو گردان بودند و همواره سعی بودند که برای این مشکل حلی پیدا نمایند که موافق با عقل و علم و حکمت باشد بالأخره تحقیقات و تبعات آنها باینجا منتهی شد که کلمات ابجد و هوز اسم دسته‌ای از ملوک و پادشاهان است و عین این روایت در «کتاب الفهرست» (در سنه ۳۷۷ تألیف شده) تألیف ابو الفرج محمد بن اسحق معروف بابن التمیم که از متبحرترین علمای اسلام است مسطور و ترجمه فارسی آن از قرار ذیل میباشد:

(۱) دائرة المعارف اسلامی (فرانسوی) جلد اول، صفحه ۷۱. (۲) ایضاً

خط کوفی اختلاف اساسی کلی دارد و از اینرو معلوم شد که پیش از آن زمانی که خط کوفی معمول و رایج بوده و آثار آن در دست است (یعنی مدت‌ها پس از ظهور اسلام) خط نسخ وجود داشته و بهیچ وجه مشتق از خط کوفی نیست. ولی در پی این کشفیات اولیه کشفیات مهمه دیگری شد که از پرتو آن اصل و ریشه خط عربی یکباره بدست آمد. کشفیات تازه عبارت بود از دو کتیبه یکی در زبید^(۱) که در سنه ۵۱۲ میلادی یعنی ده سال قبل از هجرت در سه زبان (یونانی و سریانی و عربی) نوشته شده و دومی در حران^(۲) که ۴ سال قبل از هجرت (۵۶۸ میلادی) در دو زبان یونانی و عربی نوشته شده بود. خط عربی این دو کتیبه شباهت عظیمی داشت با کتیبه‌هایی که در شبه جزیره سینائی پیدا شده بود و پس از هزاران زحمت بالاخره در قرن اخیر فرنگها بخواندن و حل آن کامیاب شده بودند. این شباهت عظیم شکی باقی نگذاشت که دو خط مذکور یعنی خط عربی زبید و کتیبه حران و خط کتیبه‌های شبه جزیره سینائی از یک نوع و دارای اصل و ریشه مشترک میباشند و از آنجائی که کتیبه‌های شبه جزیره سینائی بزبان نبطی نوشته شده معلوم شد که خط آن کتیبه‌ها هم خط نبطی^(۳) است که کتیبه‌های بسیاری بآن خط در نواحی واقعه بین دمشق و مدینه موجود است و تاریخ حک بعضی از آنها باوایل میلاد مسیح میرسد.

کتیبه ثانی که بزبان عربی در نماره^(۴) پیدا شد و تاریخش از دو کتیبه مذکور در فوق هم قدیمتر است (۳۲۸ میلادی) ثابت داشت که

(۱) در متن فرانسوی «دائرة المعارف اسلام» Zebed مسطور است و باغلب احتمال مقصود زبید است در یمن در جنوب حدیده.

(۲) حران در قدیم ایلام شهر بسیار مشهوری بوده است در شمال بین‌النهرین واقع در ۶ فرسخی جنوب شهر اورفه کوفی («اِدِس» و «اور» قدیمی). اسم این شهر حتی در کتیبه‌های هم که بخط میخی باقی است دیده میشود و در آنجا «حرانو» مذکور است که بمعنی «جاده» بوده است. حران مرکز دینی بت پرستی (صائبین غلطی) بوده و معبد مشهور رب التوع سین در آنجا بوده است. این شهر در عهد خلافت عمر بن خطاب در سنه ۱۸ بدست عیاض بن غنم فتح شد ولی اهالی آن تا چند قرن پس از آن تاریخ باز بت پرست بودند. در عهد ملک مؤید ابو الفدا (متوفی در سنه ۷۳۲) شهر مذکور بکلی از آن عظمت و شکوه افتاده بوده است. امروز در همان محل قدیمی شهر دهکده کوچکی بآن اسم باقی است (دائرة المعارف اسلامی در ماده حران).

(۳) مقصود از خط نبطی خط قوم نبطی است که قومی بوده قدیمی از اقوام سامی یعنی از همان جنس عرب و شبه‌ای بوده‌اند از اعراب اسماعیلی. وسعت مملکت آنها در وقت عظمت و شکوهش از خلیج عقبه (خلیج ائله قدیمی) تا دمشق بوده و پایتخت آنها موسوم بوده است به پترا (که بزبان یونانی بمعنی «سنگ» است) که واقع بوده است در ۱۶ فرسنگی (۱۰۰ کیلومتری) شمالی خلیج عقبه. خط آهنی که امروز از بیت المقدس بمدینه میرود پس از عبور از ساحل دریای لوط از مشرق خرابه‌های این شهر عبور مینماید. اسم این شهر در اصل سلح بوده و در زمان استیلای یونانیان به پترا موسوم شد. این شهر از سه قرن قبل از میلاد مسیح پایتخت نبطی‌ها بود تا آنکه در سنه ۱۰۵ پس از میلاد رومیها بر آن دست یافتند و سلطنت نبطی‌ها منقرض گردید. پس از آنکه مسلمانها بر پترا دست یافتند این شهر از اهمیت اولیه خود بکلی افتاده و کم‌کم موسوم شد به «وادی موسی» که هنوز هم بهین اسم نامیده میشود.

(۴) نماره قریه ایست تقریباً در ۳۰ فرسخی جنوب شرقی دمشق.

ملوک بنی حطی و سفص ذی الندی
و هوّز ارباب البیتة و الحجر
فم ملکوا الارض الحجاز باوجه
کمثل شعاع الشمس او صورة البدر

... و درباره این پادشاهان و جنگهای آنها و کیفیت دست یافتن آنها بر ممالک مذکوره اخبار عجیبی موجود است^(۱).

این بود شمه مختصری از اقوال و عقاید علمای ما در خصوص ابجد و هوّز که قبل از سوره توحید ورد زبان و باعث شکنجه دست و پای هر طفل مسلمانی است که در طلب علم و اجرای فریضه اسلامی قدم بزندان دبستانهای کدائی ما مینهد و در خاطر بی آرایش او همیشه مانند کلمه عزرائیل و زقوم و حمیم و غساق تولید کراهت و اندوه و ملال مینماید. حالا بینیم فرنگها در این باب چه گفته و چه تازه‌ای آورده‌اند ولی قبلاً برای روشن نمودن مسئله باید مختصری در خصوص خود خط عربی گفته و بعد بمسئله ابجد و هوّز پردازیم:

باید دانست که فرنگها هم در خصوص اصل و ریشه خط عربی (اسلامی) که اگرچه از حیث تاریخ یکی از تازه‌ترین خطهای مهمه است ولی از حیث وسعت میدان استعمال و رواج پس از الف بای لاتینی (فرنگی) اولین مقام را در روی زمین دارد تا قرن اخیر معلومات مهمه‌ای در دست نداشته و در ظلمت و تاریکی بودند و مثل همه علمای مشرق گمان میکردند که خط عربی معمولی که «خط نسخ» یا بقول بعضیها «خط قرآنی» نامیده میشود همان خط کوفی است که بتدریج (یا بتصرف ابن مقله و غیره) باین صورت در آمده است و اینکه قدیمترین اسنادی هم که از خط عربی در دست بود از قبیل نسخه‌های قرآن و کتیبه‌های مساجد و بناها و مسکوکات قدیمی بهمین خط کوفی بود تأیید عقیده مذکور را مینمود و علما تصور مینمودند که چون خط کوفی برای نوشتجات یومیه مشکل بود کم‌کم بطول زمان از آن شکل اولی خود که شق ورق و دارای زوایای بسیار بود بشکل خط نسخ معمولی در آمد که برای نوشتجات یومیه خیلی آسانتر و مناسب‌تر است. ولی بعدها کشفیاتی شد که این عقیده را از بیخ باطل نموده و بر همزد. کشفیات مذکور عبارت بود از مبنای «پاپیروس»^(۲) که اول در سال ۱۲۸۷ پیدا شد و بعدها مقدار زیادی از آنها بطول زمان بدست آمد^(۳). در روی این «پاپیروسها» که قسمتی از آنها از اوایل زمان ظهور اسلام باقی مانده خطی نوشته شده که با خط دایره دار کنونی عربی که معروف است بخط نسخ تفاوت اساسی ندارد در صورتیکه با

(۱) مروج الذهب، چاپ پاریس، جلد ۳، صفحه ۳۰۲-۳۰۴.

(۲) «پاپیروس» کلمه ایست لاتینی و اسم نوعی است از فی و جگن که در قدیم در سواحل مصر زیاد بوده و مصریها از ساق آن چیزی میساختند شبیه بیادبیزنهائی که در ایران معمول است و در روی آن مینوشتند و قسمی از این نوع کاغذ را بربی عصب (ج. عصب) میگفته‌اند و از پوست ورق خرما میساخته‌اند.

(۳) مقداری از این «پاپیروسها» که بخط عربی روی آنها نوشته شده امروز در وینه موجود است. قدیمترین آنها که در مصر پیدا شده در سنه ۲۴ هجری نوشته شده است و شباهت کامل با خط نسخ معمولی دارد (عکس این «پاپیروس» در دائرة المعارف اسلامی، در ماده «Arabie» درج است).

از روی کتیبه‌هایی که بخط نبطی نوشته شده بود کم کم ترتیب تقدم و تأخر حروف الف بای نبطی که مشتمل بر ۲۲ حرف بود هم پیدا شد و این مطلب از آنجا بدست آمد که از روی بعضی فقرات کتیبه‌های مذکور معلوم شد که هر حرفی بحساب جُمَل معادل یک عددی است مثلاً حرف آلف معادل یک بود و حرف تاء معادل با ۴۰۰ و از اینرو معلوم شد که در الف بای نبطی الف حرف اول است و تاء حرف آخر و بهمین قرار ترتیب بیست و یک حرف دیگر را هم پیدا نمودند که از قرار ذیل است:

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س (سامک) ع ف ص ق ر ش ت .

معلوم است حروف فوق نه باین شکل نوشته میشد و نه اسم آنها با اسم حروف عربی کنونی بالتامام مطابق بوده ولی مقصود در اینجا عمده نشان دادن ترتیب و تقدم و تأخر حروف است و چنانکه ملاحظه میشود باسانی می‌بینیم که ترتیب مذکور همان ترتیب حروف است در ابجد هوز حطی ککن سغص قرشت . الف بای عربی هم مدت‌ها همین شکل را نگاه داشت متممی چون عربها دارای بعضی مخرجهای تلفظات بودند که برای آنها در الف بای نبطی حروفی نبود تاچارش حرف تازه هم (حروف روادف) در آخر الف بای نبطی افزودند که عبارت باشد از ث خ ذ ض ظ غ که بعدها بشکل متحد ضظغ در آخر ابجد ماند و حتی بعدها در بعضی جاها لام الف هم باخر حروف افزوده گردید و ضظغ ضظغلا شد و این مسئله نظیر همان کاری است که ایرانیها پس از استیلای عرب بر ایران نمودند یعنی پس از قبول الف بای عربی حروف را که در آن الف با نبود از قبیل پ، ج، ژ، گ در آن داخل نمودند.

یکی از دلایل بسیاری که تأیید مطالب فوق را میکند الف بای سریانی و عبری و ارامی است که آنها نیز مثل الف بای نبطی دارای بیست و دو حرف میباشند و ترتیب حروف هم بکلی همان ترتیب ابجد و هوز است که با الف شروع شده و با تا تمام میشود. و حتی در الف باهای فرنگی که آنها هم مانند خط عربی و اغلب خطوط متداوله امروزه دنیا از الف بای فینیکی مشتق شده‌اند هنوز آثاری از ترتیب تقدم و تأخر اصلی حروف دیده میشود که با همان ترتیب ابجد و هوز مطابقت دارد چنانکه مثلاً حروف a, b, c, d همان ا, ب, ج, د (ابجد) است و k, l, m, n, همان ک, ل, م, ن (ککن) است و q, r, s, t تقریباً همان ق, ر, ش, ت (قرشت) است که هنوز هم در الف باهای فرنگی بهمین ترتیب اصلی باقی مانده است و همچنین ک, ل, م, ن (ککن) در خود الفبای عربی و چنانکه مذکور گردید عربها بعدها ترتیب اصلی الف با را بهمزده و ترتیب دیگری اختیار نمودند که ظاهراً بنایش بر این بود که حروف را که شکلا با هم شباهت دارند دسته دسته کنند چنانکه مثلاً ب, ت, ث را با هم و ج, ح, خ, را با هم دسته بندی کردند و تنها سه حرف ه, و, ی را که با هیچ حرفی دیگری شباهت کافی نداشتند در آخر الف با گذاشتند. و با احتمال قوی این دسته بندی و ترتیب تازه هانا پیش از اسلام بعمل

خط عربی اصلاً مشتق از همان خط نبطی است چونکه این کتیبه اگر چه بزبان عربی میباشد ولی بخطی نوشته شده که باسانی دیده میشود که همان خط نبطی است منتهی در آن آثاری دیده میشود که دلالت میکند بر اینکه کم کم بناسبت ضروریات زبان عربی تبدیلات و مداخلاتی در آن بعمل آمده مثلاً خیلی جاها حروف الف با که در خط نبطی مثل خط سریانی و عبری همیشه از هم سوا نوشته میشده بصورت الحاق نوشته شده و حرف «سامک» که یکی از حروف الف بای نبطی است و ظاهراً در الف بای عربی سین جای آرا گرفته است بکلی از میان رفته است و همین تبدیلات و مداخلات است که بالاخره منجر شد بآنکه خط نبطی بصورت خط عربی در آمد.

خلاصه آنکه نتیجه کشفیات مذکور و تبعات و تحقیقاتی که پس از آن در این موضوع بعمل آمد این شد که امروز میتوان گفت که خط عربی از خط نبطی بوجود آمده و این امر در ظرف قرن دوم و سوم میلادی صورت پذیرفته است. در خصوص اینکه آیا خود خط نبطی از کجا آمده این مبحث علیحده ایست که خارج از موضوع کنونی ما میباشد ولی همینقدر باید دانست که خط نبطی هم شعبه‌ای بوده از خطوط سامی که جمعا از خط فینیکی مشتقند (۱).

(۱) باید دانست که تا این اواخر متفق علیه علمای فرنگستان بود که اولین ملتی که کشف خط حروف را نمود (یعنی خطی که مثل خطوط کنونی بتوسط حروف نوشته میشد نه بتوسط اشکال و علامات) ملت فینیکی بود که قومی بود سامی و قریب ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ظاهراً از سواحل خلیج فارس بشامات آمده و در طول ساحل شامات در بای جبل لبنان تشکیل سلطنتی داده و تمدن کاملی برپا کرده بودند. بعدها همین ملت الفبای حروف را اختراع کرده و بتدریج بملل دیگر دنیا یاد داد. مملکت مزبور پس از آنکه در قرن ششم پیش از میلاد جزو قلمرو سلطنت کوروش هخامنشی پادشاه ایران در آمد دیگر بخود روی استقلال کاملی ندید و پس از آنکه اسلام ظهور نمود و اعراب بدانجا دست یافتند اصلاً کم کم بکلی از میان رفت. فینیکیها که زبانشان با زبان عبری قرابت داشت الف بای منظمی داشتند مرکب از ۲۲ حرف و همین الف با منشأ و سرچشمه اغلب الف باها شد چنانکه مثلاً حتی الف بای یهولوی عهد ساسانیان هم بطور غیر مستقیم از آن مشتق شده است و همچنین کلیه الف باهای کنونی فرنگستان. ولی اخیراً در جزیره کریت واقع در دریای سفید متوسط کشفیاتی شد که عقیده فوق را راجع باینکه فینیکیها اولین قومی بودند که خط حروف دار منظمی وضع نمودند بکلی از میان برد چونکه کشفیات و حفاریاتی که در جزیره مذکور در سنه ۱۳۱۱ از طرف آرتور اوانس (Arthur Evans) بعمل آمد و دنباله آن کشفیات در سالهای بعد ثابت نمود که در عهد سوم تمدن کریت («مینوان» اخیر) که در ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح پایان مییابد کریتها دارای خط تکمیل شده‌ای بوده‌اند که تا امروز قریب ۲۰۰۰ لوحه گلی که بدان خط بر آنها نوشته شده است بدست آمده است و خلاصه آنکه امروز دیگر شکی باقی نمانده که مدت‌ها قبل از فینیکیها مردم جزیره کریت که ملت بسیار متمدنی بوده‌اند دارای الف با بوده‌اند «و تقریباً دو هزار سال پیش از آنکه اولین بار حروف یونانی در تحت نفوذ فینیکیان یونان داخل شده باشد کریت دارای یک دستگاه کتابت خیلی عالی و ترقی یافته‌ای بوده است». (اطلاعات راجع بتمدن و خط کریت مأخوذ است از «دائرة المعارف بریطانی»).

دوره تمدن قدیم جزیره کریت را دوره مینوان — Minoan — نامند که تقریباً از ابتدای دوره برنجی (۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) تا ابتدای دوره آهنی (۱۰۰۰ سال پیش از میلاد) در آنجا متمدن میشود و آزا به دوره تقسیم کرده و مینوان قدیم، مینوان وسطی و مینوان اخیر نامده‌اند.

در مسئله‌ای علمی تبعات نموده و چیزی بنویسد که بقول معروف چیز باشد و تنها عبارت پردازشی و قافیه سازی نباشد) در نوشتن مقالات خود عموماً محتاج بر جوع بکتابهای فرنگی هستند و گاهی در نقل قول دولفین فرنگی و ترجمه بعضی عبارات در میمانند و ترجمه مقبولی برای بعضی کلمات فرنگی که هم عین مقصود را برساند و هم چندان متروک و غیر مفهوم و یا ساخته‌گی و وضعی و یا مرکب از چندین کلمه و یا مأخوذ از کلمات جدید الوضع ترکی و عربی نباشد پیدا نمیکنند لهذا از این بیعد ما گاهی بعضی از این قبیل کلمات را بنظر ارباب معرفت میرسانیم و خواهشمندیم آقایان که باین کار ذوق و شوق دارند ترجمه فارسی کلمات مزبور را که ممکن است بنظرشان بیاید نوشته و با دایره کاوه بفرستند و ما در نظر داریم که ترجمه‌هایی را که اکثریت اهل فضل بر آن متفق آمده‌اند قبول نموده و از این پس در تحریرات خود آنها را استعمال و ترویج کنیم و از آنجائی که زبان فرانسه را در ایران رایج تر از سایر زبانهای فرنگی دانستیم لهذا کلمات مزبوره را بزبان فرانسه درج مینمائیم مخصوصاً که برای تمام این گونه معانی در زبانهای فرنگی عموماً کلماتی هست و اغلب هم کلمات مزبور اصلاً در زبانهای مختلف فرنگی یکی است و یا اندکی اختلاف دارد و فقط در تلفظ تفاوتی هست.

عجالة در این شماره کاوه ما ۱۵ کلمه ذیل را به پیشگاه اهل دانش عرضه میداریم:

dialecte = ۶	genie = ۱	(با مراعات معانی مختلفه آن مثلاً در مثالهای ذیل):
patois = ۷		
entreprise = ۸		«سعدی حقیقه یک زنی ادبی بود»
energie = ۹		
initiatif = ۱۰		«نادر شاه زنی بزرگی بود»
diplomate = ۱۱		«زنی نژاد آریائی زنی آزادی و آزادی دوستی است»
idéal et idéaliste = ۱۲		
ère	abstrait = ۲	
histoire	concret = ۳	
date	intéressant = ۴	
chronologie	organe = ۵	(مثلاً در عبارت ذیل: روزنامه «استقلال ایران» ازگان فرقه اتفاق و ترقی بود)
objectif		
subjectif		
fait = ۱۵		

آمده است و عین این ترتیب تازه که اندکی با ترتیب کنونی معموله در مشرق زمین یعنی عربستان و بین‌النهرین و ایران و غیره متفاوت است هنوز هم در الف بای مغربی (ممالک شمالی افریقا غیر از مصر) محفوظ است و از قرار ذیل میباید: ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز ط ظ ک ل م ن ص ض ع غ ف ق س ش ه و ی.

بعدها معلوم میشود که بنسبت بعضی نظریات که اغلب گویا مستند بصوت و مخرج صوت حروف بوده در ترتیب فوق باز تبدیلات و تغییراتی بعمل آمده و ترتیب حروف الف با بصورتی در آمده که اکنون در ایران و غیره متداول است و همین گونه نظریات راجعه بمخرج صوت حروف باعث شده که بعضی از علمای امویون عرب از قبیل خلیل بن احمد (متوفی در سنه ۱۷۵) در قاموس خود موسوم به «کتاب العین» و ابو منصور محمد بن احمد الأزهري (۲۸۲-۳۷۰) در فرهنگ «تهذیب اللغه» و ابو الحسن علی بن اسمعیل ابن سیدا (۳۹۸-۴۵۸) در فرهنگ موسوم به «کتاب المحکم» اصلاً حروف الف باراً بکلی بترتیب طور دیگری نوشته و فرهنگهای خود را هم از روی همان ترتیب تدوین کرده‌اند یعنی حروف حلق را در اول و حروف شفوی را در دنباله آن نوشته‌اند از قرار ذیل: ع ح ه خ غ ق ک ج ش ص ض س ز ط د ت ظ ذ ث ر ل ن ف ب م و ای.

دلیل دیگر براینکه ترتیب اصلی الف با بهمان ترتیب ابجد بوده است این است که حساب جمل حروف الف بای عربی امروز هم از روی ترتیب ابجد است یعنی الف یک است و با دو و جیم سه و دال چهار الخ و الا اگر ترتیب اصلی حروف الف بای عربی بترتیب ابجد نبود لازم می‌آمد که حساب جمل بکلی طور دیگری باشد یعنی مثلاً حرف تاء سه و حرف ناء چهار باشد و هكذا حروف دیگر.

خلاصه آنکه معلوم شد که ابجد و هوژ نه اسم شیطین و عفاریت است نه اسم روزهای هفته نه اسم ملوک و سلاطین اساطیری بلکه در حقیقت همان الف بای عربی است که بترتیب الف بای بتطبی که اصل و ریشه الف بای عربی است در پہلوی ترتیب تازه معمولی الف با باقی مانده و بیهوده اسباب تاریکی ذهن بیچاره اطفال خرد سال تازه بمکتب رفته‌ها فراهم می‌آورد!

سید محمد علی جمال زاده.

استفتاء

از عموم علما و فضلائی ایران

ترجمه برای کلمات فرنگی

سنگینی مالیات

در ممالک داخل در جنگ

از جواب کتبی که وزیر مالیه انگلیس در ۱۷ شعبان سال گذشته بسؤال یکی از وکلای انگلیس در مجلس ملی داده معلوم میشود که جنگ گذشته چقدر باعث خانه خرابی و سختی زندگی در ممالک جنگ کن شده است

مسئله اینکه آیا دایره کلمات در زبان فارسی کنونی تنگ است یا وسیع و کافی موضوع مهمی است که عجاله مقصود ما در اینجا مباحثه در آن خصوص نیست بلکه چون نویسندگان کاوه (مانند هر نویسنده ایرانی که بخواهد

از اتمام مقاله یک نکته در نظر نگارنده این سطور مجسم شد و آن فرق عظیم و هولناکی است که میان طریقه تحقیق و تتبع اروپائی و مشرقی است زیرا موضوع همین مقاله که برای او ماهها صرف شده و مرتباً بواسطه رجوع بآخذ و کتب یادداشتها جمع آوری شده از طرف یک ادیب ایرانی «در یک شب با وجود فراهم نبودن اسباب و فقدان کتب لازمه مسوده» و بطور مبسوط در مقدمه شاهنامه چاپ امیر بهادر در طهران شرح و پرداخته شده است (۱). این است آنچه را که فضلی ایران «هوش خدا دادی» مینامند و بهترین آثار آن نوشتن و تألیف از حافظه و تحقیقات از کله بدون رجوع بکتاب و منت کسب از مصنفین دیگر است.

منشاء اصلی و قدیم

شاهنامه

شاهنامه عبارت است از داستانها و افسانههای ملی ایران یعنی همه فقه‌ها و اساطیری که از قدیم سینه بسینه از اسلاف با خلاف مانده و در میان آن قوم در افواه دائر بوده و بمرور زمان هم شاخ و برگ پیدا کرده و هم بتدریج بر آن ضمیمه شده است. این افسانههای بومی را که نظیر آن در اغلب اقوام دنیا از قدیم مانده (۱) و حکایت از قصه‌های تاریک و مبهم نیاکان اولی آن قوم میکند و در واقع قسمتی از آنها شاید سرگذشت گذارشهای قبل تاریخی آنان و منازعات با اقوام دیگر و مهاجرتهاست که با قصه‌های خرافی خدایان بومی مخلوط شده و بواسطه تسلسل روایات در افواه عوام در قرنهای پیشمار از شکل اصلی آن شبحی تاریک مانده است مقسم بچند قسم توان نمود.

قسمتی از آنها بقدری قدیمی است که توان گفت داستان قدیمی ملت آریائی است و در اساطیر مشترک هند و ایران بوده و آثار آن هم در آوستا و هم در ریگ ودا (۱) دیده میشود و شاید راجع بگذارش اجداد و اسلاف مشترک هر دو قوم است چنانکه جمشید و فریدون و کاووس و کیخسرو هم در آوستا بشکل یما، تریستا، اونا، کای اوسان و کای هوسراوا و هم در اساطیر هندی بشکل یاما، تریستانا، اوشانا و سوشراواس آمده و همچنین قصه ضحاک (آزی دهاکا = ازدها) افسانه مشترک ملل آریائی است (۲).

از تدقیقاتی که علما (۳) در منشاء قدیم این افسانههای بومی نموده‌اند چنین نتیجه گرفته‌اند که این افسانهها بیشتر جزو یک داستان بومی قدیمی

(۱) مانند اساطیر یونان که در «ایلیاد» و «اودیسه» دو داستان نامه قدیم هومر شاعر یونانی و سایر داستانهای قدیم مانده.

(۲) ریگ ودا جزو اول از چهار جزو ودا — کتاب مقدس برهمنان و هندوان — است که قدیمترین آثار ادبی هندی در زبان سانسکریت است. این جزوه شامل داستان قدیم تژاد آریائی است که نیاکان هندوان و ایرانیان بوده.

(۳) نولدکه: «حماسه ملی ایران».

(۴) ویندیشمان (Windischmann)، اشیکگل (Spiegel)، نولدکه (Nöldeke)، مارکوآرت (Marquart)، کریستینسن (Christensen)، هوسینگ (Hüsing) و دارمستیر (J. Darmsteter).

و مخصوصاً پشت مردم این ممالک زیر بار مالیات سنگین خمیده میشود. جدول ذیل فرق معامله‌ها در این ممالک نسبت بمقدار مالیات مستقیمی که بر نفی از افراد ملت علاقه میگردد بلا فاصله پیش از جنگ و بعد از جنگ مینمایند:

پنس	شیلینگ	لیره انگلیسی	
۶	۱۲	—	۶ شعبان ۱۳۳۲
۳	۳	۲	غره شوال ۱۳۳۷
۶	۱۳	—	۲ صفر ۱۳۳۲
—	۷	۲	۸ ربیع الثانی ۱۳۳۸
—	۳	—	۶ شعبان ۱۳۳۲
—	۸	۵	غره شوال ۱۳۳۷
—	۱۱	۱	۴ جادی اولی ۱۳۳۲
—	۳	۱۵	۱۱ رجب ۱۳۳۸

هر لیره انگلیسی ۲۰ «شیلینگ» و هر «شیلینگ» ۱۲ «پنس» است. لیره قبل از جنگ قریب شش تومان و اکنون قریب ۳۰ قران است. بموجب جمع و خرج هذه السنه انگلستان مالیات مستقیم بر نفس ۱۴ لیره و ۷ «شیلینگ» خواهد افتاد و مقصود از مالیات مستقیم در انگلستان مالیات عایدات و مالیات مسکرات و مالیات اموات است.

مشاهیر شعرای ایران

فردوسی

پس از نه ماه اینک باز بسر شرح حال فردوسی و شاهنامه او بر میگرددیم. وقتیکه در شماره اول دوره جدید کاوه شروع بنشر سیرت مشاهیر شعرای ایران نموده و شرح حال فردوسی را بنقل از کتاب «تاریخ ادبی ایران» تألیف علامه معظم استاد ادوارد برون درج کردیم و عده دادیم که بعضی تفصیلات و تحقیقات دیگر در تکمیل و تنمیع آن مقاله در شمارهای بعد درج کنیم. این کار مارا بیک تحقیقات و تتبعاتی وسیع کشید و دامنه آن منجر بتحقیق حالات بعضی شعرای دیگر که پیشرو فردوسی در کار خود بودند شد و لهذا سه مقاله دیگر در شرح حال ابو المؤید بلخی و دقیقی و ابو شکور بلخی برای روشن کردن مقدمه کار شاعر بزرگ طوس آوردیم و اگرچه برای روشن ساختن کامل مقدمات کار دو سه مقاله دیگر نیز در خصوص رودکی و شاهنامه‌های عربی و فارسی مناسب بود لکن دیگر بمقتضای فی التأخیر آفات زیاده از این تعویق را جایز ندیده حاصل و مجموع نتایج تتبعات جمعی از علمای فرنگ و تفحصات محقّق خود را در چندین قسمت مقالات متسلسله پیش نظر خوانندگان میگذاریم.

این مقاله نتیجه تتبع و زحمت چند ماهه است و با وجود این اقرار داریم که مسئله بقدری مهم و وسیع است که ملاحظاتی ذیل فقط برون کردن گوشه‌ای از آن شاید خدمتی بکند و توضیح و تشریح کامل تر آن برای متبیین دیگر آینده باید بماند. بعد

اطلاعات تاریخی کافی از تاریخ زندگانی اردشیر در دست بوده است این داستان مانند قصه (رومان) ترتیب شده است. مندرجات این کتاب در شاهنامه فردوسی داخل و درج شده و مضمون آن ظاهراً در ازمنه متأخره داخل داستان ملی شده بوده است. در عهد ساسانیان و مخصوصاً در اواخر آن تألیفات زیادی در این زمینه پیدا شد و ظاهراً مثل همه ملل دیگر نویسندگان و قصه سرایان هر کدام یک موضوع مختلف را از داستان ملی گرفته و بر او پیرایه بسته و بواسطه تصرفات در آن از حذف و متصل کردن مطالب و جرح و تعدیل قصه شیرینی از آن بوجود آورده و کتابی میساختند^(۱). بررور زمان در عهد ساسانیان داستان ملی و مخصوصاً داستان پهلوانان چند بار قالب ریزی شده یعنی از دست قصه سرایان و مؤلفین متعدد گذشته و ازینرو در عرض قرون متوالیه بتدریج بعضی از تفصیلات بکلی از میان رفته و در شاهنامه‌های بعد از اسلام از خیلی اشخاص افسانه‌ای که در آوستا موجود است دیگر اسم و اثری نی‌بینیم و از آن طرف بعضی مواد جدید در جزو داستان ملی در عهد ساسانیان داخل شده است و از آنجمله دو فقره بکلی تازه و هم خیلی مهم است یکی انعکاس وقایع و گذارشهای عهد اشکانیان و سلاطین و سرداران و امرای اشکانی است از قبیل گودرز و بیژن و قارن و گوی و فرهاد و میلاد (مهرداد) و اعمال آنها و حتی بعضی از وقایع عهد ساسانیان بشکل مخلوط بافسانه در داستان قدیم ایران که در آوستا اثری از آنها و از آن اشخاص نیست^(۲) و دیگری قصه رستم و زال شاهکار فردوسی و پهلوانان معروف ایران است که این نیز در قرون متأخره و شاید در عهد ساسانیان داخل داستان ملی ایران شده است و در آوستا خبری از آنها نیست. این قسمت داستان بکلی افسانه‌ای و باشاخ و برگ اساطیری است و از داستانهای محلی سیستان (که از باختر که محل جریان داستانهای آوستا است دور است) در داستانهای ملی راه یافته و ظاهراً خیلی پیش از ظهور اسلام داخل شده و معروف بوده چنانکه بقول ابن هشام^(۳) تاجری از اهل مکه موسوم به نصر بن الحارث تقریباً در دو سال قبل از هجرت در حیره یعنی جنوب غربی ایران قصه جنگهای رستم و اسفندیار را یاد گرفته و بعد در مکه نقل میکرد و بسیار مقبول بود و این دلیل بر آنست که روایات سیستانی خیلی پیش از آن انتشار یافته بطوریکه در آن وقت تا عراق عرب رسیده بود. همچنین بقول بلاذری^(۴) (صفحه ۳۹۴) در فتح سیستان در اوایل اسلام (سنه ۳۰)

(۱) مانند آنکه از قصص یهود حکایت یوسف و زلیخارا یکی و سلیمان و بلقیس را دیگری و حکایت ایوب یا ابراهیم و ذبح پسرش را دیگری از توریة و تلمود برداشته و قصه‌ای پیراسته‌اند.

(۲) این فقره در داستانها و افسانه‌ها خیلی نظایر دارد و اغلب در قصه‌های منسوب بر زمانهای خیلی قدیم و تاریک گذارشهای یک و دو قرن قبل از زمان مؤلف قصه سرا داخل شده است یکی از امثله مشهور آن وقایع تاخت و تاز روسها در حدود گنجه و بردع و انجازه است که قریب دو قرن و نیم قبل از تألیف اسکندرنامه نظامی واقع شده و در آن قصه در داستان اسکندر مکتوبی داخل شده است.

(۳) ابو محمد عبد الملک بن هشام بن ایوب الحمیری البصری متوفی در سنه ۲۱۸ و مؤلف «سیره التبی» معروف.

(۴) کتاب فتوح البلدان تألیف احمد بن یحیی بن جابر البلاذری متوفی سنه ۲۷۹

است که تا اندازه‌ای مرتب و مسلسل و از ازمنه قبل تاریخی حتی پیش از تألیف آوستا در افواه بوده و وقایع گذشته را مانند یک تاریخ افسانه‌ای از اول دنیا و ظهور اولین انسان کیومرث تا ظهور زردشت بر ترتیب و مانند یک تاریخ منظم شامل بوده است و مؤلفین آوستا این قصه‌ها را یقیناً یک سلسله از وقایع تاریخی حقیقی می‌پنداشتند و در این داستان ملی قدیمی باغلب احتمال یک ترتیب تاریخی مسلسل وقایع از قدیمترین عهد تا ازمنه متأخره موجود بوده است. در زمان تألیف آوستا یک روایت مرتب و سر هم بندی شده و حتی شاید مدون از تاریخ اساطیری ایران در دست بوده و اصول آن داستان ملی که شاید در میان عامه جزئیات آن شاخ و برگهای زیاد و قصه‌های دراز داشته در آوستا درج شده است. قرآن متعدده دلالت بر آن دارد که محل گذارش این قصه‌ها در شمال شرقی ایران بوده که هم داستانهای شاهنامه در آنجا جریان یافته و هم باغلب احتمال وطن آوستاست.

پروفسور نولدکه در کتاب بی نظیر خود در حماسه ملی ایران بواسطه مقایسه آن قسمت از اساطیر ایرانی که از مأخذ یونانی و ارمنی بما باز مانده با داستانهای بومی ثابت کرده که داستان ملی ایران اگرچه از زمان بوجود آمدن آوستا تا زمان تألیف اولین قصه مدون پهلوی که خبر از آن داریم و در دست است (یعنی یاتکار زیران) دیگر باثری از آن بر نمیخوریم باوجود این همیشه در ایران زنده بوده و در میان ملت در افواه بطور معنن از اسلاف باخلاف رسیده است.

تدوین قصص قدیمه و داستان ملی

از نیمه دوم قرن پنجم میلادی کم کم آثار رواج و تداول داستان ملی در ایران دیده میشود و اسامی پهلوانان و اشخاص داستانی قدیم در میان ایرانیان پیدا میشود و جمی بان اسامی نامیده میشوند. پس از آوستا که قسمت زیادی از داستان ملی در آن بوده و در قسمتی از آن که امروز در دست است باز مبلنی هست و گذشته از کتب مذهبی دیگر در تفسیر آوستا یا روایات مذهبی اولین کتاب داستانی رزمی که در زبان ایرانی برای ما بازمانده کتاب کوچک یادگار نامه زریر است در زبان پهلوی (یاتکار زیران) که در حدود سنه پانصد میلادی یا کمی بعد بوجود آمده. این کتاب قدیمترین اثر کتبی است از داستان ملی ایران که یک قطعه و یک موضوع را از آن داستان بزرگ برداشته و برشته تحریر کشیده و باسلوب رزمی آنرا کتابی ساخته. این قصه لابد جزو داستان ملی ایران بوده چنانکه در تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی نیز عین آن قصه با کمی تغییر مندرج است. بعد از «یاتکار زیران» یک قطعه قدیمی دیگری نیز از زمان ساسانیان برای ما مانده که نیمه رزمی است و آن کتاب پهلوی «کارنامه اردشیر باکان» است [کارنامه] که شامل اعمال آن پادشاه و قسمتی از کارهای پسر و نواده‌اش است و ظاهراً در حدود سنه ۶۰۰ میلادی پرداخته شده. این کتاب بکلی افسانه‌ای است و آنکه در همان زمان

و ماندن شبی ضعیف از آن در میان عامه بیشتر از منشاء یونانی و سریانی در ایران دوباره راه یافته و منتشر شده بوده.

علاوه بر اینها در تدوین و بوجود آمدن شاهنامه (یا تاریخ ایران از مآخذ بومی) کتب قصه در زبان پهلوی (مانند قصه بهرام چوبین و قصه شهربراز و پرویز و قصه بهرام وزسی و غیره)، کتب قصص مذهبی پهلوی (مانند مزدک نامه و غیره)، قصه یونانی اسکندر نامه کالیستنس دروغی (۱)

که از یونانی بسریانی و از سریانی پهلوی ترجمه شده و ظاهراً در اواخر ساسانیان در ایران انتشار یافته بود، حکایات هندی که پهلوی ترجمه شده (مانند کلیله و دمنه و تفصیل بازی شطرنج و حکایت بلاش بن فیروز و دختر پادشاه هند (۲) و غیره)، کارنامه‌های سلاطین ساسانی (مثلاً کارنامه اردشیر بابکان و کارنامه نوشیروان)، قصه‌های رومی و سریانی (مانند قصه یولیانوس و یوویانوس | زولیان و ژویان |، و حتی بالأخره بعضی روایات اسلامی نیز (مانند بگه رفتن اسکندر) دخالت داشته‌اند (۳).

(۱) قصه اسکندر نامه که در ادبیات ایران بعد از اسلام بواسطه فردوسی و نظامی و غیره انتشار یافت منشأش یک کتاب قصه‌ای است که بزبان یونانی در قرن سوم بعد از میلاد مسیح در مصر بعنوان «تاریخ اسکندر» از طرف شخص مجهولی تألیف شده و نسبت آن به کالیستنس مورخ یونانی هم عصر اسکندر مکه‌دونی متوفی سنه ۳۲۸ قبل از میلاد مسیح داده شده زیرا که واقعا کالیستنس یک کتابی در تاریخ اسکندر نوشته بود و مفقود شده است این قصه بعدها پهلوی و سریانی ترجمه شده و از آن جا عبری و فارسی داخل شد.

(۲) حکایت بلاش پادشاه ساسانی (۴۸۴-۴۸۸ میلادی) و خواستگاری او دختر پادشاه هندوستان را و جنگ او با پادشاه هند و کشتن او و گرفتن دختر وی و قصه بلاش با آن دختر در «کتاب المعاسن و الأضداد جاحظ (ابو عثمان عمرو بن بحر بصری متوفی سنه ۲۵۵) ثبت است. جاحظ این قصه را از کسروی نقل میکند و بظن قوی از کتاب سیر الملوک موسی بن عیسی کسروی (خسروی) موسوم بتاریخ ملوک بنی ساسان که یکی از سیر الملوکهای هشتمین مهم عربی بوده اقتباس شده. بارون ویکتور روزن در رساله خود موسوم به «خدای نامه» که در زبان روسی در مجله Vestocnyja Zametki درج گردیده عین اصل هندی این قصه را بزبان سانسکریت آورده و بدلائل مشروحه ثابت کرده که این قهره در کتاب سیر الملوک کسروی بوده. علاوه بر این روزن ثابت میکند که قصه شیرین زن خسرو پرویز و جاریه او مسکدانه و موبدان که باز در همان کتاب جاحظ است نیز از اصل هندی و بودائی است و باز در کتاب کسروی بوده و همچنین حکایت یزدجرد حلیم (که از اختراعات کسروی است) و فرستادن او شروین برین نامی را برای قیومت پادشاه صغیر یونان بر حسب خواهش پادشاه آن مملکت در موقع وفاتش و اداره کردن شروین بیست سال مملکت یونان را و بعدها احضار شدنش بایران که در کتاب حمزه اصفهانی نقل از کسروی مانده نیز از منشاء هندی است. حکایت بلاش و دختر پادشاه هند در کتاب مجمل التواریخ نیز (ظاهراً باخذ مستقیم از کتاب کسروی) موجود است و همچنین مؤلف مجمل التواریخ بقصه شروین نیز اشاره میکند و گوید «اندر عهد یزدجرد نرم قصه شروین و خوردن بودست و آنک روم خوانند روم بودست».

(۳) این دو مایه آخری بعدها یعنی ظاهراً بعد از انقراض سلطنت ساسانیان در داستانهای ایران داخل و ضمیمه شده. قصه یولیانوس و یوویانوس یک قصه سریانی است که حالا نیز اصل آن در دست است و راجع بجنک زولیان قیصر روم و پسر قسطنطین و سردار و جانشین او زویان با شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی) است. در تاریخ طبری در ضمن شرح سلطنت شاپور و در کتاب یعقوبی هم نه در تاریخ ایران ولی در ضمن تاریخ روم مختصر این قصه درج شده که از همان افسانه سریانی اخذ شده و در کتب ابن قتیبه و ابن بطریق و فردوسی که هر سه بالواسطه بخدای نامه و سایر مآخذ ایرانی اصلی منتهی میشوند اثری از این قصه [بقیة حاشیه در صفحه بعد]

طوبه اسب رستم را در آنجا دیدند و همچنین موسی خورن مورخ ارمنی معروف که در قرن هفتم یا هشتم میلادی کتاب خود را تألیف کرده از رستم و پهلوانی او کارهائی نقل میکند که در مآخذ موجوده ایرانی نیست. داخل شدن این دو قسمت یعنی وقایع عهد اشکانیان و ماجرای رستم و زال در داستان ملی ایران را بعد از عهد اشکانیان استاد نولدکه با دلایل زیاد و وافیه در کتاب بی نظیر خودش در خصوص داستان ملی ایران (۱) اثبات کرده و نه تنها در این مورد بلکه عموماً در موضوع داستان قدیم ایران و شاهنامه هر کس معلومات عمیق و دقیق و مبسوط بخواهد از خواندن آن کتاب ناگزیر است و قسمت راجع بمنشاء قدیم داستان ملی در این مقاله هم بیشتر از آن کتاب اقتباس و اقطاف شده.

علاوه بر اینها بمور قرون در منقولات معنی ملی و روایات موبدان خیلی از مواد از ملل خارجه داخل شده و مخصوصاً علائم نفوذ روایات و اساطیر یهود پیداست مثلاً حکایات خارق العاده که بسلیمان اسناد داده میشود از مستخر بودن دیو و پری و باد عیناً بجمشید نیز نسبت داده شده است.

بنظر میآید که در عهد ساسانیان که خود پادشاهان بجمع و تدوین تاریخ و داستان سلاطین قدیم اهتمام کردند و سعی داشتند تاریخ ایران را از ابتدا تا زمان خود مسلسل مرتب کرده و نسب خود را هم بیادشاهان قدیم مذکور در آوستا برسانند اطلاعات کمی از اشکانیان (و در واقع فقط اسامی آنها) و اطلاع کتری هم از هخامنشیان بطور مشوش و مبهم داخل داستان ملی شد که علی الرسم باز از کیومرث شروع میشد و تا گشتاسب میآمد و چون از سلاطین تاریخی حقیقی هخامنشی فقط حکایت یک پادشاهی دارا نام و کشته شدن او در دست «اسکندر ملعون» و حکایت یک دارای دیگر بزرگتر و معروفتری پیش از وی در افواه هنوز بطور مبهم دائر بوده لهذا دارای اولی را بلافاصله بدنال آخرین پادشاه اساطیری داستان ملی یعنی بهمین نوه گشتاسب وصل کرده و دارای آخری را پسر او قرار داده سلسله تاریخ را بعهد استیلای اسکندر رسانیدند (۲).

خلاصه آنکه منشاء اصلی و قدیم داستان ملی ایران و شاهنامه عبارت است: از افسانه‌های قدیم آریائی، هند و ایرانی، روایات سینه بسینه قدیم ایرانی در باختر، مندرجات آوستا راجع بخلق و ابتدای دنیا و اعصار قدیمه، قصص و داستانهای معنی ملی محلی در ولایات دیگر ایران خارج از عرصه جریان گذارش حکایات آوستا، عکس وقایع تاریخی عهد اشکانیان ولی بشکل مبهم و تاریک افسانه‌ای، اخبار بسیار جزئی از بعضی وقایع تاریخی حقیقی عهد هخامنشیان که ظاهراً علاوه بر دوران آن در افواه

(۱) Nöldeke: Das iranische Nationalepos

(۲) داستان افسانه‌ای ایران از پادشاهان پیشدادیان و کیان که در آوستا و داستان ملی مانده هیچ ربطی بتاریخ حقیقی سلاطین مدها و هخامنشیان ندارد و تطبیقاتی که بعضی از مؤلفین در صد سال پیش سعی کرده‌اند میان ده سلسله خرافی و حقیقی پیدا کنند مأخذی ندارد. اگر هم گشتاسب حامی زردشت یک شخص تاریخی بوده در اینصورت تاریخ کن عارت از داستان نیاکان این امیر یا ختر بوده است که در آوستاره یافته.

تدوین داستان ملی

در شکل کنونی

وماخذ کتبی آن

در اینکه در زمان ساسانیان و خصوصاً در اواخر آن کتب متعددی در زبان پهلوی چه راجع بتاریخ و چه راجع بداستان یا قصه‌ها (رومان) و یا کتب روایات و قصص مذهبی موجود بوده شکی نیست و قسمتی از آنها باغلب احتمال در موقع تدوین داستان ملی بکار رفته. ما اسامی عده‌ای از این کتب را بواسطه آنکه در قرون اولی اسلام هنوز در دست بوده و خبر آنها در کتب عربی قدیم ثبت شده و یا بواسطه ترجمه آنها به عربی و فارسی (که اغلب آن ترجمه‌ها نیز از میان رفته و اسم آنها باقی مانده) میدانیم. بدبختانه عین متن پهلوی هیچ کتبی از این مقوله غیر از «کارنامه اردشیر بابکان» و «یادگارنامه زریر» تا امروز نمانده و کتب پهلوی موجوده امروزی که یک شرح کامل ۹۳ کتاب از آنها را و سنت^(۱) ثبت و تدوین کرده اغلب از عهد بعد از افراض ساسانیان است و فقط ۱۱ کتاب از آنجمله غیر مذهبی است^(۲).

پیش از آنکه بشرح کیفیت تألیف تاریخ بزرگ ایران در زبان پهلوی که ماخذ اساسی اغلب مؤلفین بعد از اسلام و شاهنامه‌ها است پردازیم یک فهرست مختصری از بعضی کتب پهلوی موجود در عهد ساسانیان که امروز از میان رفته و فقط اسم آنها (اغلب بواسطه ترجمه عربی آنها) برای ما مانده ثبت میکنیم:

پیش از همه جا در «کتاب الفهرست» (تألیف ابو الفرج محمد بن اسحق بن ابی یعقوب التمیم المعروف بوزراق بغدادی متوفی سنه ۳۸۵) که در سنه ۳۷۷ تألیف شده اسامی عده‌ای معتد به از کتب ایرانی قدیم پیدا میشود که ترجمه عربی اغلب آنها و متن اصلی بعضی هنوز در اواخر قرن چهارم هجری یعنی در همان زمان نظم شاهنامه فردوسی در دست بوده. اینک اسامی آن کتب:

[بقیه حاشیه صفحه قبل]

نیست. مخصوصاً در تاریخ طبری اسم یولیانوس بشکل سریانی آن لولیانوس آمده و یولیانوس باز بشکل سریانی یوونیانوس ثبت شده. در فردوسی هم جنگ شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) با والریان قیصر روم (۲۵۲-۲۶۰ میلادی) با قدری از این قصه مخلوط و ترکیب شده و حکایت اسیر شدن قیصر روم و جنگ شاپور با برادر کهروی «یانس» و صلح بستان او با قیصر تازه «بزانش» [یولیانوس] بعمل آمده. یولیانوس قیصر روم از سنه ۳۶۱ تا ۳۶۳ میلادی و یوونیانوس از ۳۶۳ تا ۳۶۴ [نقل از حواشی نولدکه بترجمه تاریخ طبری].

(۱) West im «Grundriß der Iranischen Philologie».

(۲) قدیمترین نوشتجات پهلوی (غیر از منقورات سنگی و سکه‌ها و مهرها) که امروز در دست است بعضی رساله‌ها و الواح پهلوی است که اخیراً از خرابیهای شهر تورفان (در ترکستان چینی) پیدا شده و اغلب راجع بذهب مانی است. و عده‌ای اوراق است که در مصر در ناحیه فیوم پیدا شده و روی پایروس (کاغد حصیری قدیم) نوشته شده.

کتاب مانی و مخصوصاً «شاپورگان» (۱) | کتاب کلیله و دمنه (۴)
و کتب خلفای او (۲) | کتاب مزدک نامه (۵)
کتاب آئین نامه (۳) | کتاب هزار افسان (۶)

(۱) این کتب از قدیمترین کتب ایرانی بوده که در آن وقت در دست بوده و بقول مؤلف کتاب الفهرست از هفت کتاب مهم مانی یکی بزبان فارسی (پهلوی) و باقی سریانی بوده و شاید کتاب فارسی همان کتاب معروف «شاپورگان» بوده که برای شاپور اول ساسانی تألیف کرده بود ولی اینکه مؤلف الفهرست آنرا دیده و بیرون در «الآثار الباقیه» مطالبی از آن نقل میکند احتمال سریانی بودن آنرا تقویت میکند مگر آنکه فرض کنیم که ترجمه عربی آن موجود بوده. اسامی کتب مانی علاوه بر کتاب الفهرست در تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح) که در حدود سنه ۲۶۰ نوشته شده ثبت است با نقل بعضی مطالب از آنها و خصوصاً از شاپورگان. در کتاب الملل و التجل شهرستانی (ابو الفتح محمد بن عبد الکریم متوفی سنه ۵۴۸) نیز از کتاب شاپورگان و از یک کتاب دیگر مانی که بکتاب الجبله موسوم بوده و ابواب آن مرتب بترتیب حروف تهجی بوده مطالبی منقول است. در مجمل التواریخ نیز کتابی بمانی نسبت داده موسوم به «صوب».

(۲) در کتاب الفهرست علاوه بر کتب مهمه مانی اسامی ۷۶ رساله از تألیفات مانی و خلفای او ذکر شده که بعضی از آنها اسم فارسی دارد.

(۳) این کتاب را بقول کتاب الفهرست ابن المقفع به عربی ترجمه نموده و بقول مسعودی (کتاب التنبیه و الأشراف، صفحه ۱۰۴) خیلی بزرگ بوده مشتمل بر هزاران اوراق و تمام آن پیدا نمیشد مگر پیش موبدان و سایر رؤسای زردشتیان و کتاب کهنامه (کهنامه) که در آن درجات و رتبه دولتی و مذهبی رسمی ممالک ایران ثبت بوده و ششصد مراتب در آن شرح داده شده بود از اجزای این کتاب بوده است. آئین نامه ظاهراً معنی وسیعی داشته و مجموع رساله‌هایی که در آئین (آداب) جنگ و فن لشکر کشی، تیراندازی، چوگان بازی و آئین پیشین گوی از روی دلالت پرواز مرغان و درباب نصاب پادشاهان گذشته در آداب سلطنت بوده آئین نامه میخوانند که در عربی «آداب» نامیدند. این کتاب را ابن المقفع به عربی ترجمه کرده و اقتباساتی از آن در کتاب «عیون الأخبار» ابن قتیبه (ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه متوفی سنه ۲۷۶) باقی است و مخصوصاً یک فصل کامل آن در خصوص تقال و تطییر (زجر و عیافه) در عیون الأخبار درج است. مسعودی (ابو الحسن علی بن الحسین متوفی سنه ۳۴۶) نیز آن کتاب را در دست داشته و آنرا کتاب الرسوم نامیده و در کتاب «سروج الذهب» شرحی از آن درج کرده. مؤلف کتاب الفهرست چند جا ذکر از این کتاب نموده و ثمالی (ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل متوفی سنه ۴۲۹) نیز در «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» از آن کتاب نقل میکند. شرح مختصری هم از مضمون آن در باب نهم کتاب «مرزبان نامه» آمده. بارون روزن در جلد هشتم Melange Asiatique شرحی در باره آئین نامه نوشته.

(۴) این کتاب در زمان خسرو انوشروان از هندی بپهلوی ترجمه شده و ابن المقفع آنرا از پهلوی به عربی ترجمه کرده و ابان لاحق نیز آنرا از پهلوی به عربی نظماً بشرح مثنوی ترجمه کرده. مطابقت کامل متن عربی آن (که امروز در دست است و همان ترجمه ابن المقفع است) با اصل پهلوی از مطابقت آن با ترجمه قدیم سریانی که امروز موجود است و مستقیماً در همان عهد نوشیروان از پهلوی ترجمه شده معلوم میشود. این فقره دلیل مهمی است بر مراعات دقت در ترجمه از طرف ابن المقفع که در ترجمه «خدانامه» نیز میشود استدلال بآن کرد. اصل هندی کلیله و دمنه حالا در دست است. در کتاب «الأخبار الطوال» دینوری (صفحه ۸۹) در ضمن قصه بهرام چوین مذکور است که جاسوس خسرو پرویز خبر آورد که بهرام بهرامنزل که فرود میاید کتاب کلیله و دمنه را خواسته و مشغول مطالعه آن میشود.

(۵) این کتاب که باز ابن المقفع و ابان لاحقی (باغلب احتمال بنظم) آنرا به عربی ترجمه کرده ظاهراً قصه افسانه مانند بوده و در قرن سوم هجرت در ایام خلیفه معتصم هنوز موجود و متداول بود. و افشین (خندرز بن کاوس بن خاناخره بن خرابزهره اشروسته‌ای) در موقع محاکمه خود در سنه ۲۲۵ به محمد بن عبد الملك الزبای نسبت داد که آن کتاب را و کلیله و دمنه را در منزلش دارد.

(۶) ترجمه این کتاب به عربی الف لیله و لیله نامیده شد بقول مؤلف کتاب الفهرست اولین قصه‌ای بوده که در ایران تألیف شده. مسعودی در سروج الذهب اسم این کتاب را هزار افسانه ثبت میکند.

ظانراً
لاحقی
ترجمه
فان
کرد

کتاب هزار داستان (۱)	کتاب الأدب الكبير (مقرا حسینی) (۶) (۷)
کتاب سندباد (۲)	
کتاب قصه بهرام چوبین (۳)	کتاب الأدب الصغير
کتاب التاج (۴)	کتاب الیتیمه فی الرسائل (۸)
کتاب عهد اردشیر (۵)	کتاب الزهر و برداسف (۹)

(۱) شاید یک نوع دیگری از الف لیله بوده.

(۲) این کتاب از هندی پهلوی ترجمه شده بود و ابان لاحقی آنرا از پهلوی عبری ترجمه کرده بوده (ظاهراً بنظم). مسعودی در مروج الذهب گوید این کتاب در عهد کورش پادشاه هند در آن مملکت تألیف شده. بعدها خواجه عمید قاووزی این کتاب را از پهلوی بفارسی ترجمه کرد.

(۳) این کتاب قصه ای (رومان) بوده پهلوی که مضمون آن در شاهنامه داخل شده. از این کتاب مسعودی در مروج الذهب (جلد ۲، صفحه ۲۲۳) ذکر میکند و بقول کتاب الفهرست جلیه بن سالم آنرا عبری ترجمه کرده. بواسطه ترجمه آن عبری در کتب سیر الملوک عربی که در باب تاریخ ایران نوشته شده بود داخل شده و امروز نیز تقریباً تمام آن در کتاب دینوری (ابو حنیفه احمد بن داود متوفی سنه ۲۸۲) باقی است. بنا به تحقیقات نویسنده که این کتاب در اواخر ساسانیان در زمان سلطنت یوزان (سنه ۱۰ هجری) با سال اول سلطنت یزدگرد سوم تألیف شده بود. در ترجمه فارسی تاریخ طبری نیز بلعی بنقل از «کتاب اخبار ملوک عجم» حکایت بهرام چوبین را افزوده.

(۴) این اسم لابد ترجمه عربی اسم اصلی کتاب است. در الفهرست دوبار اسم کتاب التاج برده شده یکی در سیرت انوشروان که ابن المقفع عبری ترجمه کرده و دیگری کتاب التاج و آنچه ملوک ایران بدان تقال (۴) میکردند. از کتاب التاج ترجمه ابن المقفع در کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه اقتباساتی موجود است و اغلب آنها راجع بحکایتهای خسرو پرویز است.

(۵) این کتاب محتمل است همان «کارنامه اردشیر» باشد. مسعودی نیز کتابی با اسم «کرنامه» [کارنامه] در سیرت و گذارش و آداب اردشیر ذکر میکند. این کتاب را بلاذری بشرح عبری ترجمه کرده است و ابان لاحقی نیز آنرا بشرح در آورده بوده. در کتب مورخین عرب منقولاتی از این کتاب موجود است و در دست مؤلف مجمل التواریخ در سنه ۵۲۰ هنوز ترجمه عربی این کتاب بوده.

(۶) این کلمه ناخواناست و شاید تصحیف اسم فارسی کتاب است و گمان میرود که مرگب از دو کلمه است و کلمه دوم لفظ «آیین» بوده.

(۷) اخیراً دو کتاب باین دو اسم منسوب باین المقفع در مصر طبع شده.

(۸) کتاب الیتیمه یا الذرة الیتیمه از ابن المقفع بقدری مشهور است که احتیاج بشرح زیاد در باب آن نیست. در کتب مؤلفین عرب خیلی ذکر آن و منقولات از آن آمده و ثعلبی در شمار القلوب از آن باب نقل کرده و گوید ضرب المثل بلاغت بوده و کتاب الفهرست آنرا جزو پنج کتابی میشمارد که خوبی آنها اجماعی است و بقول الفهرست این کتاب نیز ترجمه از فارسی بوده است.

(۹) اسم این کتاب در جای دیگر از کتاب الفهرست هم «بلوهر و بردانیه» آمده که تصحیف «بلوهر و برداسف» است. این کتاب ابتدا در ایران تألیف شده و اصل آن از تاریخ زندگی بودا مؤسس مذهب بودائی در هند برداشته شده و بدست مؤلف مسیحی تبدیل شکل داده و بقالب مسیحی ریخته شده و مانند یک قصه ای پرداخته شده که در آن یوزداسف (که تصحیف لفظ «یوزداسف» است) که پسر پادشاه هند است مایل بدین عیسوی شده و برخلاف میل پدر خود با وجود سختگیری وی بدلات بلوهر مسیحی میشود و عاقبت پدر را نیز هدایت میکند. این قصه ظاهراً از پهلوی سریانی و عربی و از سریانی بزبان گرجی و یونانی ترجمه شده. ترجمه یونانی آن را در اوایل تاریخ هجرت ولی پیش از سنه ۱۳ یک راهب یونانی در صومعه سابا (نزدیک بیت المقدس) تألیف کرده و نسخه یونانی و عبرانی و حبشی و ارمنی و چندین نسخه مختلف عربی آن بدست ما رسیده. ترجمه یونانی مذکور منشأ قصه معروف «بارلام و یوسافات» شده که در تمام اروپا معروف است و در قرون وسطی بسیار رایج بود و باغلب زبانهای فرنگی ترجمه شده. یک نسخه فارسی این کتاب که مأخذش کتاب کمال الدین و تمام التعمه ابن بابویه (ابو جعفر محمد بن علی قتی معروف بصدوق و متوفی سنه ۳۸۱) است موجود است و این بابویه نیز از محمد بن زکریا رازی نقل کرده. کتاب یوزداسف و

کتاب دارا و بت زین	کتاب الصیام و الاعتکاف
کتاب بهرام وزسی	زیج الشهريار (۱)
کتاب انوشروان (۱۰)	اختیارنامه (۲)
کتاب بنیان دخت	کتاب سیرک در علم طب (۳)
کتاب بنیان نفس	کاش تیدورس (۴)
کتاب بهرام دخت (۱۱)	کتاب یوسفاس و سلوس (۵)
کتاب الفال	کتاب حجد حسروا (۴)
کتاب الاختلاج	کتاب المرسی (۴)
کتاب آیین چوگان بازی	افسانه و گشت و گداز (خرافه و نزهه)
کتاب آیین تیر اندازی بهرام گور	کتاب خرس و روباہ
یا بهرام چوبین	کتاب روزبه یتیم
کتاب فن جنگ و آداب سواران	کتاب مشک زنانه و شاه زنان (۶)
و چگونه پادشاهان چهار حدود	کتاب عمرو پادشاه بابل
مملکت را بوالیان میسپردند	کتاب خلیل و دعد (۴)
کتاب آداب جنگ و قلمه گشائی	کتاب رستم و اسفندیار (۷)
و شهرگیری و کین گذاشتن	کتاب شهربراز با پرویز (۸)
و جاسوس فرستادن و اسلحه	کتاب کارنامه انوشروان (۹)
خانه تعبیه کردن (۱۲)	

بلوهر عربی و فارسی قالب ربی تازه اسلامی همین قصه مسیحی است. کلمه یوزداسف و یوزداسف و یوزداسف تصحیف بوداراف است که اسم اصلی بودا است پیش از بعثت او وقتیکه شاهزاده بود و بلوهر شاید همان بلهرا است که جغرافیون عرب آنرا بزرگترین پادشاه هند میخوانند.

(۱) زیج شهریار زیج رسمی و معمول به ایران در عهد ساسانیان بوده و کلمه «زیج» نیز معرب از فارسی است.

(۲) باغلب احتمال تصحیف لفظ «خدای نامه» است بدلیل آنکه در فهرست گوید کتاب سیره الفرس المعروف باختیار نامه و نسخه بدل «خدای نامه» هم دارد (۳) این کتاب که بطور مختلف اسم آن ثبت شده (شیرک و چرک) در طب هندی بوده و بقول کتاب الفهرست ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود و بعد الله بن علی آنرا از فارسی عبری تفسیر نمود.

(۴) تیدورس که بقول الفهرست ایرانی مسیحی بوده همان Theodorus است و باغلب احتمال این کتاب در زبان سریانی بوده.

(۵) این کتاب و ۸ کتاب مذکور بعد از آن در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان در افسانه و ستر ذکر شده و بعید نیست که بعضی از اینها در زبان سریانی بوده. در مجمل التواریخ گوید کتاب یوسفاس و همچنین کتاب سیماس در عهد اشکانیان تألیف شده و این دو کتاب با کتاب مروک (۴) از جمله هفتاد کتابی بوده که در عهد این طبقه ساخته شده.

(۶) احتمال ضعیف میرود این قصه حکایت شیرین زن خسرو و پرویز و مسکدانه جاریه او باشد که در کتاب المحاسن و الأضداد جاحظ ذکر از او شده.

(۷) این کتاب و چند کتاب بعد از آن در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان در خصوص سیر و قصه های صحیح پادشاهان ذکر شده و گوید که جلیه بن سالم آنرا عبری ترجمه کرده و در اینصورت باید از قدیمترین ترجمه های عربی بوده باشد زیرا که جلیه چنانکه نیاید پسر سالم بن عبد العزیز کاتب و صاحب الدیوان (وزیر رسائل) هشام بن عبد الملک اموی (متوفی سنه ۱۲۵) بوده.

(۸) این کتاب ظاهراً قصه های شهربراز فرخان سردار بزرگ خسرو پرویز بود که بعدها پادشاه شد.

(۹) کارنامه نوشیروان در قرون اولی اسلام معروف بوده و عبری «کتاب الکارنامه» نامیده میشد. از این کتاب در کتب عربی قدیمی اقتباساتی شده و یک قسمت بزرگی از آن در کتاب «تجارب الأمم» مسکویه (ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب متوفی سنه ۴۲۱) باقی است.

(۱۰) این کتاب غیر از کتاب «کارنامه انوشیروان» است.

(۱۱) این سه کتاب آخرین در راه بوده.

(۱۲) بقول الفهرست از کتابی که برای اردشیر بابکان تصنیف شده عبری ترجمه شده.

کتابنامه (۱) | کتاب تصاویر سلاطین ساسانی (۲) | کتاب کاروند (۳)
 نامه تشر (۴)

این بود خلاصه‌ای از فهرست کتبی که اسامی آنها بما رسیده و اغلب
 عبری ترجمه شده بود و اگر کسی در کتب عبری قرون اولی اسلام تتبع
 کامل نماید شاید مبلنی بر این فهرست علاوه تواند کرد. علاوه بر این
 کتب ظن قوی بر آنست که اغلی از قصه‌های رزمی و بزعی ایرانی قرون
 اولی اسلام که شعرای عرب و عجم نظم یا تخریر کرده‌اند منشاء پهلوی
 (و لو کوچکز) داشته‌اند مانند وامق و عذرا و وینس و رامین و شادبهر
 و عین الحیوة و خسرو و شیرین و خیلی دیگر.

در مجمل التواریخ گوید «و حکیمان بسیاری جمع شدند پیش او [اردشیر
 بابکان] که علم را خریدار بود چون هر مز آفرید و بدروز و برز مهر و
 ایزداد و اینها همه مصنف کتابهای علوم بوده‌اند از هر نوع که از آن
 بسیاری نقل کردند بالفاظ تازی»

محصل

نظری باوضاع ایران

در شماره ۷ کاوه نظری اجمالی باوضاع ایران انداخته و خلاصه‌ای
 از اخبار زاد و بوم درج کردیم که منتهی میشد بغیره شوال سنه ۱۳۳۸.
 اینک نظری بوقایع بعد از آن تاریخ افکنده و یک تحقیقی در اوضاع
 حالیه می‌خواهیم بکنیم:

اخبار عمده ایران از لحاظ سیاست عمومی عبارت است از مسائل
 راجع باستقلال مملکت و سیاست خارجی، امنیت عامه، پول برای دستگاه
 دولتی، تعلیم عمومی و مدارس و نه اخبار معموله روزانه و وقایع جاریه
 اهمیتی بزرگ ندارد که محتاج ثبت در تاریخ اجمالی گذارش امور آن مملکت
 گردد. برای جراید داخله و مردم سیاست پیشه طهران مهمترین اخبار
 مملکت کار «کابینه» (یعنی بزبان فارسی هیئت وزراء) است: کابینه سرکار
 آمد، کابینه متزلزل است، کابینه افتاد، بدبختی عظیمی در سر نوشت

(۱) این کتاب ظاهراً مثل سالنامه و تقویم سالیانه بوده که در آن امورات رسمی
 مملکتی و درجات و رتب کشوری و لشکری را ثبت میکردند و بقول مسعودی از اجزاء
 کتاب آئین نامه بوده.

(۲) از این کتاب حمزه اصفهانی نقل میکند و مسعودی (کتاب التنبیه و الاشراف
 صفحه ۱۰۶) گوید که در سنه ۳۰۳ در اصطخریش بعضی از دودمانهای نجیب
 ایران یک کتاب بزرگی دیده که مشتمل بر خیلی از علوم ایرانیان و اخبار پادشاهان
 آنها و ائمه آنها و سیاست آنها بود که در سایر کتب ایرانی مانند خدای نامه و آئین نامه
 و گاهنامه یافته نمیشد و صور ۲۷ پادشاه ساسانی در آن مصور بود و تاریخ آن کتاب
 چنان بود که از روی آنچه در خزائن سلاطین ایران پیدا شده جمع آوری شده و در
 نیمه جمادی الاولی سنه ۱۳۳ بزداخته گشته و برای هشام بن عبد الملک بن مروان
 اموی از فارسی عبری ترجمه شده بود.

(۳) از این کتاب جاحظ در کتاب الیسان و التیین ذکر نموده و گوید هر که
 خواهد در صنعت بلاغت کامل شود و در لغت متبحر شده و غریب (یعنی لغات
 غیرمأنوسه) را بشناسد کتاب کاروند را بخواند.

(۴) نامه تشر هریدان هرید اردشیر بابکان بشاهزاده طبرستان از قدیمترین
 اسناد عهد ساسانیان بوده و ابن المقفع آنرا عبری ترجمه کرده بود و حالا فقط ترجمه فارسی
 نسخه ابن المقفع در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار باز مانده. در خصوص این نامه
 در شماره آینده کاوه مقاله مشروح و جامعی درج خواهد شد.

کتاب معالجه چهار پایان و اسب و
 استر و گاو و گوسفند و شتر
 و شناختن قیمت آنها و داغ کردن
 آنها (۱)
 کتاب بیطاری
 کتاب باز شکاری
 کتاب زادافقرخ در تربیت پسرش (۲)
 کتاب مهرداد و حبیس موبدان به
 بزرجهر بن بختکان (۳)
 کتاب وصیت نامه نوشیروان پسرش
 هرمز و جواب هرمز
 کتاب وصیت نامه نوشیروان باهل
 بیت خود
 کتاب وصیت نامه اردشیر بابکان
 پسرش شاپور
 کتاب موبدان موبد در حکمت
 و پند و آداب
 کتابی دیگر در وصیت نوشیروان
 پسرش که ترجمه عربی آن بعین
 البلاغه موسوم بود

کتاب نامه نوشروان بمرزبان و
 جواب او
 کتاب آنچه بحکم اردشیر از
 کتابخانهها استخراج شد از آنچه
 حکما در باب سیاست ملکداری
 نوشته‌اند
 کتاب سکر سری بن مریدبود (۴)
 به هرمز بن نوشیروان و نامه
 نوشیروان به جواسب (۵ جاماسب)
 و جواب او
 کتاب نوشیروان بیزرگان ملت در
 تشکر
 کتاب سیره نامه تألیف خدا هود بن
 فرخزاد در اخبار و احادیث (۵)
 زراوه (۶) (۷)
 پیران و بسک نامک (۷)
 کتاب شطرنج (۸)
 کتاب سکیران (۹)

(۱) این کتاب را اسحق بن علی بن سلیمان عبری ترجمه کرد.

(۲) این اسم در کتاب الفهرست زاد الفروخ نوشته شده ولی شکی نیست که
 تصحیف از زادافقرخ است. یک ایرانی باین اسم (زادافقرخ بن پیری) مستوفی
 مالیه عراق در خدمت حجاج بن یوسف بوده و در سنه ۸۲ وفات کرده.

(۳) ظاهراً اسم این کتاب تصحیف «مهر آذر جُشن» است. مهر آذر (یا
 آذر مهر) اسم موبد ولایت فارس بوده که در زمان قباد (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) با
 مزدک مجادله کرد. بقول کتاب الفهرست ابو الحسن علی بن عبیده الریحانی کاتب متوفی
 سنه ۲۱۹ نیز کتابی بهین اسم داشته.

(۴) اسم اولی روشن نیست و یوستی آترا سگز تبری خوانده و اسم دوم باغلب
 احتمالات «مرد بود» است و یا با احتمال ضعیف «مزد بود».

(۵) اغلی از این کتب آخری (یعنی یازده کتاب آخری) معلوم نیست مأخذ
 صحیحی داشته باشد و ممکن است بعضی از آنها بزبان عربی نوشته و اسناد سلاطین
 یا حکمای ایران داده شده و یا از طرف موبدان و ادبای ایرانی بعد از اسلام در
 زبان پهلوی تألیف شده باشند.

(۶) اسم یک کتابی است در مذهب زردشتی که بیش افشین در موقع گرفتاری
 او بحکم خلیفه معتمد پیدا شد [تاریخ طبری، سلسله ۳، صفحه ۱۳۱۸].

(۷) اسم این کتاب در «لغت فرس اسدی طوسی» در ماده «وسناد» ذکر
 شده که بلغت پهلوی و منظوم بوده و یک بیت از آن درج شده ولی معلوم نیست که
 حقیقه پهلوی قدیمی بوده.

(۸) اصل متن پهلوی این رساله هنوز در دست است و در سنه ۱۳۰۲ بطبع رسیده.

(۹) از این کتاب مسعودی در مروج الذهب (جلد ۲، صفحه ۱۱۸) خبر
 میدهد و گوید که «حکایت قتل افراسیاب و جنگهای او و بیکارهای میان ایران
 و توران و قتل سیاوخش و اخبار رستم بن دستان و اخبار اسفندیار بن بستاسف بن
 بهراسف و قتل او در دست رستم و قصه قتل رستم از طرف بهمن بن اسفندیار و سایر
 قصص عجیب ایرانیان قدیم و اخبار آنان تماماً و مشروحاً در کتابی که ترجمه کتاب
 سکیران است مندرج است. و ایرانیان این کتاب را تعظیم کرده و محترم میشمارند
 چه اخبار نیاکان و سیر پادشاهان آنها در آن محفوظ است و آنرا ابن المقفع از فارسی
 قدیمی عبری ترجمه کرده». اصل اسم کتاب روشن نیست و نسخه بدل «نسکین»
 و «بتکتکین» و «بنکش» آمده. یک احتمال ضعیفی بخاطر میرسد که شاید با
 کلمه «سکساران» و «سگستان» (سیستان) ارتباطی داشته باشد.

و موجب بخشی «بزرگان» طهران نفرت کرده و بی ترتیب تزه و پاکیزی می‌گشتند بهمدستی این داعیان برخاسته برخی با «الله اکبر» ناجی جودت و بعضی به «زنده باد انقلاب فقرای عالم» ایوان میخائیلسکی گرویده شوری برپا کردند ولی بیشتر از همه نتیجه‌ای که حاصل شد فوایدی بود برای شاهشوهای اردبیل و خلخال و آکراد خوی و سلماس و خدوی خراسانی و ضرری بود بجزینه دولت مفلس و بدبخت ایران.

در گیلان اغتشاشی که بواسطه ورود روسها و التحاق جنگلیها بدانها و اعلان جمهوریت بالشویکی در ۱۹ رمضان ۱۳۲۸ در رشت برپا شده بود هنوز دنباله اش قطع نشده. در غره شوال جنگلیها و بالشویکها ۸۰۰ نفر قزاق ایرانی را که ساخلو رشت بودند خلع سلاح کردند و ۳۰ نفر از آنها در این جنگ کشته شدند. در حدود ۸ شوال قوای انقلابیون رشت از ساحل دریا بطرف مازندران یورش برده و تنکابن را تصرف کردند. در حدود ۲۲ شوال چهار کشتی پر از اشخاص مسلح از باکو آمده و در مشهدسر پیاده شدند. در ۲۳ شوال قوای یاغیان از مشهدسر بساری رسید و در حدود غره ذی القعدة در شمال قزوین باتوم و بیل جنگی انگلیسی حمله آوردند و شکست خوردند. در حدود ۱۴ ذی القعدة قشون انگلیس از منجیل بقزوین عقب نشست و قشون دولتی بارفروش و مشهدسر و بندرجزرا گرفته و مازندران را از یاغیان پرداختند. در حدود غره ذی الحجة میرزا کوچک خان از همراهان خود ناراضی شده و بجنگل برگشت و احسان الله خان نام جانشین وی شد. در ۲۴ ذی القعدة خبر رسید که بالشویکها رشت را تاراج کرده و قسمتی از شهر را سوزاندند و سعی می‌کنند اجباراً همه مردم را از جوان و پیر سرباز بگیرند. در حدود ۲۶ ذی القعدة قوای قزاق ایرانی رو بطرف رشت یورش بردند و در حدود غره ذی الحجة اسمعیل آبادرا که مرکز یاغیان بود گرفتند. قشون انگلیس هم در همان وقت پس از زد و خوردی یوزباشی‌چای را گرفتند و یاغیان (بالشویکهای ایرانی) برشت عقب نشستند. در حدود ۷ ذی الحجة قشون انگلیس منجیل را گرفت و قوای دولت ایران از رودبار گذشته و پیش رفتند و یاغیان را تا نزدیکی اتزلی دنبال کردند ولی در جنگی که در ۱۰ ذی الحجة در نزدیکی آن شهر میان قزاقهای ایرانی و آنان واقع شد روسها بکمک یاغیان رسیده و توپهای بزرگ پیاده کردند و بدین جهت قزاقها شکست یافته و برشت عقب نشستند و بعد رشت را نیز تخلیه کردند. این شکست قوای دولتی را انقلابیون بالشویکی دنبال نکرده و در رشت ماندند و قزاقهای ایرانی دوباره دست و پای خود را جمع کرده در میان امام زاده هاشم و رشت قرار گرفتند.

وضع گرجستان بنظر می‌آید نسبتاً بهتر از همه است. این ملت خوش نیت و سکونت طلب بواسطه سلامت خیال خود با ایجاد نظم و ترتیبی در مملکت خود کامیاب شده است. اگر پس از انجام مسئله روسیه این دولت عمری بکند یکی از عوامل خوبی در سیاست آتی مملکت ما و یک دوست و هم عهد طبیعی ایران تواند شد. ارمنستان نیز که ملت پر کار و تمدن دوست آن سرمایه خوبی برای تمدن آسیای غربی است اگر بمرور زمان در مقاصد ملی خود قدری

مملکت پیدا شد برای اینکه کابینه فلان «زاممدار» امور شده، طالع ایران روشن شد و عنقریب یکی از دول بزرگ عالم میشود زیرا که کابینه فلان سر کار آمد، «عناصر صالحه» در کار است، «عوامل فاسده روی کار آمد» الخ نغمه ایست که سیاست ناگهای (۱) محله دولت و بازار بزازها با آخوندهای سیاست چی و شعرای اثر مدیحه گو هم آواز هر روز تکرار میکنند و شغل شاغل و عمده آنهاست. درست مثل زمان سلاطین مستبده که عمده موضوع صحبت مردم دعاگو و رعیت شاه پرست و تجار و اصناف خازاد دولت ابد مدت در مجالس احسان و مساجد حرکات و سکنات «قبله علم» و صحت مزاج و مجلس سلام ایشان و نهضت موکب هایبونی بجاچرود و لار و فیروزکوه و سرخه حصار و نیاوران و لزوم استعمال قبله نما در حرکت دائمی قبله بوده و بدعا و ثنای ذات «ملکوتی صفات» رطب اللسان بودند حالا نیز صبح زود در موقع بیداری اولین کار جمعی استفسار از حال «کابینه» و نتیجه اقدامات «رندان» در شب گذشته در خصوص «کابینه» و مدح و ثنای هیئتی است که در سر کار است (اگر موافق با توقعات این جمع است) و شعر گفتن است. درباره معالی اقدامات حکیمانۀ آنها و اگر همان هیئت وزراء معزول شود مکاتیب و تلگرافاتی است که در همان جراید و غالباً از همان اشخاص حاکی از هلهله شادی و طلوع صبح سعادت بجهت سپری شدن دوره استبداد و خیانت فلان هیئت و تمثیل بشعر «دیدنی که خون نا حق پروانه. . .» نشر میشود و خلاصه کار این جمع گفتگوی دائمی است در مجالس روضه خوانی و محضر «آقایان» از کابینه.

ولی برای اشخاصی که در حوزه عجیب بایتخت این «کابینه» ها غوطه نخورده و میتوانند نظری بروش امور ایران از افق سیاست عالم بیندازند شکی نیست که این وزرا بازی و بستن و باز کردن بازار و اجماع در منزل فلان «آقا» اثر مهمی در سیر تاریخی ایران ندارد و چیزی که در این سیر اهمیت دارد امنیت است و تعلیم عمومی و تحصیل پول از راهی که ضرر کلی باستقلال مملکت وارد نیاید و بالاخره تغییرات اوضاع و سیر عمومی تاریخ علم و مخصوصاً کار دول همجوار ما است از قریب بقری (نه روش کار موقتی آنها). و از این افق نظر است که ما گاهی مرووری باوضاع عمومی و اساسی ایران می‌خواهیم بکنیم:

در گیلان و آذربایجان نفوذ انقلابیون روسی مخلوط بنفوذ خیالات پرستان عثمانی شده و چیزهای عجیبی بظهور رسیده است. باکو مرکز اختلاط این دو عامل شده و از آنجا در بهمزدن اوضاع ولایات سرحدی ایران جهانگیران ترک و منکرین اصول ملت مشهدی بوداق بیک و قنبر ناجی جودت اوفرا برای برانگیختن برادران اسلامی و تبلیغ «بالشویسم ملی» بولایات آرام ایران میفرستند. معدودی از اشخاص که از لقب پاشی

(۱) سیاست ناک اسمی است که ببینلایان مرض وخیم «سیاسی گری» داده شده و چون حرف «ناک» غالباً علامت صفت ابتلا است مثل درد ناک و سوز ناک و اندوهناک لهذا این ترکیب اختراعی را که لابد مطابق قاعده صرفی نیست محض بیان این حالت مرضی عجیب که اخیراً در ایران وبائی شده و مردم را از کسب و کار باز داشته وضع کردیم و مقصود از «سیاست ناکان» اشخاصی است که اگر چه کار و وسیله زندگی دیگری دارند لکن هوس مرضی آنها را بدخول در این راه شهرت جوئی و ادا میکنند ولی «سیاست چی» ها آنان هستند (غالباً از معینین دوره سابق) که از راه سیاست پیشه‌گی و کابینه‌بازی و حوزه سازی کسب معیشت هم میکنند.

از تأثیر انقلابات ولایات و هم از اثر ناراضی بودن مردم از قرارداد انگلیسی و ایران مورخه ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ و نتایج آن هیئت وزرای ایران در طهران در ۷ شوال معزول شده و هیئت تازه‌ای در ۱۸ شوال منصوب گردید. در حدود ۲۸ شوال دولت ایران اعلان کرد که قرار داد مزبور موقوف الاجرا خواهد بود تا وقیقه برای مجلس ملی ایران عرضه شود و در حدود غره ذی الحجه مشاورین نظامی انگلیسی باستانای یک نفر از طهران بیرون رفتند و مفتش انگلیسی وزارت مالیه هم استعفا داد. در همان تاریخ هم قشون انگلیس از مشهد بیرون رفت.

* * *

امنیت عامه در ایران در سال گذشته رو بتراید بود. یکی از بهترین کارهای دولت ایران قلع و قمع ریشه دزدان و راهزنان بود در یکسال پیش ولی بعدها دزدها نیز معنی قوت اجتماعی را دریافته در اغلب جاها و مخصوصاً در خوی و سلماس و اورمی، در اردبیل و خلخال، در مازندران و در خراسان شروع بقتله نمودند.

تعلیم عمومی از یکی دو سال باینطرف رونق گرفته و مخصوصاً در این اواخر در ولایات کوچک نیز اداره معارف و مدارس دولتی برپا شده است ولی تنگی مالیه از اجرای سرعت لازمه میکاهد.

پول از کجا باید پیدا شود؟ ایران مملکتی فقیر است و آباد و منظم هم نشده لهذا ممالک خارجه تا اطمینان کافی از نظم اداره مالیه نداشته باشند پول خود را بآن مملکت دور دست نمیدانند. بهمین سبب تنها انگلیس بود که بایران کم و بیش پول میداد زیرا که همسایه بود و خود علاقه داشت و میتوانست پول خود را وصول کند ولی او هم در مقابل مدد جزئی دست و پای مملکت را در حقوق و آزادی خود می‌بست. نتیجه همین بی پولی از یکطرف و بی اعتنائی سایر دول بمسئله ایران در موقع صلح عمومی از طرف دیگر یکی از اسباب عمده انعقاد قرار داد انگلیس و ایران در ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ شد که باعث نارضایت استقلال دوستان ایران و ازدیاد تسلط انگلیس در ایران شد ولی حالا که ظاهراً پیش آمد اوضاع ممکن است قدری دست و پای ایران را بازتر کند اولین اقدام مبارک (اگر ممکن باشد) استخدام مستشاران مالی از ایالات متحده آمریکا و اخذ مدد مالی از آن مملکت است بارعایت سایر شرایط دوستی و وداد با انگلستان.

اجابت استمداد

در اجابت استمدادی که در شماره ۷ کاوه راجع بکمک خواستن از صاحبان همت در تقویت اساس روزنامه کاوه باینکه چند نفر هر کدام یکباره دوینست تومان برای این کار بدهند اولین صدای امداد از جناب آقا محمد تقی افشار از تبار محترم بمبئی رسید. جناب ایشان که خیلی علم و معرفت دوست میباشند علاوه بر آنکه در این مورد صد لیره انگلیسی برای این مقصود با اداره کاوه ارسال فرموده‌اند در ترویج روزنامه کاوه نیز سعی بلیغ فرموده و حتی وکالت این روزنامه را در هندوستان قبول فرموده‌اند. اداره کاوه از این همت ایشان اظهار تشکر مینماید.

شخص دوم که مستوجب سپاسگذاری ما در این باب است جناب رئیس تجارتخانه حاجی علی اکبر شیرازی و پسران در منچستر میباشند که ایشان نیز پنجاه لیره انگلیسی برای این کار داده‌اند. از جناب ایشان نیز بجهت این همت عالی و هم بواسطه قبول زحمات کاوه تشکر مخصوص داریم.

قانع تر بشود و خود را زیاد بر مدعا بقلم نهد (چنانکه همین امید هم می‌رود) نیز یک همسایه و دوست خوبی در طرف شمال میشود.

* * *

از حیث سیاست خارجی ثباتی در امور ایران نیست زیرا که مادامیکه انقلابی که جنگ در عالم بحدوث آورده فرو نشیند و مخصوصاً کار مملکت روسیه سرانجام قطعی پیدا نکند هر ترتیبی که در ایران پیدا بشود نیز موفقی خواهد بود و دیر یا زود آن ملت بزرگ که همسایه بلافاصله اروپائی ما هستند با ماوراء حدود خود در آسیا کاری (چه خوب چه بد) خواهند داشت. همچنین اوضاع عثمانی و تصفیه نشدن کار آن مملکت و در واقع مداومت جنگ در آنجا، اوضاع عراق عرب و جابجا شدن انگلیس در آن خطه، اوضاع دول جدید الأحداث شمالی ما و مخصوصاً ارمنستان و دولت قفقاز که هنوز در حال تلاطم و انقلاب است، اوضاع بخارا و ترکستان عواملی هستند که مستقیماً در حالت آرامی و سلامت ایران تأثیر دارند. علاوه بر این جریانات مهم نهضت‌های انقلابی در فرنگ و طلوع دوره جدیدی در معامله دول اروپا با متصرفات شرقی خود (مانند مسئله مصر) و اختلافات منافع که در میان دول بزرگ پیش می‌آید و گاهی فرصتی از آن برای ملل ضعیفه در برداشتن قدمی معتدلانه بسوی آزادی میشود نیز عوامل ضعیف امید و بیم در سیاست ایران هستند که چندان اعتماد را نشاید. اوضاع روسیه اخیراً در حال توقف است ولی این انقلاب بزرگ تصفیه نشده و استحکامی هم نیافته و لهذا تا این دیگ پر جوش از غلیان بیفتد و شکل ثابتی از میان آن بیرون بیاید طولی خواهد کشید و دائماً منشاء آثار گوناگون در ولایات سرحدی ما خواهد بود. از آنجمله در خراسان «خدو» نام از اشرار و دزدان معروف بحماییت روسها چندماهی است که اسباب اضطراب آن سامان است و دولت و قوای آنرا بخود مشغول کرده و باعث لشکر کشی شده است. و پس از ماهها حمله بسرحدات خراسان بکمک حکومت بالشویکی تاشکند بالاخره در حدود ۱۰ ذی الحجه ۱۳۳۸ قوای دولتی بحمله و جنگ قلعه‌ای را که خدو در آن بود گرفتند. ولی مهمترین نتایج و خیمه‌ای که از اوضاع کنونی روسیه در ولایات سرحدی ایران دیده میشود در ولایات جنوبی دریای خزر است یعنی در گیلان و مازندران که شرح اولین قسمت ظهور آن در شماره ۷ کاوه نوشته شده است. در حدود ۱۷ ذی القعدة ۱۳۳۸ روسها جنائزاً گرفتند و بدین واسطه اروپائیا در تبریز مضطرب شده بخمال حرکت از آنجا اقتادند. دولت روس ظاهراً ادعا میکند که دستی در انقلابات گیلان نداشته و قشونی در آنجا ندارد لکن حکومت بالشویکی قفقاز آنچه ممکن است از باکو در تقویت نایره اغتشاش در ایران فروگذاری ندارد. قسمتی از قشون قفقاز باذربایجان رفته و در نواحی قراجه‌داغ تحریکات می‌کردند. دولت ایران در حدود ۲۸ شوال وزیر مختار خود را در روم مأمور کرد که بمسکو رفته و در باب تصفیه این امور مذاکره کند ولی بعد سفیر ایران در اسلامبول مأمور این کار شد و بمسکو رفت. در آذربایجان اغتشاش ونا امنی و جباول از حد گذشته. طوایف شاهسون در اردبیل و خلخال و اگراد شکاک و سمینقو در خوی و سلماس از تمام آن ایالت سلب امنیت کرده و آتش قهر روشن نموده‌اند.

ضمیمه شماره ۱۰ کاوه

مطالب راجع بداره

- ۱ - کسانی که در ایران طالب اشتراک روزنامه کاوه در سال آینده نیز (که از غره جادی الأولى ۱۳۳۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بنداومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته بفرستند که تا انتشار شماره اول سال آینده خبر قبول اشتراک بما برسد و مرتباً فرستاده شود ما شماره اول سال آینده را (شماره غره جادی الأولى را) نیز ب مشترکین خود میفرستیم ولی اگر تا انتشار شماره دوم خبری از پرداخت وجه اشتراک نرسد روزنامه از آنهائی که وجه را نپرداخته اند قطع میشود.
- ۲ - شماره های اول امسال یعنی از شماره ۱ تا ۶ مدتی است تمام شده و مجبوراً برای مشترکین جدید از شماره ۷ باینطرف فرستاده میشود و وجه اشتراک ششماه اخذ میشود. کسانی که وجه اشتراک سالیانه فرستاده اند نصف وجه در صندوق اداره بحساب ایشان محفوظ است و ممکن است در مقابل آن یا کتاب بخواهند و یا از بابت وجه اشتراک سال نو محسوب بدارند. اگر عده زیادی طالب شماره های اولی امسال پیدا شده و اطلاع بدهند ممکن است دوباره مقداری از آن شماره ها بطبع برسانیم.
- ۳ - وکالت کاوه (یعنی امر گرفتن پیشگی وجوه اشتراک و دادن قبوض و ایصال وجوه بما) در بوشهر و فارس با جناب آقای آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجانی کازرونی در بوشهر و جناب آقا میرزا احمد خان بزوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس در شیراز است و در اصفهان با جناب آقا میرزا محمد علی مکرم و دواخانه آقا میرزا غلامرضا و در مشهد با جناب آقا میرزا محمد علی خان صاحب کتابخانه نصرت است.
- ۴ - هر کس طالب سلسله انتشارات کاوه یعنی کتبی که اعلان آنها در پشت این ورقه درج است میباشد میتواند پول آنها را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته بما بفرستد تا برای ایشان مستقیماً ارسال شود.
- ۵ - بهترین راه فرستادن پول از ایران آنست که براتی از بانگ شاهنشاهی باسم اداره کاوه یا مدیر آن حواله لندن گرفته و آن برات را جوف مکتوب سفارشی بما بفرستند که ما از لندن وصول میکنیم.
- ۶ - خیلی مکاتیب و جراید بداره میرسد که عنوان آنها صحیح نوشته نشده و یا بخط فرنگی نیست و باعث زحمت پستخانه میشود و شاید مقداری دیگر هم اصلاً بهمین سبب از میان رفته و نرسیده. عنوان پاکت باید مطابق آنچه در صفحه اول کاوه بخط فرنگی چاپ شده نوشته شود.
- ۷ - اگر یکی از تجارخانه های محترم در ولایاتی که ما وکیل نداریم و مخصوصاً در مشهد و رشت و کرمان و همدان و کاشان حاضر قبول وکالت کاوه باشند خواهش میشود اطلاع بدهند که اسباب امتنان اداره میشود.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان	یا اوضاع اقتصادی ایران . . .	۲۰	۵۰	نیم لیره انگلیسی
(۲) کشف تلیس از روی اسناد	محرمانه انگلیسی در باب ایران	۴	۱۵	دو شیلینگ »
(۳) جنایت روس وانگلیس	نسبت با ایران	۱	۳	یک » »
(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی	ایران	۵	۱۵	سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی مبارزد



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان
در آلمان ... ۶۰ مارک
در سایر ممالک یک لیره انگلیسی
قیمت هر شماره رای تک فروشی
در ایران ۳ قران است

کَاوَه
۱۳۲۴

۶ تیرماه ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = عرّه ربيع الأول سنه ۱۳۳۹ = ۱۳ نوامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 11 • Jahrg. 5

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کاوه در سال آینده آن (که از عرّه جدی الأولى ۱۳۲۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بنداومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلائی کاوه پرداخته و قبض گرفته بداره بفرستند بطوری که تا موعده انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بما برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

نکات و ملاحظات

اسلامی شمرده میشود، و نه انحطاط اخلاقی مفرط طبقه عالی شهر نشین ایرانی و خصوصاً پایتخت و شیوع عام دزدی در عمال دولت و دروغ و اسباب چینی و عشق غیر طبیعی در میان عامه طبقات ملت و وجود یک اردو لشکر از مفتخواران زورگو که اولیای دولت را از هر قسم که باشند مجبور بباغ دادن بآنها میکنند - هیچ کدام از این معایب اساسی بقدر عُشر اهمیت عیب پیسوادی عمومی را ندارد و امّ المعایب، علة اللعل بدبختیها، سر چشمه اصلی همه نواقص، و منشاء تمام خرابیها همین بلای پیسوادی عامه است. لکن اگر درست دقیق شویم و در راه رستخیز ایران غور نمائیم می بینیم یک بدبختی بزرگ دیگری در کار است که در نتیجه منفی خود حتی بدتر و بزرگتر از پیسوادی عمومی است. این فقره را بطور اختصار میخوایم ذیلاً بیان بکنیم ولی فهم صحیح مطلب محتاج بتأمل و غور و نظر است.

بدون هیچ شکی بزرگترین عیب و نقص و بدترین بدبختیهای بزرگترین بدبختی
ایشمار مملکت ما پیسوادی عمومی است و در این باب ایران
حاجت به هیچ گونه بحث و تدقیق نیست. نه نقص ثروت،
نه نداشتن راه منظم، نه خرابی آلت تعلیم یعنی الف باه عربی، نه اسیری
زنان و پستی حالت اجتماعی آنان و محرومی این قسمت از ملت از تربیت
و تجربه، نه تداول الکل و وافورکشی عمومی و تریاک، نه شیوع بی امان
امراض قتاله و بی پناهی ملت در مقابل آنان، نه انقراض نسل و
اضمحلال ملت بواسطه عمومیت امراض منحوس تناسلی، نه عبودیت دهقان
و خرابی فلاحت، و حتی نه خرافات بی اساس مذهبی و آرایشها و
برگ و سازهای که باساز دین بسته شده و اغلب علة اللعل بدبختیهای اقوام

فعالاً از عموم ملت ایران بواسطه عدم شیوع تربیت و تعلیم فقط یک قسمت کوچکی ممکن است در امور عامه و صلاح و فساد مملکت فکر یا دخالت کند که در واقع طبقه با سواد و مرفه الحاح شهر نشینان است و باقی یا ابدأ در این گونه امور دخالتی ندارند و یا بکلی بی قید میباشند. از این طبقه اولی نیز قسمتی بکلی فاسد و در پی منافع شخصی تا مشروع خود بوده یا آنکه هیچ کاری باصلاح مملکت ندارند و یا اصلاً دشمن وطن خود میباشند و غالباً شاگرد مدرسه طبقه دوره استبدادی «بزرگان» و حکام ایران هستند. ما از این دو دسته میگذریم و میرسیم بسردسته و طن پرستان و تجدد طلبان که اخیراً با نام مشروطه طلبان و استقلال خواهان در سیاست عمومی مملکت نیز مداخله پیدا کرده اند. البته اگر یک عیب بزرگ اساسی و عمومی در مملکتی هست که بدون رفع آن محال است اهل آن کشور قدم بجاده تمدن و ترقی بگذارند آنرا باید همین طبقه صالح از اهل مملکت اصلاح نماید. حالا اگر بتشریح و تحقیق معلوم شود که این طبقه یعنی طبقه با سواد و تمدن دوست و علاقه مند در امور مملکت نیز از رفع عیب اساسی قاصرند آیا این خود یک عیب بزرگتر از خود عیب اساسی میشود و آیا نتیجه ثابت شدن یک چنین مطلبی باعث خاموشی هر گونه شعله امید در باره آینده مملکتی که در گذشته مردان نامور زیادی از آن برخاسته و اکنون در ریاض شوره زار گردیده نمیشود؟ بلی آن دسته از مردم با سواد و ترقی دوست و استقلال طلب و آزادی خواه و تربیت شده یا قبا راسته نیز که فقط و فقط اصلاح امور عامه از آنها انتظار میرود نیز بر دو قسمت هستند و بدبختانه قسمت سوئی تاکنون در میان آنها دیده نمیشود. یک قسمت از آنها سیاستون عوام و تربیت شدگان کم عمقی هستند که استقلال و آزادی مملکت را دوست دارند و بعضی از آنها شاید واقعاً حاضر بقبول زحمت و رنج هم در راه بلندی مقام وطن خود هستند ولی نقص بیعلمی و کوته نظری همه فواید نیت خوب و مساعی غیرتمندانه آنان را ضایع میکند. این جمع کجاست میکنند که وطن پرستی عبارت از دوست داشتن تمام یا اغلب عادات و آداب و تمدن خود و چسبیدن بآنها میباشد. خود پسندی ملی آنها را وادار میکند براینکه گمان کنند که ایرانی در خیلی امور بر ملل متمدنه فائق است و حتی سعی در اثبات مزیت ایران و ایرانی در هر باب و یا اقلماً برای تسلی خود در بعضی امور بر سایر ممالک و ملل دارند. ابتدا در فواید خوردن غذا با دست پنجاه دلیل میتراشند و چون همرا بصد دلیل دیگر رد بکنند میچسبند بخوشحظی خوشنویسان ما و کجی خط فرنگی و چون پس از یک سال جزو و بحث عاقبت از محبت الف بای کج و کوچ عربی نیز دست بردارند لباس زنهارا عنوان میکنند و بالاخره اگر عمر یک شخص دانا بیست سال شب و روز صرف تربیت و باز کردن چشم یک نفر تنها از این آقایان «وطن دوست» گردد باز چون در عمق تمدن اروپائی نفوذ و غور نکرده و روح مطلب را حالی نشده قبول نخواهد کرد که تمدن یونانی و رومی بلا شرط از تمدن بابلی و هندی و ساسانی هزار درجه عالتر است و این یک دنیای دیگری است غیر از آن. از این جمع با آنکه خیلی اجزاء

* * *

آفت محصلین مدارس متوسطه و عالیّه ایرانی در داخله و خارجه مبتلای
نغم یک آفتی هستند که در صدی هشتاد و بلکه بیشتر آنها مدرسه را تمام
نمیکنند و تحصیل خود را با آخر نبرسانند و یا اولیای جاهل آنها تحصیل
نیمه کاره آنها را کافی دانسته آنانرا برای جا دادن در ادارات بیحساب دولتی
که سند لیاقت علمی مطالبه نمیکند از مدرسه بیرون میآورند و یا خود جوانها
برای باز نماندن در عیش و بطالت از جوانان دیگر تحصیل را ناقص گذاشته
و بیرون میروند. آنها نیز که بفرنگ میروند عموماً یا تحصیلات خود را
ناقص گذاشته و یک مخلوفی بین کبک و کلاغ شده برمیگردند و یا اگر
تحصیلات خود را درست تکمیل کرده و با پول مملکت خود معرفت کافی
اندوختند دیگر بایران بر نمیگردند و در واقع مهاجر میشوند و باین طریق
می بینیم علاوه بر عیب سابق الذکر که در طبقه مردان مملکت است و ما
آنها بزرگترین بدبختی ایران نامیدیم مایه تخم گیری معرفت و ترقی (یعنی
جوانان محصل) نیز در آن ملک بدبخت دوجار این آفت سوزان و مهلک است.
داروین^(۱) فیلسوف مشهور انگلیسی که مؤسس عقیده نشو و ترقی^(۲)
توانش گفت در یکی از تألیفات خود گوید که قانون انتخاب طبیعت^(۳)
و تنازع بقاء^(۴) و تراکم ارثی^(۵) همیشه مقتضی و مستتج بقاء اکمل^(۶) نیست
بلکه نتیجه این قوانین طبیعت بقاء انب^(۷) است و از این جهت گاهی
همین قوانین طبیعت موجب تنزل یک جنس حیوانی میگردد. عالم مشار
الیه برای اثبات این فقره یک مثال میآورد از یک نوع مگس که در یکی
از جزایر کاناری (در مغرب آفریقا) موجود است. این جنس مگس
با اینکه جنساً مثل مگسهای پرنده صحراست خوب نمیتواند پرد و فقط
مسافت کمی میجهد. داروین گوید جهت آن این است که ابتدا این
مگسها عیناً مثل سایر پرندگان نوع خود خوب میریدند ولی چون جزیره
کوچک است آن قسمت از مگسها که خوب میریدند بدریا افتاده و تلف
شدند و فقط بعضی از افراد مگسها که ضعیف و عاجز و یا ناخوش بودند
ماندند و باین ترتیب روز بروز مگسهای چالاک تلف شده و افراد ضعیفه
زنده ماندند و نسل آنها نیز بالطبع ضعیف تر شده و باز در نسل دوم هر
کدام بر حسب اتفاق تندرتر و پرنده تر بودند بآب افتادند و ضعیف ترها
ماندند تا بمرور زمان و توالی قرون یک نوع عاجزی بتوارث نسلی پیدا
شد. این فقره یک مثال خوبی است برای اینکه فهمیده شود که چطور
ممکن است ایران با وجود سیر بطرف جلو فقیرا برود و بمرور زمان
بجای ترقی تنزل بنماید زیرا آنها از ابتدای ملت که کم و بیش پر و بالی
از علم و معرفت پیدا میکنند با کمال بیعلاقگی و خود پرستی مادر و برادر
خود را در جزیره بدبخت جهل و فقر و ذلت گذاشته بسوی اقیانوس
تمدن و خوشگذرانی میروند و درست مضمون «آنها که خبر شد خبری باز
نیامد» در آنها مشاهده میشود.

معنوی آنها و تنزل ما واقف میشوند و خوبی و راحت و آزادی و آبادی
و خوشی و امنیت ممالک مغرب زمین را در میانند تأثیری که در آنها حادث
میشود این است که کم از ملت خود سیر شده و از آن زندگی ناراحت
یا کم راحت نفرت کرده و بتدریج از قوم خود بیزار شده یا بکلی چشم
از آن مملکت و ملت پوشیده و فقط وقت و عمر خود را بزندگی راحت
و خوشگذرانی و سعی در جمع پول و صرف در فرنگ میکنند و یا اگر
جوش و خروشی داشته باشند زبان بطعن و تنقید ملت و مملکت اصلی خود
گشوده و بدگویی بآن قوم بد بخت را که بزرگترین بد بختی بی علاقگی
اولاد با معرفت خودش است بحال عامه پیشه خود ساخته و بالأخره
درست بتمام معنی کلمه دشمن وطن خود میشوند. یکی از رجال تربیت
شده ایران در موقع صحبت از یک جوان تربیت شده دیگر و در مقام
مدح او بخود نگارنده چنین گفت: «فلان شخص و افعاً جوان خیلی
خوب و بیمثل است در پاریس عزلت گرفته و با هموطنان خود هیچگونه
مراوده ندارد و حتی بقدری از ایران و ایرانیان متنفر است که بن میگفت
فلانی هر وقت بآئینه هم نگاه میکنم نفرت میکنم که باز یک ایرانی
دیده ام!!»

این است بزرگترین بدبختی ایران و بالاترین تمام بدبختیهای تصور
پذیر و این است بزرگترین اسباب نومیدی. وقتیکه اهل سواد و نخبه
یک قومی یا کوه نظر و بیخبر و عوام باشد بحدی که جنگ عمومی
دنیا را سر معدن فیروزه نیشابور ندارد و معتقد تمدن اروپائی نشود
و یا واقف باوضاع عالم ولی دشمن خاک خود و یا متفقر از آن باشد آیا امید
نجات و اصلاحی برای آقوم باقی میماند؟ دسته اول میخواهد زندگی پست و
کثیف و ذلیل را که با فقر توأم و از خوشگذرانی محروم است نگاهداشته
و خاک خود را مانند یک مزبله و منجلا ب گذاشته و فقط از استقلال
آن مدافعه کند و دسته دوم میخواهد خود از خوشگذرانی و عیاشی فرنگ
متمتع شده و آنچه ممکن است دیگران را نیز بترک «وطن بازی» دعوت
کرده و آنان را بملک خودش ارشاد کند. یکی از این دو دسته مثل آن
پدر مادری است که یک طفل علیل و بدگل و کچل و ناخوش و کثیف
و جاهل داشته باشند و باصرار معتقد آن باشند که بچه ایشان از بچه همسایه
متمول و سالم خوشگل تر و نظیف تر و با تربیت تر و زیباتر و بهتر
است و دسته دیگر مانند پدر و مادر دیگری است که عیناً بهمان ترتیب
طفلی داشته باشند ولی خوبی و قشنگی بچه همسایه و بدبختی بچه عزیز
خود را فهمیده و قبول داشته باشند منتها بجای اینکه این اقرار محرک آن
شود که طفل خود را معالجه کرده و لباس تمیز و قشنگ پوشانیده و تربیتش
کنند فرزند خود را بکوچه و دور انداخته و بچه همسایه را بفرزند خود
بردارند. اگر در میان این دو جمع غیر طبیعی که هر دو عجیب و منفورند
قیاسی باید کرد باز بالنسبه آن پدر و مادر احمق اولی بر والدین بی وجدان
دومی ترجیح دارند.

Selection (۳)	Evolution (۲)	Charles Darwin (۱)
Accumulation (۵)	Lutte pour l'existence (۴)	naturelle
Persistence du (۶)	héréditaire ou hérédité du caractère acquis	
	Persistence du plus apte (۷)	plus complet

حیات داشته و در حدود سال ۱۴۰۰ وفات نمود از جمله کتب و نوشتجات گرانبائی که از زبان پهلوی عبری ترجمه نموده بود یکی هم همین «نامه تنسّر» بوده که معلوم میشود در قرون اول اسلام معروف مورخین عرب بوده چنانکه مسعودی نیز که در سنه ۳۴۶ وفات نموده هم در «مروج الذهب» و هم در «کتاب التنبیه و الاشراف» از تنسّر صحبت مینماید و حتی در این کتاب دوم که در سنه ۳۴۵ تألیف شده یک فقره از نامه تنسّر را هم که موضوع همین مقاله ما میباشد نقل نموده است.

غیر از مسعودی و ابو ریحان بیرونی و ابو علی احمد بن محمد مسکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) که آنها هم چنانکه در ذیل خواهد آمد ذکری از تنسّر نموده اند دیگر ظاهر آهیچکدام از مورخین مشرق ذکری از تنسّر نکرده اند^(۱) و چون اغلب تألیفات ابن المقفع هم بکلی از میان رفته است ممکن بود که از این نامه گرانبها هم دیگر هیچوقت اثری بدست نیاید ولی از حسن اتفاق یک روزی که محمد بن حسن بن اسفندیار که مؤلف کتاب مشهور «تاریخ طبرستان» است (در سنه ۶۱۳ تألیف شده) قریب پنج قرن پس از عهد ابن المقفع در خوارزم گردش و سیاحت مینموده از قضا در دکان یک کتابفروشی در میان کتابهای کهنه نسخه ترجمه عربی «نامه تنسّر» را پیدا مینماید که همان ترجمه ابن المقفع بوده و آن کاغذ را در مقدمه کتاب خودش بفارسی ترجمه نموده است و امروز فقط همان ترجمه فارسی در دست است و با آنکه ترجمه ترجمه است و هر مترجمی خود سرانه بدان چیزهای زیاد افزوده باز متضمن مطالب بسیار سودمند تاریخی فراوان میباشد.

اکنون اول قدری از شخص تنسّر صحبت کرده و بعد بتفصیل و تشریح نامه او خواهیم پرداخت. در خصوص اسم او باید دانست که در کتابهای سابق الذکر مسعودی این اسم چنان تحریف و تصحیف شده بود که محال بود دانست صورت و شکل اصلی آن چگونه بوده است ولی در کتاب پهلوی «دینکرت» که کتابی است مذهبی و در نیمه اول قرن سوم نوشته شده است از تنسّر صحبت میکند و او را «هیربدان هیربد» مینامد یعنی رئیس مذهبی و میگوید که اردشیر بابکان او را مأمور جمع آوری و ترتیب کتاب «اوستا» نمود و بخط پهلوی این کلمه تنسّر (𐭎𐭅𐭓𐭕) طوری است که سه طور میتوان آنرا خواند: تنسّر، توسر و تنسرو از آنجائی که در مقدمه ترجمه فارسی نامه تنسّر که در دست است مذکور است که «اورا تنسّر برای آن گفتند که بجملة اغضای او چنان موی رسته بود و فرو گذاشته که همه تن او چون سر اسب بود» لهذا میتوان تنسّر با نون مشدداً صحیح تر از دو احتمال دیگر دانست چون در این صورت این کلمه میتواند معنی

(۱) در «مجله التوارخ» هم (که کتاب تاریخی است بزبان فارسی و در حدود سنه ۵۲۰ تألیف شده و مؤلف آن مجهول است و یک نسخه منحصر فرد قدیمی از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است) در «باب العاشر - اندر یاد کردن که در روزگار هر پادشاهی بیغمبران که بودند و موبدان و سپهبدان و معرفان» مینویسد که «اندر عهد اردشیر بابکان سام بن رجیع دستور بود و ماهر موبدان موبد و . . . و نگارنده این سطور احتمال میدهد که گامه ماهر نیز تصحیفی باشد از کلمه توسر که همان کلمه تنسّر است که در قرائت از خط پهلوی توسر هم خوانده میشود چنانکه در ضمن مقاله خواهد آمد.

بلی این است بزرگترین بدبختی ایران که آن خاک بدبخت با همه معایب و نواقصی که دارد یک دسته سومی ولو خیل کم در میان اولاد خود ندارد که هم علم و معرفت و تمدن امروزه دنیا را فرا گرفته و فهمیده باشد و هم ترحمی بخویشاوندان و قوم بدبخت و ناخوش خود داشته در اصلاح حال آنان سعی کرده و قدمی بردارد و باین ترتیب بآنچه که باید بالأخره روزی شروع شود شروع شده باشد که ورنه این قافله تا بحشر لنگ است.

یک نامه از عهد ساسانیان

نامه «تنسّر»

دوره ساسانیان که چهار صد و هیجده سال^(۱) طول کشید عهد عظمت و جلال حقیقی مملکت ایران بود و هر چه را که از آن عهد و دوران باقی مانده ما ایرانیان باید بسیار گرانبها دانسته، مایه افتخار خود شمرده و بجان و دل خریدار آن باشیم.

از این عهد ارجند بدبختانه اسناد تاریخی مستقیمی که حقیقه در همان عصر نوشته شده باشد بسیار چیز کمی در دست است و هر چه بوده بمروار ایام برده سیل فنا گردیده است. امروزه چیزی که در دست است عبارت مینماید اولاً از یک عده کتیبه‌هایی که پادشاهان ساسانی در بدنه کوههای قلمرو خاک یا ممالک متصرفی خود بیادگار گذاشته اند و ثانیاً دو سند تاریخی ذیل: یکی کتاب کوچکی باسم «کارنامه اردشیر بابکان» که مشتمل بر وقایع زندگانی و ظهور و فتوحات اردشیر بابکان بانی سلسله سلاطین ساسانی است (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) که در حدود سنه ۶۰۰ میلادی باید نوشته شده باشد و مشهور است و دیگری صورت نامه‌ای است منسوب به «تنسّر» هیربدان هیربد^(۲) اردشیر بابکان که در جواب نامه پادشاه طبرستان باو نوشته و باو تکلیف میکند که اطاعت باردشیر بابکان را قبول نموده و او را شاهنشاه بشناسد^(۳).

بر خلاف «کارنامه اردشیر بابکان» متن اصلی این نامه که بخط وزبان پهلوی بوده بدبختانه بدست نیامده و امروز فقط یک ترجمه فارسی از آن در دست است و شرح این مسئله از قرار ذیل است: عبد الله بن المقفع ابن مبارک ایرانی مشهور که اهل جور از ایالت فارس بود و اسمش بفارسی قبل از آنکه قبول اسلام نماید روزبه بوده^(۴) و در زمان خلفای اموی

(۱) نولدیکه: «تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان»، صفحه ۴۳۵.

(۲) هیربدان هیربد منصبی بود رسمی که در عهد ساسانیان بمتولی باشی آتشکده‌ها داده میشد.

(۳) علاوه بر اینها و نوشتجات مذهبی کتاب کوچک دیگری نیز از عهد ساسانیان مانده موسوم به «یادگار نامه زریران» که چون جنبه داستانی دارد در فوق در جزو اسناد تاریخی محسوب نگردید. در خصوص این کتاب رجوع شود بشرح مبسوطی که در مقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه» در شماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۰، ستون راست مندرج است.

(۴) در خصوص ابن المقفع نیز رجوع شود بمقاله «منشاء قدیم و مأخذ اصلی

شاهنامه» در همین شماره کاوه صفحه ۱۰-۱۱.

در آمده است^(۱). علمای «ایران‌شناس» فرنگی را که در خصوص این نامه تتبعات و کاوشهای علمی نموده‌اند یقین حاصل شده است که این نامه حقیقه از عهد ساسانیان است منتهی نظر بعضی نکات و مطالب آن^(۲) بعضی از علمای مذکور را عقیده چنان شده که این کاغذ در عهد انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) نوشته و یا اقلاً تهذیب شده است^(۳).

ابن المقفع شرحی مقدمه مانند نیز بر ترجمه خود افزوده است که حاکی می‌باشد بر استیلای اسکندر بر ایران و تشکیل شیوه ملوک الطوائفی در آن مرزوبوم و مرگ اسکندر و خروج «اردشیر بابک بن ساسان» و مقدمه مذکور چنین شروع می‌شود: «چنین گوید ابن المقفع از بهرام بن خورزاد [و او] از پدر خویش منوچهر موبد خراسان و علمای پارس» و از اینرو میتوان گمان ضعیفی نمود که شاید ابن المقفع عین متن پهلوی نامه تَنَسَّر را در دست نداشته است ولی بهر حیث از بعضی قراین دیگر استنباط می‌شود که بطور یقین متن پهلوی نامه مذکور (اصلی یا غیر اصلی) در میان بوده است و فقره ذیل این مطلب را تا حدی ثابت مینماید: ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) در کتاب خود موسوم به «تحقیق ما للهند من مقوله مقبولة فی النقل او مردوله»^(۴) در باب علوم و مذاهب و عواید هند در موقع صحبت از نکاح المقت که در زمان ساسانیان معمول بوده (نامه تَنَسَّر هم از آن صحبت میکند) مأخذ خود را «نامه تَوَسَّر» هربدان هربد به پدشوارگشاه در جواب وی» مینویسد و ازینرو معلوم می‌شود که مطالب مزبور را از روی ترجمه عربی ابن المقفع نموده و الا او هم «تَنَسَّر» مینوشت و از آنجائیکه در خط پهلوی حرف نون و واو یک شکل نوشته می‌شود یعنی همان کلمه تَنَسَّر تَوَسَّر هم خوانده می‌شود پس این خود دلیلی می‌شود بر اینکه مأخذ ابو ریحان غیر مستقیم یک متن پهلوی از نامه تَنَسَّر بوده است^(۵).

چنانکه در فوق گذشت علاوه بر مسعودی و بیرونی ابو علی احمد مسکویه هم در «تجارب الأمم» ذکری از تَنَسَّر مینماید و در موقع سخن راندن از اردشیر بابکان مینویسد: «او [اردشیر] آدم با رأی و حزمی بود و فکر بلند داشت و طرف اعتماد او شخص دانای فاضلی بود از فارسیان معروف به تَنَسَّر که هربد بود و مدام در فکر و تدبیر کار اردشیر بود و در سیاست مملکت با او همراهی مینمود...»^(۶).

مذکور را برساند^(۱). مسعودی در «مروج الذهب» در موقع صحبت از اردشیر از روایتی که وی در آغاز سلطنت خود با شخص مقدسی از نسل سلاطین گذشته که موسوم به «تَنَسَّر» بوده سخن میراند و میگوید که این شخص «افلاطونی المذهب»^(۲) بوده. در «کتاب التنبیه و الأشراف» باز همین مورخ مینویسد که «تَنَسَّر موبد اردشیر بوده و مردم را بدو میخوانده و مُبَشِّر ظهور وی»^(۳) بوده است و در جای دیگر همان کتاب باز در ذکر ظهور اردشیر شرحی مینویسد که ترجمه آن از قرار ذیل است:

«... ما ذکر کردیم سبب را در آغاز ظهور اردشیر و خبر داعی وی تَنَسَّر (تَنَسَّر) زاهدرا که بعضی از مردم او را دوشتر (توسر) مینامند و مذهب افلاطونی داشت و از اولاد پادشاهان ملوک الطوائف بود و سلطنت پدرش در فارس با او خامه یافت و او زاهد شد و اینکه چگونه او مردم را دعوت باطاعت بردشیر نمود و ظهور او را بشارت داد و دعا باطراف فرستاد و با اردشیر همراهی نمود تا آنکه کار سلطنت را برای او آماده ساخته و او را تمام ملوک الطوائف غالب ساخت. و تَنَسَّر (تَنَسَّر) دارای رساله‌های متمایزی است در انواع سیاست ملک و دین که شرح حال اردشیر را بیان مینماید و سبب اقدامات و کردار وی را در اموریکه در سلطنت و در دین بیان آورده و هیچ یک از ملوک پیش از او نکرده بودند موجه مینماید و میگوید که صلاح حال و وقت در این بوده است. از جمله نوشتجات وی رساله‌ای به ما جُشَنَن... و رساله‌ای بیادشاه هند و رساله‌ها و نوشتجات دیگر است^(۴)».

دائرة‌المستشرق مشهور فرانسوی در مقاله خود در باب نامه تَنَسَّر مینویسد: این نامه تَنَسَّر اگر صحیح و موثق باشد یعنی اگر با وجود آنکه اول از پهلوی عبری ترجمه شده و بعد از عربی بفارسی باز صورت اصلی خود را از دست نداده باشد و ترجمه متنی باشد که هربدان هربد اردشیر نوشته است در این صورت پس از کتیبه‌های خط میخی هخامنشیان و کتاب آوستا قدیمترین سند تاریخی است که از ایران قدیم برای ما مانده است و حتی میتوان آنرا از آوستا هم قدیمتر دانست یعنی از صورت و شکلی که آوستا پس از تدوین قطعی خود گرفت و مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که یک قسمت آوستا در دوره اولین جانشینان اردشیر بتحریر

(۱) دائرة‌المستشرق در مقاله خود در خصوص نامه تَنَسَّر مینویسد که وجه تسمیه مذکور با لفظ تَنَسَّر مطابقت ندارد چون تَنَسَّر مرکب است از دو کلمه «تَن» و «سَر» ولی نکته مهم که رستن موی ر تمام اعضای او باشد از این دو کلمه مفهوم نمیشود ولی اگر قبول نمائیم که این کلمه در پهلوی با دو نون نوشته می‌شده و بعد چنانکه اغلب دیده شده یک نون را در نوشتن حذف نموده‌اند وجه تسمیه صحیح می‌گردد چه در اینصورت «این کلمه تَنَسَّر میشود یعنی تَن و سَر (تنو و سَرزو) که معنی آن «کسی که موی روی تمام بدن دارد» است. و چون مطلب مزبور درست روشن نیست عین متن فرانسوی آن هم نقل شد: «Si l'on suppose que le pehlevi tnsr a laissé tomber, comme il arrive souvent, une lettre répétée, on aura tnsr, c'est à dire tan-vars (tanu-varessô) qui a du poil sur tout le corps». Journal asiatique, mai-juin 1894, p. 508.

(۲) مروج الذهب، طبع لیدن جلد دوم، صفحه ۱۶۱.

(۳) «کتاب التنبیه و الأشراف» طبع لیدن، صفحه ۹۹.

(۴) ایضاً، صفحه ۱۰۰.

(۱) منقول از مقاله دائرة‌المستشرق در مجله «روزنامه آسیائی»، مارس-آوریل

۱۸۹۴، صفحه ۱۸۸-۱۸۹.

(۲) در خصوص این نکات و مطالب رجوع شود بکتاب «سلطنت ساسانیان» تألیف کریستین، صفحه ۱۱۰-۱۱۱ و بکتاب «ایران‌شهر» تألیف مارگوارث، صفحه ۳۰ و ۴۸.

(۳) رویه‌رفته چنان بنظر می‌آید که یک چیزی از این نامه اصلی و از خود تَنَسَّر بوده است و بعدها در عهد انوشیروان و یا در طول دوره ساسانیان مکرراً در او دستبرد تازه بعمل آمده باشد.

(۴) طبع لندن، سنه ۱۸۸۷ میلادی، صفحه ۵۳.

(۵) «سلطنت ساسانیان»، صفحه ۵۱، حاشیه ۱.

(۶) تجارب الأمم، طبع لیدن، جلد ۱، صفحه ۹۸.

کاغذ تَنَسَر چنين شروع ميشود:

« از جَسَنفشاه شاهزاده طبرستان و قَرشوادگر و چيلان و ديلمان و رويان و دماوند نامه بَتَسَر هر بهد هرابده (اردشير) رسيد خواند و سلام فرستاد و سجود ميكند و هر صحيح و سقيم که در نامه بود مطالعه رفت و شادمان شد اگر چه برخي بر سداد بود و برخي بافساد اميد است که آنچه سقيم باشد بصحت مبدل شود ».

تَنَسَر جَسَنفشاه را « شاه و شاهزاده » مينامد و در باب پدر او ميگويد که:

« پدر سعيد تو بعد از نود سال عمر و پادشاهي طبرستان سخن مرا بسم قبول اصفا فرمودي ».

و در خصوص خود ميگويد که:

« بر عقلا و جهلا و اوساط و اوباش پوشيده نيست که مدت پنجاه سال است تا نفس اماره خويش را برياضتها از لذت نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نمودم غرض من از تقرير طريقت و سيرت خويش بدانکه احکام آن راي و ساخته من نيست. مرا چه زهره آن باشد که در دين دليري کرده چيزي حلال را از زن و شراب و لهو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد چنان باشد که حرام را حلال داشته باشد ».

در خصوص ايرادي که جسنفشاه در نامه خود باردشير گرفته و گفته بوده که وي بدعت در دين مينهد و « حق اوليان طلبد بترک سنت » تَنَسَر مینويسد:

« ميداني که اسکندر از کتاب دين ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت باصطخر. سر يکي (نسکي؟) (۱) از آن در دهامانده بود و آن نيز جمله قصص و احاديث بود شرايع و احکام نداشتند تا آن قصص و احاديث نيز از فساد مردم روزگار و ذهاب سنت و حرص بر بدعت و طمع فخر از ياد خلائق چنان فرو شد که از صدق آن الفی (۲) نماند پس لابد چاره نيست که راي صائب صالح در احياي دين باشد ».

فقره ذيل راجع برزم و بزم و صلح و حرب اردشير يکي از مفيدترين فقرات نامه مزبور است:

« ديگر آنچه سئوال کردی از رزم و بزم و صلح و حرب شهنامه. بدانند که زمين چهار قسم دارد يک جزء زمين ترک ميان مغارب هند تا مشارق روم دوم ميان روم و قيط و بربر و عبرانيون و سوم سياهان از بربر تا هند، چهارم اين زمين که منسوبست بپارس و لقب « بلاد الحاضرين » ميان جوي بلخ تا آخر بلاد آذربايجان و ارمينيه و فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان. و اين جزء چهارم بر گريده زمين است و از ديگر زمينها بمنزله سر و ناف و کوهان و شکم است و من تفسير کنم: اما سر براي آنست که رياست و پادشاهي از عهد ابرج بن فريدون پادشاهان مارا بود و حاکم بر همه ايشان بودند و خلافي که در ميان اهل اقاليم برخاستي بفرمان و راي ايشان قرار گرفتند و در پيش ايشان دختران خويش و خراج و هدايا فرستادند اما ناف آنست که ميان زمينهاي دنيا است و مردم ما اکرم خلائق و اعز و اتقي و اشجع و سوارى ترکي و زيرکي هند و خوب کاري و صناعت روم ايزد تبارک مجموع در ميان مردمان ما آفريده زياده از آنکه علي الانفراد ايشانراست. از آداب دين و خدمت پادشاهان آنچه مارا داد ايشانرا محروم گردانيد و صورت الوان و مويهاي ما بر اوسط آفريد نه سواد غالب و

(۱) نگارنده از آتجائ که در کتب لغت معنی کلمه سريک يا سريکي را نيافت و در نسخه بدل متن هم کلمه «بسکي» ديده شد لهذا احتمال ميدهد که اين کلمه در اصل «نسکي» بوده که معنی آن معلوم است که فصلي باشد از کتاب آوستا.

(۲) دارمستتر اين عبارت را فرانسوا اينطور ترجمه نموده: «Au point qu'il n'en resta pas un élif d'authentique» — Journal asiatique, 9^e Serie, T. III, p. 516 و ترجمه تحت اللفظي اين تفسير فرانسوي چنين ميشود « که بقدر حرف آلف هم از آنها چيزي که صدق و راست و طرف و ثوق باشد نماند ».

خلاصه بنا بمقدمه‌اي که ابن المقفع بر نامه مذکور نوشته و ترجمه فارسي آن از طرف ابن اسفنديار در مقدمه «تاريخ طبرستان» مانده پس از مرگ اسکندر « بعد طول مدت اردشير بابک بن ساسان خروج کرد و پادشاه شهر نهاوند و زمين عراقين و ماهات ماه نهاوند و ماه بسطام و ماسبدان و قزوين و سنجان در آن اوان اردوان بود و از ملوک طوايف بزرگتر و مطلع ترين او بود اردشير او را با تود ديگر که از ايناي نشانندگان اسکندر بودند بگرفت و بعضي را بشمشير و بعضي را بجبس بکشت و گذشته از اردوان در آن عهد عظيم القدر و رفيع مرتبه جسنفشاه (۱) پادشاه قَرشوادگر (۲) و طبرستان بود بحکم آنکه اجداد جسنفشاه از نايان سکندر بقره و غلبه زمين قَرشوادگر باز ستمه بودند و بر سنت و هوای ملوک فارس تولا کرده اردشير با او مدارا ميکرد و لشکر بولایت او فرستاد و در معالجه مساهله و مجامله مينمود تا بمقاتله و مفاصله نرسد چون ملک طبرستان جسنفشاه را روشن شد که از طاعت و متابعت او چاره نخواهد بود نامه نوشت پيش هر بهد هرابده اردشير بن بابک تنسر . . . چون تنسر نامه شاه طبرستان بخواند جواب نوشت برين جمله . . . » و از اينجا خود کاغذ شروع ميشود که در واقع اسم رساله بيشر شايسته آن است چونکه تخميناً متجاوز بر ۵۰۰ بيت است ولي ممکن است که اصل کاغذ باين مفصلي نبوده و « ابن المقفع خيلي چيزهاي تازه بر آن افزوده باشد و معلوم ميشود براي اينکه اين نوشته مجوسي را براي قارئین مسلمان خود قابل پذيرش نمايد بعضی آيات قرآن و انجيل شاهد آورده است که رايحه اينکه در متن اصلي نبوده بخوبي از آنها استنهام ميشود . . . علاوه بر اينها ابن المقفع که کليله و دمنه را هم از پهلوي بعربي ترجمه نموده يک حکايت مفصلي از آن کتاب را هم (۳) در نامه تَنَسَر بمناسبتي داخل نموده است و همچنين بعضي تفصيلات و مطالب ديگري که آشکار است که در متن پهلوي نبوده است » (۴).

مقصود عمده و اصلي تَنَسَر در اين نامه اين بوده که ايرادهائي را که جسنفشاه (گشَسَب شاه) باردشير گرفته رد نموده و ثابت نمايد که اردشير در تمام اقدامات خود ذي حق بوده و راجع بتکليف و صلاح جسنفشاه هم خطاب باو مینويسد:

« که راي من باعانت خلائق جز بر مکرمت نيست و خاص براي تو آنست بر اسبي نشيني و تاج و سرير گرفته بدرگاه شهنامه آت و تاج آن داني که او بر سر تو نهد و ملک آن داني که او بتو سيارد بايد که تو عزم را بر راي معجل داري و بزودي بخدمت رسي تا بدانجا نرسد که ترا طلب دارند و ذميم باشد و بنضب شاه مبتلا گردی و از مقام طوع بمنزل گره رسي ».

(۱) اصل اين کلمه «جسنفشاه» که مسعودی «ما حستس» مینويسد «گشَسَب» بوده که اسم علم است و در زمان ساسانيان متداول بوده است.

(۲) قَرشوادگر تحريفي است از قدسوارگر که اصلاً در پهلوي پشخوارگر بوده. نگارنده اين سطور در خصوص اين کلمه در مقاله خود در خصوص مزدک در شماره هاي ۳ و ۴-۵ از دوره جديد کاوه شرح مفصلي نوشته بدانجا رجوع شود (کاوه، شماره ۴-۵، صفحه ۱۲، ستون چپ، حاشيه ۲). در اينجا هيمنقدر بايد دانست که پشخوارگر اسم سلسله جبال واقعه در جنوب طبرستان (مازندران) بوده است.

(۳) مقصود حکايت پادشاه بوزينگان است که در ترجمه عربي کليله و دمنه که دوساسي (de Sacy) بطبع رسانده است ديده ميشود ولي در کتاب «پنچانترا» (Panchatantra) که اسم اصلي کتاب کليله و دمنه بزبان سانسکریت است ضبط است و از اينرو معلوم ميشود که در ترجمه پهلوي هم که معروف است در زمان انوشيروان شده موجود بوده است.

(۴) دارمستتر، صفحه ۳ از قسمت اول مقاله.

منشاء قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه

- ۲ -

در شماره گذشته دنباله سخن در خصوص شاهنامه بدانجا رسید که فهرست مختصری از کتب ایرانی قدیم که در قرون اولی اسلام در دست بوده و ترجمه عربی آنها معروف بود درج کردیم که بطور غیر مستقیم تملقی باسناد داستان ملی داشته و یا اصلاً راجع بوجود کتب پهلوی بود. اینک داخل شرح آن کتبی می‌شویم که مستقیماً راجع بداستان ملی بوده‌اند:

شاهنامه‌های پهلوی و عربی و فارسی

خدای نامه - سیرملوک الفرس - شاهنامه

خدای نامه

غیر از کتبی که ذکرش گذشت یک کتاب مهم دیگری هم در اواخر دوره ساسانیان تألیف شده که هم توان گفت مهمترین کتب باقیه از آن دوره بوده و هم برای موضوع ما مناسب مستقیم دارد و آن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است که بدلائل زیادی^(۱) وجود آن برای ما ثابت شده و اسمش نیز بدست آمده. مقصود کتاب «خدای نامک» پهلوی است (خدای نامه) که بهمان معنی شاهنامه بوده^(۲) و ما از مقدمه بایستقری^(۳)

(۱) اولاً آنکه تقریباً آنچه از تاریخ ایران از مأخذ بومی (در زبان عربی و فارسی) در دست مانده در همه مأخذ مستقله قدیمه که نقل از هدیگر نکرده‌اند متشابه و بطن قوی متحد المنشاء هستند ولایه از یک مأخذ مشترک گشایی قدیمیتری برداشته‌اند ثانیاً اسمی که از خداینامه و ترجمه آن در کتب عربی مانند الفهرست و کتاب حمزه بن الحسن اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء که در سنه ۳۵۱ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده و از ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته و ثالناً ذکر می‌کند که کتاب شاهنامه قدیم عهد ساسانیان در مقدمه شاهنامه فردوسی آمده دلایل وجود این کتاب بزرگ است که اساس مشترک شاهنامه و سیر الملوک‌های عربی بوده. فردوسی نیز در شاهنامه گوید: یکی نامه بد از که باستان فراوان بد و اندرون داستان * پراکنده در دست هر موبدی از و بهره برده هر بخردی.

(۲) خدای نامه ظاهراً بمعنی نامه خداوندان یعنی پادشاهان بوده که ترجمه عربی آن تاریخ ملوک الفرس یا سیر ملوک الفرس شد و بعدها باغلب تألیفاتی که از روی آن کتاب یا ترجمه عربی آن در عربی بعمل آمد سیر الملوک اسم داده شد و ظاهراً از قرن سوم هجری باینطرف بتألیفاتی که در فارسی عهد اسلامی در آن زمینه شد شاهنامه اسم دادند. یک احتمال دیگری هم در مسئله هست و آن این است که شاید خدای نامه اصلاً عنوان قسمت اول کتاب یعنی تاریخ پیشدادیان بوده و بعدها بمساحه بطور علم استعمال شده چه مسعودی در مروج الذهب دوبار ذکر کرده که طبقه اول ملوک ایران را خداهان می‌نامیدند. ثعالبی نیز در کتاب غرر ملوک الفرس (صفحه ۲۳۹) بیکسرو نسبت میدهد که گفت که عادت در قدیم بر آن جاری شده بود که پادشاهان پیشینیان ما را خدایان (اریاب) بنامند. ولی اینکه حمزه اصفهانی گوید که اولاد ماهویه قاتل یزدگرد آخری را در مرو هنوز خداه گشان می‌نامند دلیل بر آنست که این استعمال تا آخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده بایستقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

نه صفت و حرمت زاید، مویهای محاسن و سر ما نه جعد بافراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه. اما کوهان آنست که زمین ما با دیگر زمینها منافع و خصب [معیشت] بیشتر دارد. اما شکم برای آن است که هر چه درین سه زمین باشد بزمن ما آورند و تمتع مارا باشد از اطعمه و ادویه و اشربه و اغذیه و عطرها همچنانکه طعام و شراب بشکم شود و علمهای جله روی زمین بما روزی گردانند.»

چنانکه سابق مذکور گردید مسعودی در «کتاب التنبیه و الاشراف» یک فقره از کاغذ تنسرا بجسلفشاه (گشسب شاه) که وی ماجشس (ماه گشسب) مینویسد نقل نموده و برای تسهیل مقایسه در ذیل دو فقره مذکور را به عربی چنانکه در کتاب مذکور است و بفارسی چنانکه ابن اسفندیار آرا ترجمه نموده بنظر خوانندگان میرسانیم:

«و ذکر ذلک ایضا تنسر (تسر) موبد اردشیر الداعی الیه و المبسر بظهوره فی آخر رسالته الی ماجشس صاحب جبال دباوند و الرئی و طبرستان و الدیلم و جیلان فقال: «و لولا انا قد علمنا ان بلیة نازلة علی رأس الألف سنة لقلنا ان ملک الملوک قد احکم الأمر للأبد ولکننا قد علمنا ان الایلیا علی رأس الألف سنة و ان سبب ذلک ترک امر الملوک و اغلاق ما اطلق و اطلاق ما اغلق و ذلک للفناء الذی لا بد منه و لکننا و ان کتا اهل فناء فان علمنا ان نعمل للفناء و نختال له الی امد الفناء فکن من اهل ذلک ولائمن الفناء علی نفسیک و قومک فان الفناء مکف بقوته عن ان بیان و انت محتاج الی ان تعین نفسک بما یزینک فی دار الفناء و ینفعک فی دار البقاء و نسأل الله ان یجعلک من ذلک بارف منزلة و اعلی درجه (۱)»

«و اگر نه آنکه میدانم بعد از هزار سال بسبب ترک وصیت او تشویش و آشوبی در جهان خواهد افتاد و هرچه او بست بکشایند و هرچه او گشاد ببندند گفتی که او غم عالم تا ابد خورده است و اگر چه ما از اهل نیستی و فنائیم لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقا بسازیم و حلیت برای ابد کنیم باید که تو از اهل این باشی [و مدد مکن فنارا] تا زودتر خیر و سعادت خدمت دریاب که مباد شری بر تو و قوم تو بدید آید که حکما گفته‌اند ان الفناء مکنفی من ان یمن و انت محتاج الی ان یعین نفسک و قومک بما یزینک فی دار الفناء و ینفعک فی دار البقاء (۲)»

مترجم فارسی نامه تسر یعنی ابن اسفندیار در پایان نامه مذکور چنین مینویسد: «ترجمه سخن ابن المقفع تا اینجاست و السلام. اما در کتاب چنین خواندم که چون جسلفشاه طبرستان نامه تسر بخواند بخدمت اردشیر بن بابک شد و تحت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در قریب و ترجیب او مبالغه فرمود و بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد او را باز گردانیده طبرستان و سایر بلاد فرشادگر بدو ارزانی داشت و ملک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او ماند.»

این بود شمه مختصری در باب «نامه تسر» و مقصود نگارنده این سطور در اینجا فقط معرفی و عرضه داشتن این سند تاریخی بسیار سودمند بود پیشگاه ارباب معرفت نه تحقیق و تدقیق در باب آن و کسانی که طالب معلومات بیشتر و مفصل تر و عمیق در آن خصوص باشند باید رجوع نمایند بمقاله عالمانه‌ای که دازمستتر مستشرق مشهور فرانسوی در آن باب بانضمام متن فارسی نامه مذکور در مجله فرانسوی موسوم به «روزنامه آسیاتی»^(۳) نوشته و همچنین بفصلی که استاد کریستین دانارکی که معروف خوانندگان «کاو» هستند در آخر کتاب عالی خود موسوم به «سلطنت ساسانیان»^(۴) نوشته‌اند.

سید محمد علی جمال زاده.

(۱) کتاب التنبیه و الاشراف، صفحه ۹۹.

(۲) مجله «روزنامه آسیاتی»، سلسله ۹، جلد ۳، صفحه ۲۴۶-۲۴۷.

(۳) Darmsteter: Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan (Journal) Asiatique Série 9, Tom 3, p. 185-250, 502-555.

(۴) Arthur Christensen: L'Empire des Sassanides, p. 111-112.

درباریان آن پادشاه نیز ثبت شده. از مجراهای مختلف ما تا اندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم مثلاً در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران و شاهنامه فردوسی که بواسطه ترجمه فارسی (نه ترجمه عربی) بخدای نامه منتهی میشود بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست. مندرجات این کتاب بسیار حماسی و وطن پرستانه و مقید بطرفداری از خاندان سلطنت و ظمن بر غاصبین و یایغان و همه جا رزمی و رجزی بوده و هم از نطقهای جلوس پادشاهان و خطابه‌های خیلی منشیانه و وصایای سیاسی (عهد) و پند و اندرز پادشاهان با عبارت پردازی و سخن سرایی (که از قدیم مرغوب ایرانیان بوده) پر بوده و مخصوصاً محاورات و خطابه‌های اخلاقی در آن خیلی زیاد بوده است.

* * *

اسم کتاب پهلوی تاریخ ایران یعنی «خواتای نامک» که بعدها خدای نامه شد بواسطه مؤلفین کتب عربی بر ما معلوم است (۱) و چنانکه گفتیم بمعنی نامۀ خداوندان یعنی نامۀ خسروان بوده که بعدها بهمان معنی (برای احتراز از لفظ خدای) کلمۀ شاهنامه معمول شد. این کتاب را ابتدا عبد الله بن المتقّع ظاهراً در نیمه اول قرن دوم برنی ترجمه کرد و نام آنرا بعربی «سیر ملوک الفرس» گذاشت و بهمین واسطه تاریخ ایران و داستان سلاطین اساطیری در میان مسلمانان معروف شده و در ادبیات عربی انتشار وسیع یافت و باقصی بلاد مغرب و مصر و حجاز رسید و قصص ایرانی چنان در میان اعراب متداول و رایج شد که شعرای عرب در اشعار خود از آنها سخن راندند (۲).

چنانکه گفتیم علاوه بر خدای نامه قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوی بوده و مخصوصاً راجع بتاریخ خود ساسانیان که ربطی بخدای نامه نداشته و مستقل بوده‌اند و دلیل این آن است که در کتب تاریخی عربی قدیم و همچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران خیلی روایات و مطالبی پیدا میشود که از روایات ناشی از سیر الملوک ابن المقفع فرق زیاد دارد. علاوه بر این در تاریخ طبری مثلاً در خصوص اردشیر بابکان و سلاطین آخری ساسانی اخبار خیلی خوب و صحیح تاریخی آمده که قطعاً از خدای نامه نبوده و از مآخذ قدیم پهلوی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته و نیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوی بوده که قسمتی از مضمون آنها بعد از تألیف خدای نامه در تاریخ عمومی ایران داخل شده مانند کارنامه ارد شیر بابکان که هنوز اصلش موجود است و مانند رومان تاریخی مبسوط و دراز بهرام چوبین که مضمون آنرا از کتب تاریخی عربی و ترجمه فارسی طبری و شاهنامه بدست آورد و آنرا جبکة بن سالم بعربی ترجمه کرده و شاید بدین جهت اسم بهرام چوبین در ادبیات عرب معروف شد بود (۳). شاید کتاب قصه رستم و اسفندیار نیز مستقلاً موجود بوده که آنرا

(۱) حرة اصفهانی و الفهرست و مسعودی.

(۲) ابونواس در قصیده مشهور خود در هجو قبیله نزار و ابو تمام در مدح افشین

از ضحاک و فریدون اسم برده‌اند و هکذا.

(۳) یک شاعر عرب در حدود سنه ۲۱۵ در شعر خود از چوبین اسم میبرد

(الأغانی).

شاهنامه فردوسی میدانیم که سلاطین ساسانی بجمع و تدوین اخبار و تواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتیمی داشتند و از آنجمله خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت (۱). مندرجات مقدمه مزبور که در سنه ۸۲۹ تحریر شده اگر چه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست اما در این فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه که ظاهراً از روی مآخذ قدیمی است بسیار قریب با اعتماد و تصدیق است. بموجب مندرجات این مقدمه ابتدا بحکم نوشیروان تاریخ پادشاهان ایران از همه ممالک ایران جمع آوری شده «و پیوسته باطراف و اکناف جهان کس فرستادی تا در هر مملکت که حکایات ملوک آنجا تحقیق میکردند و نسخه آن بکتابخانه میسپردند» ولی تاریخ کامل و جامع ایرانرا ابتدا (بقول مقدمه شاهنامه از روی همان کتب تاریخی متفرقه خزانه نوشیروان) در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۳۱) یعنی در واقع میان سنه ۱۱ و ۱۵ هجری که مشار الیه سلطنت فعلی در تمام ایران داشت بحکم وی یک دهقانی (۲) عالم موسوم به دانشور از روی همان نسخه‌های قدیمی تألیف کرده و پرداخت که ظاهراً همان خدای نامۀ پهلوی (۳) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته تا آخر سلطنت خسرو پرویز (۴) برشته تحریر کشیده بود و آن اساس بزرگ سیر الملوکهای عربی و شاهنامه‌های فارسی دوره اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتب تألیف شده زیرا که بدون همچو مآخذی ممکن نبود اینهمه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع آوری و ثبت شود. دلایل و قراین زیادی بصحت اسناد تألیف این کتاب مهم بهمد یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجود است (۵). در مقدمه قدیم شاهنامه (۶) (غیر بایسنقری) در ضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران اسم فرخان (یا فرخانی) موبد زمان همین یزدگرد بن شهریار مذکور است و در بعضی نسخه‌های دیگر از آن مقدمه اسم رامین از

(۱) امیرزاده بایسنقر که در سنه ۸۳۸ وفات کرد نواده امیر تیمور لنگ معروف بگورکان است. مشار الیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته و مقدمه متداولی که در دیباچه اغلب شاهنامه‌ها درج است بحکم او نوشته شده.

(۲) مقصود از دهقانها در عهد ساسانیان و بعد از آن تا دو سه قرن ملاکین و نجای ایران بوده که در واقع ستون محکم هیئت اجتماعی و نگهبان آداب و روایات ملی بودند.

(۳) اینکه در زمان ساسانیان در دفاتر رسمی دولتی جدول سلاطین گذشته و مدت سلطنت آنها بدون فرق گذاشتن میان دوره اساطیری و تاریخی حقیقی از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده از مآخذ و مدارک مختلف ثابت شده و مخصوصاً آگاتیاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی صریحاً ذکر کرده که در زمان خسرو انوشیروان «دیفتر» های (یعنی دفترها) رسمی وقایع موجود بوده که بدقت و مواظبت تمام نگاه میداشتند ولی این فقره معلوم نیست که آیا داستانهای و افسانه‌های راجع باشخاص سلاطین و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده یا در افواه دائر بوده است.

(۴) صحت این مطلب را نولدیکه ثابت کرده باین دلیل که تواریخ و داستانهای که از مآخذ مختلفه در دست است تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر میروند و پس از آن اختلاف پیدا می‌شود و این فقره دلیل بر تغییر مآخذ است.

(۵) از جمله بردن اسم خسرو پرویز با احترام و ظمن برپرسش شیرویه قرینه این مطلب است زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شیرویه.

(۶) در نسخه برلین که خیلی مغلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد بن شهریار»

نوشته شده.

وهادان (۱) و قصه لهراسب (۲) و داستانهای شهر براز (۳) و قصه زال و رودابه و بیژن و منیژه و شاد بهر و عین الحیوة (۴) و قصه شروین و خرین (۵) و قصه طلحند و کو و حکایت شطرنج و غیره.

ترجمه‌های عربی و تهنیدها

پس از جنگ قادسیه و جلولا که برای سلطنت بومی ساسانی شوم بود و شکست رستم سردار ایرانی از سعد بن وقاص در سنه ۱۴ شوکت داستانی ایرانی موقتاً شکست یافت ولی طولی نکشید که ایرانیان تمدن در حوزه حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) و تمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ و تراوش کردن گرفت. تاریخ سه قرن اول اسلام بر است از نهضتهای ملی ایرانیان و انقلابات سیاسی و مذهبی در آنجا که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفته خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسبانان و اُستداران و اشراف ایران خروجها ترتیب میدادند و از طرف دیگر اتباع زردشت ومانی و مزدک باسامی مختلفه از جاودانی و خرمیدی و بابکی و اتباع سُنباد و مقنع و شلمغانی و بهافرید و چندین طریقه‌های دیگر بعضی بعنوان مذهب مستقل و برخی بعنوان یک طریقه اسلامی در کوشش بودند و خلفای عربی نژاد دمشق

مقدمه خودش بشاهنامه فردوسی که طمع کرده فهرست و شرح کاملی از آنها داده و اصلی بودن آنها خیلی مشکوک است بلکه با احتمال قوی از این قصه‌های مذکور در متن چیزی در داستانهای قدیم بوده اند. یکی از دلایل این فخره آنستکه ابو اسحق ابراهیم بن محمد الغضنفر التبریزی متوفی سنه ۶۲۹ در رساله‌ای که در باب کتاب فهرست ابو ریحان بیرونی نوشته گوید که کتاب سفر الجبارة مانی بابلی بر است از قصه‌های پهلوانان که سام و نریمان از آن جمله است و گویا مانی این دو اسهرا از کتاب افسدستاک [آوستا] زردشت آذربایجانی برداشته.

(۱) حکایت آغش و هادان که در تاریخ طبری نیز بدان اشاره شده لابد قدیمی است و شرحی راجع باین پهلوان در شماره ۲ کاوه درج شده.

(۲) قصه لهراسب از قصه‌های قدیم است و در نهایت الأرب منسوب بدینوری ذکر آن آمده که گوید کتاب لهراسب در زمان اشکانیان تألیف شده و کتابی با اسم «کتاب کیهان لهراسب پادشاه» در کتاب الفهرست بابو الحسن علی بن عبیده الریحانی (متوفی سنه ۲۱۹) از خواص مأمون عباسی نیز نسبت داده شده.

(۳) مسعودی در کتاب التنبیه و الأشراف ذکر کتابی از مؤلفات خود را میکند موسوم به «مقاتل فرسان العجم» که در آن اخبار و قصص شهر براز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل او را آورده بود.

(۴) در مجمل التواریخ گوید اندر عهد بهمن بن گشتاسب قصه شاد بهر [شاه پُهر = شاپور؟] و عین الحیوة بودست.

(۵) این قصه مبنی بر حکایت مخلوط بافسانه شروین پسر یرینان رئیس بلوک دستبا (دستوه) در حدود قزوین است که از طرف یزدگرد (که بنا بر افسانه‌ها پسر یزدگرد اول بود) برای اجرای وصیت آرزکادیوس امپراطور روم (۳۹۵-۴۰۸) که پسر نا بالغ خود تئودوس دوم را (۴۰۸-۴۵۰) جانشین خود کرده بود به یزانس فرستاده شده بود و چنانکه در شماره گذشته بدان اشاره شد بقول حمزه (بنقل از کسروی) ۲۰ سال کار مملکت یونان را اداره کرد تا پادشاه صغیر سن رشد رسیده. دینوری گوید: «شروین را که سوار شجاع و پهلوان بود نوشیروان پس از صلح با قیصر روم و قرار باج سالیانه که قیصر میبایستی هر ساله بپردازد مأمور گرفتن باج و رساندن بجزانه کرد. پس شروین در مملکت روم پیش قیصر ماند بهمرامی غلام خود خرین که داستان آن مشهور است.»

یز جمله مذکور ترجمه کرده و همچنین کلیله و دمنه پهلوی و سند باد پهلوی و یادگار زیریران و مزدک نامه وجود داشته و شاید عدّه دیگری از کتب قصه ویا آداب پهلوی که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر اینها محتمل است که خیلی از قصه‌های (رومان) عاشقانه ویا رزمی فارسی و عربی که در قرون اولی اسلام (قرن دوم تا ششم) برشته انشاء یا نظم کشیده شده ودر میان عامه ایرانیان مطلوب و دایر بود و موضوعات نیز بدستانهای عهد قبل از اسلام و پهلوانان یا سلاطین ایران قدیم یا هند نسبت داده شده نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولو مختصر تر) کتباً موجود بوده و خواه مطالب آن در افواه سائر بوده است مانند قصه ویس و رامین (۱) و وامق و عذراء (۲) و خسرو و شیرین و فرهاد (۳) و قصه‌های بهرام گور و داستان گرشاسف و قصه نریمان و سام و کیتباد و افراسیاب و قصه کی شکن (۴) و قصه آغش

(۱) این قصه که فعلاً فارسی منظوم آنرا در دست داریم از نظم فخر الدین اسعد کرگانی در حدود سنه ۴۴۰ باغلب احتمال اصلاً پهلوی بوده چنانکه در مقدمه آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بخواند بیانش» اگر چه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» در این شعر همان پهلوی اصطلاحی امروزه بوده ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخواهر باشد مشکل است بعد از اسلام ترتیب داده شده باشد. در مجمل التواریخ گوید «اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بودست.»

(۲) این کتاب اگر چه اسم عربی دارد ولی ظاهراً ترجمه اسم فارسی آن بوده و بقول دو لنتشاه سمرقندی کتاب وامق و عذراء قدیمی که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند. در عهد عبد الله بن طاهر امیر خراسان (۲۱۳-۲۳۰) در نیشاپور بر او عرضه شد و او حکم بانالاف آن کرد. این کتاب را عنصری برشته نظم کشیده بوده ولی امروز نسخه آن در دست نیست و فقط ترجمه ترکی آن در دست است که شاعر عثمانی مختصلاً بلا معنی متوفی در سنه ۹۳۷ آنرا از روی نظم عنصری ترکی در آورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق و عذراء بسهل بن هرون کتابدار مأمون خلیفه عباسی که خود از مترجمین پهلوی عربی بود داده شده ولی بعنوان تألیف نه ترجمه و چون اینگونه نویسندگان ماهر در آن زمان کتبی از خود بسایق کتب قدیم ایرانی میدراختند چنانکه جا حظ در البیان و التنبیه گوید که کتبی که در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است مشکوک است که آیا واقفاً ترجمه از فارسی است ویا ابن المقفع و سهل بن هرون و غیرها خود پرداخته و نسبت بایرانیان داده‌اند و نیز میدانیم که سهل بن هرون کتاب ثمله و عفرا نظیر کلیله و دمنه برای مأمون ساخته لهذا اصلی بودن کتاب وامق و عذراء قدری مشکوک فیه میشود. ابو ریحان بیرونی متوفی سنه ۴۴۰ در فهرست کتب خود از جمله ترجمه قصه وامق و عذراء را می‌شمارد. در مجمل التواریخ گوید که «اندر آخر دارا بن داراب قصه وامق و عذراء بودست در زمین یونان و بعضی گویند بعهد پدرش . . .» و در تاریخ گزیده گوید بعهد اسکندر مکدونی بوده.

(۳) مقصود خسرو پرویز است و شیرین یا «سیرا» زن مسیحی آرامی (سریانی) او بود و فرهاد از سپهبدان پرویز بوده که بنا بر افسانه‌ها عاشق شیرین بود. این قصه تاریخی نیست ولی بعضی از حکایات شیرین و خسرو در کتاب المحاسن و الأضداد جا حظ نیز موجود است و شاید در زبان پهلوی اصل افسانه‌ای کوچکی داشته.

(۴) اسم این سه داستان اخیر و همچنین دو قصه مذکور بعد از آن در مجمل التواریخ آمده که گوید این حکایات را از کتاب شاهنامه مشهور ابو المؤید بلخی [نثر ابو المؤید . . .] اقتباس کرده و از اینقرار معلوم میشود که در آن شاهنامه که ما در شماره ۲ و ۸ کاوه از آن سخن راندیم و ظاهراً در اوایل قرن سوم هجری تألیف شده این قصص موجود بوده و لهذا حکم آنها مثل داستانهای نیست که بعد از فردوسی بتقلید او ساخته شده مثل فرامرنامه و سام‌نامه و جهانگیر نامه و برزنامه و بهمن نامه و بانو گشتاسب نامه و داراب نامه و قهرمان نامه و هوشنگ نامه و قنبرنامه و طهمورث نامه و قران حبشی و حکایت جمشید و قصه کوش بیل دندان که زول موهل در

مسعودی در سنه ۱۱۳ برای هشام بن عبد الملک ترجمه شد (۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود که بواسطه انتقال پایتخت خلافت بجوار طیسفون (مدائن) پایتخت ساسانیان ترجمه کتب پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب و عربی دان و یاجنید الاسلام رواج یافت و یکی از اولین مترجمین که خبر از او داریم مؤلف و مترجم بزرگ ایرانی معروف روزبه پسر دادویه مکی بابوعمر و ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم که چون در دست عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس مسلمان شد معروف بابو محمد عبد الله بن المقفع بن المبارک گشت (۲). مشار الیه چندین کتاب از

کتاب هشام بن عبد الملک شده داریم و در باب کتب پهلوی نیز مشکوک است و مخصوصاً ممکن است ترجمه‌های جله بن سالم که پسر همین سالم منشی هشام بن عبد الملک است در زمان خلفای اموی بعمل آمده باشد. جله پسر ابو العلاء سالم بن عبد العزیز است و سالم ابتدا از موالی سعید بن عبد الملک بن مروان و عبثه بن عبد الملک بوده و بعدها مولی و کتاب هشام و صاحب دیوان او شد و ظاهراً تا وفات هشام در این منصب باقی بود و پس از هشام نیز زنده بوده. مشار الیه (یعنی سالم) از اشراف و هم از منشیان معروف زبان عرب و یکی از ده نفر بلغای قرون اولی اسلام بود. وی استاد عبد الحمید بن یحیی (ایرانی الأصل) کتاب معروف مروان بن محمد خلیفه اموی و ظاهراً پدر زن عبد الحمید مزبور بوده. خود سالم ظاهراً ایرانی بوده و از یونانی نیز بعضی رسائل عبری ترجمه کرده و بنا بر آنچه ذکر شد ممکن است جله پسر وی که کتاب رستم و اسفندیار و قصه بهرام چوبین را از پهلوی عبری ترجمه کرده نیز در زمان امویان بوده و خصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگر ذکر شخصی موسوم بابراهیم بن جله آمده که عبد الحمید کتاب باو نصیحتی در خط نویسی داده و از اینقرار ممکن است ترجمه‌های او پیش از ابن المقفع بوده باشد (نولدی که بواسطه سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جله را کتاب هشام بن محمد کلبی متوفی سنه ۲۰۴ فرض کرده). علاوه بر این ابو عبیده مفضل بن المنی از اصحاب روایات و مورخین و نسابین بزرگ و معروف متولد در سنه ۱۱۴ و متوفی در سنه ۲۱۰ نیز در کتابی که در اخبار ایران نوشته تاریخ ایران و سلاطین آنرا بقول مسعودی از یک شخصی موسوم بمفضل کسری روایت میکند و گوید که مفضل مزبور بقدری در آثار و اخبار و داستانهای ایران و سلاطین آن خبرت و شهرت داشت که باسم مفضل کسری اشتهار یافته بود. از این قرار مفضل کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری میشود و بعید نیست کتابی نیز داشته است. محمد بن سائب کلبی نسابه معروف که در سنه ۸۲ در جنگهای محمد بن اشعث با قشون امویان اشتراک داشته و در سنه ۱۴۶ وفات یافته نیز که منشاء روایت پسرش هشام و وی مأخذ روایتهای زیاد در خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً مأخذ عمده طبری است ممکن است مأخذ کلبی هم در دست داشته است. مسعودی در باب تاریخ اشکانیان در مروج الذهب از هشام بن محمد کلبی روایت او از پدرش نقل میکند. کلبی بنا بر آنچه در کتاب المعمرین ابو حاتم سجستانی آمده در خراسان نیز بوده است.

(۱) رجوع شود بشماره ۱۰ کاوه صفحه ۱۴ ستون ۲ حاشیه ۲.

(۲) دادویه پدر عبد الله که اصلاً از اهل جور (فیروز آباد حالیه) از بلاد فارس بوده مأمور مالیه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنه ۷۵ و ۹۵ که مدت والگیری حجاج بود در عراق) و بواسطه حیف و میل در مالیه حجاج او را آنقدر زد که ناقص و شکسته شد. از زمان نشأت عبد الله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم و اگر روایت ابن خلکان که وی در زمان کشته شدنش ۳۶ ساله بوده صحیح باشد باید مشار الیه در حدود سنه ۱۰۴ متولد شده باشد ولی بقول بلاذری در فتوح البلدان مشار الیه در موقعیکه صالح بن عبد الرحمن سیستانی از موالی بنی تمیم (که پدرش در سنه ۳۰ در سیستان اسیر شد) در سنه ۹۶ از طرف سلیمان بن عبد الملک اموی عامل خراج عراق شد از طرف او عامل خراج بلوک دجله یا بقیه‌داد گردید و در اینصورت باید تولد وی خیلی قبل از این زمان بود باشد. مشار الیه در بصره ساکن بوده و پس از سنه ۱۲۷ که یزید بن عمر بن هبیره از طرف مروان بن محمد خلیفه اموی والی عراق شد کتاب پسر او

و بغداد از طرفی زنداقه و اهل بدیع و علما و حکمای ایرانی توادرا دنبال کرده و با زجر و شکنجه میکشیدند و از طرف دیگر مشغول لشکرکشی برای خاموش کردن فتنه‌های اکناف مملکت که از این مرقص حاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی و روحانی و ادبی و علمی ایران و نهضتهای ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی و اختلاط و تأثیر آن در عقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه میخواهد (۱). فقط مقصود ما در اینجا حالت کمون و سیر داستانهای ملی و تاریخ بومی ایران و زنده ماندن آنست در طول این ایام تاریک. قرائن قوی در دست است که خشکسالی سیاسی و خطی شوکت ملی از حاصلخیزی زمینه ادبی و عقلی ایرانیان چندان نکاسته بود و مخصوصاً در قرن اول و دوم و سوم هجرت کتب و رسائل زیادی از مذهبی و علمی در زبان پهلوی تصنیف شده که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است برای ما باز مانده و بعید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض و شکست است در دوره بلا فاصله بعد از آن با علم تاریخ بیشتر از همه اهمیت داده شده و کتب تاریخی در گذارش ایام شوکت و جلال بسیار پرداخته شده باشد (۲).

خلفای اموی و مخصوصاً عباسی پس از تسلط بر ممالک و ملل متمدن تر از ملت خود لزوم فرا گرفتن ترتیبات اداری منظم‌تری را از مغلوبین حسن کردند و لهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتبه از ملل خارجه و مخصوصاً سربانیهای یونانی دان و ایرانیهای پهلوی خوان استخدام نمودند و کم کم هوسی بخواندن آثار آن ملل متمدن پیدا کردند (۳). از وقتی که زبان عبری در تالیف و کتابت نشو و نما کرده و آلت نگارش کاملی شد ترجمه کتب پهلوی و یونانی عبری شروع شد (غالباً بسبب تشویق یا امر یکی از بزرگان مسلمین). اگر چه اولین کتاب پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن عبری داریم (۴) در صورت صحیح روایت کتابی است که بقول

(۱) امیدواریم عقرب یک مقاله عمیق در این باب در کاوه انتشار یابد.

(۲) مثلاً نوشتجات منوچهر موبد خراسان و بهرام بن خورزاد که مأخذ ابن المقفع در نامه تنسار بودند و کتاب اردواد (آرتوات؟) بن مورغان موبدان موبد مؤلف تاریخ بزرگدرد که بلعی در مقدمه خود بترجمه تاریخ طبری از آن حرف میزند و کتاب مشتمل بر صور ملوک ساسانی که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف از تالیف آن سخن میراند از این جمله‌اند.

(۳) اطلاعات راجع بتاریخ و عقاید و آداب ایرانیان تا اندازه‌ای پیش از اسلام نیز در میان اعراب انتشار داشته و روابط و مرادفات که از مجاورت اعراب لخمی ملوک حیره با ایرانیان و جنگ معروف ذی قار و استیلای ایرانیان برین در عهد نوشیروان پیدا شده بود و تأثیر تسلط شاپور ذو الأکناف بر اعراب بقدرکافی کسری و قصه‌های راجع بکشور او را برعربها شناسانیده بود. حتی تعالی در کتاب قرر ملوک الفرس دو بیت شعر بحضرت امیر علی بن ابی طالب نسبت میدهد که در آن تمثیل بکار شاپور با قبیله ایاد نموده. نوروز و مهرجان اعیاد بزرگ ایران نیز در میان اعراب بقدری معروف بود که جریر شاعر عرب در هجو اخطل از آن سخن رانده [الجوابلی در ماده نیروز].

(۴) اگر چه بر حسب معروف ترجمه کتب پهلوی و یونانی در زمان عباسیان شروع شد و حتی مسعودی در مروج الذهب (جلد هشتم صفحه ۲۹۰) از قول محمد بن علی عبیدی خراسانی گوید که منصور اولین خلیفه بود که برای او کتب از زبان عجمی عبری ترجمه شد ولی این فقره در باب کتب یونانی صحیح نیست زیرا که در عهد امویان نیز قطعاً کم و بیش ترجمه‌ها بعمل آمده و خبر از ترجمه‌هایی که برای خالد بن یزید بن معاویه و سالم

اصفهانی و بیرونی و ابن الندیم و بلعمی و مؤلف مقدمه قدیم شاهنامه و مؤلف مجمل التواریخ این اسامی را پشت سرهم و بهمان ترتیب با اندکی کم و زیاد می‌برند و از این رو میشود گمان کرد که این ترتیب تاریخی است. اسامی این کتب که یا ترجمه مستقیم (نقل) و یا تهذیب (اصلاح^(۱)) و یا تحریر و جمع^(۲) خداینامه‌اند^(۳) از این قرار است: سیر ملوک الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی^(۴)، تاریخ ملوک الفرس که از خزانه مأمون استخراج شد، سیر ملوک الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی^(۵)، سیر ملوک الفرس ترجمه یا جمع محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی^(۶)، تاریخ ملوک نبی ساسان ترجمه یا جمع هشام بن قاسم اصفهانی، تاریخ ملوک نبی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موبد ولایت شاپور از ایالت فارس^(۷) و تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی^(۸) (خسروی). در الآثار الباقیه بیرونی یک کتاب سیر الملوک بهرام بن

(۱) Rédiger (۲) Recension

(۳) حمزه اصفهانی صریح گوید «در کتاب خداینامه که چون عربی ترجمه شد آنرا

کتاب تاریخ ملوک الفرس^(آمد)

(۴) محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود که زایچه طالع مأمون را درست کرد و از طرف مأمون بواسطه انشای چند بیت شعر حاکم دینور و همدان و نهاوند و سوس شد پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً مزول و منضوب بوده و حتی معتصم حکم بقتل او داد و فقط بواسطه اصرار احمد بن ابی داود خلاص شده و حبس شد. وفاتش معلوم نیست و شاید خیلی بعد از جلوس معتصم (۲۱۸) زیسته ولی چون حافظ در کتاب البیان و التبيين از او روایت میکند احتمال می‌رود که تا عهد خلیفه و ائمه نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاد بواسطه بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۵) زادویه بن شاهویه علاوه بر کتاب مذکور در متن یک کتاب دیگر نیز داشته در علت اعیاد ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی در الآثار الباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کله داود باهری که در بعضی از نسخ مقدمه قدیم شاهنامه جزو اسامی مؤلفین سیر الملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل قحّه در آخر ثبت شده بوده و غلط نسخ آنرا باین شکل در آورده: بقول ابن خردادبه زادویه لقب ملوک سرخس بوده. زادویه و ابن المقفع و محمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامه پهلوی ترجمه کرده‌اند ولی سایر مؤلفین آن کتابرا تهذیب نموده‌اند.

(۶) تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود او را نوه مطیاری نامی از بزرگان اصفهان فرض کرد که در موقع استیلای عرب و فرار یزدجرد در سنه ۳۱ در اصفهان سربلند کرده و برضت عربها برخاست در این صورت ممکن است زندگی او را در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری بگذاریم و یکی از متقدمین مؤلفین این کتب میشود.

(۷) این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و شاید سبب آن مفصل تر بودن آن بوده. بقول حمزه اصفهانی مشار الیه نیست و اند نسخه از خداینامه را جمع آوری کرده و از روی مطابقت اختلافات آنها تواریخ ملوک ایرانیان را اصلاح کرد. حمزه و مؤلف مجمل التواریخ خیلی از کتاب او نقل میکنند و این کتاب ظاهراً تهذیب سیر الملوک بوده نه ترجمه خداینامه زیرا که در کتاب حمزه آنرا «اصلاح» اسم میدهد. تاریخ زندگی بهرام بن قاسم معلوم نیست. مردانشاه که اسم پدر اوست اسم پسر زادن فروخ بن یری گسگری کاتب حجاج یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز در سنه ۸۲ کشته شد. بارون روزن را در خصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که یکی از روی تحقیق و اجتهادات خود اوست و ترتیب تواریخ او بکلی مصنوعی است.

(۸) موسی بن عیسی خسروی که اسمش در مقدمه تاریخ طبری فارسی و کتاب المحاسن والأضداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم میزیسته و شاید کتاب خود را در باره سلاطین ساسانی در حدود سنه ۲۵۳ نوشته است زیرا که جاحظ (متوفی در سنه ۲۵۵) کتاب المحاسن را در اواخر عمر

پهلوی عربی ترجمه کرده که اسامی آنها در کتاب الفهرست تألیف ابن الندیم که در سنه ۳۷۷ تألیف شده مذکور است از کتب که مشار الیه از پهلوی عربی ترجمه کرده خیلی کم باقی است و فقط چند تا بواسطه باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمه عربی و فارسی بر ما معلوم است مثلاً آئین نامه و کلیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب التیمه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیر و کتاب الآداب الصغیر و خداینامه^(۱). بلاشک مهم ترین کتب ترجمه های وی همین کتاب اخیر است که در اندک زمانی معروف شده و در تمام عالم اسلامی و مخصوصاً در عراق عرب و ایران و ماوراء النهر شهرتی بسزا یافت و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایران و شوق ایرانیان باحیای تاریخ عظمت و اقتضار خود بر انتشار این کتاب افزوده و در اندک زمانی تهذیبها و اصلاحهای مختلف از آن و همچنین ترجمه های دیگر مستقیم زیاد از خداینامه پیدا شد که بدبختانه مانند خود ترجمه ابن المقفع فقط اسم چندتا از آنها بر ما معلوم است و مأخذ عمده متأخرین بوده‌اند. حمزه

داود بن یزید بود. داود در سنه ۱۳۲ در دست عباسیان کشته شد و پس از آن عبد الله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبد الله بن العباس و برادر او سلیمان (که حاکم بصره بود) داخل شد و منشی عیسی بود برای کرمان (عیسی بن علی در سنه ۱۳۲ والی فارس و کرمان شد) و در دست او مسلمان شد. بعدها در پیش سلیمان و عیسی مانده و تا سلیمان حاکم بصره بود (تائیمه رمضان سنه ۱۳۹) ظاهراً در خانواده ایشان بوده و پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد و در همان خانواده علم فصاحت عربی را از ابو الجاموس ثور بن یزید اعرابی که گاهی بصره آمده و بر سلیمان بن علی نازل میشد اخذ کرد و بالأخره بواسطه خدمت بهمان خانواده در موصی که منصور خلیفه بعموی خود عبد الله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان نامه میداد (بقول طبری در سنه ۱۳۹ و بقول یعقوبی در سنه ۱۳۷) وی امان نامه را نوشت و بواسطه سختگیری او در تأکید امان مورد کین خلیفه شد و بهمین جهت بعدها در دست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بقرض شخصی و با اتهام زندیقی بزجرهای وحشیانه کشته شد که بعضی روایات باشاره خود منصور بود [باغلب احتمال در سنه ۱۴۰ یا ۱۴۱]. ابن المقفع یکی از فصیحای درجه اول در زبان عربی بود و ابن مقفه وزیر معروف او را یکی از ده نفر بلغای عرب میشمارد علاوه بر این شاعر نیز بوده ولی شعر کم داشته و ابو تمام اشعار او را در حماسه درج کرده و اصمعی کتب او را مدح کرده. مشار الیه با خلیل بن احمد (متوفی سنه ۱۷۰) بواسطه عبّاد بن عبّاد محلی (متوفی در سنه ۱۷۹) ملاقات کرده و چند روزی با هم بودند. ابن المقفع متهم بزندقه بود و در شمار القلوب ثعالبی ویرا جزو زنادقه و از ظرفاء خوش لباس و خوش معاشرت میشمارد و مهدی خلیفه عباسی او را منشأ کتب زندقه نامیده و با وجود این در میان مسلمین قدر بلندی داشته بدرجه ای که ابن الفقیه (احمد بن محمد بن اسحاق بن الفقیه الهمدانی که در حدود سنه ۲۹۰ تألیف کرده) او را از اشراف معروف ایرانیان در اسلام میشمارد. تاریخ گوید حمد الله مستوفی نیز او را از زنادقه شمرده و نسبت میدهد که او ماهها سعی کرد تا نقیض قرآن انشا کند ولی بفلط او را در عهد الهادی بالله خلیفه عباسی (۱۶۹-۱۷۰) میگذارد.

(۱) اسامی این کتب در کتاب الفهرست ثبت است و علاوه بر اینها بقول الفهرست چندین کتاب در منطق و طب که از یونانی پهلوی ترجمه شده بود ابن المقفع بفارسی ترجمه کرده و کتاب قاطیغوریاس (مقولات عشره) ارسطاطالیس و باری آرمیناس یونانی را هم (شاید از روی ترجمه پهلوی آنها) مختصر کرده و کتاب نموده که اقتباسی از کتاب اولی در مفاتیح العلوم خوارزمی (ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب) موجود است. بعلاوه نامه معروف شمس هریدان هرید اردشیر بابکان را بشاهزاده طبرستان نیز ترجمه کرده که امروز متن فارسی مترجم از عربی آن در دست است. همچنین بقول مسعودی در مروج الذهب بروایت از محمد بن علی عبیدی خراسانی ابن المقفع بعضی کتب مانی و ابن دیصان و مرقیون را نیز بر عربی ترجمه کرده بوده است.

مطالبی از او در دست مانده که اهمیت کتاب را معلوم میکند. این مصنف ابو جعفر زردشت بن آذرخوهر موبد معروف بمتوکلی است که معجم البلدان (۱) اورا «محمد متوکلی» و بیرونی (۲) «موبد متوکلی» و ابن الفقیه (۳) «المتوکلی» و در کتاب خطی گننام که ذکرش خواهد آمد «ابو جعفر زرادشت بن احرا الموبد القتی کان فی خلافة المعتمم» مینامد. در کتاب الفهرست هم (صفحه ۳۰۰) «المیرید [الموبد] الأسود اللدی استعده المتوکل فی آیامه من فارس» مینامد که استخراجاتی از کتاب کلیده و دمنه کرده و کتابی برداشته. اولین بار یوستنی حدس زده که «احرا» در کتاب گننام همان آذرخوهر است. از این قرار مشار الیه موبدی بوده زردشتی در فارس که متوکلی خلیفه (۲۳۲-۲۴۷) اورا از فارس بیغداد طلیده و در دربار او بوده و شاید بهین جهت معروف بمتوکلی بوده و در ایام معتمم خلیفه هم (۲۱۸-۲۲۷) اسمش شهرت داشته است و ممکن است تألیفات وی در آن زمان بوده و در عهد متوکلی بدست خلیفه مسلمان شده و تغییر اسم داده و محمد نامیده شده باشد (۴).

از این کتب که نماینده مستقیم خدای نامه و سایر کتب پهلوی بودند هیچ کدام در دست نمانده و مانند همه کتب علمی تمدن اسلامی طوفانی استیلای مغولهای وحشی اثری از آنان نگذاشته است. حمزه اصفهانی که در سنه ۳۰۱ کتاب خود را نوشته (۵) هفت کتاب سیر الملوک اولی را بعلاوه مال کسروی در دست داشته ولی قطعات بعضی از این کتب و بالخصوص مال ابن المقفع و الکسروی و بهرام موبد در کتب موجوده مانده است. در قرون اولی هجرت و مخصوصاً از ابتدای خلافت عباسیان تا تألیف شاهنامه فردوسی بقدری تألیفات در باب ایران قدیم و آثار و عقاید و تاریخ و آداب و مذهب آن و همچنین ترجمه کتب پهلوی و سریانی ایرانی المنشاء زیاد بود که این دوره را بحق عهد شاهنامهها و رستخیز روح ملی ایران توان نامید. در این دوره علاوه بر کتب سیر الملوک و امثال آن راجع بتاریخ ایران و یا قصههای پهلوی مقدار زیادی از کتب پهلوی دیگر نیز بهرین ترجمه شد و هم کتب زیادی بهرین راجع بایران قدیم تألیف شد و ما مختصری از اسامی کتب و مترجمین و مؤلفین معروف محض اطلاع بر سرمایه زیادی که از ایران قدیم در دست بوده در ذیل کلام ثبت میکنیم. لکن پیش از این کار میخواهیم در خصوص مهمترین کتب داستان ایرانی یعنی خداینامه و ترجمه اساسی آن یعنی سیر ملوک الفرس ابن المقفع چند کلمه بیشتر توضیح بدهیم و در شماره آینده باین کار خواهیم پرداخت.

(۱) جلد ۳ صفحه ۱۸۵. (۲) الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳.

(۳) کتاب البلدان تألیف ابو بکر احمد بن محمد الهمدانی صفحه ۲۴۷.

(۴) کسروی (بتنقل بیرونی از او) از موبد متوکلی در باب روز مهرگان روایتی میکند و گوید از وی شنیدم [الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳] و ابن الفقیه در باره آتش آذر جئسنب شرحی از او نقل میکند که در ضمن آن از وقایع سال ۲۸۲ سخن میراند. لهذا اگر مصداق همه این اسامی و القاب چنانکه حدس زدیم یک شخص باشد باید خیلی عمر کرده باشد که در ایام معتمم (متوفی سنه ۲۲۷) نامدار بوده و پس از سنه ۲۸۲ مأخذ روایات یا منشاء تألیفات بوده باشد. حمزه اصفهانی کتاب متوکلی را در دست داشته و در کتاب التصحیف خود از متوکلی نقل کرده. (۵) کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء.

مهران اصفهانی (۱) نیز علاوه ذکر شده (۲) و همچنین یک کتابی در همین زمینه از بهرام هروی زردشتی (۳) مذکور شده. باهمی نیز در مقدمه ترجمه تاریخ طبری سه کتاب دیگر علاوه میکند و آن تاریخ پادشاهان فارس (۴) و کتاب ساسانیان (۵) و تاریخ یزدگرد تألیف موبدان موبد اردواد مورغان (۶) است. دیباجه قدیم شاهنامه فردوسی در این باب کمال شباهت بمقدمه بلعی دارد و فقط اسم «فرخان موبد ابن یزدگرد» (۷) علاوه می کند. کتاب الفهرست هم کتاب سیره الفرس المعروف باختیارنامه (خدای نامه؟) را که ترجمه اسحق بن یزید (۸) است علاوه میکند. یک مؤلف دیگر را هم میشناسیم که از بعضی جهات اهمیت دارد و اگر چه اسم کتاب او بر ما معلوم نیست ولی

خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع بسلاطین ساسانی از کسروی نقل میکند و بقول بیرونی در الآثار الباقیه کسروی از موبد متوکلی در باره عید مهرگان روایت میکند و لهذا وی معاصر این موبد میشود و او چنانکه بیاید در عهد معتمم و متوکلی و شاید بعد از آن نیز میزیسته و هم کسروی (بتنقل حمزه اصفهانی از او) شکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخه های خدای نامه کرده و گوید بجهت رفع این اختلافات و اصلاح تواریخ در مراغه با حسن بن علی همدانی رقاب پیش حاکم آنجا علاء بن احمد جمع شده و تحقیقات کردیم و چون علاء بن احمد آزادی عامل یوسف بن محمد بن یوسف سروزی والی ارمنستان بود [که در سنه ۲۳۴ (بقول بلاذری) و ۲۳۶ (بقول طبری) و الی شده و در سنه ۲۳۷ کشته شد] و در سنه ۲۵۰ و ۲۵۱ از طرف بنا معروف بشرابی باز عامل خراج ارمنستان بوده و بعدها در سنه ۲۵۲ حاکم آذربایجان بوده و در سنه ۲۶۰ مقتول شد لهذا ممکن نیست که بیش از سنه ۲۵۱ حاکم مراغه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خود را بعد از این تاریخ نوشته است. کسروی کتابی نیز در خصوص نوروز و مهرگان داشته که جاحظ و بیرونی مطالب راجع بنوروز و مهرگان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده اند و ظاهراً همان کتاب است که در تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار (تلخیص انگلیسی) بظلمت باسم پیروز و مهرگان [پیروز و مهرگان] موسی بن عیسی السروی [الکسروی] نسبت داده شده و باز همان کتاب است که در کتاب الفهرست بظلمت یابو الحسین علی بن مهدی کسروی اسناد داده شده. در کتاب الفهرست موسی کسروی را بصف کاتب توصیف کرده که معنی صاحب دیوان دارد. غیر از مشار الیه سه نفر دیگر نیز بظلمت کسروی ملقب بوده اند که عبارت است از علی بن مهدی سابق الذکر و یزدجرد مهنبدان که هر دو در زمان معتمد بودند (۲۷۹-۲۸۹) و ابو القاسم الکسروی اردستانی اصفهانی مقیم بخارا (از اواخر قرن چهارم).

بارون روزن در مقاله مشروحه که در باره خداینامه در مجله روسی سابق الذکر نوشته بواسطه جمع مقتضایات که از کتاب موسی کسروی در بجل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه اصفهانی مانده و جود کتاب سیر الملوک کسروی و مقوله محتویات آنرا تا اندازه ای روشن نموده و ثابت کرده که آن کتاب در دست حمزه و مؤلف بجل بوده و خیلی مطالب مأخوذه از روایات هندی در آن مندرج بوده و ترجمه مستقیم خداینامه نبوده بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است.

(۱) از نسب و تاریخ زندگی این مؤلف اطلاعی در دست نیست. سه نفر مهران نام از اهل اصفهان پیدا نمیکند یکی پدر حمید کاتب از منشیان برامکه و دیگری مهران پدر قتیبه از نقویین کوفه متوفی سنه ۲۰۰، سومی مهران بن خالد پدر احمد بن مهران از اوایل قرن سوم است. چون اسم او هم در مقدمه بلعی بطبری و هم در مقدمه قدیم شاهنامه ذکر شده لابد پیش از اواسط قرن سوم بوده است.

(۲) الآثار الباقیه صفحه ۹۹.

(۳) این کتاب یکی از مأخذ شاهنامه ابو علی بلخی شاعر بوده.

(۴) اصل اسم ظاهراً اردوات است که اغلب در عربی آذرباد شده و شاید آذرباد

موبد بندهاد که بیرونی بعضی مطالب از او نقل میکند و بقول یوستنی در حدود سنه ۲۰۰ میزیسته همین شخص باشد.

(۵) رجوع کنید بصفحه ۸ ستون ۱ از همین شماره.

(۶) از این مؤلف و حال و تاریخ او چیزی برنگارنده معلوم نیست.

از کتابخانه کایانی در برلین چاپ شد
این کتاب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در شهر تهران
چاپ شد و در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در
شهر اصفهان چاپ شد. در سال ۱۳۰۴
خورشیدی در شهر تبریز چاپ شد.
در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در شهر
تهران چاپ شد. در سال ۱۳۰۶
خورشیدی در شهر اصفهان چاپ شد.
در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در شهر
تهران چاپ شد. در سال ۱۳۰۸
خورشیدی در شهر اصفهان چاپ شد.
در سال ۱۳۰۹ خورشیدی در شهر
تهران چاپ شد. در سال ۱۳۱۰
خورشیدی در شهر اصفهان چاپ شد.

مطالب راجع باداره

§§ شماره‌های اولی امسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ باینطرف بفرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکینی که شش شماره اولی امسال نرسیده همه آنها در یکجا با همین شماره فرستاده میشود و هرکسی که شماره‌های اولی را ندارد و باو نرسیده میتواند باداره نوشته و بخواهد و برای کسانی که بعدها قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول باینطرف منظمأ بخواهند فرستاده خواهد شد.

§§ ما تا کنون روزنامه را فقط برای مشترکین منظم میفرستادیم و برای تک فروشی اساساً فرستاده نمیشد ولی بعد از این مصمم شده‌ایم که مقداری هم پیش وکلای کاوه اگر لازم بدانند برای تک فروشی بفرستیم ولی باید بگوئیم که اداره مسئول منظم رسیدن شماره‌های تک فروشی نیست و ممکن است گاهی از بعضی شماره‌ها کم بیاید اصلاً بغير مشترکین نرسد و برای تک فروشی فرستاده نشود و همچنین برای تک فروشی لابد خیلی دیرتر از مشترکین میرسد. قیمت یک شماره را در ایران سه قران قرار دادیم.

§§ وکیل روزنامه کاوه در عراق جناب آقا عبد الرحمن عراقی و در کرمان جناب ارباب شهریار خدا بخش رئیس تجارتخانه سروشیان است. اسامی سایر وکلای محترم کاوه نیز چنانکه بتدریج در شماره‌های سابق کاوه درج شده در ایران و خارجه از قرار ذیل است:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی

مصر: تجارتخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره

اسلامبول: جناب حاج حسینقلی تبریزی صاحب مغازه خورشید در اسلامبول

طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلغالی - خیابان ناصری

جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری، نمره ۱۰۱

تبریز: کتابخانه آذربایجان.

مشهد: کتابخانه نصرت.

اصفهان: جناب آقای امین التاجار اصفهانی

جناب آقا میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی

شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پزوه ناظم و محاسب در پستخانه ایالتی فارس.

بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجان کازرونی.

کرمانشاه: تجارتخانه جناب آقای میرصدر میر عبد الباقی.

طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارتخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منظمأ بایشان ارسال شود.

§§ کسانی که طالب اشتراک کاوه در سال آینده آن که از غره جمادی الاولی ۱۳۳۹ شروع میشود باشند باید فوراً بمجرد وصول این شماره وجه اشتراک سال آینده را بوکلای کاوه پرداخته و قبض گرفته باداره بفرستند و اگر نه کاوه بایشان نمیرسد و بعدها تا دو باره بنویسند و بخواهند بواسطه طول مدت ایاب وذهاب پست مدتی عقب میافتد.

* * *

تصحیح - در ضمن مقاله اولی شماره گذشته (۱۰) راجع شبهه اکل و مأکول توضیحی در حاشیه داده شده بود بدین قرار که آن شبهه فلسفی عبارت از اشکالی است که در حشر و معاد انسانی که طعمه حیوانی شده باشد پیش میآید. بعد بواسطه اخطار یکی از فضلا و رجوع بکتاب معلوم شد که در آن مسئله اشتباهی واقع شده و تقصیر آن بر حافظه نگارنده است و صحیح آنست که شبهه اکل و مأکول عبارت از اشکالی است در کیفیت حشر و ثواب و عقاب مؤمنی که بدن او را کافری خورده باشد و جزو بدن وی شده باشد. در رفع این شبهه متکلمین بجهت‌های مفصل کرده‌اند و ما فعلاً مختص رفع اشتباه در شبهه ابن چند سطر را لازم دانستیم.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سایر ممالک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران . . . ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

(۲) کشف تلیس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ

(۳) جنایت روس وانگلیس

نسبت با ایران ۱ ۳ یک

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران ۵ ۱۵ سه

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و
بطلبین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای
در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی
که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود
در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران
(خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (شماره ۳۵) در اداره کاوه موجود و برای
مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای
غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی مبارزد

اعلان

در مغازه «پرسیپولیس» در برلن همه نوع امتعه خرازی فروشی از
قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنهایا و یقه و دستمال و جوراب و دستمال
کردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه
«پرسیپولیس» از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشهای تجارقبول
کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود
چه از اجناس فوق الذکر وجه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه
ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه «پرسیپولیس» مالی
سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه «پرسیپولیس» انجام
میکردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج
و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری
منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشود باید وجه آن قبلاً فرستاده شود
و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی باشد.
مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1



این روزنامه هر ماه یک بار
در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات
Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

سالیانه

در ایران ... ۳ تومان

در آلمان ... ۶۰ مارک

در سایر ممالک یک لیره انگلیسی

قیمت هر شماره برای تک فروشی

در ایران ۳ قران است

کافول
۱۳۲۴

۶ مرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ زردگردی = غرة ربیع الثانی سنه ۱۳۳۹ = ۱۳ دسامبر فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Jahrg. 5 • Nr. 12 • Neue Folge

کسانیکه در ایران طالب اشتراک روزنامه کاهه در سال آینده آن (که از غرة جدی الأولى ۱۳۳۹ شروع میشود) هستند و یا مشترکینی که مایل بحدومت در اشتراکند باید قبلاً وجه اشتراک را بوکلاهی کاهه پرداخته و قبض گرفته بداره بفرستند بطوری که تا موعد انتشار شماره اول سال دوم (دوره جدید) وجه بما برسد وگرنه روزنامه قطع میشود.

فَلَجِ شَقِّی

پستی حالت اجتماعی زنان

در اهمیت زن و مقام اجتماعی او در یک ملتی خیلی گفته و نوشته نده و بعید نیست اگر تعصبات جاهلانه مانع نبود اغلب مردم از طبقه تمدن دوست ایران معتقد میشدند که بدون تربیت زنان و آزادی آنها و دادن حقوق انسانی بانها محال است یک مملکت مسلمان بیای ملل فرنگ برسد و حتی پس از صدها سال نمیتواند همدوش ملل مسیحی شرق از ارضی و گرجی هم بشود. لکن تعصبات جاهلیت صدها طلسم آهنین در مقابل آزادی زنهای ایرانی کشیده و میترسم که زور تربیت شده گان ایران و ابناهی دوره جدید بشکستن این سد که علاقه مندان در جهالت عامه شالوده آزا بناحق روی اساس دینی گذاشته اند نرسد و بلکه خود طبقه روشن بین زیر چرخ تعصب خرد و له بشوند خصوصاً که عزم و همت تربیت شده گان ملتی که ورزش بدنی در آن غیر رایج و وافور و الکل شایع است با اشکالات سخت و مواعظ آهنین چگونه مقاومت تواند کرد. در نتیجه این تعصبات

حالت زن ایرانی بحدتی پست است که از کنیز زر خرید و دواب بارکش اندکی بهتر است و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و مادری و زنا شونی و طلاق و غیره در بدترین درجه امکان است. از زنهای پایتخت و شهرهای بزرگ بگذرید و نظری بزنهاهی قمشه و جهرم و سراب و گرم رود و قوچان و قراجه داغ بیندازید و آنوقت بمخاطر بیاورید گله مندی ایرانیان سیاسی را از ویلسون (رئیس جمهوری سابق آمریکا) که چرا وقتیکه با زنتش بیاریس آمد در مجلس صلح برای ایران و استقلال کامل آن خود کشی نکرد و ایران را همدوش ممالک اروپا ننمود. ایران اگر تمام وسایل ترقی برایش مهیا باشد و فقط حالت زنان اصلاح اساسی نیافته باشد در میدان مبارزه و مسابقه با ملل زنده دنیا عاجز خواهد بود و کارش با دیگران در این میدان مانند سیاق دو نفر مردی خواهد بود که یکی سالم و قوی و دیگری مبتلا بفلج شقی باشد (یعنی نصف راست یا چپ بدنش فالج و بیحس و حرکت باشد).

در این اواخر پس از آنکه مردان بیدار ملت های مسلمان مدتها و بهزاران بیان در این مسئله گفتند و نوشتند و مخصوصاً نویسندگان مصر (که قشون فرنگی اختیار حرف زدن را در آنجا از دست شیخ الاسلام و

معنی سوره یوسف درس خوانده و مردها هم دیگر پیش از دو نفر منکوحه و یک متعه زن نمیگیرند و اگر باین قرار پیش رویم عنقریب بملک فرنگ میرسیم غافل از اینکه در همین بیست سال که ما برای جایز یا حرام بودن الف با خواندن زن بسر و کله همدیگر میزدیم اروپا و آمریکا قدمهای بزرگی باز در این موضوع برداشته و حق رأی در سیاست مملکت بزنها دادند و در مجلس ملی بعضی از ممالک زن و مرد پهلوی همدیگر میشینند. اگر بدین سیاق ما پیش رویم پس از دویست سال هم بگرد یهودیهای چاله میدان نمیرسیم زیرا که آنها نیز میروند و تندتر هم میروند.

در ذیل قصیده‌ای راجع بهمین موضوع یعنی حقوق زنان و جور و ستم بآنها در ایران نشر میکنیم که بسیار لایق تحسین و آفرین است. این قصیده از آقای میرزا ابراهیم خان رشتی معروف بیور داود است که اشعار ایشان بطور متفرقه اغلب بنظرها رسیده و دیوان کامل ایشان امید است عنقریب منتشر گردد. این قصیده شاعر معاصر علاوه بر مزیت ادبی و اسلوب مطبوع آن دارای یک روح تازه و حکمت عالی و اثر تمدن است و آن عبارت است از دفاع صریح از حقوق انسانی زنها. شعرای ما به سه جهت پیش از دیگران باید برای آزادی و تربیت و اختیارات زن بکوشند. نخست آنکه شعر غالباً یک انعکاسی از احساسات لطیفه عشق و ستایش حسن طبیعت است و زن بهترین نمونه حسن و محبت در یکجا میباشد و تکلیف شعرای ما که کلید ترویج و پرورش انواع عشق و محبت در دست آنهاست میباشد که این حسن لطیف و طبیعی و عالی را از راههای منفور برگردانیده و کثافتی را که اسلاف آنان بآن جوهر پاک مخلوط کرده اند و مانند گل و خاک خوردن اطفال غیر تمیز است از آن نور الهی زایل کنند و در قلوب مردان مملکت یک احساس پاکتری بدمند. دوم آنکه تلافی گناه و ظلم گذشتگان از شعرای بزرگ ایران در باره زن فریضه همت اخلاف این طبقه است. پیشینیان شعرا قدرت طبع خود را در پست کردن قدر زن و وطن و نکوهش بآن جنس صرف کرده و سرمایه عظیمی از ضلالت عامه انباشته و اخلاق ملت را براه بد و ضد تمدن کشیده‌اند و در این فقره شکی نیست که یک قسمت مهمی از اخلاق ملی ما بواسطه شعرا ایجاد شده و شعر در ایام گذشته فقط چیزی بود که در جمیع طبقات ملت از خاص و عام و دهقان و شهری و چادر نشین خوانده میشد و انتشار آن محتاج بسواد عمومی نبود. سوم آنکه امروز نیز شعر در میان عامه ملت انتشار و سبب دارد و در حافظه‌ها ضبط شده و در افواه سیر میکند و بدین جهت دائرة انتشار و تأثیرش از مقالات مطبوعه و جراید بزرگتر است و از همین لحاظ است که با آنکه سلیقه ما بدرج اشعار نیست قصیده شاعر تمدن دوست و سخنور خود را که همواره بجزوه هموطنان این شهر روح و صفا و رونق مینبخشد و احساسات طبقه جوان و آزادی دوست ملت را برانهای خود منعکس میسازد بهر مقاله‌ای در این باب ترجیح داده و آرا زینت صحایف روزنامه میکنیم و آنچه هم نوشتیم فقط مقدمه‌ای بود برای جلب توجه خوانندگان بدنی المقدمه که قصیده ذیل است.

در باب شخص آقای پور داود و آثار ادبی او لازم نمیدانیم شرح زیادی بدیم زیرا بهترین معرف او اشعار و خیالات اوست.

مفتی گرفته و آزادی کلام آورده بود) مانند قاسم امین و خیل دیگر بدلائل عقلی و شرعی لزوم آزادی زنان را اثبات کردند طبیعت معناد کهنه پرست بعضی تربیت شدگان ممالک مسلمان متوسل پیدا کردن دلایل تازه برای مقصود کهنه خود شده و چیزهای عجیبی از فرق مزاحی و جسمانی زن برای لزوم پست داشتن زن پیدا کردند. این «دلایل» که فقط عادت و میل بعقیده قدیمی و سختی جدا شدن از آنها را از زوایای علم طب و تشریح بیرون کشیده بهیچ وجه مناسبتی با مدعا ندارد. مثلاً اینکه دانه‌های سرخ ذره بینی خون زن کمتر از مرد است، دماغ زن سبکتر از مرد است، قوت او کمتر است، در استخوان بندی استخوانهای پهلو و فقرات و خاصره در زن و مرد فرقه‌های جزئی موجود است، اعصاب زن زود تر متأثر میشود، عادت ماهانه، حمل و شیر دادن و حتی مو در نیاوردن صورت دلیل فرق دو جنس و در نتیجه عملی دلیل دو زن گرفتن یا طلاق دادن، اسیر کردن و زدن زن فرض میشود!! اگر از روی این منطق یکی از علمای اروپا بحقیقت تسلط ملل فرنگ بر ملل شرق بدلائل سیاهی مو و چشم ایرانیها و کوتاهی قامت ژاپونیها، زود بالغ شدن عمرها، سبکی جزئی دماغ چینها^(۱)، لاغری و تیرگی رنگ هندیا استدلال کند آیا ما حاضر بقبول آن هستیم؟ این دلایل «نیش غولی» بقول طلاب فقط ناشی از یک قانون طبیعت است و آن این است که انسان آنچه را که در طفولیت از روی یک دلیل واهی بطور راسخ معتقد و معتاد شده پس از تعلیم و تربیت نیز چون دلیل قدیمی در نظرش باطل میشود با طبیعه و بدون قصد مایل است بر اینکه دلیل تازه و معقولتری موافق عصر و زمان از همان سرمایه تربیت خود برای عقیده مأنوس و محبوب قدیمی خود بترشد و دلش میخواهد آن عقیده را همیشه زنده کند. مثلاً در اروپا برای یهودیها هزاران عیب میجویند و دلایلی از نژاد و خواص فطری بدی آنها میآورند در صورتیکه اصلش همان کشتن عیسی با عقائد مسیحیان است که در قرون وسطی نیز همین تعصب مذهبی شدت گرفته است، ایرانیهای مسلمان مادامیکه مؤمن و مقتصدند بایبهار محض اینکه دین تازه آورده و بشاه «شهید» تیر انداخته‌اند واجب القتل میدانند و وقتیکه سیاسی شدند آنها را متعابیل بروس و یا انگلیس شمرده باز خونشان را مباح میشمردند. شیعیان ایران ابتدا بغاصین خلافت طعن و لعن میکردند و پس از سیاسی شدن باز با همان اشخاص محض برهم زدن استقلال قدیم ایران مدعی میشوند، عثمانیها در قرون گذشته ایرانیان را رافضی گفته و قتل عام آنها را لازم میدانستند و پس از «تربیت» زون ترکها در پاریس اغلی از آنها نژاد ایرانی را دشمن داستانی توران و مانع عظمت و جهانگیری ترکها و یا محل اتحاد اسلام یعنی عجیب زون ترکی آن کلمه شمرده قطع نسل آنها را ترویج و تبلیغ میکنند که از کاشغر و مانچوری تا سرحد اتریش اردوی سرخ چنگیز باسانی خیمه بزند و آسیا خوشبخت گردد!! بعضی ایرانیان در مقام امیدواری و رد اقوال بدبینان گویند که حال دیگر اوضاع برتربیت قدیم نیست و در بیست سال آخری در طهران در محله حسن آباد و محله دولت ترقیات شایان بعمل آمده و زنها تا اندازه فهمیدن

(۱) بموجب یک جدول احصاء که از اوزان عدّه مختلفی از دماغهای نژادهای ملل مختلف اروپائی و چینی و کاکاسیامها ترتیب داده‌اند معلوم شده تفاوتی در وزن متوسط آنها موجود است و مال چینها اندکی سبکتر از ملل اروپائی است [کتاب تشریح فرانسوی تألیف Dehier].

بزرگترین گناه بنام یزدان

نایریکیه^(۱)

هان پسر پاکراد بشنو از من
آنک دو زن را زهر خویش روادید
پیش زیک زن زهر مرد در این روز
ایکه زحرفت دوزن زبون و اسپرند
ظلم روا داری و همیاره سرائی
ساحت حق را زسنگ قتنه خبر نیست
وای بر آن مرد کر گنه نهراسد
وای بر آن سر زمین تیره که آنجا
پیش زیک مهر سر بسینه ننگند
خاطر زن را ز جرم خدعه میازار
شربت باد از زمان و عصر تمدن
ننگین آید بیچشم اهل زمانه
چشم مبادت بسوی پرتو یزدان
ایکه زنی را زریق عمر گرییدی
مهر و وفا در جهان ودیعه حق است
خانه دل را بجرص و آاز میلای
روی دو زن بینی و زیانش نینی
لاجرم از برگزیدن زن دوم
عشق چه رو تابد از میانه و گردد
تا که تو در خانه تخم کینه فشان
باید اوضاع ملک درهم و بر هم
خانه چو از عشق و مهر خالی عاری است
ملک از آن نیز بهره یابد و گردد
تا که در آن خاک مرد خویش پزستند
تا منش و طبع دیو و غول بیاید
چشمه مهر است آشیانه مردم
ارثیدی مهر این جهان بتمودی
گردد از مهر و داد قوم سر افراز
از چه در آن ملک علم صنغ و ادب نیست
این همه خواری و بیکی زجا خاست
این نه همان مرزوبوم هست که روزی
اینک مثنی بخانمان بستیزند
شهو ت فرمائروا و حرص شده چیر
این همه بیچارگی و خواری و پستی
زانکه ورا دودمان چو دود سیه گشت
لاجرم از کشت خار خار زند سر
نیکی آید زنیکی و زبندی بد
پور میازار حال خویش از این بیش

عزت خود را و ملک میدان از زن
تربت قرن راست قاتل و دشمن
روح وطن راست رنج و درد و زلیفن
ایکه دلت سخت تر زسنگ و ز آهن
قرآن آورده این طریقت متقن
شهو ت در دست غیر داده فلاخن
نیکو داند هر آنچه زشت و فزاکن^(۲)
کمتر ارزد زنی ز دانه ارز
ار نبود دل سرای شهوت و رین^(۳)
بادت زین جرم پاک دست و دامن
تربت روز و وقت عهد روشن
کز تو رسد بر بیچشم دانش سوزن
ار نزدائی ز خویش خوی هرین
رسم وفادان و عهد و پیمان مشکن
لرزند از آن سپرغم و گل و لادن
چهد کن این خار را زستان برکن
برده شهوت ز پیش چشم بیفکن
عشق زن پیش را بسوزی خرمن
دشمنی و کین و خدعه ظلمت افکن
سازی از خدعه و خیانت مخزن
ماند بس کار و کوشش از سترون^(۴)
خانه چو باشد سرای حیل و شیون
مأمن مثنی تباه طینت و رهزن
بیتهه بهر نجات رنجبه کند تن
ماند ایران همی خرابه و گلخن
تابد خورشید عشق از آن روزن
تیره و تاریک و تار چون چه یژن
آید زان استوار دوده و میهن^(۵)
بهر چه بیغوله گشت خان و نشین
بهر چه کج کرده چون گدایان گردن
رشک ارم بود و جانفزای چو گلشن
مثنی دیگر برهنه پای پیرزن
عشق نگوئسار و مهر وارون گزرن^(۶)
مرد دو زن برده را بگیرد دامن
زانکه ورا نیست مهر اینک و آیدن^(۷)
روید از تخم و کشت سوسن سوسن
مهر دهد مهر بار و دانش دانش^(۸)
چون شنود مرد کر نصیحت الکن

قواعد صرف و نحو آن بصیرتر باشد نوشته او بهتر میشود. در زمانی که علم و ادب در مشرق زمین نیز رواج داشت و بعلم زبان و فصاحت و ادبیات و لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و تمام فنون راجعه باین علم اهمیت زیاد میدادند بزرگان نویسندگان نظم و نثر فصیح و دستورهایی زیادی برای یاد گرفتن صنعت کتابت و انشاء و یا نظم (در صورت داشتن طبع شعر) بطالین علم و ادب میدادند. هر کس کتب متقدمین را مانند کتب جاحظ و صدها کتب دیگر در عربی و قابوس نامه و چندین کتاب دیگر در فارسی ملاحظه کرده میداند که یکی از دستورهایی عمده برای تعلیم فن تحریر آن بود که شخص طالب علم و ادب بایستی کلام فصحا را زیاد بخواند و حفظ کند و چندین کتاب از مؤلفات بهترین نویسندگان عرب و عجم که سر مشق درخشان تر نویسی و از آثار افصح فصحا آن زبانها بودند مکرر بخواند و قطعات خیلی عالی آنها را حفظ نماید و چندین هزار بیت بلکه صدها قصیده و غزل از مشاهیر شعرای عرب و عجم و بهترین قطعه‌های آنها را از بر بداند. از زبان عربی که دریای بیکرانی است و در علم لغت و ادب آن زبان حیرت انگیز و توانگر هزاران بلکه ده هزاران کتاب نفیس و بی مانند پرداخته شده بگذریم و از زبان فارسی قرن پنجم و ششم و هفتم حرف بزنیم. برای نوشتن این زبان استادان و دانشمندان و نویسندگان قابل دستورهائی گذاشته اند. اولاً برای هر کسی که قلم بدست میگرفت لازم بوده (و هنوز هم هست) که تا اندازه‌ای عربی بداند و لغات و قواعد صرفی ثابت و متقن آن زبان بی مثل را که در زبان ما استیلا یافته فرا گیرد ثانیاً کتب ادبی فصیح و باصلاح فرنگی «کلاسیک» ما را از قبیل کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی و گلستان و چهار مقاله نظامی سمرقندی و مرزبان نامه و سیاست نامه نظام الملک و غیره از آثار قدما و یا مثلاً در این عصر منشآت قائم مقام و میرزا عبد الوهاب نشاط و غیرها از متأخرین را بکرات بخواند ثالثاً قواعد زبان فارسی را که اغلب در مقدمه کتب لغت فارسی ثبت شده یاد بگیرد و رابعاً اطلاع کافی از سرمایه اندوخته قرون گذشته که در واقع مهمترین رکن زبان و ادبیات ما است داشته باشد و آن سرمایه اشعار شعرای بزرگ و نامی ما است که ایران امروز نیز بداتها زنده است و این فقره مخصوصاً از اساسی ترین مقدمات مهارت در زبان است. و هم از شرایط عمده چیز نویسی در دست داشتن مقداری از معلومات متفرقه از هر قسم و راجع بهر شعبه‌ای از علوم و فنون و مخصوصاً مهارت در علم تاریخ و بالأخص تاریخ ادبیات است و بدیهی است نوشته اشخاصی که مثل بعضی از نویسندگان کنونی ما اسم حافظ و سعدی و فردوسی و زبانشان است ولی هیچ خبر ندارند که این شعرای مشهور در چه تاریخ و کدام عهدی زندگانی نموده و در زمان آنها سلطنت با که بوده است تا چه اندازه سطحی و خالی از نکات حکمتی و مطالب و دقایق سودمند خواهد بود.

این است شرایط و مقدمات ضروریه چیز نویسی ابتدائی و گمان نمیرود هیچ عاقلی ادنی شکی در این حقیقت بدیهی داشته باشد که زبان نیز مثل هر چیز دیگر از آثار بشری بررور زمان تکمیل شده و یاد گرفتن زبان فصیح و ادبی و مفهوم اهل لسان موقوف بفرآ گرفتن قواعد آن و پیروی کلام فصحا است و اگر تصرفی مطابق روح زمان در آن لازم باشد نیز هر چه بشود باید بر وفق روح زبان و ساخت و ریخت آن شده و مبنی بر عوام

مأخذ فارسی فصیح

و «فارسی خان و اله»

نوشتن در یک زبانی محتاج بخوب دانستن آن زبان است و هر چه شخص زبان را بهتر و کاملتر بداند و بر اصطلاحات و عبارات و لغات و

(۱) Nairikih = زناشوئی. (۲) پلیدی و چرکین. (۳) چرکی و پلیدی. (۴) عقیم. (۵) بخان و مان. (۶) تاج و دیهیم. (۷) آکتون. (۸) داد و دهش.

و کلمه مقابل فارسی آنرا پهلوی همدیگر نوشته باشد کلمه عربی را در یک صفحه و کلمه فارسی بمعنی آنرا در صفحه مقابل نوشته باشد و این صفحات را که عدد صفحه هم ندارند پهلوی هم گذاشته و یک کتانی کرده باشد اتفاقاً پیش از آنکه این کتاب خطی را بهم دوخته و جلد کتیب طفلی آمده و تمام صفحات آنرا بهمزده باشد و هر صفحه از لغات عربی مقابل صفحه دیگری از لغات فارسی که نیبایستی در مقابل آن بیاید افتاده باشد تصور کنید در اینصورت معانی لغات چگونه میشود مثلاً در مقابل کلمه «قلم» عوض «خامه» ممکن است افتاده باشد «تیشه».

ولی این هم عجیب ترین خواص آن زبان نیست— زیرا بطور محدود و معدود در زبانهای دیگر هم نظیر آنها را ولی نه بآن غرابت توان یافت و در فارسی هم با بعضی کلمات عربی این معامله برور زمان شده ولی نه باین فراوانی و بیحسابی— بلکه عجیب تر از این هم یک خاصیت دارد و آن چنانست که در آن زبان مراعات قواعد صرفی عربی و فارسی هم ابدأ لازم نیست باین معنی

که در زبان عربی با وجود وسعت فوق العادهٔ دائرهٔ صرف و اشتقاق آن بنای کلمات مشتقه و صنع کلمات مختلفه و ابواب ثلاثی و رباعی باستانی چند فقره (مثلاً مانند بنای اسم فاعل از ثلاثی مجرد متعدی) همه جا سماعی است نه قیاسی و اگر کسی بجای «اهمال» «تهمیل» یا بجای «تغلیط» «اغلاط» بگوید مضحکه میشود و یا اگر بجای «شریف» «شارف» و بجای

«جمیل» «جامل» بنویسد خطای فاحش کرده و همچنین در زبان فارسی بنای ترکیبی کلمات از ترکیب وصفی و اضافی و نسبی و سایر انواع ترکیبات زیاد فارسی تماماً سماعی است و هیچکس نمیتواند در مقابل «عبارت پرداز» مثلاً «لفظ پرداز» «غلط پرداز» «کتاب پرداز» بگوید یا نظیر «اتشکده» و «میکده» را «تیرا ککده» یا «غفلتکده» و «عزنتکده» او بتقلید «قبرستان» و «بهارستان» بگوید «مزارستان» «عبادتستان» «خزانستان» یا بتشبه

«گناهکار» و «نیکوکار» «ثوابکار» و «صحیح کار» یا بجای «شرمسار» «خجالتسار» یا بقیاس «پیرانه» و «حکیمانه» بنویسد «جوانانه» و «طیبانه» یا در مقابل «هنرمند» و «سودمند» گفته شود «عجزمند» و «زیانمند» و هکذا صدها ادوات الحاقی و کلمات اضافی و ترکیبی در فارسی که همه سماعی است.

حالا در زبان عثمانی بدون هیچگونه قید و با کمال «آزادی» تمام کلمات عربی را بهر اشتقاقی و هر صیغه ای و هر بانی میشود آورد خواه در خود زبان عرب آمده باشد یا نه و در ترکیبات فارسی هم مثل یک زبان اختراعی تمام ترکیبات را بطور قیاسی با مفردات فارسی و عربی مطلقاً میشود ساخت و استعمال کرد و از این شرب اليهود و هر ج و مرج مطلق قواعد نحوی و صرفی و لغوی و اصطلاحی یک زبان مصنوعی در آمده که مفردات آن از این قبیل است: «استحکامکارانه»، «استدراج»، «متحسّس»، «تعجیز و ازعاج» (بمعنی مزاحمت) «تلطیف» (بمعنی دلجوئی)، «تخدیش» (بمعنی مشوب ساختن خاطر)، «تجزیه» (بمعنی مجازات)، «دخالت» (بمعنی پناه بردن)، «تنیبه» (بمعنی سپردن و حکم کردن)، «مساعده» (بمعنی اذن)، «مراق»! (بمعنی غصه و هوس)، «عجبا» (بمعنی آیا)، «غالباً» (بمعنی گویا)، «تخف» (بمعنی عجیب)، «ناجی» (بمعنی نجات دهنده)، «تقدیر» (بمعنی محسین) و هکذا هزاران کلمات دیگر که بحد و حصر نباید و یک کتاب در تعداد آنها لازم است و همچنین ترکیبات عربی و فارسی مثلاً «مع التأسف»

فهم نمودن زبان بوده و هم آن تصرف از طرف اهل آن بعمل آید و اهل آن کسانی هستند که احاطهٔ کامل و مسلم بر مقدمات مذکور در فوق دارند (یعنی تصرف از مجتهدین فن باشد نه بیسوادان کم مایه) و نیز آن قدم راجع بتکمیل و اصلاح زبان قدم کوچکی باشد تدریجی در مطالبی که اکثریت عظیمهٔ اهل زبان آنرا صحیح بشمارد.

مأخذ فارسی فصیح از قرن پنجم تا اوایل این قرن همین مقدمات اساسی بود که ذکرش گذشت. حالا بنیم مأخذ فارسی عجیب و هذیبانی که اخیراً در بعضی نشریات ایران و حتی در پاره ای از اوراق سیاسی پایتخت معمول شده و بکلی نامفهوم است و ما آنرا در شمارهٔ ۷ کاوه «فارسی منطق الطیر مسخ شدهٔ عهد مشروطیت» نامیده و زبان جنیان خواندیم چیست و این زبان عجیب و تاریک که یک چیز غیر طبیعی بوده و از زبان معمولی لفظی و کتابی دور و فهم آن تقریباً بر عامه کاملاً غیر ممکن است از کجا بعمل آمده و چطور اختراع شده است.

ممکن است بعضی از اشخاصی که بتقلید همدیگر این زبان مصنوعی را تحریر میکنند خود نیز ندانند که منشأ آن چیست و لهذا توضیحش شاید بیفایده نباشد که این زبان از ترجمهٔ تحت اللفظی زبان ترکی عثمانی و داخل کردن الفاظ و تعییرات و اصطلاحات آن بدون مناسبتی در زبان فارسی بعمل آمده است.

زبان عثمانی حالیه یک زبان خیلی عجیبی است که نظیرش شاید در دنیا دیده نشده. اولاً باید بگوئیم که این زبان باصطلاح علمی جزو زبانهای مغولی است و اساس صرفی و نحوی آن بکلی مخالف زبانهای هند و اروپائی است (که فارسی نیز از آنجمله است). ثانیاً زبان عثمانی بواسطهٔ تنگی دائرهٔ خود و انتقال آن با آسیای صغیر مقدار زیادی از لغات خارجه اقتباس کرده و این اخذ لغات بیگانه بحدی رسیده که خود زبان ترکی را مستهلک ساخته. شمس الدین سامی یکی از لغویون و ادبای درجهٔ اول عثمانی که کتب لغت زیادی تألیف کرده احصائیه ای راجع بمفردات لغات داخله در ترکیب کلام عثمانی ساخته و بموجب این احصائیهٔ بثبوت پیوسته که در زبان حالیه ادبی عثمانی که جراید و کتب بدان نوشته میشود و خواص بدان حرف میزنند تقریباً در صدی هفتاد لغت عربی و در صدی پانزده کلمهٔ فارسی و در صدی پنج لغات خارجه دیگر داخلند و فقط در صدی ده لغت ترکی است. این زبان علاوه بر این استیلای لغات خارجه یک خاصیت دیگری هم دارد که هزار مرتبه عجیب تر از فقرهٔ اولی است و آن این است که کلمات عربی و فارسی را که گرفته بهمان معانی اصلی خود باقی نگذاشته بلکه آنها را بمعانی عجیب دیگری که با معانی اصلی ادبی مناسبتی ندارند (مناسبت بعیدی دارند) استعمال میکند مثلاً روزگار بمعنی باد، بیکار یا بکار بمعنی عزب، وزنه بمعنی خزینه، مسافر بمعنی مهمان، سوخته بمعنی طلاب، سربست بمعنی آزاد، اختلال بمعنی انقلاب، چراغ (یا چراق) بمعنی شاگرد، فنا بمعنی بد، اختیار بمعنی پیر، گنج بمعنی جوان، اشقیاء بمعنی قطاع الطریق، وجود بمعنی بدن، آرزو بمعنی میل، پول بمعنی تمبر پستی الخ و نه هزار و نهصد و نود کلمهٔ دیگر که ذکر آن بطول انجامد و بسیار مضحک و با مزه است و درست مثل کتاب لغتی است که شخص از یک زبانی بزبانی ساخته و تألیف کرده باشد مثلاً از عربی بفارسی ولی بجای آنکه کلمهٔ عربی

فرنگی مختلف را متصل با جا و بیجا تکرار میکنند (مثلاً بجای این عبارت «امروزها هوای طهران سرد شده و فقرا در زحمتند» مینویسند «امروزها بارقه برودت! با ضولت استیلا کارانه خود - طهران را، اشغال کرده!!! و زحمت مرارت کارانه آن، در میان صنف فقیر - عرض اندام نموده و با مشکلات فوق البشری، - امرار حیات مفلوکانه میکنند؟؟؟...» این نقطه های سجا وندی که علامت وقف یا فصل یا تعجب یا استفهام است نیز در مملکت مخترعین آنها قواعدی و محل استعمال مخصوصی دارند و باین فراوانی و بیجا استعمال نتوان کرد. البته تعجب نخواهید کرد که امضای محررین این گونه مقالات منطق الطیری نیز بهمان غرابت و بقول خودشان «طلسم کارانه» یا «هَطلسم» است مثلاً جناب م.ع.ص.د. یا صیمی یا حکمت ناجی یا جودت یا عرفی، ذوقی و هکذا که آنها تقلید متخلص (یعنی تخصص) عثمانیها است. خیلی مایل بودیم که ذیلاً محض خالی نبودن عریضه چند قطعه نیز از آخرین نمونه های «فارسی خان والده» برای توضیح مطلب بمثال درج نمائیم ولی یک نکته مهم ما را از این کار جلوگیری کرد و آن عادت عجیبی است که مردم ایران باستخراج و استنباط معنی عیججوتی شخصی و کنایات از هر اشاره و کلمه ای دارند و کلیات مسائل را بر مثال آن حمل میکنند و همیشه تصور میکنند که مقصود از هر مسئله کلی تنقیدی قانون کلی آن نبوده بلکه عمده مصداق معینی از آن کلی است چنانکه در بعضی از مقالات گذشته ما همین کج فهمی و سوء تأویلها شد. ما در همین باب یعنی توجه عامه بافتضاح شخصی و گشتن بی امور قال و قیل انگیز و صرف نظر از روح و نکته عبرت و حکمت مندرجه در مقالات تنقیدی و منجر شدن این فقره بملاحظه و احتیاط زیاد نویسندگان در ذکر مثل و مثال و تنگی دایره کلام بر نقادان بیغرض در شماره های آینده مستقلاً یک تبصره ای خواهیم نوشت. X

شطح

زمانی درس علم و بحث تنزیل
که باشد نفس انسان را کالی
زمانی شعر و شطح و حکایات
که خاطر را بود دفع کللی
(سعدی)

بازی شطح هم مثل همه چیزها و کارهای دیگر در فرنگستان ترقی بسیار نموده و امروز این فن نیز مانند فنون دیگر دارای علما و نویسندگان مشهور و روزنامه های مخصوص زیادی است و اغلب روزنامه ها و مجلات علمی و سیاسی و غیره و حتی روزنامه های رسمی و نیم رسمی از قبیل تایمس مشهور لندن و غیره برای شطح در ستونهای خود جای مخصوص و نویسنده علی حده ای دارند که اگر هر روز هم نباشد لا اقل هر چند روزی یکبار مسئله ای در خصوص شطح طرح مینمایند و گاهی صورت یک دست بازی مشهوری را که در بین دو استاد واقع شده درج نموده و در آن خصوص تنقیداتی مینمایند و از بعضی حرکات با اقامه دلایل و براهین تکذیب و از برخی دیگر تعریف مینمایند و خوانندگان خود را بعضی نکات دقیقه فن ملتفت و متوجه میسازند و گاهی یک مسئله ای را جمع بشطح طرح مینمایند و مثلاً میگویند یک دست بازی شروع شده و حالا پس از کشتار خیلی از سوازاها و پیادها بازی بجائی رسیده که طرفی که بهره سفید بازی میکند دارای

(بجای افسوس که)، «مع الممنونیه»، «مع المسار»، «لحده پردازانه»، «جریمه دار»، «معنیدار»، «زامدار»... الخ که در حساب نگنجد. یک خاصیت عجیب دیگر آن زبان نیز که منحصر بفرد است آنست که قسمت مهمی از آن زبان از ترجمه تحت اللفظی زبان فرانسه بعمل آمده و علاوه بر این خاصیت غریب در زبان معمولی که دلیل فقدان ذوق و روح مخصوص زبان است در ترجمه کلمات فرنگی و اصطلاحات علمی و ادبی و فلسفی و غیره نیز هیچ نوع زحمت بخود نداده و باکمال سادگی مضحک عین معنی تحت اللفظی عربی آن اصطلاحات را داخل زبان خود نموده اند و این فقره بکلی قیاسی است و بدون معطلی هر کلمه مشکل فرنگی را میشود تحت اللفظ عربی کرد و از آن اصطلاح ترکی ساخت. مثال این فقره هم بیحد و حساب است مثلاً ذهنت (۱)، لایوت (۲)، افتاع (۳)، حال حاضر (۴)، عین زمان (۵)، عصیت (۶)، ضربه حکومت (۷)، مکتب سعدی (۸) (یعنی شیوه او)، تقدیر (۹)، عکس العمل (۱۰)، سما (۱۱) (یک سیاهی سیاسی)، آهنگ (۱۲) و هکذا هزاران اصطلاحات دیگر.

الفاظ بی معنی جدید الاستعمال در ایران

حالا بدبختانه از تأثیر این ادبیات (۱) زبان مصنوعی بروسه و سیواس و مقلدین باکونی و گنجه ای آنها و این شله قلمکار عجیب و مخصوصاً از برکت قدوم ادبای خان والده در بعضی از دار السطنه ها و در خود دار الحلافه که باید مرکز سرمشق و نمونه زبان دری باشد یک مولود غیر طبیعی و ناقص الحلقه ای زائیده شده که قسمتی از مقالات که روی سخن هم در آنها بعامه است بدان زبان عجیب نوشته میشود. اگر تأویل به تنقید شخصی نمیشد ما مقداری از نمونه های خیلی عجیب این منطق الطیر تازه را بدون زحمت تفتیش و تصفح اینجا درج میکردیم ولی چون خوانندگان ایرانی خوب با این زبان غیر طبیعی آشنا هستند لازم بدرج نمونه های زیاد نیست و فقط چند کلمه از مفردات آن کافی است که ملاحظه کنندگان بترکیب آن نفرین کنند مثلاً «عرض اندام» یعنی ظهور، «اثبات وجود» یعنی حضور، «ناجی مملکت» یعنی نجات دهنده، «غنعات» (!) یعنی روایات (و گاهی یعنی آباء و اجدادی) «لاقید» یعنی بیقید، لاقیدانه (!)، «لعو گردید» یعنی بهم خورد، «مدهش» یعنی وحشتناک، «اشقیاء» یعنی دزدان، «متجاسرین» یعنی متمردین، «خاطرات» یعنی یادداشتها، «زامداران امور» یعنی اولیای دولت، «عنودانه»، «خویشاوندی منشانه»، «وضعیت» یعنی اوضاع، «موقعیت» یعنی موقع، «جریمه دار»، «متحسس»، «محرورانه»، «در اطراف صلح»، «در اطراف واقعه زنجان» یعنی راجع بآن مسئله، «مادام که» یعنی مادامیکه، «تکدیر» یعنی توبیخ، «صمیمانه» یعنی صاف و بیغرض، «انتحار» یعنی خودکشی، «طین انداز شد» یعنی منتشر شد، «معکس افکار» یعنی نماینده خیالات، «مفکوره» یعنی فکر، «روح تزیه» یعنی پاک..... و غیره و غیره الی غیر التهایه.

علاوه بر اینها یک سجا وندی بازی غریبی نیز در اینگونه منشآت هذیبانی و برت (۱۳) رایج شده که از عجیب ترین مضحکات است مثلاً علامات سجا وندی

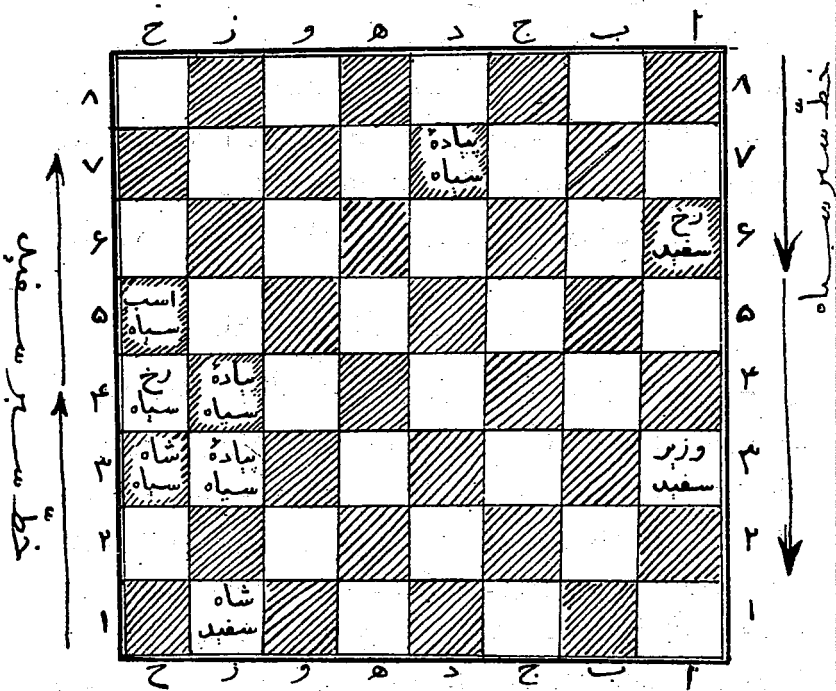
Satisfaire (۳)	Inmortal (۲)	Mentalité (۱)
Nervosité (۶)	En même temps (۵)	Moment présent (۴)
Admiration (۹)	École de... (۸)	Coup d'Etat (۷)
Excentrique (۱۳)	Harmonie (۱۲)	Figure (۱۱)
		Réaction (۱۰)

و از یزو مثلاً علامت خانه ششم از رَج هفتم که در تصویر فوق دارای این علامت * است «۷و» میشود و علامت خانه چهارم از رَج چهارم که دارای علامت + است «د۴» و قس علیهذا.

* * *

ما در ذیل محض نمونه یک مسئله نسبتاً آسانی طرح مینمائیم و از خوانندگان کاوه که در فن شطرنج دستی و هوسی دارند خواهشمندیم جوابهای خود را بفرستند:

مسئله ۱



چنانکه دیده میشود سفید دارای شاه (ش) است و وزیر (و) و یک رخ (ر). شاه در خانه «ز۱» است و وزیر در خانه «ح۳». رخ در خانه «ب۶». سیاه دارای شاه است (ش) در خانه «ح۳»، یک اسب (س) در خانه «ح۵»، یک رخ (ر) در خانه «ح۴»، و سه پیاده (پ) در خانه‌های «ز۳»، «ز۴»، «د۵».

سفید باید شروع بازی کرده و در حرکت سوم کیش داده و سیاه را مات نماید.

چنانکه گفته شد خط سیر سفید از پائین بطرف بالاست و سیاه بر عکس.

بمشترکی که جواب صحیح این مسئله را اول بفرستند یک کتاب بعنوان جایزه فرستاده خواهد شد و در شمارهای آینده کاوه هم جواب مسئله در خود روزنامه با اسامی اشخاصی که جواب صحیح فرستاده باشند درج خواهد شد.

در خصوص تاریخ اختراع شطرنج و کیفیت بازی آن و شطرنج بازهای مشهور و ترقیاتی که در آن فن بعمل آمده در نظر است در آیه مقاله مفصلی در کاوه درج شود و عجلتاً در این شماره برای محکم هوس خوانندگان بطرح یک مسئله قناعت شد.

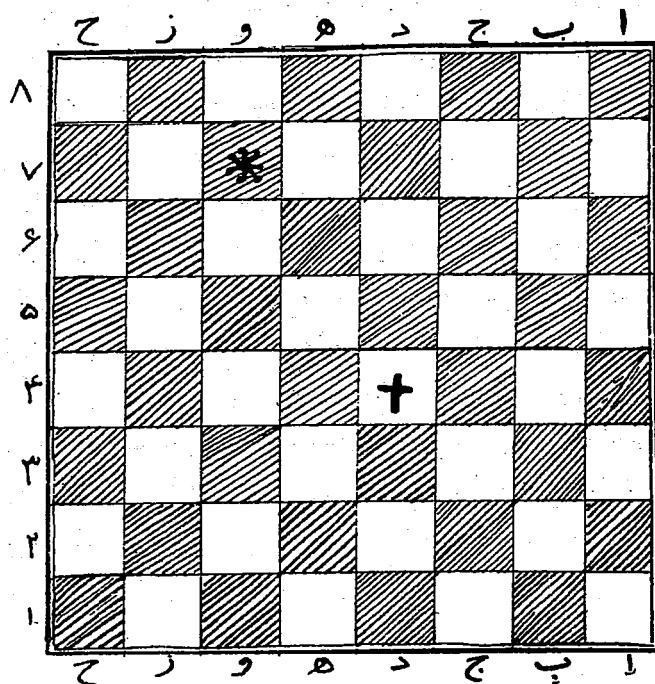


سپاسگذاری ارمنیان مقیم برلن بدولت ایران

اخيراً در اواخر ماه صفر گذشته ارمنیهای مقیم برلن هیئتی را بریاست آقای ایپلکجیان که از مشاهیر و از پیشقدمان ملیون آن ملت است مأمور

فلان عده مهره از سواره و پیاده و طرفی که مهره سیاه بازی میکند فلان عده مهره دارد و خانههای مهره‌های طرفین را هم معین میکنند و آنوقت می‌رسند که خوب حالا میخواهیم ببینیم سفید چطور در دو حرکت یا سه یا چهار حرکت میتواند سیاه را مات نماید و بعدها در شمارهای آینده روزنامه جواب مسئله را چه از طرف خود و چه از طرف اشخاصی که جواب را پیدا کرده و باداره روزنامه فرستاده‌اند درج میکنند. این گونه مسائل یکی از بهترین راههاست برای فرا گرفتن فن شطرنج و بعلاوه تفریح خاطر و مشغولیت خوبی هم میباشد و چون حکم آوریش فکر و خیال را دارد بتدریج فکرها روشن و اسباب اصابت رأی و سرعت انتقال میگردد. اینگونه مسائل عموماً دارای چند شرط میباشد اولاً بطور عموم مهره سفید از پائین بالا می‌رود و مهره سیاه از بالا پائین یعنی همیشه باید تصور نمود که مهره سفید در اول بازی در خانه پائین چیده شده بوده و مهره سیاه در بالا و از این قرار مثلاً پیاده سفید همیشه بطرف بالا می‌رود و پیاده سیاه بطرف پائین. ثانیاً باید با فلان عده حرکت طوری طرف را مات نمود که هیچ راه گفتگو و چاره‌ای برای طرف باقی نماند که بتواند بگوید اگر فلان حرکت را کرده بودم مات نمیشدم و هكذا. ثالثاً همیشه حرکت اول با سفید است و مثلاً اگر در مسئله شرط شده که سفید باید سیاه را در دو حرکت مات نماید سفید شروع میکند و یک حرکت مینماید و سیاه جواب میدهد و سفید حرکت دوم را مینماید و باید کیش بدهد و سیاه مات باشد. رابعاً همیشه صفحه شطرنج باید طوری گذاشته شده باشد که اولین خانه اولین رَج بازی کن از طرف دست راست سفید باشد یعنی باید تصور نمود که در اول بازی رُخ طرف دست راست هر دو حریف در خانه سفید بوده است خامساً قرار بر این شده است که در این گونه مسائل همیشه سفید سیاه را مات مینماید.

برای تسهیل کار عموماً برای مهره‌ها علامتی قرار داده‌اند و ما هم همین کار را میکنیم یعنی علامت ذیل را برای مهره‌ها وضع میکنیم:
پیاده = پ. شاه = ش. وزیر = و. فیل = ف. اسب = س.
رخ = ر. علامت کیش + است و علامت زدن مهره X.
برای خانه‌های شطرنج نیز علامتاتی هست از قرار ذیل:



از اخبار تاریخی حقیقی را با عبارت پردازی مترسلاانه و خطب و نطقهای جلوس سلاطین و وصایا تلافی و پرکرده‌اند ولی از یزدگرد اول باینطرف اخبار خوبی در دست بود. خداینامه و کتب نظیر آن خیلی مبالغه آمیز و آب و تاب دار و بسیار منشیانه (بدیعی) بوده چنانکه ملخص عربی که از آنها بالواسطه برای ما مانده باز پر از صنایع بدیعی و متکلفانه است. مخصوصاً جاحظ در کتاب «الیان و التیین» گوید در خصوص شوپیه و سعی آنها در اثبات فضل عجم بر عرب قریب باین مضمون گوید «هر که بخواید ادب و تربیت عالی و صنعت تمثیل و عبرت و عبارت پردازی لطیف و تصورات نیکورا بفهمد نظری بسیرالملوک و تاریخ سلاطین بیندازد» (۱). حمزه اصفهانی نیز در باب کتب تاریخ ایرانی شیهه اینرا میگوید. این داستانها مبالغه آمیز و شاه پرستانه و مقید بصحت نسب سلاطین بوده و نفوذ طبقه نجبا و اشراف و موبدان نیز در آن داخل شده بود و نیز همهجا حماسی و رزمی بوده و سعی داشتند مقام و شکوه ایران را بلند کرده و بدین واسطه قبول عامه و رواج پیدا کنند. بعدها بعضی حشو و زواید نیز از طرف متأخرین بر داستانها افزوده شده مانند مضامین کتیبه‌های قبور سلاطین و غیره. با وجود همه نواقص یا معایب که داشته باز خداینامه که یک کتاب تاریخ رسمی بوده و در زمان ساسانیان نوشته شده بود بهترین مأخذ تاریخی مخصوصاً در قسمت راجع بساسانیان بوده.

چون همه کتب تاریخی و قصه‌های موجود در ادبیات پهلوی بجز کارنامه اردشیر از میان رفته و ترجمه‌ها و تهذیبهای مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده بدینجهت بعضی نقایط برای ما بکلی تاریک میماند مثلاً نمیدانیم آیا علاوه بر خداینامه یک کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده و یا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع بجزئیات ولی بعضی هم تا اندازه‌ای عمده هستند و بظن قوی همین اختلافات در نوشتجات پهلوی هم بایستی بوده باشد فقط از تهذیبا و اصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‌اند. حدس اینکه بعضی نسخه‌های این کتاب علاوه و ضمیمه‌ها از سایر کتب پهلوی مثلاً از قصه بهرام چوبین پیدا کرده بعید نیست (۲). بهرام موبد شهر شاپور (در ولایت فارس) بقول حمزه اصفهانی بیشتر از بیست نسخه مختلف خدای نامه را با هم مطابقت کرده و بواسطه تطبیق اختلافات آنها یک اصلاحی خود بعمل آورد. موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف نسخ شکایت میکند ولی هر دو شکایت از اختلافات در باب عده سالهای سلطنت بعضی از پادشاهان است و مخصوصاً کسروی از اغلاط ترجمه سخن میراند که راجع بترجمه‌های عربی است (۳). ولی بهر حال از مطالعه تاریخ طبری و مخصوصاً مطابقت آن با سایر مأخذ عربی و فردوسی معلوم میشود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران اصلاً در مأخذ اصلی پهلوی تا اندازه‌ای بسبب اختلاف بوده چنانکه طبری در قسمت راجع بتاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها با روایت ابن بطریق و ابن قتیبه که مأخذشان ترجمه ابن المقفع بوده مطابق میآید و دیگری با روایت یعقوبی و اغلب با فردوسی که نه بواسطه ترجمه عربی بلکه بواسطه نسخه فارسی متن پهلوی منتهی میشود موافق است. هر دو این روایتها باز اغلب در اساس و صفت اصلی متحد بوده

(۱) اصل عبارت جاحظ چنین است «و من احتاج الی العقل و الأدب و العلم با المراتب و العبر و المثالات و الألفاظ الکریمه و المعانی الشریفه فلینظر الی سیر الملوک» [محصل].

(۲) این قصه بآن تفصیل که جداگانه در اواخر عهد ساسانیان پرداخته شده بود ظاهراً در اصل خداینامه نبوده چنانکه در ترجمه ابن المقفع نیز (بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه و ابن بطریق مستفاد میشود) حکایت بهرام چوبین با اختصار بوده. قسمت مهمی از این قصه پهلوی در الأخبار الطوال دینوری و در نه‌ایه الأرب منسوب با و در ترجمه طبری بلعمی و در تاریخ یعقوبی و هم چنین در یکی از دو مأخذ طبری و در کتاب مسعودی برای ما مانده [نولدکه].

(۳) ظاهراً مقصود از نسخه‌های خداینامه هم که در دست بهرام موبد بوده ترجمه عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفع نه اصل پهلوی. ابن خیالرا تأیید میکند اینکه حمزه اصفهانی سیر الملوک بهرام را «اصلاح» مینامد نه «نقل». کریستین نیز در کتاب «اولین انسان و اولین پادشاه در تاریخ اساطیری ایرانی» همین عقیده را اظهار کرده (صفحه ۸۲) [محصل].

نموده که در سفارت علیه دولت ایران در برلن حضور بهم رسانده و از طرف دسته مزبور و ملت ارمنستان عرض تشکر و امتنان از رفتار انصاف جوانانه‌ای که در ایران همیشه با ارامنه شده و هم از همراهی و محبت ایرانیان با مهاجرینی که در موقع جنگ بخاک ایران پناه برده بودند بنماید. هیئت مزبور در تاریخ مذکور در فوق در سفارت ایران حضور بهم رسانده و شرحی مبنی بر مراتب مشروحه در فوق و در تشکر از ملت ایران بیان نمود و منجمله اظهار داشت که رئیس الوزرای ارمنستان در آخرین نطق خود در مجلس شورای ملی ارمنستان گفته است که در بدترین موقع سختیها و مصائب ما ایران بهترین دوست ما بوده است. آقای ایلیکجیان هم در این خصوص گفت که حقیقه عقیده هر شخص ارمنی چه در خود ارمنستان و چه در اروپا و یا در هر مملکت دیگر دنیا عین عقیده فوق رئیس الوزرای ارمنستان است و از جناب وزیر مختار ایران استدعا نمود که مراتب تشکرات صادقانه ارمنیها را بدولت ایران تبلیغ نمایند.

منشأ قدیم شاهنامه

و مأخذ اصلی آن

— ۳ —

در شماره گذشته دامنه سخن در اینموضوع بدانجا رسید که شرحی در باب کتب سیر الملوکهای عربی که اسامی آنها بما رسیده دادیم و وعده کردیم که در این شماره ابتدا مزید توضیحاتی در باب خداینامه و ترجمه‌های آن داده و از مترجمین و مؤلفینی که در قرون اولی اسلام در باب ایران قدیم و تاریخ و آداب آن در عربی و فارسی تألیفات کرده‌اند و از کتب آنها شرح مختصری داده بدینالیه مطلب در باب اصل شاهنامه بپردازیم. اینک میخواهیم سخنرا از آنجا گرفته و بر حسب و عده بیان برسانیم:

خداینامه — سیرملوک الفرس — شاهنامه

در باب خداینامه و ترجمه‌ها و تهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلأ ملخص آنچه‌ها که علامه نحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولدکه در دیباچه خود بترجمه فصل تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده ذکر کنیم محقق مشار الیه گوید:

«خداینامه تاریخ ایران را از بدو خلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده و فرقی میان داستان اساطیری و روایات افسانه‌ای و سلاطین تاریخی نمیگذاشت و بدین جهت عربها و ایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلاً تصور اینرا نمیکردند که هوشنگ و رسم آن قدر تاریخی نیست که شاپور و بهرام چوبین و سایر اشخاص تاریخی. داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات آوستاست بمرور زمان خیلی تکامل و بسط و شاخ و برگ یافته و شرح و تفسیر و روایات موبدان و هیربدان در خصوص ابتدای خلقت و تمدن و ظهور قانون و غیره و همچنین بعضی نسب‌نامه‌ها بر اصل آن داستان افزوده شده و مندرجات رومان اسکندر نامه که از مأخذ خارجی (یونانی) آمده بی سروصدا مثل اینکه اصلاً جزو داستان ملی بوده داخل و جزو کتاب شده. از دوره طولانی سلوکیان و اشکانیان هیچ چیز غیر از چند نام نمانده. از ساسانیان هنوز در خاطرها چیز زیادی بوده ولی با این همه از مؤسس این سلطنت (اردشیر) علاوه بر مطالب تاریخی صحیح خیلی داستانهای افسانه آمیز در افواه یا مأخذ کتبی بوده که در خداینامه غالباً همان افسانه‌ها داخل شده و از مطالب تاریخی کمتر آمده بود. از پادشاهان بعد از اردشیر تا زمان یزدگرد اول (۳۹۲-۴۲۰) اخبار و تفصیلات خیلی جزئی میدانستند و از آناری که از خداینامه مانده معلوم میشود که نقصان این قسمت

و یک اساس مشترک می‌رسند فقط حرف در اینجا است که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است یا بعد از آن که آنهم بیشتر مسئله ادبی است نه تاریخی.

از همه بیشتر فوت «سیر الملوک» ابن المقفع که جزء وسایر مورخین که آنرا در دست داشته‌اند در ذکر بر سایر سیر الملوکها مقدم داشته‌اند اسباب تأسف است. ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود خیلی دقت و بمطابقت آن با متن اصلی مواظبت کرده و اگر چه قطعاً مایل بوده که ترجمه تاریخ سلطنت ایران را با ذوق معاصرین خود تطبیق دهد و شاید در مواردی که ملاحظه حسیات منه‌بی مسلمان در نظر بوده مانند سایر مؤلفین و یا تهذیب کنندگان این موضوع بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد (۱) ولی ظاهراً تصرفات زیادی در ترجمه نکرده و حتی دلیلی نیست بر آنکه در مواقع عبارت پردازی در نسخه اصلی پهلوی وی بیشتر از اصل قلم را جولان داده باشد و مخصوصاً مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه او از اصل ترجمه کرده‌اند مثلاً شاهنامه‌ای که مآخذ فردوسی بوده این نوع بدگمانی را از او زایل میکند.

بو اسطه شعب تدریجی عده زیادی از قطعات کتاب سیر الملوک ابن المقفع را ممکن است از کتب موجوده جمع آوری کرد ولی بدبختانه اینگونه قطعات هم اغلب از قسمتهای ادبی و عبارت پردازی آن کتاب است و از قسمتهای مهم کمتر مانده. از آنجمله در عیون الأخبار ابن قتیبه چندین قطعه از سیر الملوک ابن المقفع موجود است که یکی از مفصل‌ترین آنها در خاتمه کار فیروز است (۲). همان قطعه (یعنی عاقبت فیروز) عیناً با قدری تلخیص در کتاب سعید بن بطریق خلیفه نصاری در اسکندریه معروف به اوتیکوس (که کتاب خود را در اواخر ایام خود نوشته) نیز موجود است. بدلائل چندی معلوم شده که مآخذ ابن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیماً کتاب ابن المقفع بوده و مآخذ طبری در یک روایت خودش باز سیر الملوک ابن المقفع است ولی طبری مستقیماً از کتاب مزبور اخذ نکرده بلکه برای قسمت تاریخ ایران علاوه بر مآخذهای دیگر یک کتاب دیگری در دست داشته که یک سیر الملوک دیگری بوده که علاوه بر روایات دیگر از کتاب ابن المقفع هم اقتباسات داشته. کتاب گننام معروف به «اسیرنگر ۳۰» که ارتباطی میان او و طبری در اخذ از

همدیگر نیست و کاملاً مستقل است نیز عیناً در قسمت راجع تاریخ ایران و مخصوصاً در همان موارد که طبری دو روایت ذکر میکند دو روایت می‌آورد که بدو مآخذ اصلی قدیمی برمیگردد چنانکه در بعضی موارد مثل این است که یک نسخه طبری در دست داشته. هر دو کتاب هم طبری و هم کتاب گننام عیناً مثل هم از یک کتابی که بعضی اقسام آن از ابن المقفع و بعضی دیگر از یک مآخذ دیگر نقل شده بود اخذ کرده‌اند و اغلب بقدر امکان عین عبارت آنرا استعمال کرده‌اند و گاهی مختصرش نموده‌اند. آن مآخذ اصلی روایت دیگری که غیر از کتاب ابن المقفع است ظاهراً کتابی است که مآخذ یعقوبی (در حدود سنه ۲۸۸ میزیسته) نیز در خصوص تاریخ ساسانیان در مقدمه مختصر خود بتاریخ خلفای عباسی بوده که اغلب با روایت دوم طبری و کتاب گننام مطابق می‌آید اگر چه یعقوبی بعضی جاها اخبار دیگری بآن روایت علاوه کرده. این روایت دوم اغلب با روایت فردوسی نیز مطابق می‌آید. حقیقت آن مآخذ دیگر (غیر ابن المقفعی) بر ما مجهول است و ممکن است یکی از سیر الملوکهای متعددی باشد که اسم آنها برای ما مانده. همه این سیر الملوکها بعد از ابن المقفع تألیف شده بوده‌اند زیرا که اولاً همه جا ابن المقفع اول اسم برده شده و بعد از آن محمد بن جهم برمکی که یکی از اتباع برمکیها بوده و برمکیها پس از وفات ابن المقفع بسرکار آمدند و مظنون آنست که مؤلفین همه این سیر الملوکها از کتاب پیشرو نامی خود یعنی ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با مال ابن المقفع در جزئیات و تفصیل امور معلوم نیست. ممکن است بعضی از آنها از مآخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهای گرفته و داخل کرده‌اند (۳). بعضی دیگر از مؤلفین این سیر الملوکها هم شاید از کتب قصه‌ای (رومان) اقتباس کرده‌اند

(۱) جزء اصفهانی در کتاب خود بابی مخصوص آورده در بیان آنچه در خداینامه بوده ولی ابن المقفع و محمد بن الجهم آنرا حکایت نکرده‌اند ولی این قره جالب نظر است که بعد از آن جزء با این طریق شروع بحکایت مطالب حذف شده خداینامه میکند که گوید چنین خواندم در کتابی که از کتاب ایرانیان موسوم به ابستا [اوستا] نقل شده بود [محصّل].

(۲) در عیون الأخبار استخراجاتی هم از کتاب التاج و کتاب آئین ترجمه ابن المقفع از پهلوی و کتاب اداب تألیف او نیز موجود است [نولدکه].

(۳) مؤید این قره آنست که نه تنها تاریخ طبری و کتاب گننام بلکه یعقوبی هم در مآخذی که داشتند تاریخ یولیانوس را که از رومان سریانی بتاریخ ایران داخل و مخلوط شده بود یافته و همانطور مثل جزو داستان ایران نقل کرده‌اند [نولدکه].

که در زبان پهلوی ظاهراً از آنها متعدد بوده است. یک قسم روایات و اخبار هم در طبری هست که حتی نه در کتاب گننام و نه در کتبی که مستقیماً یا بواسطه از ابن المقفع اخذ کرده‌اند و نه در فردوسی اثری از آنها نیست. منشاء این قسم روایات بسیار تاریک و محتاج بتحقیق است (۱).

این بود قسمتی از آنچه علامه نولدکه در ۴۱ سال پیش در مقدمه کتاب بیاند و شاهکار خودش یعنی ترجمه و تفسیر قسمت تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری (۲) آورده و مقصود عمده‌اش در آن مقدمه تحقیق و توضیح مآخذ روایات طبری در این باب بوده. برای تکمیل فایده باید بگویم که علاوه بر مترجمین مستقیم خداینامه و سایر کتب پهلوی راجع بتاریخ یاداستان و قصه و علاوه بر مؤلفینی که از روی ترجمه‌های مذکور کتب برداشته و یا آن ترجمه‌ها را تهذیب و تحریر کرده‌اند در قرون اولی اسلام و مخصوصاً از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن چهارم مؤلفین و مترجمین زیادی بوده‌اند که یا سایر کتب ایرانی را غیر از تاریخ ترجمه کرده و بدین ترتیب کمک زیادی بوسعت اطلاعات و انتشار معلومات درباره ایران قدیم کرده‌اند و یا کتب مستقل و یا فصول و قطعاتی در باب آثار و آداب و اوضاع ایران قدیم نوشته‌اند و از همه اینها سرمایه فراوان و انبوهی از اطلاعات در آن قرن جمع و منتشر شده و برستخیز روح ملی ایران و رونق منعیات شعوبه کمک زیادی کرده و همین نوشتجات زیاد بتدریج زمینه را برای هوس عمومی و رواج و قبول عامه داستانها و اشعار داستانی و شاهنامه صاف و تهیه کرده‌اند.

از مترجمین پهلوی بعربی غیر از مترجمین خداینامه که ذکرشان گذشت اسامی چند نفر دیگر در کتاب الفهرست آمده (۳) و از آنجمله اند آل نوبخت که اغلب افراد این خانواده مترجم بوده‌اند. نوبخت در زمان خلیفه عباسی منصور بوده و منجم بود و در سنه ۱۴۱ در بنای شهر بغداد اختیار ساعت نیک کرد (۴). پسرش ابو سهل فضل بن نوبخت از مترجمین پهلوی بعربی و در خزانه الحکمه هارون الرشید بوده و کتاب نهمطان (۵) را در علم موالید و نجوم و چندین کتاب دیگر تألیف کرده که عمده مآخذش در آنها کتب ایرانی بوده. برادرش علی بن نوبخت و مخصوصاً برادر زاده او ابو سهل اسمعیل بن علی بن نوبخت از علما بوده‌اند. برادر زاده دیگر وی حسن

(۱) نولدکه بواسطه بعضی مطابقتها که میان روایات منقوله در کتاب گننام از ابو جعفر زرتشت و عین آنها در طبری میکند احتمال میدهد منشاء این روایات ثالث طبری موبد مزبور باشد که در اواسط قرن سوم میزیسته [محصّل].

(۲) در این کتاب استاد بزرگ برای اولین بار تاریخ ساسانی را تصفیه و روشن کرده و عده سلاطین و تاریخ حقیقی جلوس و وفات و مذت سلطنت آنها را که معنای قرون مدیده بود و کسروی و جزء اصفهانی و بیرونی و موبدان اوایل اسلام از آن عاجز شدند بتحقیق حل کرده و در واقع این تاریخ را زنده کرده و منت بزرگی بر علم تاریخ گذاشته.

(۳) در این مقالات متسلسله هر جا که بکتاب الفهرست و عدد صفحات آن رجوع شده مقصود چاپ لاتینیک است از بلاد آلمان که در سنه ۱۸۷۱ میلادی باهتام استاد فلورگل با حواشی زیاد بطبع رسیده.

(۴) کتاب البلدان یعقوب (احمد بن ابی یعقوب واضح) چاپ لیدن سنه ۱۸۹۲ میلادی، صفحه ۲۳۸.

(۵) کتاب نهمطان چنانکه اسم آن قرینه عجبت است ظاهراً از روی کتب نجومی ایرانی برداشته شده بوده چنانکه از یک قطعه‌ای که از آن کتاب (قریب دو صفحه) در کتاب الفهرست نقل شده هم استنباط میشود.

این امور بود و اکنون هم بدبختانه آثار نمایان آن در تاریخ و روایت و لغت باقی است و بعبارة اخری اعراب در کلیته آنچه علوم منقول خوانند از انساب و روایات و اشعار و لغات و نحو و صرف و امثال و وقایع و ایام مشهوره و غیره دقت و مواظبت کامل داشتند و بعضی ملل تمدن دیگر در علوم فلسفی و طبیعی و حساب و هندسه ترقی کرده بودند و ایرانیان مانند هندیان بیشتر بفلسفه روحانی و حکمت و عبرت و معانی اخلاقی و فلسفی و تأویلی هر مطلب متوجه میشدند. در کتب ما امانه این مطلب بسیار فراوان است و خیلی حکایات پر معنی و نکته دار دیده میشود که در جزئیات مقدّماتی آن بکلی مسامحه شده و بفلسفه آن پرداخته شده مثلاً شبیه باین مینویسند «گویا هارون الرشید بود یا یکی از سلاطین صفویه در دمشق یا نیشابور در سنه ۲۰۰ هجری یا سنه ۱۰۰۰ بیکی از ملوک اطراف یا وزیر خود چنین نوشت «.....» و آن وقت یک مطلب پر معنی و حکیمانه ذکر میکنند.

باری مقصود آن بود که توجه بجمع و تدوین تواریخ گذشته و مخصوصاً آثار عظمت سلاطین و وقایع مشهوره آنها و نسب بزرگان ایران و مفاخرت باجداد از تأثیر عرب بود و ترتیب مفاخرت و مباهات قبایل و یا نسلهای مختلف عرب با همدیگر و اشعار اولئیک آبائی فِجَئِی بَمِثْلِهِمْ و نظیر آن در میان اعراب باعث سرایت همین حس شد در میان ایرانیان که آنان نیز ابتدا باشعار وثر عربی شروع بتعداد مفاخر و ستایش گذشتگان قوم کرده^(۱) و بتدریج در زبان بومی خود نیز بدانگونه سخن سرودند و حتی ممکن است شاخ و برگ و آب و تابی که داستانهای رستم و اسفندیار و سهراب و برزو و بیژن و منیژه و سیاوش و فرامرز و گرشاسب و بهمن و گودرز و سام و زریمان و زال و غیره پیدا کرده و مخصوصاً در افواه قصه گوین و نقالان قدیم کارها و سرگذشتهای این پهلوانان رواج و رونق گرفته نیز خالی از تأثیر و تقلید قصص پهلوانان ملی عرب و داستانهای خیلی شایع آنها نبوده مانند سرگذشتهای عنتره بن شداد عبسی^(۲) و عمرو بن معدیکرب^(۳) و بنی هلال^(۴) و غیره که با احتمال

(۱) مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف (صفحه ۱۰۲) گوید «در مقابله و معارضه کتاب مقاتل فرسان العرب تألیف ابو عبیده معمر بن التمی ما نیز کتابی موسوم بمقاتل فرسان العجم نوشتیم که در آن وقایع سواران نامدار و دلاوران از پادشاهان و سایر طبقات ایران را و سبب قتل آنها را و وقایع و جنگهای مشهور آنها را درج کردیم» همچنین در مقابل کتب موسوم به «جهرة انساب العرب» ابن خردادبه «جهرة انساب الفرس» در انساب ایرانیان قدیم نوشته.

(۲) عنتره بن شداد بن عمرو [یا عمرو بن شداد] بن معاویه التیمی پهلوان و شاعر معروف عرب است که در سی سال قبل از هجرت شهرت یافته و مشهورترین پهلوانان عرب شده.

(۳) ابو نوره عمرو بن معدیکرب شاعر و پهلوان معروف عرب که بنا بر روایات در سنه ۵۳۰ میلادی متولد شده و در سنه ۲۱ هجری وفات کرد. مشار الیه از نژاد نجبای یمن و از قبیله بنی زبید بوده و بواسطه زور خارق العاده که بوی نسبت میدهند معروف بوده.

(۴) بنی هلال قبائل بدوی بودند که در زمان خلفای عباسی در عربستان تاخت و تاز کرده و پیشه تاراج داشتند و بعدها خلفای فاطمی و قرامطه آنها را مغلوب کرده و در مصر مسکن دادند.

بن سهل بن نوبخت مخصوصاً جداگانه از مترجمین پهلوی مذکور شده^(۱). دیگر موسی بن خالد و یحیی بن خالد بودند که بقول کتاب الفهرست در خدمت داود بن عبد الله بن حمید بن قطبه بودند و برای او از پهلوی ترجمه میکردند. چون حمید بن قطبه در سنه ۱۵۹ وفات یافته و پسرش عبد الله در سنه ۱۹۷ زنده بود لهذا ممکن است زمان این مترجمین با اوایل قرن سوم بیفتد. دیگر ابو الحسن علی بن زیاد التیمی بوده و از جمله کتب او که ترجمه کرده زبج ایرانی معروف بود که آرا زبج شهریار میگفتند و چون این زبج ظاهراً در اواخر قرن دوم یا اوایل سوم ترجمه شده پس عهد زندگی مؤلف نیز از آن بدست میآید^(۲). دیگر ابو جعفر [یا ابو حفص] عمر بن فرخان طبری بود که از منجمین بود و در خدمت یحیی بن خالد بن برمک و فضل بن سهل و در دربار مأمون عباسی بوده. اسحق بن یزید و اسحق بن علی بن سلیمان نیز از مترجمینی بودند که ذکرشان در شمارهای سابق گذشت و حاجت بتکرار نیست. دیگر سلم مدیر کتابخانه مأمون عباسی (بیت الحکمه) است که از پهلوی عبری ترجمه میکرد.

غیر از مترجمین مذکور هم عدّه زیادی از علما بودند که بکتب ایرانی بلا واسطه دسترس داشته اند و مؤلفات آنها پر بوده از اقتباسات و اقتطافات از کتب ایرانی و همچنین مورّخین و نسابین بزرگ عرب که دقت و استقصاء کاملی در تحقیق مستوفای تاریخ و انساب عرب داشتند نیز بتاریخ و انساب ملل مجاوره اعراب هم محض روشن ساختن تاریخ خود اهتمام مخصوص داشتند. جمعی دیگر از علما هم بودند که از شعوبه یعنی ملت پرستان ایرانی بودند و چون در مجادله سخت با طرفداران ترجیح عرب بودند محض کشف دلایل تازه بر مستعای خودشان رجوع بهمه زوایای آثار تمدن ایرانی میکردند. این طبقه اخیر اقوالشان کمتر سندیت دارد و مثل مورّخین حقیقت جوی و بیغرض نتوان بقول آنها اعتماد کامل کرد. ولی از طرف دیگر بیشتر روح ملی ایران و مخصوصاً اهتمام باحیاء آثار عظمت و شکوه گذشتگان و میل شدید بفخر و مباهات به نیاکان و حماسه و رجز و مفاخرت و مناسبت در مقابل اعراب که منشأ (یا یکی از اسباب) نهضت شعر و حماسه رزمی ایرانی شد از این محاصمه شعوبی و تألیف کتب فضل العجم علی العرب و فضل العرب علی العجم بجنبش آمد. نگارنده را عقیده آنست که مخصوصاً قسمت عمده همه انواع ادبیات در زبان فارسی و حتی خود شعر عروضی و نظم قصاید و مدح و هجاء و بزم و رزم و تمام انواع شعر بمعنی معمول دوره اسلامی آن و طرز کتابت و انشاء و انواع علوم و اداب کلام از عرب بایران آمده و این ملت فاتح که در سایر شعب ترقی و علوم عقب بود بزرگترین محفّش اش بتمدن دنیا زبان بجانند و عالی و وسیع خودش بود با هزاران هزاران فنون و علوم ادبی و صنایع راجع بآن زبان و صد هزاران اشعار و خطب و حکم و امثال و سیر و روایات و منقولات شفاهی و نشیده های عشق طبیعی بملاوه ضبط و دقت و صحت روایت در تاریخ و تقدیم بانساب که بدبختانه ملت ما از قدیم متهم بمسامحه و سست کاری در

(۱) کتاب الفهرست، صفحه ۲۴۴.

(۲) در باب زبج شهریار گولوس (Golins) مفضلاً در حواشی بسیار مفید خود بکتاب الحركات السّاویة و جوامع علم التّجوم تألیف احمد بن محمد بن کثیر فرغانی شرح میدهد. این کتاب فعلاً دست نگارنده نبود.

سعيد بن حميد كاتب طوسي است كه كتب متعددي در ذمّ عرب و مدح ايرانيان و فضيلت ايشان بر آنها داشته (۱). ابو الحسن علي بن عبيدة الريحاني نيز از مؤلفين و علمای بزرگ كه معاصر مأمون عباسی بود هم كتي راجع بروايات ايران نوشته بوده (۲). ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسى بن سعيد بن عبد الله خراساني معروف به مرزباني (متولد سنه ۲۹۷ و متوفي سنه ۳۷۸) نيز كتابي داشته در اخبار ايرانيان قديم موسوم به «كتاب الأوائل» (۳). ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طيفور خراساني الأصل و بغدادی المولد (۲۰۴ - ۲۸۰) نيز درباره هرمن بن كسرى انوشيروان كتابي نوشته بوده است (۴). ديگر اسحق بن سلمه ايراني الأصل مؤلف كتاب «فضل العجم على العرب» است (۵) و داود بن الجراح كه در اواسط قرن سوم ميزيسته و بقول مسعودي در مروج الذهب كتاب جامع و خوبی در تاريخ ايران و ساير ملل نوشته بود (۶). ابن خردادبه (ابو القاسم عبيد الله بن عبد الله (۷) مؤلف «كتاب المسالك والممالك» معروف كه در دست است هم كتاب تاريخي داشته كه فوت آن مایه بسی تأسف است زيرا كه مشار اليه دسترس بكتب قديمه ايراني داشته و مأخذ عمده‌ای در اين باب بوده و نعلالي در كتاب غرر از آن كتاب نقل ميكند و مسعودي در مروج الذهب از آن خيلي بمبالغه و مدح حرف ميزند.

غير از اشخاص مذکور كه بطور نمونه از علما و محرين قرون اولای اسلام كه درباره ايران و تاريخ و آداب آن بزبان عربي نوشته‌اند ذكر شد اسامی و مؤلفات عدّه خيلي زيادي نيز از علما و كتب آنها در كتب موجوده برای ما مانده كه در سه چهار قرن اول كه سرمايه انبوهی از آثار و آداب و اخبار ايران هنوز در دست بود آنچه ممكن بود تدوين كرده بودند و بدبختانه قسمت معظم آنها از میان رفته. برای آشنائي با ساسانی اين گونه كتب و مؤلفين كتاب الفهرست ابن النديم و كشف الظنون حاجي خليفه از ماخذ عمده‌اند. معلوم است كه در سه قرن اول اسلام كه زبان تحرير ايرانيان مسلمان هم عربي بود خود آنها نيز خيلي در باب ايران و تاريخ و آداب آن نوشتند لكن طريقه تحقيق و تأليف از عرب بود. موضوع كتب راجع بايران قديم هم تاريخي نبود بلكه از هر نوع رسوم و آداب و سياست و اخلاق و علم نجوم وغيره بوده و مخصوصاً كتب زيادي در خصوص اعياد ايرانيان و (مخصوصاً) نوروز و مهرگان موجود بوده.

از كتي كه فعلاً در دست ما باقي است و اخباری از ايران قديم بواسطه آنها بما رسیده عمده آنها در عربي «عيون الاخبار» ابن قتيبه (۸) است و كتاب تاريخ يعقوبي (۹) و «الأخبار الطوال» دینوری (۱۰) و كتاب

(۱) كتاب الفهرست صفحه ۱۲۳. (۲) ايضاً صفحه ۱۱۹.

(۳) ايضاً صفحه ۱۳۲. (۴) ايضاً صفحه ۱۴۶. (۵) ايضاً صفحه ۱۲۸.

(۶) مروج الذهب جلد اول.

(۷) مشار اليه كتاب خود را میان سنه ۲۳۰ و ۲۳۴ تأليف كرده. خودش

ايراني بوده و جدش كه زردشتی بود اسلام اختيار كرد.

(۸) رجوع شود به كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳

(۹) كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۶.

(۱۰) كاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۱ - حاشیه ۳.

قوی در قرون اولای اسلام در افواه قضا گویان عرب مبلغی از اين داستانها (كه بعدها هسته قصه‌های دایر بين العوام مانند رومانهای معروف موسوم به «سيرة عنتر» و «سيرة ابوزيد» كهني هلال» و غيره شد و ورد زبان و نقل مجالس «راويان اخبار و ناقلان آثار» كرده) دائر و سائر بوده است (۱). در ابتدا يعني همان قرن اول هجرت كه عربها بجمع و تدوين انساب خود اهتمام كردند و نساين بزرگ از آن قوم بظهور آمد در كتب نسب خودشان از انساب سلاطين ملل مجاوره نيز درج كردند و مخصوصاً كافي (محمد بن سائب) و پسرش هشام كه ذكرشان گذشت از مشهورترين آنها بودند و اطلاعات زيادي نيز از افواه در باب ايران ثبت كردند. روايات هشام بن محمد يكي از ماخذ مهم طبري در باب تاريخ ايران است در صورتيكه ميدانيم اين نسب نويس و مؤرخ تاريخ عرب عمده سر و كارش با تاريخ عرب بوده و اگر بتواريخ ملل ديگر اشاره‌ای كرده عرضاً و استطراداً بوده است (۲). ساير نساين معروف عرب نيز ظاهراً از نسب سلاطين ايران سخن رانده‌اند. در مجمل التواريخ در فصل راجع بطبقه كيانيان گوید «نخستين ايشان كيقباد بود و اندر نسب چنان خواندم از ابن المقسم و عطا و شعبي و دغفل كه صاحب روايت عرب‌اند كذا قال صاحب النسخة قال كان كيقباد ابن الزاب الذي يقال له الجوس (؟) زو و بروايتي گویند پسر كيكامه بود...». دغفل نسا به (حجر بن الحارث كناني) در سنه ۵۰ هجرت بوده و حتی عهد حضرت رسول را نيز درك كرده و سه نفر باقي نيز از قرون اولای اسلام بودند (۳). غير از اينها علاّن معروف بشعوبي است كه اصلش ايراني بوده ولی در انساب عرب اختصاصی داشت و در كتابخانه هرون و مأمون عباسی بود و كتب زيادي در قدح انساب عرب تأليف كرده (۴). محمد بن القاسم التميمي مشهور بابو الحسن النسا به از اهل بصره نيز كه اعلم علمای نسب على الأطلاق بوده و ظاهراً در اواخر قرن سوم يا او ايل چهارم ميزيسته كتابي موسوم باخبار الفرس و انسابها تأليف كرده بوده (۵). از عُمر كسرى كه مسعودي در مروج الذهب بكرات از وی بواسطه ابو عبيده معمر بن المثني راجع بتاريخ ايران روايات نقل ميكند سابقاً ذكری نموديم. اين شخص هم اگر از اسم او حكم كنيم محتمل است كه عرب بوده ولی وقوف كاملی باخبار ايران داشته بحدی كه ويرا ملقب بكسرى كرده بودند. اين شخص ظاهراً در او ايل قرن دوم ميزيسته (۶). خود ابو عبيده نيز كه در سنه ۲۱۰ وفات يافته از مؤلفين مشهور بوده و از جمله كتب وی كتابي بوده موسوم به «فضائل الفرس» (۷). ديگر

(۱) محققين علمارا عقیده آن شده كه از بعضی از اينگونه قصه‌های عربي و مخصوصاً سيرة عنتر و بني هلال ظاهراً از قرون اولای هجرت و خيلي پيش از برداخته شدن اين قصه‌ها كه در قرون بعد (شايد در قرن ششم و بعد از آن) سر و صورت گرفته و چيزی و لو مختصرتر موجود در افواه دائر بوده است [بروكيلتن در تاريخ ادبيات عرب جلد ۲ صفحه ۶۲ و دائره المعارف اسلامي در ماده رومان عنتر].

(۲) مخصوصاً در ضمن تاريخ ملوك حيره كه سرگذشت آنها ارتباط تامی با تاريخ ساسانيان داشت ظاهراً از تاريخ ايران سخن رانده بود.

(۳) ابو عامر عمرو بن شراحيل شعبي در سنه ۱۰۵ وفات يافته. عطا نيز چون نقل نهايه الأرب منسوب بدینوری از شعبي روايت ميكند بايد معاصر او باشد.

(۴) كتاب الفهرست، صفحه ۱۰۵. (۵) ايضاً صفحه ۱۱۴. (۶) رجوع

شود بشماره ۱۱ كاوه صفحه ۱۰ ستون دوم حاشيه. (۷) كتاب الفهرست صفحه ۵۴.

بلعی (۱) از تاریخ طبری و «مجله التواریخ» (۲) است. در «کتاب الملل والنحل» شهرستانی (۳) و «فتوح البلدان» بلاذری (۴) نیز خیلی معلومات راجع بایران قدیم پیدا میشود.

نظم قصص و داستانهای ایرانی بعرنی

چون از شرح کتب مترجمین و مؤلفین قرون اولی هجرت که مستقیماً در باب تاریخ و آداب ایران نوشته‌اند و یا عراضاً در ضمن مؤلفات خود از این مقوله آورده‌اند و اغلب این کتب از میان رفته و همچنین از ذکر کتب موجوده که در این باب شامل اطلاعات هستند فارغ شده و این موضوع را بطور اختصار پرداختیم می‌خواهیم از دو نفر دیگر مؤلف و مترجم نیز حرف بزنیم که آنها را مخصوصاً در موقع خود چنانکه مقتضی ترتیب بود ذکر نکرده و کنار گذاشتیم که بواسطه اهمیت مخصوصی که نسبت بموضوع ما داشتند از آنها باید جداگانه حرف بزنیم. اهمیت مخصوص این دو نفر آنست که آنان داستانهای ایرانی را از پهلوی مستقیماً یا بیک واسطه بنظم عربی ترجمه یا نقل کرده‌اند و این فقره بعقیده نگارنده در ایجاد فکر و خیال نظم داستانهای و قصص در فارسی بی تأثیر نبوده (اگر منشأ یگانه نباشد). اولی ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی از اهل بصره و شاعر مکرر عرب متوفی سنه ۲۰۰ (۵) است که اکثر اشعارش مثنوی و مسطط بوده و علاوه بر مدحیه و هجو و مرثیاتی زیاد کتب زیاد بنظم در آورده است. ابان لاحق اختصاصی داشت در اینکه کتب ایرانی و هندی را بنظم عربی در می‌آورد و از آنجمله کلبه و دمنه را برای برمکیان نظم کرد (۶) و کتاب سیره اردشیر و سیره انوشیروان و بلوهر و بوداسف و کتاب سندباد و کتاب مزدک و کتاب الصیام والأعکاف و کتاب حلم الهند را بنظم عربی در آورد (۷) و هم یک منظومه‌ای داشته در خلقت عالم موسوم به «ذات الحُلل» (۸) مشارالیه برای یک قصیده خود از هرون الرشید ۲۰۰۰۰ در هم صلح گرفت.

(۱) ابو عبد الله بن محمد بن محمد بن عیید الله بلعی که تاریخ طبری را در سنه ۳۵۲ ترجمه کرده.

(۲) مجلی التواریخ کتابی است فارسی در تاریخ که در سنه ۵۲۰ تألیف شده و اسم مؤلف معلوم نیست و یک نسخه منحصر بفردی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است. این کتاب دارای مطالب مفید است و مخصوصاً قسمت راجع بتاریخ ایرانیش اگر چه عمده از کتاب حمزه اصفهانی اخذ کرده ولی مآخذ دیگر هم داشته و مهم است. ظاهراً یکی از سیر الملوکهای عربی نیز غیر از مال ابن المقفع در دست مؤلف این کتاب بوده. این قسمت کتاب را ژول موهل (Mohl) در چند قسمت بتفاریق در مجله آسیاتیک فرانسوی سلسله سوم جلد ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ نشر کرده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲. ستون ۲ - حاشیه ۱ - شهرستانی از ابو عیسی محمد بن هارون الوراق که زردشتی بوده و مسلمان شده و همچنین از ابو سعید مانوی که در سنه ۲۷۱ تألیف کرده و مآخذ قدیمه دیگر نقل میکند.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۰ - حاشیه ۴.

(۵) دائرة المعارف اسلامی. (۶) الأغان جلد ۲۰ صفحه ۷۳. دوبیت افتتاحی منظومه کلبه در کتاب الأغان برای ما مانده که مثنوی است از بحر رجز مسدس. همین نظم کلبه و نظمیهای عربی دیگر آن که بقول کتاب الفهرست علی بن داود و بشر بن المعتد پرداخته بودند باغلب احتمال منشأ خیال رودکی در نظم کلبه بفارسی شده.

(۷) کتاب الفهرست صفحه ۱۱۹ و ۱۶۳ و ۳۰۵ اینکه ابان مستقیماً از پهلوی ترجمه بنظم میکرد و یا کتب مترجم را برشته نظم میکشید درست روشن نیست.

(۸) الأغان جلد ۲۰ صفحه ۷۳.

نظم الجوهر و کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق ابن بطریق (۱) و «تاریخ طبری» (۲) و کتاب حمزه اصفهانی (۳) و کتب مسعودی بغدادی (۴) و «کتاب البدن و التاریخ» مقدسی (۵) و کتب جاحظ (۶) و بیرونی (۷) و مسکویه (۸) و ثعالی (۹) و «مفاتیح العلوم» خوارزمی (۱۰) و کتب جغرافیون عرب (۱۱) و کتاب گننام معروف به «اشیرنیکر» (۱۲) و در فارسی ترجمه

(۱) ایتیسیوس (Eutyehius) بطریق فرقه ملکائی در اسکندریه متوفی در سنه ۳۲۸ که در عربی بسعید بن البطریق معروف است در سنه ۲۶۳ در مصر متولد شده و در سنه ۳۲۱ منصب خلیفه گری نصاری در اسکندریه نائل شد (بروکلتن تاریخ ادبیات عرب جلد ۱، صفحه ۱۴۸).

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ معروف «تاریخ الرسل و الملوک» که در سنه ۳۰۲ ختم شده. خود طبری در سنه ۳۱۰ وفات یافته. تاریخ طبری باهتام علامه دُخویه در لیدن از بلاد هولاند بطبع رسیده.

(۳) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۱.

(۴) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۵) مطهر بن طاهر مقدسی که در سنه ۳۵۵ تألیف کرده و کتاب او باهتام هوارث با ترجمه فرانسوی بطبع رسیده.

(۶) رجوع شود بکاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۱ ستون ۲ حاشیه ۲. مانند «کتاب الخلاء» و «کتاب الحیوان» و «کتاب المعاسن والأضداد» و غیره. کتاب اخیر مانند «کتاب المعاسن و المساوی» تألیف ابراهیم بن محمد بیهقی که در حدود سنه ۳۰۰ تألیف شده ظاهراً تقلید کتاب «شایسته لاشایسته» پهلوی قدیم است.

(۷) ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی متوفی سنه ۴۴۰ مؤلف «الآثار الباقیه عن القرون الخالیه» (که باهتام استاد زاخاؤو در لایپزیک از بلاد آلمان در ۱۸۷۸ میلادی بطبع رسیده) و کتاب «تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مردوله» که باز باهتام استاد مشار الیه بطبع رسیده و «کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم» و «قانون مسعودی» که نسخه خطی هر دو کتاب موجود است. بیرونی از بزرگترین علمای دقیق و آگاه ایران بوده و بزبان سریانی و سانسکریت اطلاع کامل داشته و رنج بسیار در تحقیق امور راجع بایران قدیم و هند برده و از مآخذ اصلی آنها و موبدان و برهمنان فرا گرفته. مشار الیه در کتب خود از ابو العباس ایرانشهری و ابو سعید شاذان و سعید بن الفضل و ثابت آملی و ابو سعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل سکری و ابو الفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی و ابو الحسن آذرخور بن یزدانخسین [مهر آذرگشنسپ؟] و زادویه بن شاهویه نقل میکند.

(۸) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۳ ستون ۲ - حاشیه ۹.

(۹) کاوه شماره ۱۰ صفحه ۱۲ ستون ۲ - حاشیه ۳.

(۱۰) ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف الخوارزمی که کتاب خود را در حدود سنه ۳۷۰ نوشته. این کتاب را وان ولوتین (Van Vloten) در سنه ۱۸۹۵ میلادی در لیدن بطبع رسانیده.

(۱۱) کتبی که در علم مسالک و ممالک (جغرافی) از مؤلفین عرب بدست آمده همرا بزجات بسیار و همت خستگی ناپذیر استاد دُخویه در یک سلسله انتشاراتی موسوم به «کتابخانه جغرافیون عرب» نشر کرده که علاوه بر «معجم البلدان» یاقوت حموی و «توقیم البلدان» ابو الفدا و غیره مشتمل است بر اقدم کتب موجوده در این باب مانند «کتاب المسالک و الممالک» ابن خردادبه و «کتاب البلدان» یعقوبی و «کتاب الحجاج» ابو الفرج قدامة بن جعفر بغدادی و کتاب «الأحلاق النفیسه» ابن رسته و «کتاب البلدان» همدانی و «کتاب المسالک و الممالک» ابن حوقل و «صورالاقالیم» اصطخری و «التنبیه و الأشراف» مسعودی و غیره.

(۱۲) این کتاب عربی که یک نسخه خطی از آن در کتابخانه دولتی برلین محفوظ است کتاب بسیار نفیس و مفیدی است مشتمل بر تاریخ ملل مختلفه و از آنجمله تاریخ ایران و در سنه ۵۳۲ تألیف شده چون نه اسم کتاب و نه اسم مؤلف معلوم است این کتاب را عموماً باسم آقای اشیرنیکر که آترا بدست آورده و در تحت عدد ۴۰ از مجموعه او مینامند. مؤلف این کتاب بعقیده نگارنده که آترا مرور کرده یا یهودی بوده و یا بزبان عبری آشنا بوده و بکتب یهود دسترسی داشته است. از این کتاب نگارنده همهجا باسم کتاب گننام اسم برده و میرد.

اولی در سنه ۱۳۲۰ و دومی در سنه ۱۳۲۴ نشر شده است. چون مؤلف محترم تا اندازه‌ای در میان هموطنان ما معروف است و صیت فضائش بگوش خاص و عام رسیده حاجت باطناب در وصف مؤلفات ایشان نیست. ولی باید بگوئیم که «تاریخ ادبی ایران» که سه جلد آن انتشار یافته و جلد چهارم آن نیز بنا بوعده استاد محترم عنقریب نشر خواهد گردید شاهکار کتب و مؤلفات معظم له است و خواندنش برای هر ایرانی از واجبات است. جلد اول این کتاب از قدیمترین زمان تا عهد فردوسی و جلد دوم از فردوسی تا سعدی تاریخ ایران را از لحاظ ادبیات و علوم شرح میدهد و اینک جلد سوم که اخیراً انتشار یافته دنباله آن تاریخ را گرفته تاریخ ادبی ایران را در عهد تسلط مغول از فوت اباقا تا فوت موسی آخرین ایلخانی مغول شرح میدهد (یعنی از سنه ۶۶۴ تا سنه ۹۱۸).

این جلد از استیلای مغولها بایران مشروحاً سخن میراند و مخصوصاً وحشیگری فوق العاده آن قوم را که تاریخ دنیا نظیر آنرا ندیده با شرح واف و اسناد تاریخی نشان میدهد و لهذا علاوه بر فواید ادبی کتاب فواید تاریخی و شاید فایده معرفت سیاسی نیز در آن مندرج است. گمان نمیرود که هیچ شخص منصفی باشد که این کتاب را بخواند و حس و وحشت و نفرت عظیمی از آن قوم و وحشی و خونخوار که بدون هیچ مبالغه بدترین و وحشی‌ترین اقوام در تاریخ عالم و وحشتناک‌ترین بلیات ارضی و سماوی قرون گذشته بودند ننماید. این سیل بلا و خرابی که از هر طاعون و وبا منحوس‌تر و مهلک‌تر بوده و فقط ایلغار و تاخت و تاز یک جمع سنج و هاری بود که بدون جهت بخون ریزی میل و هوس داشتند و صدمه بزرگی بتمدن دنیا زده و چندین قرن عالم را به‌هقرا انداخت و پس از برطرف شدن آن نیز قرن‌ها مورد نفرین ملل و تذکار هول انگیز آنان بوده بدبختانه در عهد اخیر شیعیانی در میان تربیت شدگان (!) ساحل بوسفور پیدا کرده و بحیالات بی‌اساس و موهوم لزوم طرفداری متعصبانه از حق و ناحق خویشاوندان نزدیک و دور و حمایت و تمسب کشتی از غلطکاری هر قومی که در پشت هفتادم نسبتی بقوم حمایت کننده داشته باشد جمعی جوانان جاهل و بیخبر از تاریخ متوسل بتأویلات و دلایل نیش غولی در دفاع از وحشیگری چنگیز و تیمور شده و مضحک‌های عجیبی بقالب زده‌اند. آنها که کم و بیش شکی در حقیقت بدیهی تاریخی این بلای شیطانی و ظهور اهریمنی دارند باید کتاب مزبور در فوق‌را که از قلم یک عالم بی‌غرضی است بخوانند و اگر جهل آنرا کور نکرده بدانند که اگر شخص واقفاً از نسل شمر یا نرون^(۱) هم باشد باید از اینگونه بدران و اتساب با آنها تبری کند تا چه رسد بمواردی که بتأویلات جاهلانه و اشتقاقیات عجیبه باید خود را بدانگونه نیاکان بست. کتاب مزبور شامل شرح حالات تمام شعرا و مؤلفین ایران در آن دوره است با منتخباتی از اشعار آنان و تصاویر بعضی از سلاطین مغول و تصویر شیخ سعدی و عکسی از خط مولانا جامی. برای آنان که خبر از مقام علمی و فضلی استاد محترم ندارند باید بگوئیم که این کتاب نتیجه زحمات سالیان دراز و استقصاء و تصفح زیادی است که برای همه کس و خصوصاً در مشرق زمین میسر نیست.

مؤلف دوم بلاذری^(۱) است که وی نیز از مترجمین پهلوی بوده و کتاب «عهد اردشیر» را بشعر ترجمه کرد بوده. بطور کلی باید در نظر گرفت که شعر منظوم بعروض عرب در میان اعراب بقدری فراوان و چنان رایج بود که در تاریخ دنیا نظیر آنرا نتوان یافت و در واقع مانند محاوره و کلام متثور طبیعی و بطوری سهل شده بود که غالب فصحای اعراب بدوی نیز همه نوع احساسات قلبی و روحی خود را در مواقع جدی و حزن و فرح و هیجان و جنگ و فخر و عشق و استغناء و مدح و قدح و طعن و هجاء و مرثیه و طلب و شکایت هم را اغلب با ایات منظوم بیان میکردند و این ایات در افواه بسرعت سیر میکرد و زوایا اشعار و حفظه شعر که بشمار بودند آنها را در چادرهای مشایخ و امراء عرب و در پیش اشراف قبائل انشاد میکردند و بدینطریق اشعار عرب از یمن تا حیره میگشت و حافظه کار قلم را میکرد و محتاج بسواد نبودند. و قتیکه خلیل بن احمد متوفی سنه ۱۷۰ علم عروض را وضع و مدون کرد موزون کردن کلام بترتیب علمی و صنعتی در آمده و سهل‌تر شد. موزون طبعان ایران نیز که پیش از آن بسباق خود لابد شعر موسیقی طبیعی داشتند^(۲) کم‌کم شعر عروضی را یاد گرفته و شروع بشعر سرودن کردند^(۳) و یکی از اولین آثار طبع آنها و تقلید شعرای عرب نیز نظم قصص و داستانهای ایرانی شد که کلیله و دمنه رودکی و سندباد منظوم او^(۴) و اشعار مسعودی مروزی که ما از آنها در شماره آتیه سخن خواهیم راند از آنجمله بودند.

«محصل»

کتب تازه

یکی از کتب بسیار خوب و نفیس که اخیراً انتشار یافته جلد سوم کتاب مهم «تاریخ ادبی ایران» تألیف استاد ادوارد برون انگلیسی معلم دار الفنون کبریج است. این کتاب دنباله دو جلد سابق آن است که

(۱) کاوه شماره ۱۰، صفحه ۱۰، حاشیه ۴، ستون ۰۲.

(۲) در این باب رجوع شود بمقاله علامه میرزا محمد خان قزوینی بعنوان «قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام» در شماره ۳۵ از دوره قدیم کاوه و مقاله علامه استاد کریستین دانمارکی بعنوان «شهر پهلوی و شعر فارسی قدیم» در شماره ۴-۵ از دوره جدید کاوه - اشعار قدیمی ایرانی خواه قبل از اسلام و خواه بعد از آن تا اواسط قرن سوم همه از قبیل نثر مسجع بود که عدد هجاها در مصراعها مساوی بوده و آنها را شعر هجائی و تصنیف توان نامید و بید نیست که با همین نوع اشعار نیز داستانهای ملی را قطعه قطعه نظم نموده بوده اند. جاحظ در «کتاب المحاسن والأضداد» - طبع مصر صفحه ۱۷۷ - گوید «که در روز نوزد پیش پادشاه [در عهد ساسانیان] آوازه‌خوانی و نغمه‌های سؤال و جواب و نغمات بهار و تقنیات دیگری که در آن اخبار و داستانهای پهلوانان و غناهای آفرین و خسروانی و مادراستان و فهلید [باربد] تقنی میشد و فهلید در ایام خسرو پرویز بوده از اهل سرو و از نواهای او مدح پادشاه و ذکر فتوحاتش و غزواتش و مجالسش بود و این منزله شعر است در کلام عرب که بالحن در آورده میشد و هر روز وی یک شعر تازه و شیوه نومی در میآورد.» (۳) قریب بقطع توان گفت که شعر عروضی در قرن سوم در فارسی پدید آمده.

(۴) استاد نولدی که تصور میکند که بعضی اشعار منسوب برودکی در «لغت فرس» اسدی از «سندباد نامه» است (رجوع شود بمقدمه استاد پاول هورن بان کتاب.)

(۱) Néron امپراطور روم بود که بقدری ضرب المثل است.

مطالب راجع باداره

§§ شماره‌های اولی امسال کاوه یعنی شماره ۱ تا ۶ که مدتی است تمام شده بود و مجبور بودیم برای مشترکین جدید فقط از شماره ۷ با بنظر فرستیم اینک تجدید طبع شده و در اداره حاضر است. برای مشترکینی که شش شماره اولی امسال ترسیده همه آنها در یکجا با شماره ۱۱ فرستاده شده و هر کسی که شماره‌های اولی را ندارد و یاو ترسیده می‌تواند باداره نوشته و بخواهد و برای کسانی که بعدها قبول اشتراک کنند اگر از شماره اول با بنظر منتظماً بخواهند فرستاده خواهد شد.

§§ و کلاهی محترم کاوه در ایران و خارجه از قرار ذیل میباشند:

هندوستان: جناب آقا محمد تقی افشار مقیم بمبئی
مصر: تجارخانه حاج محمد رفیع مشکی مقیم القاهره
طهران: جناب آقا سید عبد الرحیم خلخالی - خیابان ناصری
جناب آقا سید عبد الرحیم کاشانی - خیابان ناصری نمبر ۱۵۱
تبریز: کتاخانه آذربایجان
مشهد: کتاخانه نصرت

اصفهان: جناب آقای امین التاجار اصفهانی
جناب آقا میرزا محمد علی مکرم جیب آبادی
شیراز: جناب آقا میرزا احمد خان پژوه ناظم و محاسب پستخانه ایالتی فارس
بندر بوشهر: جناب آقا میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی برازجانی کازرونی
کرمانشاه: تجارخانه جناب آقای میر صدر میر عبد الباقی
یزد: جناب آقای ارباب مهربان جمشید جوانمرد خرماشاهی پارسائی.
طالبین اشتراک روزنامه باید وجه اشتراک را قبلاً با آقایان و تجارخانه‌های مذکور پرداخته و قبض رسید گرفته آن قبض را با اسم و عنوان خود مستقیماً باداره کاوه بفرستند تا روزنامه منتظماً و مستقیماً با ایشان ارسال شود.

* * *

از ابتدای سال دوم کاوه (دوره جدید) که مصادف با غره جادی الاولی سنه ۱۳۳۹ است ترتیبات و تغییرات جدیدی در کاوه داده میشود که در واقع وسعتی در مندرجات آن بعمل می‌آید و آن تغییرات از قرار ذیل است:

اولاً جزوه «تاریخ روابط روس و ایران» که تا حال در چهار صفحه در هر شماره ملحق باخر کاوه میشد و جزو یک کتاب مستقلی بود بعد از این در هر چهار ماه یکبار در یک جزوه مشتمل بر ۱۶ صفحه نشر و با شماره‌های ۴ و ۸ و ۱۲ سال دوم یکجا مشترکین فرستاده خواهد شد. بجای آن چهار صفحه «تاریخ روابط روس و ایران» که در آخر هر شماره بود نیز مقالات و مطالب دیگر درج خواهد شد و در واقع حجم اصل روزنامه از ۱۲ صفحه (که تا حال بود) به ۱۶ صفحه بالا برده میشود. ثانیاً باز محض زیاد کردن مندرجات روزنامه اعلانات و مطالب راجع باداره و اسامی و کلا و توضیح و اعتدال و غیره را از متن روزنامه خارج میکنیم و هم محض تمیز رسیدن روزنامه بمشترکین جلدی کاغذی و سرتاسر برای روزنامه قرار میدهم و آن مطالب راجع باداره و اعلانات و غیره را در پشت جلد چاپ میکنیم.

ثالثاً محض سهولت دسترس بودن روزنامه ب مردم علاوه بر مدت اشتراک سالیانه مدت اشتراک ششماهه نیز قرار میدهم و هم مقداری برای تک فروشی پیش اشخاصی که با ما در ایران طرف حساب هستند میفرستیم لکن این تک فروشی منظم نمیتواند شود و بجهت اداری گاهی خیلی دیرتر از موعد فرستاده میشود و گاهی بعضی شمارهها اصلاً فرستاده نمیشود.

رابعاً محض اینکه روز بروز قیمت اشیاء و طبع باضعاف گرانتر میشود بدبختانه مجبوریم قیمت اشتراک روزنامه را در آلمان سالیانه صد مارک و ششماهه ۶۰ مارک و در ایران سالیانه ۳ تومان و نیم و ششماهه دو تومان و در سایر ممالک سالیانه بهمان قرار سابق یک لیره انگلیسی و ششماهه ۱۲ شیلینگ قرار بدیم.

خامساً از ابتدای سال دوم در نقاط اروپا که اسلامبول نیز از آنجمله است ما دیگر وکیل نخواهیم داشت و مشترکین این نقاط باسانی میتوانند یک لیره انگلیسی (یا معادل آنرا بیول ممالک دیگر) وجه اشتراک را مستقیماً برات لندن یا پاریس بفرستند و با بهر وسیله دیگر برسانند و روزنامه مستقیماً بآنها فرستاده میشود.

تصحیحات

در شماره ۱۰ کاوه بعضی اشتباهات روی داده که اکنون تصحیح آنها را لازم دانستیم و تصحیحات مذکوره از قرار ذیل است:

اولاً در صفحه ۵، ستون ۲، سطر ۲۱ «ملوک جابره» بیادشاهانی از جنس غول ترجمه شده و این ترجمه بکلی صحیح نیست یعنی عامیانه است و ترجمه صحیح آن در عربی عیالقه (جمع عیلاق) است که بدبختانه در فارسی معمولی ترجمه‌ای برای آن پیدا نشد. ثانیاً در همان صفحه و ستون در حاشیه ۲ در شرح «اعراب عاره» نوشته شده که مقصود از آن اقوام داستانی قبل التاریخی عرب است الخ این مصلب مقرون بصواب نیست و این تعریف بیشتر راجع باعراب «بائده» است و «اعراب عاره» عربهای اصلی (یعنی از اصل نژاد عرب) را گویند که تمام قبایل یمن و حجاز و قحطان باشد (مثل اوس و خزرج و غنآن و کنده و غیرهم) در مقابل «اعراب مستعربه» که قبایل حجاز است و قریش و بنی تمیم و غیرها چه برغم غرب اینها از اولاد اسمعیل بودند و بعدها مستعرب (= متعرب) شدند.

ثالثاً در صفحه ۸ ستون ۱ سطر ۱۳ «ابو الحسن علی بن اسمعیل ابن سیدا» نوشته شده و صحیح «ابن سیده» است.

سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان
قران مارک سابر ممالک

(۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران .. ۱۰ ۵۰ نیم لیره انگلیسی

(۲) کشف تلپس از روی اسناد

محرمانه انگلیسی در باب ایران ۴ ۱۵ دو شیلینگ »

(۳) جنایت روس و انگلیس

نسبت با ایران ۱ ۳ یک » »

(۴) مختصر تاریخ مجلس ملی

ایران ۵ ۱۵ سه » »

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. کسانی که خرید کلی کنند و بکتابفروشها تخفیف مهم داده میشود در ایران طالبین بکتابخانه خلخال و تجارتخانه کاشانی در طهران (خیابان ناصری) رجوع نمایند.

دوره چهارساله قدیم کاوه (۳۵ شماره) در اداره کاوه موجود و برای مشترکین کاوه در ایران یکتومان و در خارجه نیم لیره انگلیسی و برای غیر مشترکین در ایران دو تومان و در خارجه یک لیره انگلیسی میازرد

اعلان

در مغازه « پرسپولیس » در برلن همه نوع امتعه خرازی فروشی از قبیل انواع پیراهنها و زیر پیراهنها و یقه و دستمال و جوراب و دستمال کردن و دستکش و غیره موجود و بقیمت مناسب بفروش میرسد. مغازه « پرسپولیس » از ایران و عثمانی و سایر ممالک سفارشهای تجاری قبول کرده و از کارخانجات معتبر آلمان هر جنس متاعی که سفارش داده شود چه از اجناس فوق الذکر وجه غیر آن خرید کرده و بسرعت ممکنه ارسال میدارد و کسانی که طالبند بتوسط مغازه « پرسپولیس » مالی سفارش بدهند باید شرایط ذیل را منظور دارند:

۱- هر سفارش و خریدی که بتوسط مغازه « پرسپولیس » انجام میگردد در صورتیکه سفارش مزبور کمتر از پنجاه تومان باشد صدی پنج و اگر بیشتر از آن باشد از قرار صدی سه حق العمل خریداری منظور خواهد شد.

۲- هر سفارشی که داده میشود باید وجه آن قبلاً فرستاده شود و برای صرفه صاحب سفارش بهتر است که برات بلیره انگلیسی باشد. مدیر: رضا تربیت.

آدرس مغازه از این قرار است:

Persépolis
Berlin-Charlottenburg
Goethestraße 1